

توسعه در غبار

■ **مروری بر چالش‌های حفاظت از محیط‌زیست، آب، گردشگری، میراث فرهنگی زندگی شهری و روستایی، تغییر اقلیم و بحران غذا**

■ **آسیب‌شناسی روند توسعه ایران در گفت‌وگوهایی با محمد فاضلی و احمد آل یاسین**

با آثاری از: کیومرث اشتریان، مصطفی هاشمی طباء، آذر منصوری، محمدجواد حق‌شناس، ابوالقاسم رؤفیان، آرش میلانی، محمد درویش، نفیسه آزاد امیرناظمی، جبار رحمانی، کتابیون سپهری، محمد مهدی کلانتری، ابراهیم پورفرج، فرشید شکرخدایی، شیما وزوایی، حسن تقی‌زاده انصاری، اکبر رضوانیان نیما آذری، محمد جهانگیری، فرید جواهرزاده، ریحانه جمالی هنجتی، احسان خواجه‌ای، سعید خضر، پروفیسور شورد ویلم دایکر و...

با گزارش‌هایی از: سینا قنبریور، حمیدرضا میرزاده، آرمین منتظری، فاطمه علی‌اصغر، فرزانه قبادی، فروغ فکری، سوگل دانائی، یاسمن طاهریان، احسان بداغی فاطمه باباخانی، شادی خوشکار، محمد مهدی گوهری، ستاره حجتی، نیره خادمی، حسین نیازبخش، منصوره محمدی

+ از نفس افتاده (صفحاتی درباره آلودگی هوا)



اعطای تسهیلات خرد در راستای حمایت از تولید
طرح تسهیلاتی **انتخاب** ایران زمین

تسهیلاتی به **انتخاب** تو

از یکم دی ماه ۱۴۰۰ به مدت یک سال

• نرخ سود سالیانه تسهیلات بین ۱۰ تا ۱۸ درصد به انتخاب مشتری

• تسهیلات تا سقف ۱ میلیارد ریال با امکان واریز و برداشت

جهت کسب اطلاعات بیشتر به یکی از شعب یا درگاه‌های غیرحضوری بانک ایران زمین مراجعه کنید.



شرکت سنگ آهن گهرزمین
(سهامی عام)

پیام نوروزی مدیرعامل شرکت سنگ آهن گهرزمین به مناسبت فرارسیدن سال ۱۴۰۱ خورشیدی



باسلام و تحیت

سر آغاز سال نو برای مردم این سرزمین همراه با تازگی و طراوت و رستاخیزی در جان طبیعت است که زیباترین رسوم و فرهنگ ها را به ارمغان می آورد. بی شک نوروز، سرآغازی برای تحول و تازگی در زندگیست و این رسم دیرین به ما می آموزد که بهار طبیعت را می توان سر منشا تحول در زندگی قرار داد و آن را بهاری برای زندگی نامید.

در آستانه سال جدید، مجموعه گهرزمین در حالی به سال نو ورود می کند که با همت و تلاش پرسنل و مهندسان خود توانسته در اوج قله های موفقیت قرار گیرد و آینده ای از رونق و امید را برای خود و مردم ایران زمین ترسیم نماید. این شرکت تاکنون موفق شده است با خط مشی ها و سیاست های کلان خود و با استخراج سنگ آهن و فرآوری آن در کارخانه های کنسانتره و گندله سازی بخش مهمی از زنجیره تولید فولاد کشور را به دوش بکشد و بر استقلال و عزت ایران اسلامی بیافزاید. در سالی که گذشت، مجموعه گهرزمین توانست با بهره برداری و افتتاح سومین کارخانه کنسانتره و ثبت رکوردهای متعدد در تولید، گام های موثری در راستای منویات مقام معظم رهبری (مد ظله العالی) و تحقق شعار «تولید، پشتیبانی ها، مانع زدایی» بردارد.

اینجانب ضمن قدردانی از زحمات همکاران گرانقدرم در مجموعه عظیم گهرزمین، نوروز باستانی را خدمت همه آن عزیزان، مردم نجیب و شریف شهرستان سیرجان و همچنین ملت همیشه سرافراز ایران اسلامی و قهرمان تبریک و تهنیت عرض می نمایم.

از خداوند سبحان برای همگان سالی مملو از عزت، سربلندی، شادکامی و توفیق را مسئلت می نمایم.



محمد فلاح
مدیرعامل شرکت سنگ آهن گهرزمین

الحمد لله
محمداً و آله
محبوباً و صلوات
الله علیهم
السلام
محبوباً و صلوات
الله علیهم
السلام

عملکرد تولیدی

مجتمع مس سرچشمه رفسنجان

[نماد توسعه و بالندگی صنعت مس ایران]

در سال ۱۴۰۰ (تا پایان بهمن ماه / تثن)



۱۰۳%

اجرای برنامه

استخراج ماده معدنی و معدنکاری

تولید ۷۷۹۹۰۷۹۲



تولید کاتد

تولید ۱۶۵۰۶۳

۹۷%

اجرای برنامه



تولید کنسانتره مس

تولید ۶۶۶۴۵۹

۱۰۶%

اجرای برنامه



تولید آند

تولید ۲۰۷۳۴۶

۹۹٫۴%

اجرای برنامه



تولید کنسانتره مولیبدن

تولید ۵۵۴۵

۱۱۱%

اجرای برنامه



تولید اسید

تولید ۵۱۸۳۷۷

۱۱۳%

اجرای برنامه



تولید مس محتوی معدنی

تولید ۱۵۲۸۰۶

۱۰۲%

اجرای برنامه



مجتمع مس سرچشمه رفسنجان
تولیدی

نگاهی به اقدامات شاخص زیست محیطی پارس

تندیس زرین صنعت برگزیده سبز کشور به پتروشیمی پارس اهدا شد

پتروشیمی پارس موفق شد به دلیل اقدامات متعدد در راستای حفاظت از محیط زیست، تندیس زرین صنعت برگزیده سبز کشور را از آن خود کند. به گزارش روابط عمومی پتروشیمی پارس، در بیست و سومین همایش ملی صنعت، معدن و خدمات سبز که صبح امروز در سالن همایش های بین المللی شهدای محیط زیست برگزار شد، این تندیس از سوی علی سلاجقه معاون رئیس جمهور و رئیس سازمان حفاظت محیط زیست به مسعود حسنی، مدیرعامل پتروشیمی پارس اهدا شد. سال گذشته نیز پتروشیمی پارس به دلیل به اجرای طرح ملی محیط یار و تلاش برای حفظ محیط زیست تندیس سیمین صنعت سبز کشور را از آن خود کرده بود.

انجام دو فاز از پروژه محیط یار در استان بوشهر و آموزش بیش از ده هزار دانش آموز و تداوم این پروژه، ایجاد جنگل مصنوعی از درختان بومی و حفظ و نگهداری آن در روستای بستانو به مساحت ۳۵ هکتار، خرید دوربین نشت یاب و انجام پروژه LDAR، خاموش کردن فلر ۴۹۱ این شرکت جهت کاهش آلودگی هوای منطقه و کشیدن لاین انتقال بخار به فلر ۹۹۱ در راستای بهسوزی فلر از اقدامات شاخص پتروشیمی پارس در راستای حفاظت از محیط زیست و عمل به مسئولیت های اجتماعی بوده است.

این پتروشیمی همچنین پیش از این موفق به دریافت تندیس جایزه ویژه Special Prize بنیاد جهانی ۲۰۱۷ انرژی در حوزه Earth به دلیل اجرای پروژه "ایجاد و توسعه جنگل در منطقه بستانو عسلویه و شهرک تفریحی و رفاهی آن"، دریافت جایزه EAST از بنیاد جهانی انرژی به پاس انجام پروژه های محیط زیستی و انجام پروژه LCA، اخذ گواهینامه محاسبه ردیاب کربن و آب در خصوص پروژه سبز شده بود. گفتنی است، پتروشیمی پارس از سال ۱۳۹۴ در لیست عدم آلایندگی صنایع قرار گرفته است.





✓ خرید ترافیک اینترنت

✓ مانده اعتبار اینترنت

✓ تغییر رمز کاربری اینترنت

✓ صورت حساب تلفن ثابت

✓ ثبت و پیگیری خرابی تلفن ثابت

روابط عمومی مخابرات منطقه کرمان

تاکید رهبر انقلاب بر حفظ ثروت عظیم و حیاتی آب و خاک

رهبر انقلاب در سال ۱۴۰۰ هم مطابق سنت هر ساله روز درختکاری را گرامی داشته و دو اصله نهال میوه هم کاشتند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای سپس در سخنانی کاشت درخت را یک حرکت کاملاً دینی و انقلابی خواندند و افزودند: البته نگهداشت و حفظ درختان نیز کار بسیار مهمی است که باید رعایت شود.

رهبر انقلاب، گیاه زنده را آسایش‌بخش روح و نگهدارنده جسم انسان و منبع رزق خدادادی و همه‌جانبه برای آحاد بشر دانستند و تأکید کردند: به همین علت تخریب جنگلها و محیط زیست و پوشش‌های گیاهی، تخریب منافع ملی است و ویران کردن بخشی از جنگلها برای ساخت‌وساز جز در موارد اضطراری، قطعاً به ضرر ملت است.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با رد نگاه تزیینی و حاشیه‌ای به محیط زیست، این موضوع را از جمله اساسی‌ترین مسائل کشور پرشمردند و گفتند: یکی از کارهای جدی در حفاظت از محیط زیست، حفاظت از دو ثروت عظیم و ذخیره حیاتی ملت‌ها یعنی «آب» و «خاک» و پرهیز از برخورد مسرفانه با آنها است که در این زمینه مسئولان باید به راهنمایی‌های متخصصان توجه کنند.

«حفاظت از حیات وحش» مسئله دیگری بود که رهبر انقلاب اسلامی بی‌توجهی به آن را به ضرر منافع ملی دانستند و گفتند: در اسلام، شکار فقط در صورت نیاز به تغذیه مجاز است و در غیر این صورت، غیرمجاز و خلاف است و حتی سفر شکار سفر حرام شمرده شده است، بنابراین باید جلوگیری از شکار غیرقانونی را جدی گرفت و به موضوع حفظ حیات وحش اهتمام داشت. ایشان در ادامه سازمان محیط زیست و وزارت جهاد کشاورزی را موظف به جلوگیری از تبدیل زمین‌های کشاورزی دانستند و افزودند: این کار به ضرر منافع ملی است و زمین‌های کشاورزی باید توسعه پیدا کند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای همچنین با تأکید بر لزوم توسعه انرژی‌های پاک گفتند: توسعه انرژی‌های غیر فسیلی مانند انرژی هسته‌ای که استفاده از آن در دنیا روزافزون است و کشورهای منطقه ما نیز در حال حرکت به سمت آن هستند و نیز انرژی‌های بادی و خورشیدی، باید جدی گرفته شود. ایشان در پایان آحاد مردم را به کاشت و نگهداشت درختان فراخواندند و گفتند: انجام همه کارهای مهم نیازمند پشتوانه ملی است و درختکاری نیز از جمله کارهایی است که همه مردم می‌توانند با کاشتن و حفظ درختان و جلوگیری از محو درختان و باغ‌های اطراف و درون شهرها، به گسترش پوشش گیاهی در کشور کمک کنند.



روزنامه سپاس ما

www.payamema.ir

ویژه نامه نوروز ۱۴۰۱ + صفحاتی درباره آلودگی هوا



اینستاگرام

روزنامه سراسری پیام ما
رسانه تخصصی توسعه پایدار



شناسنامه

روح اله خدیشی
امین شول سیرجانی
تیوا صمدیان
یاسر خدیشی
صابر خدیشی

صاحب امتیاز و مدیرمسئول
سردبیر
مدیر هنری
عکس جلد
صفحه آرایی

فروغ فکری
سوگل دانائی

دبیر اجرایی سالنامه
دبیر اجرایی پرونده آلودگی هوا

ستاره حجتی
نیره خادمی
حسین نیازبخش
منصوره محمدی
بینتا حقیقی پور

یاسمن طاهریان
احسان بداعی
فاطمه باباخانی
شادی خوشکار
محمد مهدی گوهری

سینا قنبریور
حمیدرضا میرزاده
آرمین منتظری
فاطمه علی اصغر
فرزانه قبادی

تحریریه ویژه نامه

شهر: سوگل دانائی
اقتصاد و گردشگری: فرزانه قبادی
عکس: یاسر خدیشی (دبیر)
شبکه های اجتماعی: سپهر زند
جدول: شیوا کریمی

ایران و جهان: میلاد علوی
میراث فرهنگی و محیط زیست:
مهتاب جودکی (دبیر)
یاسمن طاهریان، فروغ فکری،
مرضیه قاضی زاده

تحریریه روزنامه



۸۸۰۱۹۸۴۶ - ۰۲۱

نشانی: خیابان شریعتی، ابتدای شهید بهشتی، پلاک ۲۶ (ساختمان ۳۵۳) واحد ۵

۲۸۴۲۱۹۱۰ - ۰۲۱

فاطمه صمدیان ۰۹۱۹۲۷۶۹۸۳۹

زهره فرسنگی ۰۹۳۹۱۹۹۹۱۶۱

۲۸۴۲۱۹۱۰ - ۰۲۱ داخلی ۱

ایرانیان

تماس مدیرمسئول
دفتر تهران

بازرگانی
روابط عمومی
سرپرستی استان ها

لیتوگرافی و چاپ

فهرست

۱۰	یادداشت مدیر مسئول
۱۰	یادداشت سردبیر
۱۱	امید برای حفظ محیطزیست در سده جدید
۱۳	تلخکامی ایرانیان
۱۷	توسعه پایدار، نیازمند حافظه و سنت
۱۸	بحران بی‌آینده بودن
۱۹	برنامه‌ها به لیستی از آرزوها بدل شده‌اند
۲۰	«توسعه پایدار» غایب بزرگ در سیاست‌گذاری کلان کشور
۲۰	بی‌توجهی به آمایش سرزمین عامل بی‌حرکتی
۲۱	صندوق شنی به نام ایران
۲۲	سیاست‌گذاری، متمرکز بر نهادهای قدرت و رسمی است
۲۳	زنگ‌های زنگ‌زده توسعه برای چه کسی به صدا درآمدند؟
۲۴	بی‌توجهی به برنامه ریزی منطقه‌ای و مشارکتی
۲۵	ترس بقا به جای فکر ارتقا
۳۴	نداشتن برنامه عجیب نیست
۳۵	قانون احزاب در مقایسه با کشور توسعه یافته رویکردی کاملاً سلبی دارد
۳۶	پرداختن به توسعه پایدار متوجه حاکمیت و نهادهای حاکمیتی است نه احزاب و مردم
۳۷	احزاب ما به لحاظ ساختاری شبیه ستادهای انتخاباتی هستند
۳۸	پیشروی آرام سبزه‌های سیاسی در اروپا
۴۰	مناقشه بر سر آب
۴۱	اینفوگرافیک سیمای اعتراضات آب در سال ۱۴۰۰
۴۲	بدون گفت‌وگو روزه امید نمی‌بینم
۴۸	راه‌اندازی مناطق، راحت‌تر از نگهداری آنها است
۵۲	اینفوگرافیک از «محدودیت شکار» تا «حفاظت تنوع زیستی»
۵۶	از پردیسان تا فسیل‌های مراغه
۶۰	گردشگری و انقلاب صنعتی چهارم
۶۱	با کدام زیرساخت به دنبال ۲۰ میلیون گردشگر هستیم
۶۱	نگاه به بومگردی‌ها باید کیفی باشد نه کمی
۶۲	آموزش در گردشگری نیازمند محصولات جدید
۶۳	فناوری به کمک گردشگری سلامت می‌آید
۶۳	طبیعت‌گردی در ایران و آینده آن
۶۴	پای گردشگری بر گلوئ هرمز
۶۶	گردشگری پایدار از حرف تا عمل
۶۷	رنگ پریدگی رنگین‌کمان خاکی ایران
۷۲	خیال خام تداوم خاطرات
۷۶	چالش‌های حفاظت و توسعه در بافت‌های تاریخی ایران
۸۰	زمین زیر پای ما را خالی می‌کند
۸۳	حفاظت از خاک داوطلبانه باشد
۸۴	کار معادن، نفس محلی‌ها را به شماره انداخت
۸۸	چشم‌انداز مبهم روستاهای ایران
۹۰	آینده‌پژوهی روستایی چه می‌گوید که نمی‌دانیم؟
۹۲	بی‌اعتنایی جهان به هشدارهای سی ساله
۹۷	شیخ سیاست بر سر امنیت غذایی جهان
۹۹	تجدید رقابت‌های استراتژیک بر سر تسلط بر منابع طبیعی نظیر آب و غذا
۱۰۰	ظهور چین به عنوان عامل اثرگذار بر بازارهای غلات
۱۰۱	وضعیت نامشخص هندوستان در تولید غلات
۱۰۲	استمرار درگیری‌ها در جهان اسلام
۱۰۳	توجه آمریکا به مسائل داخلی
۱۰۶	تبلیغ خودروی شخصی روی دیوارهای شهر
۱۰۷	تکالیف روی زمین مانده قانون هوای پاک
۱۰۸	آلودگی هوا و تضعیف سلامت اجتماعی
۱۰۹	روان‌های رنجور
۱۱۱	مطالبه جبران تخریب تنوع زیستی
۱۱۲	تغییر اقلیم فراتر از آلودگی هوای محلی است
۱۱۳	آلودگی هوا و توسعه امرانه صنعت
۱۱۵	دام غیر قابل گریز آلودگی
۱۱۶	میدان مطالبه‌گری
۱۱۷	«مکزیکو سیتی» در خط مقدم
۱۱۸	نیویورک و لندن در مسیر هوای پاک
۱۱۹	اینفوگرافیک شهرهایی که بر آلودگی هوا غلبه کردند
۱۲۳	جنبش دیجیتال در کسب‌وکارهای محلی

فهرست

نیمه‌غایب

سال بلوا

تفنگ اهلی

جزیره گنج

شهر سوخته

جزیره سرگردانی

بینوایان

از نفس افتاده

مسئولیت اجتماعی



| امین شول سیرجانی |

یادداشت سردبیر

چراغ راهنما قرمز است

روزنامه پیام ما مطابق سنت این سال‌های روزنامه‌ها و مجلات رسم انتشار ویژه‌نامه‌های نوروزی را به جا آورده است. اما محتوای این ویژه‌نامه با نوروز و فضای مفرح بهار چندان نسبتی ندارد. از روی جلد گرفته تا یادداشت‌ها و مصاحبه‌ها و گزارش‌ها بیش و کم همه لحنی جدی دارند. آیا انتشار چنین مجله‌ای برای پایان سال مفید است؟ برای پاسخ به این سوال باید به اتفاقات سال ۱۴۰۰ نگاهی کنیم. اینکه ما از چه راهی عبور کرده‌ایم تا به اینجا رسیده‌ایم. بروز اعتراض‌های خوزستان و اصفهان که شکل‌گیری هر دوی آنها به مساله مدیریت منابع آب باز می‌گشت؛ یکی از اتفاقات خاص سال بود. اعتراض با محور آب پیش از این هم در استان‌های کشور رخ داده بود اما گستردگی و شکل بروز آن متفاوت از چیزی بود که امسال روی داد. امسال هوای بیشتر شهرهای کشور آلوده بود. مازوت‌سوزی نیروگاه‌ها و روی زمین ماندن اجرای قانون هوای پاک بخشی از عوامل تشدید کننده آلودگی هوا بودند.

ناترازی تولید و مصرف برق بار دیگر مساله تولید و مدیریت ناکارآمد مصرف انرژی در کشور را عیان کرد. در شاخص‌های اجتماعی گزارش‌های رسمی وزارت کار از مساله رفاه، سلامت و فقر نشانگر بخش دیگری از ناکارآمدی برنامه‌های توسعه بود. خلاصه اینکه در آخرین سال قرن ششمی شاخص‌های چند بعدی توسعه به ما نشان دادند که سرزمین ما ایران، با چه مخاطرات و تنگناهایی روبه‌رو است. از همین رو بود که تصمیم گرفتیم در ویژه‌نامه امسال ابرچالش‌هایی که ایران با آن دست به‌گریبان است را از منظر توسعه پایدار بررسی کنیم. شماری از کارشناسان و دانشگاهیان و فعالان سیاسی و صنفی با بر شمردن مهمترین ابرچالش‌های حال حاضر ایران، در حد وسع خویش راه‌های خروج از سنگلاخ کنونی را ترسیم کرده‌اند.

رسیدن به الگویی روشن و همه‌جانبه برای توسعه پایدار ایران یکی از واقعی‌ترین نیازهای حال حاضر ایران است. بدون سنجش برنامه‌های توسعه، دیگر نمی‌توانیم به نوشتن برنامه‌های جدید دلخوش باشیم. کم‌کاری احزاب و جریان‌های سیاسی در شناخت مسایل اصلی توسعه و دور ماندنشان از مفهوم «پایداری» موجب شده تا این مفاهیم در ادبیات نخبگان سیاسی ما هم کمرنگ باشد. آیا نخبگان ما با درک این ضرورت خطاهای گذشته را پاک می‌کنند؟ آیا می‌توان امیدوار بود که محیط زیست، منابع طبیعی، عدالت آموزشی عدالت جنسیتی، دسترسی به آب سالم، مشارکت اجتماعی و... مبنای محور برنامه‌های توسعه باشد؟ نباید برای رسیدن به جواب، یک دهه صبر کرد. بلکه باید از همین حالا طرحی نو در انداخت. البته که این مسیر پرسنگلاخ است و با شعار و «جلسه‌بازی» راه به جایی نمی‌بریم. چراغ راهنمای توسعه قرمز است. از چراغ قرمز عبور نکنیم.



| روح‌اله خدیشی |

یادداشت مدیرمسئول

تلاش برای اثر گذاری

بردار بودن در برابر رفتار هیچانی. این شاید اصلی‌ترین چالشی بوده که یک‌سال گذشته در «پیام ما» با آن روبرو بودیم. چالشی که با حضور رسانه‌ها در شبکه‌های اجتماعی هر روز جدی‌تر می‌شود. خط و مشی که در «پیام ما» اما دنبال می‌کنیم پیگیری موضوعات ذیل توسعه پایدار با نگاهی ریشه‌ای و کارشناسی است. تمرکز بر روی مسائل مهم کشور در حوزه محیط زیست، میراث فرهنگی و گردشگری، منابع طبیعی و توانمندی جوامع محلی و مواردی از این دست مسیری است که برای «پیام ما» انتخاب کرده‌ایم. به گمان ما بهره‌گیری از کارشناسان متخصص و مرور جدی پیشینه موضوعات می‌تواند منجر به روشنگری و ارائه راهکار در مورد گره‌های کور پیش روی دولتمردان شود. در یک سالی که گذشت بارها مصائب توسعه پایدار مطرح شده در استان‌های کشور که در صفحات داخلی رسانه‌های مکتوب و خبرگزاری‌ها خاک می‌خورد را به صفحه اول آوردیم. برجسته‌سازی سوژه‌هایی که شاید در نگاه رسانه‌های جمعی با زمینه عمومی دارای ارزش پرداختن نبودند، شاید نقطه تمایزی برای «پیام ما» باشد. اما ناگفته نماند که بررسی و قیاس شکلی تولید محتوای رسانه‌های در حال فعالیت کشور با یک سال پیش حکایت از آن دارد که محیط زیست هرچند دیرنگام، جایگاه مهم خود را در صفحات مکتوب و مجازی پیدا کرده است. افزودن یا اختصاص صفحات مرتبط به حوزه توسعه پایدار در رسانه‌های ذاتا سیاسی و آمدن تیتراهای محیط زیستی به صفحه اول خبرگزاری‌ها از نشانه‌های این تحول است. در میان افکار عمومی هم محیط زیست جای خود را پیدا کرده است. ویدیوهای گاه و بیگاه منتشر شده در فضای مجازی توسط شاهدان عینی از نقاط مختلف با محتوای مرتبط با محیط زیست تایید کننده این موضوع است. به موارد بالا ورود سلبریتی‌ها هم بایستی اضافه کرد. هر چند در مورد نقش آنها در انتشار محتوای تخصصی جای بحث وجود دارد، اما همین که برخی هنرمندان کشور به این نتیجه رسیده باشند که اهمیت محیط زیست بر فیگورهای پسنندیده شده (لایک‌خور) ارجح است، جای امیدواری دارد. در سالی که گذشت «پیام ما» اولین همایش نقش توسعه پایدار در معادن و صنایع معدنی را با همکاری شرکت «پایش معدن هوشمند» و دانشگاه صنعتی امیرکبیر برگزار کرد تا بستری برای گفت‌وگو میان کارشناسان توسعه پایدار و تصمیم‌گیران حوزه معدن و صنایع معدنی فراهم شود. در ادامه این رویکرد قصد داریم تا با برگزاری همایشی‌هایی از این جنس فرصت گفت‌وگو میان دغدغه‌مندان مقوله توسعه پایدار را با برنامه‌ریزان و مدیران معادن و صنایع معدنی فراهم کنیم. به نظر می‌رسد ما بیش از گذشته نیاز به گفت‌وگو داریم و برای رسیدن به الگوی مناسب در مسیر توسعه کشور بایستی به فهم مشتری پیرامون اهداف توسعه پایدار میان همه ذینفعان برسیم.

از دیگر فعالیت‌های یک سال گذشته «پیام ما» انتشار ویژه‌نامه‌های تخصصی به صورت دوماهنامه بود که از نیمه دوم سال ۱۴۰۰ شروع شد و با انتشار ویژه‌نامه‌های «تالاب‌های ایران» و «احیاء دریاچه ارومیه» ادامه پیدا کرد. امید داریم که در سال ۱۴۰۱ به شرط بقاء تعداد ویژه‌نامه‌های تخصصی را به ۶ عدد برسانیم. هدف از انتشار این ویژه‌نامه‌ها که نسخه الکترونیک آن بر روی سایت روزنامه و بستر نرم‌افزار «جار» نیز فراهم است، تولید محتوای ماندگار و اصطلاحا کتابخانه‌ای برای بهره‌گیری متخصصان حوزه محیط زیست است. همه آنچه گفته شد چشم‌اندازی از سال پیش‌رو و گزارشی از آنچه در سال ۱۴۰۰ انجام دادیم بود. این مهم به سرانجام نمی‌رسد مگر با تلاش اعضای تحریریه، سرپرستان استانی، روزنامه‌نگاران حوزه محیط زیست، همکاران اداری و حمایت مخاطبان. اینک و در آستانه سال نو خورشیدی بهترین‌ها را برای دوست‌داران مام وطن آرزو داریم.



در سالی که گذشت، جامعه محیط زیست ایران داغدار فعالان، پیشکسوتان و خبرنگاران شد

| فاطمه باباخانی |

| روزنامه‌نگار |

امید برای حفظ محیط زیست در سده جدید

که پارک ملی توران در ۱۹ دی ماه سوگوار امیرخان آهنی، محیط بان پیشکسوت خود شد. او پس از یک دوره بیماری سخت درگذشت و جامعه محیط زیست در غم فقدان او به سوگ نشست. پنجمین بهمن ماه سال جاری نیز سیدحسین آقامیری از پرسابقه‌ترین مدیران کل استان خراسان رضوی که ۱۸ سال در سمت مدیرکل حفاظت محیط زیست استان خدمت کرده بود بر اثر عارضه قلبی درگذشت. پرونده سال ۱۴۰۰ در حالی بسته می‌شود که همچنان پرونده حادثه واژگونی اتوبوس خبرنگاران باز است و خانواده مهشاد کریمی و ریحانه یاسینی داغدار جوانان‌شان هستند. سالی که در آن پیشکسوت‌های محیط زیست و حیات وحش ایران را از دست دادیم، سالی که معلقا ملاح پس از ۱۰۴ سال عمر و زندگی ارزشمند در خاک خفته است. این سال را پشت سر می‌گذاریم بدون آنکه از یاد ببریم کسانی را که برای حفظ این سرزمین تلاش کرده‌اند و در سده جدید در میان ما نیستند. این سال را با امید اینکه عدالت در سال ۱۴۰۱ درباره پرونده اتوبوس خبرنگاران برقرار شود آغاز می‌کنیم. در سال جدید همچنین امیدواریم پرونده محیط بان برومند نجفی به مصالحه رسیده و اولیای دم رضایت دهند. در سال جدید امیدواریم تصمیماتی که در این حوزه گرفته می‌شود به کاهش تعارضات منجر شود و در عین حال حفاظت را بهبود بخشد. در این سال امیدواریم سایه پیشکسوتان را بر سر محیط زیست داشته باشیم، کسانی که چونان چراغی راه را روشن می‌کنند، آنها که گنجینه‌ای از تجربه‌های ارزشمند هستند و با هدایت آنان است که می‌توان به آینده این سرزمین امیدوار بود.

شکاربانی و نظارت بر صید دریافت کرد و در دهه ۶۰ که اوج دست‌اندازی به عرصه‌های طبیعی بود تلاش کرد از این منطقه حفاظت کند. او در ۸۷ سالگی درگذشت. در هفدهم ماه (آبان) رضا شهران، خواهرزاده معلقا ملاح خیری را در صفحه شخصی خود منتشر کرد که در آن از درگذشت معلقا ملاح خبر می‌داد. معلقا ملاح در ۱۰۴ سالگی همچنان دغدغه محیط زیست ایران زمین را داشت، نام او بیش از پیش با نام جمعیت زنان مبارزه با آلودگی محیط زیست گره خورده است، جمعیتی که جزو اولین انجمن‌های محیط زیستی ایران است و توانست شبکه‌ای را در کشور شکل دهد. یک هفته بعد در بیست و پنجم آبان ماه، حسن شمس، فعال حوزه محیط زیست و عضو انجمن میراث زاگرس به دلیل گازگرفتگی چشم از جهان فرو بست. او بارها در آتش سوزی‌های زاگرس به مقابله با حریق رفته و تلاش بسیاری برای حفاظت از این عرصه‌ها کرده بود. آذر ماه ۱۴۰۰ محیط زیست یکی از همیار محیط بانان خود یعنی عبدالاحد سروزی را از دست داد. بر اساس خبرها روز جمعه ۱۲ آذر در منطقه حفاظت شده سیرخون حین گشت و کنترل و پایش منطقه و در تعقیب و پیگیری متجاوزان به حریم محیط زیست پس از پرت شدن از موتور سیکلت به دلیل ناهمواری‌های منطقه دچار حادثه و در بیمارستان بستری شد و به علت شدت جراحات جان خود را از دست داد تا حیات وحش ایران یکی از حامیان دلسوز و فداکار خود را از دست دهد. هنوز یک ماه از درگذشت عبدالاحد سروزی نگذشته بود

سال ۱۴۰۰ هم مشابه دیگر سال‌ها اتفاقات بسیاری را در حوزه محیط طبیعی و انسانی تجربه کرد که بحث و حواشی درباره آنها بسیار بود. با این حال آنچه غیرقابل جبران است فقدان کسانی است که در این سال درگذشت آنها را به سوگ نشستیم. کیانوش تقدیمی‌پور، محیط بان شهرستان رودبار در اردیبهشت ماه در حین ماموریت اداری به دلیل سکنه قلبی درگذشت. یک ماه و چند روز پس از آن حادثه واژگونی اتوبوس خبرنگاران محیط زیست حین سفر بازدید از پروژه احیای دریاچه ارومیه اتفاق افتاد که باعث مرگ دو خبرنگار این حوزه یعنی مهشاد کریمی، خبرنگار ایستا و ریحانه یاسینی، خبرنگار ایرنا شد. این حادثه همچنین باعث شد گروه دیگری از خبرنگاران حاضر در این اتوبوس با جراحات جدی مواجه شوند، در پی این حادثه هیچ مقامی مسئولیت این سفر را به عهده نگرفت و پرونده آن همچنان باز است. بیش از دو هفته پس از حادثه اتوبوس خبرنگاران در نوزدهم تیرماه رضاقلی خسروی، محیط بان پارک ملی قمیشلو را از دست دادیم. این محیط بان در اوایل خرداد ماه با دو شکارچی که در حال تعقیب یک آهوی آستن بودند مواجه شد. شکارچیان او را مورد ضرب و شتم شدید قرار داده و رهایش کردند. او یک ماه بعد در حالی که همچنان از عوارض و جراحات ناشی از حادثه رنج می‌برد درگذشت. نهم آبان ماه بود که سید محمود هادیان، رئیس محیط زیست بهشهر از درگذشت نخستین محیط بان میانکاله خبر داد. ایرج بهرامی عبدالملکی، اولین شکاربان افتخاری بود که از سال ۱۳۳۸ کارت محیط بان افتخاری را از سازمان



مهلقا ملاح



سید حسین آقامیری



کیانوش تقدیمی پور



ایرج بهرامی عبدالملکی



امیر خان آقایی



رضاقلی خسروی



حسن شمس



عبدالاحد سروزی

غفلت سیاستگذار

سیاستگذاران معمولاً هنگام اعلام برنامه‌هایشان می‌کوشند مردم را قانع کنند که تصمیمات آنها بهترین سناریوی ممکن برای حل مشکل را شامل می‌شود. آیا در عالم واقع این تصمیمات منافع بلندمدت جامعه را تضمین می‌کند؟ دولتی که برای احداث صنایع آب‌بر، آب را از صدها کیلومتر آن‌طرف‌تر منتقل می‌کند آیا سناریوی کم‌هزینه‌تری پیش رو نداشته است؟ تجربه دولت‌ها برای توسعه ایران چه درس آموخته‌هایی برای ما داشته است؟ به نظر می‌رسد که «توسعه پایدار» نیمه غایب این سیاستگذاری‌ها بوده است. داعیه توسعه و اشتغال‌زایی و... زمانی راهگشا است که متضمن منافع بلندمدت جامعه و سرزمین باشد. اگر چنین نیست، باید به دنبال شناخت نیمه غایب سیاستگذاری باشیم.



عکس: ایسنا



| شادی خوشکار |

| روزنامه‌نگار |

ایده‌هایی برای زندگی بهتر و حرکت سریع به سمت توسعه وقتی ناتوان از آب درآمدند، نام «توسعه پایدار» مطرح شد. دهه ۱۹۸۰ بود و مکاتب موجود نه تنها نتوانسته بودند شرایط مطلوبی برای زندگی همه مردم فراهم کنند بلکه محیط زیست هم به سمت ویرانی رفت و آینده برای نسل‌های بعد به پرسشی هراس‌آور تبدیل شد. توسعه پایدار در مقابل با نوید توسعه‌ای همه‌جانبه همگام با بهبود زیست محیطی، رفاه شهروندی و ترمیم محیط زیست آمد و همچنان ایده‌ای امیدوارکننده برای انسان‌هاست. ایده‌ای که آینده را نامحدود و بدون تحلیل رفتن منابع می‌خواهد. ما بر نسل‌های آینده برتری نداریم و نیازهایمان هم نسبت به نیازهای آن‌ها اولیوی ندارند. برابری هم درون نسل‌ها و هم بین نسل‌ها لازم است و حفاظت از محیط طبیعی، بقای اقتصادی، تنوع، رفاه فردی و ارضای نیازهای اساسی جامعه ضامن آن. پس در این روزگار کشورها سعی می‌کنند شاخص‌های اقتصادی، زیست محیطی و اجتماعی طور دیگری تعریف کنند.

کارشناسان مهم‌ترین شاخص‌های اقتصادی توسعه پایدار را توزیع درآمد، تولید ناخالص ملی، مواد غذایی کافی و میزان پس‌انداز واقعی می‌دانند. در میان شاخص‌های محیط زیستی به آب و هوا، کشاورزی ارگانیک، منابع آب تجدیدپذیر، کیفیت هوا، آب کافی و تنوع زیستی توجه بیشتری می‌کنند و برابری جنسیتی، رفاه بشری، رفاه محیطی، آموزش، زندگی سالم، سلامتی، توسعه شخصی و اجتماعی و اشتغال از شاخص‌های اجتماعی مهم در توسعه پایدار می‌دانند. متأسفانه ما در ایران به تمامی این آمارها آن هم به صورت به روز دسترسی نداریم. اما می‌توانیم در این گزارش بخشی از این شاخص‌ها را با توجه به آمارهای منتشر شده در مرکز آمار و وزارت تعاون کار و رفاه اجتماعی بررسی کنیم و تصویری از وضعیت داشته باشیم.

اشتغال و تبعیض و غیررسمی شدن

اشتغال امن و پایدار یکی از شاخص‌های مهم توسعه پایدار است. اما آمارها وضعیت امیدوارکننده‌ای را در ایران نشان نمی‌دهند. مرکز آمار در زمستان ۱۳۹۹ گزارشی از شاخص‌های عدالت اجتماعی منتشر کرده که تا آمارهای سال ۱۳۹۸ را در برمی‌گیرد. در این مجموعه نرخ بیکاری جوانان یعنی بازه سنی ۱۸ تا ۳۵ سال ۱۷.۹ درصد است اما فاصله‌ی زیادی بین زنان و مردان وجود دارد به طوری که نرخ بیکاری مردان در این گروه سنی ۱۴.۸ و نرخ بیکاری زنان ۲۹.۷ درصد اعلام شده است. این تفاوت میان فارغ‌التحصیلان آموزش عالی هم دیده می‌شود. در حالی که نرخ بیکاری فارغ‌التحصیلان آموزش عالی در کل ۱۶.۷ درصد است، برای مردان ۱۲.۱ درصد و برای زنان ۲۶.۲ درصد است. چنین فاصله‌ای بین شهر و روستا هم دیده می‌شود. در نقاط شهری نرخ بیکاری جوانان ۱۶.۳ و در نقاط روستایی ۲۱.۱ درصد است. در آمارهای کلی اشتغال هم این فاصله بین زنان و مردان دیده می‌شود، در سال ۱۳۹۸ فقط ۱۷.۸ درصد کل شاغلان را زنان تشکیل داده‌اند. زنان ۲۰ درصد شاغلان بخش کشاورزی، ۱۵ درصد شاغلان بخش صنعت و ۱۸.۸ درصد شاغلان بخش خدمات بوده‌اند و اشتغال آن‌ها در بخش کشاورزی نسبت به سال ۹۰ کاهش داشته، هرچند در بخش صنعت و خدمات روند افزایشی بوده اما افزایش در حد ۱ تا ۲ درصد است.

مرکز آمار در گزارش دیگری با نام شاخص‌های کلان اقتصادی و اجتماعی کشور آمار به‌روزتری از اشتغال ارائه داده که در ۱۸ دی ماه ۱۴۰۰ منتشر شده است. براساس این گزارش در پاییز ۱۴۰۰ نرخ بیکاری جمعیت ۱۸-۳۵ سال ۱۶.۱ است که حدود دو درصد نسبت به سال ۹۸ کاهش داشته، این نرخ برای مردان

تلخکامی ایرانیان

آمارها می‌گویند وضعیت اکثر شاخص‌های توسعه پایدار مانند اشتغال، حق دسترسی به آموزش و مسکن در ایران نامطلوب است

آموزش و امکان توسعه شخصی

یکی از ابزارهایی که برای توسعه شخصی در دست نسل آینده قرار دارد، امکان برخورداری از آموزش کارآمد و باکیفیت است و عدالت آموزشی در ساده‌ترین حالت برخورداری از حق تحصیل برای همه است. مرکز آمار در بعد آموزشی شاخص‌های عدالت اجتماعی، نرخ ترک تحصیل‌کنندگان در سال تحصیلی ۹۷-۹۸ را برای مقطع تحصیلی ابتدایی ۰.۹، دوره اول متوسطه ۴.۴ و دوره دوم متوسطه ۲.۷ اعلام کرده است. اما مسئله فقط دسترسی به تحصیل نیست، بلکه آموزش باکیفیت است که در شاخص‌های توسعه‌ی پایدار مورد نظر است. آموزش با کیفیت به عوامل بسیاری بستگی دارد. مثلاً هرچه نسبت تعداد دانش‌آموز به معلم بیشتر باشد، کیفیت آموزش پایین می‌آید. این نسبت در سال تحصیلی ۹۷-۹۸ در ایران معادل ۳۰.۰۸ بوده که نسبت به سال تحصیلی قبل آن ۶.۷ درصد افزایش داشته است. دانش‌آموزان باید در کلاس‌ها احساس امنیت کنند، اما آمارها در این زمینه نگران کننده است. نسبت کلاس‌های مستحکم به کل کلاس‌ها در سال ۹۷-۹۸ معادل ۰.۶۶ و نسبت کلاس‌های دارای سامانه گرایش و سرمایه‌ش استاندارد به کل کلاس‌ها ۰.۶۰ است.

دسترسی به آموزش و آموزش باکیفیت در مجموعه گزارش‌های وزارت کار با نام فقر آموزشی هم بررسی شده است. میانگین نرخ باسوادی در ایران در حدود متوسط جهانی است و در سال ۹۸ برابر با ۸۷.۶ درصد مردم باسواد بوده‌اند. کمیسیون اروپا دو زمینه‌ی مهم فقر آموزشی را آموزش متوسطه و کیفیت تحصیلی می‌داند. بر اساس این گزارش اگر حد آستانه شاخص فقر آموزشی را تحصیلات متوسطه در نظر بگیریم مطابق با داده‌های هزینه درآمد خانوار در سال ۹۸ برابر با ۲۹.۹ درصد از



آمارهای وزارت کار که تاستان ۱۴۰۰ منتشر شده می‌گوید ۴۵ درصد از خانوارهای مناطق شهری از مسکن مقرون به صرفه محروم‌اند و بیش از ۳۰ درصد از هزینه‌هایشان را برای سرپناه خرج می‌کنند. این سهم بالای هزینه برای مسکن لزوماً به معنای برخورداری از مسکن مناسب نیست، در حالی که کاهش نرخ بدمسکنی تا سال ۲۰۳۰ از اهداف توسعه‌ی پایدار است

قطعی دسترسی دارند، یعنی برای سنجش کیفیت و امنیت آب آماری در دست نیست. یا اگرچه متوسط کشوری دسترسی به برق در ایران بالاتر از جهان است اما در بعضی از فصل‌ها و بعضی از استان‌ها برق با قطعی زیادی همراه است.

اگرچه در ایران یارانه‌های حمایتی برای مصرف انرژی وجود دارد اما بر اساس شاخص‌های توسعه پایدار سازگاری انرژی با محیط زیست مهم است و استفاده از کود حیوانی، محصولات کشاورزی، بوته‌ها، چوب، زغال چوب و زغال سنگ برای پخت و پز یا تامین گرمایش مغایر با این شاخص است. در حالی که هنوز بخش زیادی از کشور گازرسانی نشده است و ۲ درصد جمعیت کشور از سوخت جامد استفاده می‌کنند که مبنایی برای محاسبه فقر انرژی است. این گزارش که در سال ۱۴۰۰ منتشر شده به طور مستقیم به نتیجه‌ی افزایش قیمت بنزین و تبعات اجتماعی و سیاسی آن در سال ۱۳۹۸ اشاره‌ای نکرده اما می‌گوید طرح‌هایی مثل افزایش قیمت بنزین یا سایر حامل‌های انرژی آثار توری شدیدی بر دهک‌های پایین درآمدی دارد و منجر به فقر انرژی می‌شود.

۱۳.۴ و برای زنان ۲۸ درصد اعلام شده است و نشان می‌دهد که فاصله بین زنان و مردان جوان در بیکاری افزایش پیدا کرده است. نرخ بیکاری جوانان در نقاط شهری ۱۷.۲ و در نقاط روستایی ۱۲.۵ اعلام شده است. همچنین به طور کلی در پاییز ۱۴۰۰ نرخ بیکاری کل ۸.۹، نرخ بیکاری مردان ۷.۶ و نرخ بیکاری زنان ۱۵.۷ بوده، نرخ بیکاری در نقاط شهری ۹.۶ و در نقاط روستایی ۶.۸ است. در واقع مردان شهرنشین در ایران همچنان شانس بالاتری برای اشتغال دارند پس امکان برخورداری‌شان از رفاه در نتیجه‌ی داشتن درآمد بیشتر است. اما برای توسعه‌ی پایدار اشتغال به تنهایی ملاک نیست، مهم اشتغال پایدار و باثبات است و در ایران مشاغل به سمت موقتی شدن، غیررسمی شدن و پاره‌وقت می‌روند که تحت پوشش بیمه تامین اجتماعی نیستند. حضور در این مشاغل نشانه‌ی ناامیدی از پیدا کردن شغل در بازار کار رسمی است. گزارش پایش فقر وزارت کار نشان می‌دهد از پاییز ۱۳۹۳ تا پاییز ۱۳۹۸ حدود سه میلیون شغل ایجاد شد که عمدتاً غیررسمی، خوداشتغالی و مشاغل وابسته به حضور و تقاضای خانوار در بخش خدمات بودند. تاثیر غیررسمی بودن اینجا مشخص می‌شود که وقتی شیوع کرونا باعث شوک به بازار کار شد، یک و نیم میلیون شغل در ایران از دست رفت که تا حدود زیادی همان مشاغل غیررسمی و موقتی بودند.

سلامت و محیط زیست

هزینه‌های بهداشت و درمان از سال ۹۰ به این سو روندی افزایشی داشته و مرکز آمار در همین مجموعه گزارش اشاره کرده که خانوارهای ایرانی در سال ۹۸ برابر با ۱۰.۳ درصد سید هزینه‌ی خود را به بهداشت و درمان اختصاص داده‌اند. بیمه‌ها در این زمینه می‌توانند نشان‌دهنده‌ی رفاه جامعه در زمینه‌ی سلامت باشند. در سال ۹۸ برابر با ۷۰ درصد افراد، تحت پوشش بیمه اجتماعی سازمان تامین اجتماعی بوده‌اند و روزگار بیماری برای آن عده‌ای که تحت پوشش نیستند سخت‌تر می‌گذرد. در سال ۹۸ نسبت به سال ۹۰ جمعیت بیشتری از آب لوله‌کشی استفاده کرده و این درصد از ۶۹.۲ به ۸۳ رسیده است. اگرچه در روستاها آمار اصلاً امیدوارکننده نیست و در سال ۹۸ فقط ۱۷.۲۴ درصد به آب لوله‌کشی دسترسی دارند. این درصد برای شهرها ۶۵.۸ است. در سال ۹۸ نسبت جمعیتی که از خدمات سیستم دفع فاضلاب مدیریت شده و ایمن استفاده می‌کنند ۵۲.۴ درصد بوده که ۱۰.۶ درصد نسبت به سال ۹۷ افزایش نشان می‌دهد.

در گزارشی که وزارت کار در زمینه فقر انرژی در ایران منتشر کرده، مهم‌ترین مسئله در دسترس نبودن اطلاعات است. برای مثال اگر بتوان مشخص کرد چه درصدی از مردم در مناطق محروم به آب شرب دسترسی دارند، معلوم نیست چند درصد به آب شرب با ثبات و بدون



جمعیت ۲۴-۱۸ ساله در ایران مدرک تحصیلی متوسطه دوم را ندارند و بدترین استان‌ها در این میان سیستان و بلوچستان، هرمزگان، کردستان و گلستان هستند. در سیستان و بلوچستان این رقم به ۶۱.۵ می‌رسد. برای بررسی کیفیت آموزش همچنین می‌توانیم به پیشنهاد این گزارش از نتایج آزمون‌های هماهنگ نهایی سال دوازدهم کنیم. میانگین کشوری نمرات آزمون‌های نهایی در رشته‌های نظری ۱۲.۶ است و وضعیت در رشته علوم تجربی و ریاضی بهتر از علوم انسانی و معارف است. یک شاخص پیشنهادی دیگر میانگین نمرات آزمون‌های بین المللی تیمز و پرلز است که آخرین بار سال ۲۰۱۹ انجام شد و نمره ۴۰۰ در آن کمترین حد صلاحیت به عنوان آستانه‌ی فقر آموزشی است. در حالی که در جهان ۸ درصد دانش‌آموزان کمتر از این نمره را گرفته‌اند، ۳۲ درصد دانش‌آموزان ایرانی از این آستانه فقر آموزشی پایین‌تر بوده‌اند. ایران در این دو زمینه مهم فقر آموزشی عملکرد نامطلوبی داشته. ردیابی عوامل فقر آموزشی ما را به مدرسه و خانواده می‌رساند. برای مثال فقر پولی کودکان عملکرد تحصیلی آن‌ها را پایین‌تر از حد متوسط می‌آورد و پایگاه اطلاعات رفاه ایرانیان در سال ۱۳۹۹ می‌گوید ۲۵ درصد از کودکان در خانواده‌های فقیر زندگی می‌کنند. در استان سیستان و بلوچستان این درصد به نیمی از کودکان می‌رسد. داده‌های مختلف در سال ۹۸ نشان داده‌اند که ۳۸ درصد از کودکان زیر ۱۸ سال در خانواده‌های فقیر زندگی می‌کنند و مقایسه‌ی این داده‌ها با داده‌های سال ۹۰ نشان از افزایش این نرخ دارد. در کیفیت عملکرد تحصیل کودکان، میزان تحصیلات والدین هم موثر است. طبق آمارهای سال ۹۸ برابر با ۴۷.۷ درصد از دانش‌آموزان در خانواده‌هایی زندگی می‌کنند که حداکثر تحصیلات والدین کمتر از متوسطه دوم است. کمبود منابع یادگیری در خانه مثل تعداد کم کتاب‌های عمومی و کتاب‌های کودک در خانه هم باعث پایین آمدن عملکرد مثبت کودکان در تحصیل است و مطابق با داده‌های آزمون تیمز در سال ۲۰۱۹ برابر با ۲۵ درصد از دانش‌آموزان پایه چهارم و ۳۱ درصد از دانش‌آموزان پایه هشتم در ایران منابع اندکی برای یادگیری در خانه دارند.

امکانات موجود در مدارس مثل اتصال به اینترنت، تراکم کم دانش‌آموزان در کلاس‌ها و وجود کارگاه رایانه در مدرسه کیفیت آموزش را بالا می‌برد که دانش‌آموزان ایرانی وضعیت خوبی در این شاخص‌ها ندارند. داده‌های سال ۹۸ می‌گویند ۷۴ درصد از مدارس به شبکه ملی اطلاعات و ارتباطات متصل اند اما میانگین کشوری برای مدارس مجهز به کارگاه رایانه در سال ۹۸ محرومیت کودکان را از این امکانات نشان می‌دهد به طوری که فقط ۱۲.۷ درصد از مدارس کارگاه رایانه دارند. تراکم کلاس‌ها هم مطلوب نیست و در حالی که تراکم استاندارد برای پایه ابتدایی ۲۰ نفر و پایه‌ی متوسطه اول ۲۲ نفر است، این نرخ در سال ۹۸ برای پایه

ابتدایی ۲۵.۶۱ و برای متوسطه اول ۲۶.۲۱ بوده. کلاس‌های استان تهران، البرز و قم بیشترین تراکم دانش‌آموز را داشته‌اند.

این آمارها به طور کلی نشان می‌دهند که نسل آینده نمی‌تواند برای توسعه‌ی شخصی و اجتماعی و امکان اشتغال بهتر از نسل قبل از خود بر آموزش با کیفیت متکی باشد. بودجه‌ی کم وزارت آموزش و پرورش و بی‌توجهی به آموزش ایمن، باکیفیت و نداشتن برنامه برای نگر داشتن افراد دست کم تا پایان متوسطه دوم در سیستم آموزشی، بی‌توجهی به مطالبات معلمان نشان از کم‌توجهی به نسل آینده و برقرار نشدن عدالت بین نسلی دارد.

مسکن مناسب از اهداف توسعه‌ی پایدار است

خانوارهای ایرانی در سال ۱۳۹۹ در شهرها ۴۲.۸۱ درصد از هزینه‌هایشان را برای مسکن صرف کرده‌اند و این آمار برای خانوارهای روستایی ۲۳.۱۴ درصد است. مقایسه این نسبت با سال ۹۸ نشان از افزایش دارد، در آن سال در شهرها ۳۹.۸۲ و در روستاها ۲۰ درصد هزینه‌ی خانوار صرف مسکن شده است. آمارهای وزارت کار که تابستان ۱۴۰۰ منتشر شده اما تا آمارهای سال ۹۸ را در بر می‌گیرند می‌گوید ۴۵ درصد از خانوارهای مناطق شهری از مسکن مقرون به صرفه محروم‌اند و بیش از ۳۰ درصد از هزینه‌هایشان را برای سرپناه خرج می‌کنند. این سهم بالای هزینه برای مسکن لزوماً به معنای برخورداری از مسکن مناسب نیست، در حالی که کاهش نرخ بدمسکنی تا سال ۲۰۳۰ از اهداف توسعه‌ی پایدار است. در سال ۹۸ نرخ بدمسکنی در نقاط شهری ۱۲ درصد و در کشور ۲۰ درصد است. بد مسکنی در روستاها بیشتر از شهرها شایع است و ۴۳ درصد خانوارهای روستایی در خانه‌های نامناسب زندگی می‌کنند. در روستاها درصد بالای مصالح بی‌دوام باعث فقر مسکن شده و در نقاط شهری هزینه‌ی بالای مسکن خانوارها را از مسکن مقرون به صرفه محروم کرده است. بیشترین نرخ بدمسکنی از آن استان هرمزگان با ۶۳.۱ درصد است و استان‌های سیستان و بلوچستان با ۵۷.۳ و گیلان با ۵۱.۶ آن را دنبال می‌کنند. عدم برخورداری از مسکن مقرون به صرفه در استان‌های تهران با ۷۹ درصد، البرز با ۵۹ درصد و گیلان با ۴۶ درصد، زندگی را برای خانوارها سخت کرده است. نرخ بدمسکنی در فقرا دو برابر افراد غیر فقیر است و گزارش فقر چندبعدی وزارت کار می‌گوید که اگرچه سهم بالای مسکن از هزینه خانوارگرایان همه افراد را گرفته، فقرا به طور معناداری بیشتر از فقر مسکن رنج می‌برند. نابرابری جنسیتی اینجا هم خود را نشان می‌دهد و خانوارهای زن‌سرپرست به طور معناداری بیش از خانوارهای مرد سرپرست دچار فقر مسکن هستند. شایع‌ترین شاخص بدمسکنی در کشور مصالح بی‌دوام است اما امکانات درون خانه‌ها هم می‌تواند تصویری از وضعیت مسکن خانوارها بدهد. در سال ۹۸ به طور متوسط حدود دو درصد از جمعیت کشور به حمام دسترسی ندارند که استان کرمان با ۱۸ درصد و استان سیستان و

بلوچستان با ۱۱.۵ درصد بالاترین آمارها را دارند. همچنین حدود ده درصد خانوارهای روستایی و حدود دو درصد خانوارهای شهر حداقل یکی از امکانات حمام و آشپزخانه را ندارند.

خانوارها نمی‌توانند برای سرپناه هزینه نکنند، هرچه این هزینه بالاتر برود ناچار سهم نیازهای بعدی در سبد هزینه کم می‌شود. آمارهای سال ۱۳۹۹ می‌گویند که تفریحات، سرگرمی‌ها و خدمات فرهنگی فقط ۱.۹۱ درصد از هزینه‌ی خانوار شهری و ۱.۵۹ درصد هزینه خانوار روستایی است که نسبت به سال ۹۹ کاهش داشته است. در همین سال خانوار شهری ۱.۵۱ درصد هزینه‌های خود را صرف تحصیل و آموزش کرده که این آمار در روستاها ۱.۱۰ درصد از هزینه خانوار بوده. اطلاعات مرکز آمار هم در بعد فرهنگی عدالت اجتماعی، روند نزولی هزینه برای تفریح، سرگرمی و هزینه‌های فرهنگی را از سال ۱۳۹۰ به این سو تایید می‌کنند.

ما برای اینکه بدانیم آینده امیدوار کننده نیست به عددها نیازی نداریم، ما این آمارها را زندگی می‌کنیم، اما عددها هم درک ما را از شرایط تایید می‌کنند. آمارهای محدودی که از شاخص‌های توسعه‌ی پایدار موجود است نشان می‌دهند ایرانیان در خانه‌هایی گران و یا بی‌کیفیت زندگی می‌کنند، کودکان و نوجوانان ایرانی (اگر ترک تحصیل نکنند) امکان کمی برای برخورداری از آموزش باکیفیت دارند، جوان‌ها ناامید از بازار کار رسمی به دنبال مشاغل موقتی‌اند، هنوز درصد قابل توجهی از مردم برای هزینه‌های درمان حمایت بیمه‌ای نمی‌شوند و مشخص نیست چند درصد از مردم همیشه به آب شرب سالم دسترسی دارند و بدی کیفیت هوا در شهرهای زیادی به خصوص در فصل سرما محیط را برای زندگی ناپایمن می‌کند. با این شرایط بیشتر شاخص‌های توسعه‌ی پایدار در ایران وضعیت مطلوبی ندارند و با تداوم این وضعیت نسل بعد در ایران حتما مشکلاتی بزرگتر از امروز خواهد داشت.



برای توسعه پایدار اشتغال به تنهایی ملاک نیست، مهم اشتغال پایدار و ثبات است و در ایران مشاغل به سمت موقتی شدن، غیررسمی شدن و پاره‌وقت می‌روند که تحت پوشش بیمه تامین اجتماعی نیستند. گزارش پایش فقر وزارت کار نشان می‌دهد از پاییز ۱۳۹۳ تا پاییز ۱۳۹۸ حدود سه میلیون شغل ایجاد شد که عمدتاً غیررسمی، خوداشتغالی و مشاغل وابسته به حضور و تقاضای خانوار در بخش خدمات بودند



| کیومرث اشتریان |

| دانشیار دانشکده حقوق و علوم
 سیاسی دانشگاه تهران |

توسعه پایدار، نیازمند حافظه و سنت

و در این کارگاه عظیم جهانی بده بستان‌های مکرر و بزرگی در عرصه دانش حکمرانی و سیاست‌گذاری رخ می‌دهد. ما در این عرصه از این ظرفیت به شدت غافل هستیم و به دلایل سیاسی و امنیتی دچار گسست از این کارگاه و دانشگاهی شده‌ایم که به طور مستمر در حال تولید دانش و تجربه است.

عامل دیگر در ناموفقیتی سیاست‌های ما در چارچوب توسعه پایدار این است که ما «عرصه عمومی» (Public sphere) مدیریتی پویایی نداریم. این عامل را باید در راستا و ادامه آسیب قبلی دانست. عرصه پویای عمومی مدیریتی به معنای فضای گفت و گوهای مستمر و عمومی کارشناسی و امن و آزاد است که طی آن مدیران دایما با همدیگر در منظر فضای دیوان سالاری تعامل و ارتباط داشته باشند. تمام ارتباطات آنها محدود به حیطه حقوقی شده که در چارچوب اداری می‌گنجد. یعنی عمده گفت و گوها در جلسات تنظیم مقررات شکل می‌گیرد که در آنها کمتر شاهد گفت و گوهای روشنفکرانه مدیریتی و تئوری پردازی در خصوص موضوعات مختلف هستیم. فقدان این عرصه عمومی سبب می‌شود که در بین خود نظام کارشناسی دچار گسست شاخص‌های موفقیت یا عم موفقیت باشیم. یک مدیر در یک موقعیت و با یک دیدگاه به عنوان یک مدیر قدرتمند مورد تجلیل قرار می‌گیرد و همان مدیر در موقعیت و در قبال دیدگاه دیگری به عنوان مدیری ضعیف معرفی می‌شود. یعنی دچار یک نوع تکرر و گسست گفتگویی برای مدیران کشور هستیم. به عبارتی ما فاقد گفتگومانی مدیریتی سامان مند، منظم و چارچوب دار هستیم. چرا که فاقد گفت و گویی برای نزدیک کردن افق‌های گفتگومانی مدیریتی در کشور می‌باشیم. بنابراین افق‌های ذهنی مدیران و کارشناسان ما دچار گسستگی جدی است. گسست سیاسی تنها یک بخش از این گسست را تشکیل می‌دهد اما بخش مهمتر گسست در تعریف و داشتن ذهنیت نظام یافته درباره موضوع مدیریت و افق‌های سیاست‌گذاری است. در نتیجه همجوشی و هم راستایی اداری به وجود نمی‌آید و ما با مدیریتی پراکنده، غیر منضبط، عاری از نظریه و بدون چشم انداز سراغ تندین و اجرای سیاست‌های توسعه می‌رویم. وقتی مدیران با یکدیگر تعامل ذهنی نداشته باشند، سیاست‌های آنها هم سیاست‌هایی پراکنده خواهد شد. سیاست‌های پراکنده هم نه فقط چشم اندازی منطقی و اصولی نخواهد داشت بلکه خود آن نیز تا حد زیادی قابل اجرا نخواهد بود.

مساله دیگر این است که نظام مدیریتی ما به شدت تخریب و تضعیف شده و مدیران ما دیگر جسارت لازم برای تغییرات اساسی را ندارند. آنها بی‌مسئولیت شده‌اند، یعنی از آنها سلب اختیار شده است. این اتفاق به دلایل مختلف سیاسی، امنیتی و حتی اقتصادی رخ داده است. به همین دلیل مدیران ما می‌ترسند که کارهای بزرگ انجام دهند و دست به تحولات اساسی بزنند. وضعیت بحران آب، صندوق‌های بازنشستگی، اوضاع صنعتی کشور، نظام بانکی ما و حوزه‌هایی از این دست هم‌اکنون نیازمند تصمیمات بزرگ و تغییرات اساسی هستند، اما مدیران ما برای چنین کاری هیچ آمادگی ندارند. کشوری که بخواهد توسعه پیدا کند نیاز به حاملان توسعه دارد. مدیرانی که همزمان آگاهی و اعتماد به نفس و جسارت لازم را داشته باشند یکی از پایه‌های اساسی در توسعه هستند. مدیران ما به دلایل گوناگونی هم در بخش آگاهی و اشراف به موضوعات توسعه و هم جسارت و اعتماد به نفس دارای خلا هستند. گویی از آنها سلب مسئولیت شده و گذران روزمره دارند. سقف پرواز این مدیران در «روتین‌های اداری» روزمره خلاصه شده و نه چیزی بیشتر از این، از آنها خواسته می‌شود و نه آنها آمادگی ارائه چیزی بیشتر را دارند. اگر چنانچه بخواهند وارد این حوزه شوند هم از امنیت کامل برخوردار نیستند. از سوی دیگر آنهایی که می‌خواهند در چارچوب ضوابط قانونی کار کنند، پرداخت‌های قابل توجهی به نسبت یک مدیر توسعه ملی نخواهند داشت. بنابراین اگر مدیر قدرتمندی باشند ترجیح می‌دهند که در بخش خصوصی فعالیت کنند.

سیاست توسعه پایدار خود یک سیاست چند جانبه است و مستلزم مهارت‌های مختلف. سیاست‌های چند جانبه در یک بستر زمانی و در یک سنت دیوان سالاری پدید می‌آیند. به عبارتی دیوان سالاری یک کشور باید دارای حافظه و سنت باشد که بتواند کارهای چند جانبه مثل توسعه پایدار را به پیش ببرد. ما به دلیل سرعت تحولات سیاسی که در کشور داشتیم نتوانستیم شاهد شکل‌گیری یک سنت دیوان سالاری در ایران به معنایی که گفته شد، باشیم. یعنی آنکه خود اصل دیوان سالاری از ثبات لازم و کافی برخوردار نیست که بتواند تولیدکننده سنت و سرمشق باشد تا کارشناسان وارد شده به این دیوان سالاری بتوانند مطابق آن سنت عمل کنند. بی‌حافظگی و تکثر رفت و آمدها سبب می‌شود که ما نتوانیم سیاست‌های چند جانبه یا همه جانبه توسعه پایدار را دنبال کنیم.

البته مواردی را که عرض می‌کنم به معنای شکست کامل توسعه یافتگی در ایران نیست. ما اگر بخشی از توسعه یافتگی را شامل زیرساخت‌های حیاتی یک کشور بدانیم، از حیث زیرساخت‌های سلامت، آب، برق، ارتباطات پیشرفت‌هایی مهم داشتیم که اگر با کشورهای هم‌تراز خود مقایسه شویم، با توجه به جمعیت زیادی که داریم و فشارهایی که در ۴۰ سال اخیر بابت جنگ و مسائل سیاست خارجی تحمل کردیم می‌توان گفت این درجه از توسعه در زیرساخت مثال زدنی است. به همین اعتبار نمی‌توان شرایط را کاملا سیاه و تار دید. به طور مثال در حوزه بهداشت و درمان ما به استانداردهای خوبی از ارائه خدمات رسیده‌ایم. در آموزش و پرورش و آموزش عالی حداقل از نظر کمی دارای موفقیت‌های خوبی هستیم. آمار نیروی تحصیلکرده کشور دستاوردی است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. یعنی نمی‌توان گفت که در همه حوزه‌ها شکست خورده‌ایم.

نقطه ضعف ما این است که نظام کارشناسی در دستگاه‌های دولتی، مهارت‌های حکمرانی و مدیریتی را به اندازه کافی ندارد. البته در برخی از دستگاه‌ها این مهارت‌ها وجود دارد و شرایط به شکلی نیست که همه چیز کاملا سیاه باشد. به طور مثال در بخش‌هایی از وزارت رفاه، وزارت نفت، سازمان برنامه و بودجه یا جاهایی دیگر می‌توان نشانه‌های خوبی از وجود این مهارت‌ها را یافت. اما سرجمع نظام اداری ما ظرفیت قابل قبولی از نظر مهارت کارشناسی ندارد. حتی در سازمان‌های ما سابقه ما هم به طور کلی شاهد تضعیف مهارت‌های حکمرانی هستیم.

این مهارت‌ها در چه صورت شکل می‌گیرد؟ در صورتی که افراد فرصت تجربه کردن و جسارت نوآوری را داشته باشند. وقتی با حافظه سازمانی اندکی مواجه هستیم و افراد به سرعت تغییر پیدا می‌کنند طبیعی است که امکان تجربه لازم برای به کسب مهارت به وجود نمی‌آید. در اینجا باید بر واژه مهارت تاکید کرد چرا که مهارت با چیزی چون تحصیلات تفاوت‌های جدی دارد. برای کار اداری و سیاست‌گذاری توسعه در عمل به چیزی به مراتب فراتر از تحصیلات نیاز است؛ مطالعه بیشتر و فراتر از دانشگاه و مهمتر از آن، تجربه کردن دو نیاز بسیار اساسی در این حوزه است. در نظام اداری ما، کارشناسان فرصت اندوختن این تجربه را ندارند و این یک ضعف بنیادین است که باعث زمینه‌سازی ضعف‌های دیگر می‌شود.

در خصوص عدم توجه و درک مناسب به مفهوم توسعه پایدار ما با یک عامل مهم دیگر هم مواجه هستیم و آن اینکه بدنه دستگاه‌های اداری ما توان ارتباط با دستگاه‌های دیوانی و اداری دیگر کشورها و کسب تجربه فنی و عملیاتی و مهارت‌های ضمنی را ندارند. ما دچار یک گسست در ارتباط با دیوان سالاری کشورهای دیگر هستیم. یکی از عوامل اساسی برای توسعه دستگاه‌های اداری در کشورهای مختلف عبارت از یادگیری سیاست است. در کشورهای پیشرفته دنیا وضعیت به اینگونه نیست که روش‌ها و مهارت‌های حکمرانی و سیاست‌گذاری صرفاً از درون سیستم خودشان بچوشد و تولید شود. آنها هم به طور مستمر در حال یادگیری از همدیگر هستند و این هم افزایی مفیدی برای دستگاه‌های دولتی است. اینطور نیست که صرفاً کشورهای جهان سوم و یا کمتر توسعه یافته از کشورهای پیشرفته الگوبرداری کنند. به عبارت دقیق‌تر، یک کارگاه عظیم جهانی به نام policy learning وجود دارد که از بهترین تجارت در آن استفاده می‌شود



مصطفی هاشمی طباء |

فعال سیاسی |

تقریباً از دست داده‌ایم و یا برای بازپس‌گیری آن نیازمند صرف زمان و انرژی بسیاری هستیم. در ابعاد اجتماعی و فرهنگی نیز ندیدن بسیاری از واقعیت‌ها، ما را به سمت مناسبات و وضعیتی برده که نه تنها داشته‌های ما را در این حوزه قربانی می‌کند بلکه مهم‌تر از آن افق آینده و میزان زیست‌پذیری جامعه ایرانی را نیز تخریب می‌کند. همانطور که یک جغرافیا نیازمند داشتن شاخص‌های زیست‌پذیری است، یک جامعه هم به لحاظ کیفیت مرادوات و وضعیت عمومی خود باید حداقل‌هایی از شاخص‌های زیست‌پذیری را داشته باشد تا بتواند مفاهیمی چون «آینده» و «حس تعلق» را برای عناصر خود عینیت ببخشد.

به نظر می‌رسد ما در ایران دو مشکل عمده داریم؛ اول اینکه به دلایلی که ذکر آن مجال دیگری می‌طلبید، چرخه تصمیم‌گیری، سیاست‌گذاری و مدیریت کشور عموماً یک گام یا حتی بیشتر از آسیب‌ها عقب است؛ چه در اقرار به آن و چه در برنامه‌ریزی برای آن. به عبارتی عموماً وقتی کشور به مرحله‌ای جدید از یک مساله در یک حوزه خاص می‌رسد، سیستم حکمرانی تازه مرحله قبلی را به رسمیت می‌شناسد. ما همیشه از مساله‌ها و بحران‌ها عقب هستیم. مشکل دیگر هم ارجاع دادن مسائل و بحران‌ها به سطح رفتارها و کنش گروه‌های سیاسی رقیب و یا بروکرات‌های حاکم است، بی آنکه وجود اشکالات ریشه‌ای در سیاست‌گذاری و ساختار به رسمیت شناخته شود. به همین سبب هم هست که هر چند کشور به نمایشگاهی از آثار گاه‌ها هراسناک توسعه‌ناپایدار تبدیل شده، اما این آثار به جای آنکه عامل تجدیدنظرهای بنیادین شوند، تبدیل به ابزار تنازعات سیاسی شده‌اند. در چین وضعیتی طبیعی‌ترین نتیجه ممکن قربانی شدن آینده عمومی کشور خواهد بود.

بحران بی‌آینده بودن

توسعه پایدار را شاید بتوان به یک معنا در «تضمین عمومی آینده» خلاصه کرد. به همین روال وضعیتی که ایران در آن قرار دارد را هم می‌توان در بسیاری از شئون «قربانی کردن عمومی آینده» دانست. شاید ۱۰ سال پیش گفتن این جملات از سوی گروه‌های محافظه‌کار به تندی تعبیر به سیاه‌نمایی می‌شد. امروز اما حتی همان گروه‌ها هم دیگر نمی‌توانند از چنان موضعی درباره نقد سیاست‌های توسعه ایران سخن بگویند. اتفاقی که افتاده این است که آثار نامطلوب توسعه نامتوازن و محاسبه نشده کشور در طول دهه‌های گذشته به وضعیت غیر قابل کتمان رسیده است. این وضعیت خود را در حوزه سیاسی به صورت‌های مختلفی نشان می‌دهد. از جمله اینکه دیگر در ایران پدیده‌ای به نام «گروه‌های حامی وضع موجود» وجود ندارد. این پدیده ۱۰ سال قبل و پیشتر از آن به شکل واضحی وجود داشت. هر چند موجودیتش جزیره‌ای و موضعی بود. اما امروز هیچ گروه سیاسی، نهاد و مسئولی نیست که بتوان او را حامی وضع موجود دانست. به عبارتی تمام کنشگری سیاسی کشور در سطوح تشکیلاتی، نهادی و حتی حاکمیتی به سمت نقد و اعتراض به وضع موجود سوق پیدا کرده است. دلیل هم مشخص است؛ وضع موجود وضعی نیست که بتوان از آن دفاع کرد و به تبع آن چشم‌انداز پیش رو نیز چنین حالتی دارد.

شاید از یک منظر بتوان گفت ما در وضعیت ظاهراً متناقض هراس و تاراج منابع هستیم. معدل جامعه ایران به روشنی نشان می‌دهد که داشته‌های سرزمینی، فرهنگی، و اجتماعی او در مسیر یک زوال پیوسته قرار گرفته و چشم‌انداز این مسیر، افقی به غایت تیره است. خصوصاً اینکه این زوال یک زوال موضعی نیست. به عبارت دقیق‌تر ما در اکثر شاخص‌ها نشانه‌های این زوال را می‌بینیم. اما همزمان با این هراس عمومی اتفاق دیگری که در حال وقوع است، نه فقط استمرار بلکه شدت یافتن مسابقه برای تاراج و تخریب منابع است. در کشوری که تقریباً هیچکس مدافع وضع موجود نیست چرا پایانی بر این مسیر نمی‌توان متصور بود؟ پاسخ اینجاست که تمام ناراضیان وضع موجود همزمان که در موضع نفی آثار سیاست‌گذاری‌های دهه‌های اخیر هستند، حاضر نیستند از موضع تأیید و تأکید بر همان سیاست‌ها عقب بنشینند. به عبارتی حوزه سیاست و قدرت در ایران هر چند در موضع تأیید وضع موجود تجدید نظر کرده اما در موضع سیاست‌گذاری‌های منجر به این وضعیت نه تنها رو به تجدیدنظر نیاورده که حتی با قدرت بیشتری در حال پیگیری همان سیاست‌هاست. اینجا با مسئله ساده‌ای مواجه هستیم؛ مسئولیت‌گریزی. درک این مسئله هم بسیار ساده است که همان موضع عدم تأیید وضع موجود هم تا حد زیادی ژست همزبانی با اقبال مختلف مردم است نه چیزی بیشتر.

امروز به وضوح می‌توان گفت که سیاست‌های غلط و در مواردی منحرف توسعه در ایران فرسایش و اضمحلال دو چیز را در پی داشته؛ اول سرزمین و زیست بوم ایران و دوم جامعه و فرهنگ ایرانی. یعنی دو عامل اصلی که مفهوم مهمی به نام «کشور» را شکل می‌دهند. ما در ابعاد سرزمینی تقریباً در حال «خوردن» ایران هستیم. در نگاه اول ذهن به سمت مفاهیمی چون خوردن منابع معدنی، آبی، زیست بوم گیاهی و جانوری، هدر دادن انرژی و امثال اینها می‌رود. اما مساله بسیار عمیق‌تر از این حرف‌هاست. به طور مثال الان ما در معرض خطر کمای موقعیت ژئوپلیتیک ایران قرار داریم. کافی است به مسیر رفت و آمد هواپیماها، مسیرهای دریایی، راه‌آهن بین‌المللی چین و هند به سمت اروپا، خطوط انتقال انرژی و امثال اینها نگاه کنید. سرزمین ایران با داشتن یک موقعیت ژئوپلیتیک کم نظیر، کاملاً از این حیث دور زده شده است. آیا خط لوله انتقال گاز، راه آهن، بزرگراه بین‌المللی، بنادر مهم تجاری و امثال اینها که امروز ایجاد شده و کشورها تجارت و اقتصاد خود را بر پایه آنها طرح ریزی کرده‌اند می‌توان به راحتی تغییر داد؟ ما فقط از همین حیث ظرفیت چند نسل آینده را با



معدل جامعه ایران به روشنی نشان می‌دهد که داشته‌های سرزمینی، فرهنگی، و اجتماعی او در مسیر یک زوال پیوسته قرار گرفته و چشم‌انداز این مسیر، افقی به غایت تیره است. خصوصاً اینکه این زوال یک زوال موضعی نیست. به عبارت دقیق‌تر ما در اکثر شاخص‌ها نشانه‌های این زوال را می‌بینیم



| امیر ناظمی |

| معاون سابق وزیر ارتباطات |

برنامه‌ها به لیستی از آرزوها بدل شده‌اند

و تعداد درگیری‌ها افزوده خواهد شد. از سال گذشته هم شاهد این اعتراضات در خوزستان و اصفهان هستیم.

از سوی دیگر فقدان سرمایه اجتماعی که ناشی از شکاف اجتماعی است، در حوزه اجتماعی یکی از بزرگترین چالش‌های کشور است. اعتماد به شکل مشهودی هم در سطح بین فردی و هم بین سازمانی و حکمرانی کاهش داشته و کاهش اعتماد امکان پیشبرد پروژه‌های بزرگ و رشد و توسعه را از جامعه سلب می‌کند. تداوم این وضعیت جامعه ایران با چالش مواجه خواهد کرد و نبود رسانه آزاد و ساختار اشتباه صدا و سیما هم باعث بیشتر شدن این شکاف شده. ما با چالش‌های اقتصادی گسترده هم روبرویم. چالش تحریم سالیان سال است که ایران را درگیر کرده. به طوریکه امضای برجام هم نخواهد توانست مشکلات ترحیم را حل کند.

چالش اصلی سیاسی هم غیر از تمام موارد گفته شده گذار از حکمرانی سنتی به مدرن است. نظام حکمرانی ایران سال‌هاست از نظام حکمرانی جهان عقب افتاده و امکاناتش را از دست داده. بسیاری از نهادها و مکانیسم‌ها از حرکت و توسعه بازمانده‌اند و از سویی استفاده از مفاهیم مختلف هم در ایران تابو است. از موضوعی چون فراندنم گرفته تا کنشگری نهادهای مدنی. ما از مکانیزم‌ها و نهادها عقب افتاده‌ایم و حالا پر کردن این شکاف بین ما و دنیا کار سختی است.



عکس: علیرضا نادری

اگر بخواهیم برنامه‌ریزی در ایران را با نگاهی نقادانه بررسی کنیم، باید بگوییم که چالش‌ها برای برنامه‌ریزی در ایران از جمله مواردی بوده که از ابتدا وجود داشته و همینطور هم ادامه پیدا کرده است. ارجاع من درباره این امر به کتاب «برنامه‌ریزی در ایران» اثر تاس اچ مک لئود است که سرپرست گروه اجرایی دانشگاه هاروارد بود و پیش از انقلاب و برای تدوین برنامه سوم توسعه یعنی سال ۱۳۴۱ به ایران آمد. این برنامه‌ریزی انجام نگرفت اما او بعدها این کتاب را چاپ کرد و از چالش‌هایی نام برد که هنوز حفظ شده است.

مورد نخست این چالش‌ها است که برنامه‌های ما مجموعه‌ای از طرح‌های بزرگ هستند. یک زمانی طرح‌های عمرانی بودند و امروز طرح‌های نرم‌افزاری و اجتماعی هم شاملش می‌شوند. اما ما با مجموعه‌ای از هم منفک شده و جدا از پروژه‌ها روبرویم که فقدان تئوری و فهم جهان از خودمان هم در آن وجود دارد. این در حالی است که توسعه همراه با مفهوم‌سازی کلیدی است و این کار کمک می‌کند تا هماهنگی ایجاد شود و ادراک که فراتر از لیست پروژه‌هاست به وجود بیاید.

دومین چالش، برنامه‌ریزی متمرکز است که این به واسطه ساختار سازمان برنامه و بودجه به وجود آمده. این سازمان خودش را عقل کل دیده و سازمان‌های دیگر را به عنوان ابزار و دست و پای اجرایی دانسته. این در حالی است که توسعه زمانی اتفاق می‌افتد که هوشمندی در بخش‌های مختلف وجود داشته باشد و کل ساختار باید هوشمند شود.

در دنیا درباره مفاهیمی مانند سرمایه و مشارکت اجتماعی صحبت می‌شود و این تفکیک‌ها در تعارض با این مفاهیم مدرن است. در نتیجه باید گفت یکی از دلایلی که برنامه‌ها شعارگونه هستند ساختار برنامه‌ریزی اشتباه است که می‌گوید عقلی خارج از دستگاه‌ها وجود دارد و برنامه‌ریزی جامع انجام می‌دهد. سومین ویژگی شعارزدگی در برابر واقع‌گرایی است که این نکته به نظام سیاسی برمی‌گردد. چه قبل و چه بعد از انقلاب همواره پادشاه‌ها را به شعارهای بزرگتر داده‌اند. به این ترتیب برنامه‌ها به لیستی از آرزوها بدل می‌شود و بدون آنکه برنامه اجرایی و پشتیبانی مالی داشته باشند محقق نمی‌شود. برای بخش بزرگی از برنامه‌های توسعه بودجه در نظر گرفته نشده و اگر بودجه‌ای هم داشته باشد امکان کار ندارد. اما بوروکراسی تشویق به رقابت می‌شود و حرف‌های گنده زدن بدون پشتوانه عملی مورد تایید قرار می‌گیرد.

در این میان اما ما با ابرچالش‌هایی هم روبرویم. نخستین ابرچالش کشور در حوزه فن‌آوری است. با رشد فن‌آوری‌ها نظام حکمرانی و حاکمان بدون ادراک از تکنولوژی نمی‌توانند به نتیجه برسند.

تکنولوژی، زیربنا و پیشران تحولات است و اگر حکمرانی بر تکنولوژی تسلط نداشته باشد شانس زیادی هم برای موفقیت نخواهد داشت. امروزه برنامه بسیاری از سیاستمداران پر از نگاه برآمده از تکنولوژی است. ما در آینده نیازمند حکمرانانی خواهیم بود که بیش از گذشته از فن‌آوری و تحولات آن فهم داشته باشند.

چالش بعدی محیط زیست کشور و کم آبی است. این چالش هم برآمده از یک چالش حوزه حکمرانی و اتفاقات طبیعی است. ما تا زمانی که از مدل‌های اشتباه استفاده کنیم وضعیت آب روز به روز بدتر خواهد شد و در آینده نزدیک بر میزان



| فرشید شکرخادی |

| رییس کمیسیون توسعه پایدار، محیط زیست و آب اتاق بازرگانی ایران |

بی‌توجهی به آمایش سرزمین عامل بی‌حرکتی

دولت‌ها، برنامه‌های توسعه را به گونه‌ای تدوین کردند که با منابع نفتی سازگاری داشته باشد و خودشان در واقع مبنای اجرای برنامه‌های توسعه باشند. براین اساس مهم‌ترین خطای راهبردی دولت‌ها در راستای اجرای توسعه پایدار در ایران این بوده که مشارکت را برنامه‌های خود قرار ندادند و درآمد حاصل از فروش نفت و مرجعیت قدرت دولت‌ها مانع از مشارکت اجتماعی و مدنی در امر توسعه پایدار بوده است. عدم توجه به توسعه مشارکت و برنامه نفت محور صرف توسعه شده است. توسعه‌ای که نه تنها پایدار نبود که ناپایدار هم بوده و بخش عظیمی از منابع را از بین برده است. بی‌توجهی به آمایش سرزمین هم از دیگر خطاهای مهم است که ایران را از امر توسعه بازداشت. چرا که اقلیم، مهم‌ترین مورد در امر توسعه پایدار است و با توجه به اینکه ما اقلیم‌های مختلفی داریم و در بحث توسعه بسیار موشکافانه باید به آن توجه داشته باشیم. به عبارت ساده‌تر، توسعه و بخصوص توسعه پایدار ارتباط مستقیمی با اقلیم دارد. به عنوان مثال ما نمی‌توانیم در مناطق کوهستانی صنایع پتروشیمی ایجاد کنیم. همانطور که در مناطق کویری نمی‌توانیم و نباید کشاورزی و صنایع آبرابر ایجاد کنیم اما متأسفانه این کار را انجام دادیم در صورتیکه ما می‌توانیم به توسعه سواحل خود تکیه کنیم.

تعریف بین‌المللی توسعه پایدار به خوبی واضح و مشخص است. این تعریف می‌گوید توسعه پایدار یعنی باقی گذاشتن منابع برای نسل‌های آینده. اما ما در ایران منابع را به گونه‌ای مصرف کردیم که حتی برای نسل حاضر هم پاسخگو نخواهد بود. و نسل آینده با چالش بسیار عمیقی روبرو خواهد شد. بهره‌برداری از سفره آب‌های زیرزمینی برای توسعه کشاورزی در مناطق خشک توجیه اقتصادی نداشت و باعث تنش‌های آبی در این مناطق شد. سدزنی بر رودخانه‌ها اکوسیستم را نامتعادل کرد. اتفاقی که برای دریاچه ارومیه، گاوخونی و زاینده‌رود رخ داد. اما این موارد همچنان ادامه دارد. باید بدانیم که بازبانی طبیعت راحت نیست و تا پنج سال آینده نمی‌توان امید برای بهبود شرایط داشت. همچنین فرسایش خاک و نشست زمین چالش اصلی کشور است که قابل برگشت هم نیستند. جنگل‌های بلوط و هیرکانی در حال نابودی‌اند. جنگل برای بازسازی نیاز به استراحت دارد اما مادامی که تخریب آن متوقف نشود استراحت و بازسازی آن هم امکان‌پذیر نخواهد بود.



یادداشت



| نفیسه آزاد |

| جامعه‌شناس و پژوهشگر |

«توسعه پایدار» غایب بزرگ در سیاست‌گذاری کلان کشور

به نظر من مهم‌ترین اشتباه راهبردی در برنامه‌های توسعه ایران غیاب مفهوم توسعه پایدار است. نه به این معنا که اسم «توسعه پایدار» در برنامه‌ها نیامده است بلکه به این معنا که این مفهوم در اجزای برنامه نفوذی ندارد. اساساً برنامه‌های توسعه از حیث نظری شلخته هستند اما توسعه پایدار غایب بزرگ است. همچنین نادیده گرفتن اجتماع محلی در توسعه پایدار از دیگر عوامل محقق نشدن در ایران است. نادیده گرفتن، فرودست شمردن یا حتی در مواردی سرکوب اجتماع محلی که اولین و به نظرم مهم‌ترین حلقه زنجیر توسعه پایدار است. اما مهم‌ترین خطای راهبردی بزرگی در محقق نشدن توسعه پایدار نداشتن نگاهت نهادی وظایف و مسئولیت‌هاست که به نظرم از دو مورد قبلی نشأت می‌گیرد. یعنی همه نهادها موظف به حفظ محیط زیست و التزام به توسعه پایدار هستند اما در عین حال هیچکس هم وظیفه مشخصی ندارد. اگر سازمان محیط زیست را مسئول بدانیم این سازمان نه قدرت و نه رویکرد درستی در این زمینه ندارد. نظارت آن در حوزه رتوریک باقی می‌ماند و در بسیاری از موارد ناچار از توافق است.

طبعاً و با توجه به این امر یکی از چالش‌ها ناتوانمندی در بحث توسعه پایدار، نقش‌پذیری اجتماع محلی است. چالش بعدی روند سریع تغییر اقلیم است. تغییری شتابان که پنجره‌های نیمه‌باز نجات را هم به سرعت می‌بندد و بخش‌های زیادی از کشور را غیرقابل سکونت می‌کند. چالش بعدی به‌نظرم این است که ما هنوز جدی و هشداردهنده بودن وضعیت توسعه پایدار در ایران را در سیاست‌های کلان کشور نمی‌بینیم. سیاست‌گذاری‌ها با پنجاه سال پیش از این حیث تفاوت جدی و معناداری نکرده است و نشانه‌ای هم از این نیست که قرار است تغییر کند. نادیده گرفتن نقش زنان هم در عدم توسعه پایدار به صورت بنیادین نادیده گرفته شده. زنان مهم‌ترین بازیگرانی هستند که هم در خانواده و هم در جامعه محلی از نظر نقش‌هایی که برعهده دارند می‌توانند تأثیرگذار باشند. همچنین عدم رشد فناوری‌های نوین در صنعت و کشاورزی در راستای حفظ محیط زیست هم چالش پیش روی توسعه پایدار در ایران است. فناوری‌های نوین در ایران در حوزه خدمات و خدمات مالی رشد خوبی داشته‌اند ولی کمترین تأثیر مثبت را در حوزه‌های صنعتی و کشاورزی داشته است که با رویکرد حفظ محیط زیست بحران و نابودی آن شاهد هستیم.



ما هنوز جدی و هشداردهنده بودن وضعیت توسعه پایدار در ایران را در سیاست‌های کلان کشور نمی‌بینیم. سیاست‌گذاری‌ها با پنجاه سال پیش از این حیث تفاوت جدی و معناداری نکرده است و نشانه‌ای هم از این نیست که قرار است تغییر کند



محمد درویش |

| کنشگر محیط زیست |

جاجرود و کرج، هیچکدام به کویر نمی‌رسند چرا که آب‌ها مهار شدند و وسعت کویر و نمک‌زارها افزایش یافته است. در حالی که فکر عملی برای آنها انجام نشده است. اتفاقی که دوباره در اصفهان هم شاهد بودیم با افزایش بارگزاری‌ها بر روی زاینده رود، که یکی از مهم‌ترین مراکز جلب گردشگری بود آن را از دست دادیم و دوباره چشمه‌های تولید گردو خاک را افزایش دادیم. همین کار را در یزد و سمنان تکرار می‌کنیم و بنظر نمی‌آید مسئولان این موارد را بحران بدانند چرا که تاکنون اقدامی برای رفع آن تدوین نکرده‌اند. البته نشانه‌هایی از تغییر را می‌توان دید. به عنوان مثال اینکه رئیس دولت سیزدهم در سفر به یزد از تولید ۱۰ هزار مگاوات برق از طریق انرژی خورشیدی صحبت کرد و گفت یزد به انتقال آب نیاز ندارند و می‌توان از طریق انرژی خورشیدی و تقویت جنبه‌های گردشگری بار مالی این استان را افزایش داد. نشان از تغییرات است اما مادامی که بصورت عملی چیزی مشاهده نشود حرف زدن چاره کار نیست.

در عین حال باید توجه داشته باشیم که با این شیوه مدیریت، ایران در ۱۰ سال آینده به صندوق شنی تبدیل خواهد شد که بسیاری از مناطق آن قابل سکونت نخواهد بود. در حال حاضر مهم‌ترین موضوع و چالش پیش روی توسعه پایدار در ایران هم افت آب‌های زیرزمینی و بیلان منفی دشت‌هاست که باعث می‌شود تعداد زیادی از روستاها خالی از سکنه شوند. تاکنون ۴۰ هزار روستا از سکنه خالی شده‌اند. این بالاترین رقم در جهان است. ما متأسفانه بالاترین رقم افت سطح آب زیرزمین و فرو نشست زمین را داریم. بیشترین تعداد فرود چاه‌ها داریم و جزو ۵ کشور اول در نرخ بیابانزایی هستیم. همچنین روند رو به گسترش نابودی جنگل‌ها از آن ایران است. اما با روشنگری، کارهای رسانه‌ای قوی‌تر، ساخت مستندهای جدی‌تر، کار علمی و همچنین شجاعت واحدهای دانشگاهی و نترسیدن پژوهشگرها برای گفتن واقعیت‌ها می‌توان به مسئولان تلنگری وارد کرد تا حداقل رشد این تخریب‌ها سرعت کمتری داشته باشد. از سوی دیگر احزابی که درون‌مایه محیط زیستی دارند و مطالبه‌گرند هم بی‌تاثیر نخواهد بود.



عکس: ایرنا

صندوق شنی به نام ایران

توسعه پایدار براساس شرایط اقلیمی منطقه و کشور رخ می‌دهد و سیاست‌گذاران ایران در این چهل سال علی‌رغم برنامه‌های زیادی که برای توسعه تدوین کرده‌اند، اما نتوانستند آنها را اجرایی کنند و به توسعه پایدار دست یابند. خطای راهبردی که در این راه اتفاق افتاده این است که ما آرمان توسعه را بدون توجه به واقعیت‌های بوم شناختی و اکولوژیک سرزمینمان انتخاب کردیم و فکر کردیم با غره شدن به توان مهندسی، نیروی انسانی، سرمایه اجتماعی، مصلحت‌های اجتماعی و سیاسی و ژئوپولیتیک که تعریف کردیم می‌توانیم به توسعه دست یابیم. اما محدودیت‌های اقلیمی و اکولوژیکی را نادیده گرفتیم و همین امر باعث شد در سطح منطقه و جهان با بیشترین شتاب فرایندهای کاهنده کارایی سرزمین روبرو شویم.

ما بیستمین دریاچه بزرگ جهان، دریاچه ارومیه، را داشتیم که به خاطر انتخاب غلط آرمان‌هایمان آن را از دست دادیم و به بهانه اینکه می‌خواهند با افزایش ۲۰۰ هزار هکتار زمین شغل جدید در حوزه با کشاورزی در حوزه آب‌خیزی ایجاد کنند دریاچه ارومیه را قربانی این کار کردند و ۳۲۰۰ هزار هکتار زمین قابل زراعت را به ۶۸۰ هزار هکتار افزایش دادند. اما به این موضوع توجه نشد که برای تامین آب این زمین‌های کشاورزی باید دریاچه خشک شود و خشکی آن یعنی افزایش چشمه‌های تولید گرد و خاک، افزایش تنش‌های امنیتی، رواج جریان‌های تجزیه‌طلب، افزایش مهاجرت به شهرهای اطراف و کاهش شاخص سلامتی. در نهایت دولت ایران چندین برابر و حدود ۱/۱ که برای سود ناشی از تولید کشاورزی پیش‌بینی کرده بود هزینه جبران خسارت کرد. در حالی که همچنان دریاچه ارومیه روند به خشکی دارد و بهبود نیافته است. این بارزترین خطای استراتژیک است. ما واقعیت‌های اساسی را برای مصلحت‌های زودگذر فدا کردیم. اتفاقی که برای هورالعظیم در خوزستان، در بختگان، جازموریان بین کرمان و بلوچستان هم رخ داد از این دست است و گویا قرار نیست از این خطاهای راهبردی درس عبرت بگیریم. در حال حاضر در جنوب تهران در منطقه دریاچه نمک قم هم به دلیل افراط در سدسازی‌های متعدد بر روی رودخانه‌های منتهی به پهنه آبخیز، با بزرگ‌ترین پهنه تولید خاک مواجه هستیم. رودخانه



ما آرمان توسعه را بدون توجه به واقعیت‌های بوم شناختی و اکولوژیک سرزمینمان انتخاب کردیم و فکر کردیم با غره شدن به توان مهندسی، نیروی انسانی، سرمایه اجتماعی، مصلحت‌های اجتماعی و سیاسی و ژئوپولیتیک که تعریف کردیم می‌توانیم به توسعه دست یابیم. اما محدودیت‌های اقلیمی و اکولوژیکی را نادیده گرفتیم و همین امر باعث شد در سطح منطقه و جهان با بیشترین شتاب فرایندهای کاهنده کارایی سرزمین روبرو شویم



| جبار رحمانی |

| پژوهشگر و مردم شناس |

سیاست‌گذاری، متمرکز بر نهادهای قدرت و رسمی است

ما وجود داشته است اما در دوره مدرن به واسطه ورود تکنولوژی این محدودیت فراموش می‌شود. در نتیجه الگوی زندگی در سطح فردی و جمعی الگوی ناپایدار و سبک زندگی ما به گونه‌ای از کالا و خدمات استفاده می‌کند که ردپای بوم‌شناختی آنها بیش از توان محیطی هستند. در نتیجه عملاً به شیوه ناپایدار از کالا و خدمات استفاده می‌کنیم.

اما مسئله پایداری به کانون قدرت و نظام قدرت هم بستگی دارد. پایداری در نظام قدرت هم به عنوان یک ساختار در نظر گرفته نشده است و همچنان موضوع پایداری یک مسئله فرعی است. در تاریخ ایران یکی از مهم‌ترین مکانیزم‌های قدرت در دوره پیشامدرن مسئله تنظیم آب بوده است. تامین و کنترل منابع آب بیش از هر چیز مهم بوده اما جدی گرفته نشده است. نامه‌های بسیاری در دولت‌های مختلف نوشته است اما همیشه در راس قدرت مخالفانی برای اجرای آن حضور داشته‌اند. در دوره مدرن هم قدرت سیاسی حاکم در ایران مسئله پایداری را به مثابه شرط بقا و مشروعیت خود گذاشت و در حال حاضر شاهد آن هستیم که قدرت با اینکه می‌داند ناپایداری را اجرا خواهد کرد همچنان بر انجام آن مُصر است. این امر نشان‌دهنده پایداری به مثابه معیار سخت ایدئولوژی قدرت در ایران است و همین موضوع، جامعه را آسیب‌پذیر می‌کند چرا که تدبیر امور در دست گروهی است که ایدئولوژی پایداری در افکارشان وجود ندارد.

سیاست‌گذاری‌های نادرست یا غفلت‌های سیستماتیک در سیاست‌گذاری از عوامل مهم در توسعه پایدار است. آنچه که به مثابه یک عامل بیرونی در نظر گرفته می‌شود، مناسبات بین گروه‌های ذی‌نفع یا مافیها در توسعه پایدار هستند. به عبارتی دو سطح بحث در توسعه پایدار وجود دارد که سرنوشت آن را در ایران امروز تعیین کرده است. اول اقداماتی که در سیاست‌گذاری‌های توسعه پایدار در ایران انجام دادیم، که همه مفاهیم و مقاطع را شامل می‌شود و دوم اقداماتی که مسئله آن توسعه پایدار نبوده است. مسئله، برنامه توسعه‌ای یا مداخله‌ای بوده است که به صورت پروژه ای انجام شده است که نوعی تعارض با توسعه پایدار پیدا کرده اما به واسطه قدرتی که بدست آورده توانسته این کار را انجام دهد. پس به عبارت دقیق‌تر سیاست‌های ناکارآمد یا ناقص و سیاست‌های مخل با اثرات منفی بر توسعه پایدار تاثیرگذار بوده‌اند.

اما در عین حال مطالعات جامعی که مبنای سیاست‌گذاری توسعه پایدار باشند، هیچگاه وجود نداشته است. در نتیجه برخی سیاست‌گذاری‌ها به ظاهر در راستای توسعه پایدار در واقع ناپایدار بوده است و به توسعه منجر نشده است. چرا که علمی و مطالعاتی نبوده و در عمل علیه سیاست‌های توسعه پایدار بوده است. بنابراین فقدان مطالعات سیستماتیک، منظم و انتقادی در باب سیاست‌های توسعه پایدار که گاهی سیاست‌هایی اشتباه را تدوین کرده و در مقابل نبود مطالعات انتقادی و مستمر در مواجهه با آن وجود نداشته است و همین دلیلی بوده تا اقدامات در راستای توسعه اثرات معکوسی داشته باشد. به عنوان مثال پروژه سدسازی به مثابه برگ برنده حکمرانی معرفی می‌شود اما طی سال‌ها ما اثرات منفی آن را شاهد بوده و هستیم. همچنین سیاست‌گذاری‌های توسعه تعارض منافع هم به دنبال دارند. گروه‌هایی توانستند بر سیاست‌گذاری‌های ما کنترل داشته باشند که منافع شان را در برنامه‌ها و استراتژی‌هایی تعریف کرده‌اند که با توسعه پایدار تناقض دارد. به همین دلیل بخشی از سیاست‌ها برای توسعه نبوده بلکه برای منافع گروهی بوده که توانسته‌اند به دلیل نقش کلیدی که در مراکز قدرت داشتند سلیقه و نظر خودشان را بر سیاست‌گذاری‌ها اعمال کنند.

از سوی دیگر سیاست‌گذاری برای توسعه پایدار در ایران متمرکز بر نهادهای قدرت و رسمی است و بدنه جامعه و جوامع مدنی در این سیاست‌گذاری برای کسب توسعه اجازه ورود ندارند. قدرت مرکزی این ایده را داشت که چون من قدرت دارم ابزار و امکانات هم در اختیار من است. بنابراین می‌توانم سیاست‌هایم را محقق کنم. لذا مردم و نهادهای مدنی مشارکتی در ایجاد توسعه پایدار نداشتند. به همین دلیل این سیاست‌ها منجر به شکست شدند که هم به دلیل نبود مردم بوده و هم اینکه مردم و نهادهای مدنی متناسب با آن سیاست‌ها تعلیم داده نشدند. تربیت فرهنگی رخ نداد چون بخشی از سیاست‌های ناپایدار در گهن خودش ریشه در زندگی ما دارد که منابع را به طرز غیرپایدار به کار می‌بریم.

اما با این تفاسیر چالش‌هایی در ۱۰ سال آینده پیش روی ایران است که در بین مردم و نهادهای حکمرانی سطوح مختلفی دارد. ما در شیوه سنتی و آنچه در تاریخ مشاهده و مطالعه کرده‌ایم، می‌بینیم که با وجود داشتن منابع محدود، الگوها و شیوه‌های حفظ و نگهداری این منابع در زندگی



مطالعات جامعی که مبنای سیاست‌گذاری توسعه پایدار باشند، هیچگاه وجود نداشته است. در نتیجه برخی سیاست‌گذاری‌ها به ظاهر در راستای توسعه پایدار در واقع ناپایدار بوده است و به توسعه منجر نشده است. چرا که علمی و مطالعاتی نبوده و در عمل علیه سیاست‌های توسعه پایدار بوده است



شیمای وزوایی

پژوهشگر ارتباطات و فعال
تشکل‌های مردم‌نهاد

زنگ‌های زنگ‌زده توسعه برای چه کسی به صدا در آمدند؟

از دیگر کلمات محبوب توسعه‌گران در ایران «زیرساخت» است. آنها دوست دارند تمامی زیرساخت‌ها را در فرایندها کوتاه‌مدت توسعه دهند. سد بسازند، جاده بکشند، کارخانه تاسیس کنند، آسمان‌خراش بالا ببرند، اینترنت ملی داشته باشند و ...

دولت‌ها و بخش اقتصادی و سرمایه‌دارانش این زیرساخت‌ها را توسعه می‌دهند، دریاچه‌ها و تالاب‌ها را خشک می‌کنند، جنگل‌ها را از بین می‌برند، حاشیه‌ها و سکونت‌گاه‌های غیررسمی تولید می‌کنند و سپس جامعه مدنی و فعالانش (بعضا با کمک همان دولت‌ها و نهادهای غیرانتفاعی بین‌المللی یا اقتصادی) در کنار دریاچه‌های خشک شده طرح‌هایی برای «توانمند» شدن اقتصادی افراد بومی و محلی راه‌اندازی می‌کنند و در شهرهایی که صدها هزار کودک از تحصیل بازمانده‌اند در کنار تل‌های زباله مدرسه‌های «پایدار» و مدرن برای ۲۰۰ کودک تحت پوشش خود تاسیس می‌کنند.

در چنین فرایندی، در جدایی و حتی «در کنار هم» قرار گرفتن رشد اقتصادی از شمول اجتماعی و پایدار زیست محیطی، نه شفافیتی وجود دارد و نه حتی قدرتی برای پاسخگو کردن عاملان توسعه نسبت به پایدارسازی و مردمی کردن توسعه تکنوکراتیک و غیردموکراتیک در ایران. در واقع تقلیل یافتن نقش جامعه مدنی و اجتماعات فرودست به فعالیت مدنی و ترویجی برای گفتمان رنگارنگ توسعه پایدار خود به نوعی باعث مشروعیت دادن به همون رشد اقتصادی افسارگسیخته از بالا به پایین و از مرکز به پیرامون است.

دولت‌ها باید با در نظر گرفتن چنین درکی از توسعه پایدار برنامه‌های توسعه و تخصیص بودجه برای آنها را در کنار وضع قوانین لازم (برای پیشگیری از تبعیض) و تقسیم وظایف میان نهادهای مسئول (و پرهیز از برنامه‌های موازی توسط نهادهای موازی و غیرموثر) پایداری برنامه‌های توسعه، حفظ محیط زیست و مشارکت دادن و سهم بردن تمامی گروه‌ها و اقشار مردمی را از توسعه را تضمین کنند.

همزمان جامعه مدنی به رسانه‌هایی نیاز دارد که به توسعه پایدار، شاخص‌ها و ابعاد آن بپردازند و در مسیر ایجاد شفافیت و پاسخگویی، مدل‌سازی‌های کوچک و بزرگ تشکل‌های اجتماعی، با الویت دادن به نهادهای محلی و بومی که کم‌کم هم نیستند را نیز مطرح کنند و صدای آنها را به جریان اصلی بیاورند.

بنابراین در در روبرویی با ۵ ابرچالش‌های توسعه پایدار ایران نمی‌توانیم از فاجعه اقلیمی و نقش انسان در آن بگوییم اما آن را امر سانی‌مانتال و مربوط به جهان شمال بدانیم. نمی‌توانیم از توسعه منابع و معاون و تولید بگوییم اما از بگماسالاری و فساد بگوییم. نمی‌توانیم از توسعه محلی و بومی از پایین به بالا بگوییم و آنها را در سطح بازنمایی و سازمان‌های مردم‌نهاد و دفاتر تسهیلتی نگاه داریم.

همچنین نمی‌توانیم از تحول توسعه اقتصادی بگوییم اما اساسا توسعه را غیرسیاسی تلقی کنیم و سیاست‌های برابری‌خواه، شمول‌گرا و حق‌محور را در آن لحاظ نکنیم و یا از بحران‌هایی مثل آب، همه‌گیری کرونا، جنگ و تحریم و اثرات آنها بر مخدوش شدن برنامه‌های توسعه پایدار بگوییم اما سازوکارهایی که این بحران‌ها را ممکن کردند و نابرابر بودن تأثیر این بحران‌ها بر طبقات، گروه‌های اجتماعی، جنسیتی، قومی و ... را نادیده بگیریم.

در غیر این صورت، در دنباله تعریف ویتوری لونگی، توسعه پایدار در ایران چیزی نخواهد بود جز آن شکل از توسعه که انباشت ثروت گروه‌هایی را ممکن می‌کند و در این راه نسل آینده را از رسیدن به نیازهایش محروم می‌سازد و زمین را به نابودی می‌کشاند.

در سال ۲۰۱۵ میلادی و هیجانات مربوط به اعلام اهداف توسعه پایدار توسط سازمان ملل، ویتوری لونگی تسهیلتی و روزنامه‌نگار بزرگ اریتره-ایتالیایی در کارگاهی درباره توسعه پایدار در جنوب جهانی، این مفهوم را در نهایت سادگی معنا کرد: «آن شکل از توسعه که همه نیازهای همه ما در امروز را تأمین کند بدون آنکه هیچکس از نسل آینده را از رسیدن به همه نیازهایش محروم کند»

به نظر می‌آید در پرداختن به سه خطای مهم در برنامه‌های توسعه در ایران باید سه پرسش ساده را مطرح کرد:

توسعه‌ی چه؟ در کجا؟ و برای چه کسی؟

در تبیین نظریه‌های مربوط به توسعه پایدار و تدوین برنامه‌های بین‌المللی، ملی و محلی ۴ اصل کلیدی وجود دارد: نخست همگانی و جهان شمول بودن، دوم، تعادل و پایداری در دستاوردهای اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی، سه، عدم تبعیض و رها کردن افراد و گروه‌ها و در نهایت مشارکتی بودن در فرایند طراحی، اجرا و ارزیابی و نظارت.

در این مدل دولت در حالی عامل توسعه است که بازتوزیع منابع قدرت و ثروت تولید شده در فرایند توسعه را هم عهده‌دار است. جامعه مدنی و تشکل‌های آن هم وظیفه دارند سهم و حق گروه‌هایی که نمایندگی آنها را بر عهده دارند را از این منابع مطالبه کنند و هم دیده‌بان اجرای طرح‌های توسعه پایدار باشند. اما چه می‌شود که از قرص نان بزرگی که در ماشین توسعه تولید می‌شود نیمی را اقلیتی کوچک و مرفه مصرف می‌کنند، نیمی از کشور خارج می‌شود یا به هدر می‌رود و خرده‌نانهایی به اسم «توسعه پایدار» توسط جامعه مدنی میان گروه‌ها و در جغرافیای آسیب‌پذیر و حاشیه‌ای توزیع می‌شوند؟

توسعه پایدار یک مدل جامع و چند بعدی است. در اینکه تلقی توسعه به عنوان «رشد افسار گسیخته اقتصادی از مرکز به پیرامون» چه فجایعی را در نابودی محیط زیست و منابع، عمیق‌تر کردن نابرابری و شکاف‌های جنسیتی، آموزشی، فناوری و البته محرومیت‌سازی و ضایع شدن حقوق گروه‌های آسیب‌پذیر آفریده شکی نیست. اما حتی منتقدین گفتمان توسعه اقتصادی و طرفداران توسعه پایدار هم در رویکرد و هم در ادبیاتشان به «توسعه اقتصادی در کنار شمول اجتماعی و پایداری زیست محیطی» اشاره می‌کنند. این در صورتی است که در مدل توسعه پایدار هیچ‌کدام از اهداف و شاخص‌ها بر دیگری اولویت ندارد و سه رکن رشد اقتصادی، شمول اجتماعی و پایداری زیست محیطی در پیوند و تلاقی با یکدیگر اتفاق می‌افتند.





| کتابیون سپهری |

| مدیر شتاب‌دهنده منش |

بی توجهی به برنامه‌ریزی منطقه‌ای و مشارکتی

نکته دیگر کم توجهی به نقش زنان در توسعه به ویژه نقش کلیدی زنان در دو بعد اجتماعی و زیست‌محیطی است. زنان در جهان معاصر به عنوان مخاطب اصلی برای تحقق توسعه هستند، تامین امنیت ذهنی و عینی زنان، مشارکت زنان در امور برنامه‌ریزی و مدیریت شهرها کم است. تخصیص عادلانه فرصت‌های شغلی به زنان و مردان به ویژه در مشاغل مهم و اثرگذار برابر نیست و زمینه سازی برای افزایش مشارکت اجتماعی زنان در ابعاد مختلف شهری، انعکاس دیدگاه‌ها و نیازهای گروه‌های مختلف زنان هم باید مدنظر قرار گیرد. توجه به عدالت جنسیتی در برنامه‌ریزی‌های مربوط به مدیریت شهری، حمل و نقل و تردد در شهرها و بین شهرها، دسترسی همه مناطق به همه وسایل حمل و نقل عمومی، امکان دسترسی به خدمات و امکانات آموزشی و بهداشتی و فراغت‌ی نورد توجه نیست. مواردی مانند آموزش، سلامت، بهداشت، بیمه، آلودگی و محیط زیست امنیت غذایی به ویژه برای اقشار محروم هم باید مدنظر قرار گیرد.

ابرجال‌های مهم پیش روی توسعه پایدار ایران در یک دهه آینده را هم می‌توان به موارد گوناگونی چون سرمایه اجتماعی، فقر فراگیر و چندبعدی، سال‌مندی، توسعه شهرنشینی، مهاجرت، حاشیه نشینی، ورشکستگی آب، مسائل زیست محیطی، کشاورزی، ناکارآمدی سیستم کلان مدیریتی، انرژی‌های غیرتجدیدپذیر و تاب آوری شهر و روستا و کسب و کارها در برخورد با پاندمی کرونا و بحران‌های جدید اختصاص داد. ما در زمینه سرمایه اجتماعی مشکلات زیادی داریم. رتبه ۲ افسردگی، رتبه ۱ عصبانیت، فساد، نبود اعتماد، شفافیت، حساسی و پاسخگویی. نبود رعایت رواداری، مشارکت، diversity، طرح صیانت از جمله این موارد است.

از این دیگر مواردی که ذیل ابرجال‌های گفته شده عنوان شد باید به ضعف آموزشی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، دسترسی، تحریم‌ها، افزایش نابرابری‌ها، انواع آسیب، بزهکاری، اعتیاد، فحشا، گورخوابی، اتوبوس‌خوابی اشاره کرد. در حوزه کشاورزی هم با کشاورزی غیربهره‌ور، محصولات پرآب، انتقال‌ها، سدسازی‌های غیرکارشناسی، ناتوانی در مدیریت آب‌های باران و سیل و عدم بازیافت مناسب روبرویم.

از سوی آلودگی‌های موجود، کاهش بیش از حد منابع طبیعی، از بین رفتن مناظر طبیعی، کوه‌خواری، تغییر کاربری زمین‌های کشاورزی، نابودی تنوع زیستی، ناتوانی در شکستن زنجیره فقر، شکاف طبقاتی، رانت‌ها، جنگ حزبی به جای منافع ملی، عدم ارتباط مناسب با دنیا که منجر به تشدید تحریم‌ها، جلوگیری از ورود تکنولوژی، عدم امکان ورود سرمایه خارجی، فرار مغزها، فرار سرمایه‌ها از دیگر موارد ذکر شده ذیل این عناوین است.



زنان در توسعه به ویژه نقش کلیدی زنان در دو بعد اجتماعی و زیست‌محیطی است. زنان در جهان معاصر به عنوان مخاطب اصلی برای تحقق توسعه هستند، تامین امنیت ذهنی و عینی زنان، مشارکت زنان در امور برنامه‌ریزی و مدیریت شهرها کم است. تخصیص عادلانه فرصت‌های شغلی به زنان و مردان به ویژه در مشاغل مهم و اثرگذار برابر نیست و زمینه سازی برای افزایش مشارکت اجتماعی زنان در ابعاد مختلف شهری، انعکاس دیدگاه‌ها و نیازهای گروه‌های مختلف زنان هم باید مدنظر قرار گیرد

با بررسی سابقه برنامه‌ریزی در ایران، و توجه به برنامه‌های پیش از انقلاب، قانون برنامه و بودجه، چهار ویژگی زیر برای برنامه عمرانی پنج ساله در نظر گرفته شده است: نخست برنامه جامع است و برای ۷ سال تصویب می‌شود؛ دوم، حاوی سیاست‌ها و هدف‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی است؛ در سومین گزینه، منابع مالی مورد نیاز دولت و شرکت‌های دولتی و خصوصی برای عملیات عمرانی در آن پیش‌بینی می‌شود و در نهایت در بردارنده میزان اعتبارات عمرانی و جاری دولت و هزینه‌های عمرانی شرکت‌های دولتی و بخش خصوصی جهت وصول به اهداف است.

پیش از انقلاب به طور اسمی ۶ برنامه عنوان شد ولی عملاً ۲ برنامه تدوین و اجرا شد و در برنامه ششم عمرانی برای اولین بار، برنامه‌ریزی جامع اقتصادی و استراتژی، برنامه رشد ارگانیک اقتصاد کشور، جایگزینی واردات همراه با سیاست‌های صرفه‌جویی ملی جهت کاهش تقاضا، برنامه آمایش سرزمین برای چشم انداز ۳۶ ساله و نیز آینده‌نگری ده ساله برای یافتن چشم انداز بلند مدت توسعه کشور لحاظ شد. پس از انقلاب و پس از پایان جنگ، برنامه اول توسعه در مدت ۷ سال تهیه و توانست به رشد متوسط سالانه ۵/۷۳ درصد در سال دست یابد.

برنامه دوم توسعه اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی برای اجرا در مدت ۷ سال با الگوی برنامه‌ریزی جامع اقتصادی رشد و توسعه پایدار، حمایت از صنایع داخلی و کاهش وابستگی به درآمد نفت با هدف رشد سالانه برنامه ۷/۵ درصد در طول برنامه پیش بینی شده بود. همچنین برنامه سوم توسعه اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی برای اجرا در مدت ۷ سال و با رشد اقتصادی سالانه ۶ درصد پیش‌بینی شد و برنامه چهارم توسعه هم برای اجرا در دوره پنج ساله (۱۹۹۶-۲۰۰۱) در چارچوب چشم‌انداز آینده و با الگوی رشد پایدار اقتصادی استوار بر دانایی و رویکرد جهانی، برای اصلاح ساختارها و فرایندهای جامعه تهیه و تدوین شد. قانون برنامه پنجم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هم برای اجرا در دوره پنج ساله آغاز شد و برنامه ششم در راستای تحقق اهداف سند چشم انداز بیست ساله و اجرای سیاست‌های کلی تدوین شد، لایحه برنامه ششم توسعه و اقتصاد مقاومتی، به منظور دستیابی به رشد اقتصادی متوسط سالانه ۹ درصد و ضریب جینی ۲۹ درصد در سال پایانی برنامه، و نیز صرفه‌جویی در هزینه‌های عمومی، اصلاح نظام درآمدی دولت و همچنین قطع وابستگی به نفت، موضوعات خاص راهبردی شامل آب و محیط زیست، موضوعات خاص مکان محور شامل توسعه سواحل مکران و حاشیه شهرها بود. در این میان موضوعات خاص بخشی پیشروی اقتصادی شامل معدن و صنایع معدنی، گردشگری، ترانزیت و حمل و نقل ریلی، فناوری اطلاعات و ارتباطات و انرژی وجود دارد. همانگونه که ملاحظه می‌شود، برنامه با اهداف و اولویت‌های چندگانه مواجه است و گفته می‌شود که هدف‌های زیاد یعنی بی هدفی.

از جمله خطاهای مهم راهبردی در توسعه کشور پایدار هم می‌توان به خطا در نگاه اقتصادی- عمرانی در برنامه‌ها و عدم توجه به توسعه متوازن و همچنین برنامه‌ریزی بالا به پایین و بدون توجه به توسعه منطقه‌ای و دستوری و غیرمشارکتی اشاره کرد.

به این ترتیب ایجاد اجماع نظر نخبگان سیاسی و تصمیم‌گیران روی برنامه توسعه از جمله کوشش محققان، متخصصان و مدرسان اقتصاد اسلامی در این زمینه کم‌رنگ بوده و کمترین مشارکت قوای دانشگاهیان و کارشناسان یا تشکل‌های بخش خصوصی در تهیه برنامه‌ها را شاهد بودیم. ناکامی‌ها در دستیابی به اهداف توسعه پایدار و عدم توازن در توسعه‌های شهری، پایداری محلات، توسعه روستایی هم از جمله دیگر موارد قابل اشاره است.



عکس: یاسر خدیشی



| احسان بدآگی |

| روزنامه‌نگار |

محمد فاضلی، جامعه‌شناس از دلایل توسعه نامتوازن و نسبت نظام حکمرانی با آن می‌گوید

ترس بقا به جای فکر ارتقا

یک دهه رشد اقتصادی منفی میانگین، فرار سرمایه و پیشی گرفتن استهلاک نسبت به سرمایه‌گذاری یعنی داریم از سرمایه‌های مان مصرف می‌کنیم و مستهلک می‌شویم

ایران امروز ما تبدیل به نمایشگاهی از تبعات ویرانگر توسعه نامتوازن و ناپایدار شده؛ مهمتر از دلایل این وضعیت، نوع واکنش نظام حکمرانی ایران به این بحران‌هاست که سوال برانگیز شده. از جمله اینکه چرا نظام حکمرانی راهش را عوض نمی‌کند؟ چرا برای بحران آب و محیط زیست، بحران صندوقهای بازنشستگی، فرار مغزها، تشدید حاشیه‌نشینی، شکافهای طبقاتی و ... تدبیر نمی‌شود؟ آیا نظام حکمرانی چیز متفاوت و مثبتی در نتایج این توسعه میبیند که بقیه از دیدن آن ناتوان هستند؟ آیا قضاوت متفاوتی درباره آثار این مسیر دارد؟ چه عواملی در کارند که باعث میشوند در سطح حکمرانی نسبت به برخی اتفاقات که حالا روزمره هم شده‌اند، احساس خطر نشود؟

محمد فاضلی، جامعه‌شناس در گفت و گو با «پیام ما» به سوالاتی در همین چارچوب پاسخ گفته است. در میان ناظران، پژوهشگران و صاحب‌نظران مرتبط با بحث‌های حکمرانی او از پیگیرترین افرادی است که به طور مکرر درباره وضعیت آینده ایران در صورت ادامه شیوه فعلی اداره کشور و عدم پذیرش و انجام اصلاحات بنیادین در آن هشدار میدهد. او در نوشته‌ها و آراء قبلی خود به کرات توضیح داده که ایران را کشور مسائل حل نشده میدانند. مسائلی که حالا نه فقط با انباشتی از آنها مواجه هستیم بلکه به نظر به دوره بروز تقریباً همزمان آثار مخرب آنها هم رسیده‌ایم؛ از بحرانهای محیط زیستی گرفته تا چالشهای متعدد حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی.

فاضلی در مصاحبه پیش رو بیش از هر چیز به شرح این مسئله می‌پردازد که چرا نظام حکمرانی و تصمیم‌گیری ایران قادر به درک مساله ضرورت توسعه پایدار و حتی خطر بیتوجهی به آن برای آینده و موجودیت خودش نیست. او در این تشریح به تناسب، توازن و نوع چینش سه نیروی حکومت، جامعه مدنی و بازار اشاره میکند که عامل تشکیل دهنده «عقل حکمرانی» میشود. عقلی که به زعم او به تنهایی در اختیار هیچ یک از سه دسته یاد شده یعنی حکومت، جامعه مدنی و بازار نیست و اگر هر کدام از این سه بخش بخواهند به تنهایی زمام آن را به دست بگیرند، نتیجه چیزی می‌شود که امروز شاهد آن هستیم.

او در بخش دیگری از تشریح خود بر پیامدهای توسعه نامتوازن و غیراصولی به این نکته اشاره دارد که نه فقط سرزمین و زیست بوم ایران بلکه داشته‌های فرهنگی و اجتماعی ما نیز در حال قربانی شدن بابت این شکل از توسعه غیرکارآمد و غیرمطلوب هستند و نهایتاً هشدار میدهد که ادامه این مسیر می‌تواند به یک عقبگرد و اضمحلال تاریخی و حتی تمدنی در ایران منجر شود. وضعیتی که حتی اگر هم رسیدن به خودآگاهی در قبال آن بسیار زمانبر و پرهزینه است و هم جبران آن در قیاس با جهان پیرامونی و در حال پیشرفت ما.

فاضلی به مانند اکثر اظهارنظرها و نوشته‌های سالهای اخیرش در این گفت و گو هم لحنی هشداردهنده و آمیخته با نگرانی‌های عمیق دارد اما بر این مساله هم تاکید میکند که باید نگاه و تفسیری واقع‌بینانه از دلایل و زمینه‌های شکست فرایند توسعه در ایران داشت.

آقای فاضلی اگر بخواهیم یک نگاهی به جریان توسعه در ایران ببینیم، به لحاظ تاریخی توسعه را چگونه در ایران فهمیدیم و با این درکی که از توسعه داشتیم روی چه ریلی قرار گرفتیم؟ با فرض اینکه ما می‌خواهیم درباره یک بازه زمانی صد ساله صحبت کنیم.

وقتی به تاریخ توسعه در ایران نگاه میکنیم دو بخش است: یک بخش تلاشهای خود نخبگان و مردم را داریم. شما بروید نگاه کنید و ببینید که در دوره قاجار عدهای تلاش کردند که ماشین چاپ وارد ایران کنند یا سعی کردند که تجارت خارجی را در ایران گسترش دهند یا سعی کردند کارخانجات را وارد ایران کنند. شما بروید سراغ خاندان امین‌الضرب، حاج حسن امین‌الضرب، حاج حسین امین‌الضرب و کلا خاندان امین‌الضرب. می‌بینید از نظر زیرساختی وارد عمل شدند و موتور برق آوردند. بعد کارخانجات بافندگی را گسترش دادند. پس تلاشی مردمی و نخبگانی بوده که این یک بخش از تلاشها برای توسعه است. یک بخشی هم تلاشهای حکومتی در چند مقطع است. یک مقطع با امیرکبیر شروع میشود، با دارالفنون و شکل دادن به نظام اداری، یک بخش با میرزا حسین خان سپهسالار شروع میشود. من بعضی وقتها کارهای سپهسالار را می‌خوانم تعجب میکنم. مثلا سپهسالار اولین کسی است که برای هیئت دولت در ایران آئین‌نامه نوشت و جالب این است هنوز هم آن چیزهایی که سپهسالار به آن پرداخته بود، عارضه‌های دولت در ایران است. متن آن آئین‌نامه را ناظم‌الاسلام کرمانی در کتاب تاریخ بیداری ایرانیان آورده است. تلاشهای آنگونه نخبگانی هم صورت میگردد اما آن چیزی که تحت عنوان توسعه به طور جدی حکومتی با سرمایه‌گذاری دولتی می‌شناسیم از عصر رضاشاه شروع میشود. ساختن جاده، سد و شبکه آبیاری و راه‌آهن اوجش است و مجموعه‌های از آن چیزی که من هم به آن م‌گویم پروژه‌های ساخت‌وسازی. بعد از آن هم شکل برنامه‌ریزی توسعه به خودش میگردد. مشخصا میشود بعد از تبعید رضاشاه و از ۱۳۲۵ و آن متن اولیهای که در اصل به ابتکار ابوالحسن انتهای نوشته شد و بعد هسته اولیه سازمان برنامه در ایران شد. در اواخر دهه ۲۰ هم به تاسیس سازمان برنامه منجر شد. از آنجا هم یک مسیر توسعه داریم. اینها مسیرهای متفاوتی هستند. بخش خصوصی می‌خواسته یک مسیری را برود که در آن تاکید بر این بود که بخش خصوصی مستقل پدید بیاید، اینکه سرمایه‌داران و تجار ایرانی پیشنهاد داده بودند که یک بانک ایرانی با سرمایه ایرانی ایجاد کنند که با آن مخالفت شد. این یک مسیر است. آن مسیر حکومتی هم دو بار در عصر تلاش برای دولت سازی بوده، عصر امیرکبیر و عصر میرزا حسین خان سپهسالار. برای من خیلی مهم است که میرزا حسین خان سپهسالار یا امیرکبیر از اول دنبال اینکه جاده بکشند یا یک ساختمان بنا کنند نبودند. دنبال شکل دادن به ساختار حکومت بودند.

یعنی نهادسازی؟

بله، اینکه دولت بسازند. به همین خاطر خیلی هوشمندی زیادی نسبت به آن عصر است. نمونهای آن چیزی که سپهسالار در باب آئین‌نامه دولت نوشته است که دولت و هیات دولت چگونه تشکیل میشود. آنچه که از عصر رضاشاه به بعد است، دولت‌سازی را در قالب ایجاد سازمان دارد، اما در آن یک ضعف و زوال نهادی وجود دارد. در حکومت رضاشاه مجلس در حقیقت از ماهیت خودش تهی شد و چیزی از آن باقی نماند. ساختار قوه قضاییه یعنی در اصل آن استقلال قضایی هم همینطور. ساختمان‌های اداری بسیاری ساخته شده است اما حکومت‌سازی به آن معنا که بنیانهای حقوقی و زیرساختی یک نظم نهادی را ببینید که نظم نهادی مدرنی است، وجود ندارد. یعنی فقط ظاهر را دارد. همان چیزی است که به آن شبه‌مدرنیسم گفته شده، در اصل آن وجه نهادسازی که به گمان من در ذهن یک کسی مثل سپهسالار بود، یک نمایشی از آن باقی میماند و شاخص این نمایشی بودنش این است که اصلی‌ترین نهادش که می‌توانست پشتوانه این دولت‌سازی باشد، یعنی مجلس را حکومت رضاشاه از درون تهی و مقوله انتخابات را نابود کرد. اما یک وجهی را اضافه کرد و آن بخش ساخت‌وسازی بود. پروژه، سد، کارخانه، راه، جاده؛ نه اینکه اینها ضروری نبودند. قطعاً ضروری بودند. اما میراثی از عصر رضاشاه باقی ماند و بعدها در ساختار سازمان برنامه توسعه پیدا کرد که مساوی بودن توسعه با ساخت و ساز است. خاطرات انتهای را که ببینید، روایتهای گروه مشاوران هاروارد چه گروه اول چه گروه دوم، هم خاطرات بالدوین یعنی نوشتار بالدوین و هم نوشتار مک لئود را که نگاه می‌کنید می‌بینید که از این شاکی هستند. کلا سازمان برنامه یک سازمانی بود که قرار بود بار توسعه ایران را به دوش بکشد، مفهوم برنامه در جریان برنامه اول و دوم توسعه به فهرستی از پروژه‌های ساخت‌وساز تقلیل پیدا کرد. بالدوین و هم مک لئود و هم ابوالحسن انتهای می‌گویند که ما وقتی می‌خواستیم این روال تغییر

بکنند باید از مهندسان به سمت اقتصاددانان میرفتیم. باید یک درک نهادی از توسعه وجود می‌داشت، اما توسعه در ایران در پروژه ساخت‌وساز خلاصه شده بود. جاده و نیروگاه و سد می‌سازید و اینها توسعه است. منظور این نیست که کشوری که توسعه یافته سد و نیروگاه ندارد. این است که آن سد، نیروگاه، جاده، کارخانه و ریل در پس خودشان یک بنیانهای حقوقی و روبه‌های اقتصادی و منطق نهادی دارند. فرض کنید به منطق بازارها تن دادند و یک ساخت نهادی مشخصی دارند که آن را امکانپذیر میکنند. وقتی آن ساخت نهادی نباشد، اینها شکل ظاهری پیدا می‌کند، می‌شود انبوه ساخت‌وسازها و در نهایت از داخل آن توسعه بیرون نمی‌آید. حتی اگر برای مقطعی قادر باشد سطح کیفیت زندگی را بالا ببرد که در ایران این کار را انجام داده است. پمپاژ پول نفت به علاوه غنای سرزمینی از نظر معدن و محیط‌زیست سبب شده که در یک دوره ۵۰، ۶۰ سالهای فرض کنید از میانه دهه ۴۰ تا همین ۱۰ سال پیش یا تا به امروز، حجم زیادی زیرساخت راه آهن، سد، نیروگاه، جاده و مدرسه ساختید که ایرانیان امروز از آن بهره‌مند هستند. یک نرخ بهره‌مندی از برق و آب داریم که از میانگین جهانی خیلی بالاتر و نزدیک کشورهای اروپایی است. همه کشورگازکشی شده است. کار به درست و غلطش ندارم. ما در یک بازه زمانی توانستیم به قول بالدوین با اتکای این ثروت به گونه‌ای زندگی کنیم که کشورهای دیگری که این ثروت را ندارند خیلی بیش از اینها باید تلاش کنند و خیلی‌ها هم نرسیدند. بنابراین توسعه در ایران در ۵۰، ۶۰، ۷۰ سال گذشته از سال ۱۳۲۵ و بعد و از عصر رضاشاه در مفهوم ساخت و ساز خلاصه شده، درحالیکه آن پشتوانه حقوقی، اقتصادی، اجتماعی و آن منطق و نظم نهادی که میتواند توسعه پایدار خلق کند، این نیست و شما امروز عوارضش را می‌بینید. تخریب گسترده محیط‌زیست به شکل وحشتناکی، تخریب گسترده منابع آب، خاک، جنگل، مرتع و پیدایش یک حجم عظیمی از بحرانهای مربوط به محیط‌زیست یک وجه است. وجه دوم بروز نابرابری فزاینده است. وقتی این پدیده آمد، با فرایندهای سیاسی هم ترکیب شد و نوعی ناامیدی نسبت به آینده را خلق کرده است. این خیلی نکته مهمی است. توسعه در نهایت باید مردم را امیدوارتر کند. اگر هند امروز را نگاه کنید، مردم خیلی امیدوارتر هستند تا هند قبل از اصلاحات در اوایل دهه ۹۰. چین امروز خیلی مردم امیدوارتر، خلاق‌تر، نوآورتر و با ظرفیت‌تر هستند تا چین ۱۹۷۵ یا ۱۹۷۶ قبل از مرگ مائو. ویتنام و بنگلادش به همین ترتیب، مساله این نیست که مشکل ندارند. مرحوم دکتر حسین عظیمی یک جمله‌ای دارد که به نظرم از آن بصیرتهای زیبایی عظیمی است. عظیمی می‌گوید: «توسعه‌یافتگی به معنای این نیست که شما مساله ندارید». وقتی می‌گویید ژاپن توسعه‌یافته است معنایش این نیست که همه مشکلاتش را حل کرده است. بیکاری، فقر، آسیب‌هایش را حل کرده است. همه کشورهای توسعه‌یافته هم مشکلات خاص خودشان را دارند. اینجا مرحوم عظیمی یک جمله دارد و می‌گوید توسعه‌یافتگی برای ژاپن معنایش این است که اساسا در عصر خودش زندگی میکند. درست است که مشکلات دارد، اما به نهادها، سازوکارها، ساختار اداری، حقوقی، سیاسی متناسب با حل آن مسئله‌ها در عصر خودش مجهز است. بگذارد سخت‌افزاری مثال بزنم. شما می‌خواهید از اینجا بروید تبریز که کار





توسعه در ایران در ۵۰، ۶۰، ۷۰ سال گذشته از سال ۱۳۲۵ به بعد و از عصر رضاشاه در مفهوم ساخت و ساز خلاصه شده، درحالی که آن پشتوانه حقوقی، اقتصادی، اجتماعی و آن منطق و نظم نهادی که می‌تواند توسعه پایدار خلق کند، این نیست و شما امروز عوارضش را می‌بینید. تخریب گسترده محیط‌زیست به شکل وحشتناکی، تخریب گسترده منابع آب، خاک، جنگل، مرتع و پیدایش یک حجم عظیمی از بحران‌های مربوط به محیط‌زیست یک وجه است

از خودش است و این میراث خودش را مرتباً بازتولید میکند و نتوانسته ریل جدید را پیدا کند. این گزاره چرا اتفاق می‌افتد؟ ما چرا نمی‌توانیم متوجه عوارض توسعه‌مان باشیم؟ چه چیزی در ساختار ما وجود داد؟ آیا این را باید در ساختار یا فرهنگ جست و جو کنیم؟ این گزاره‌هایی است که این روزها خیلی زیاد مطرح می‌شود. بعضیها در تاکسی، خانه و در محافل دوستی به فرهنگ ربط میدهند و بعضی‌ها به ساختار. بعضیها توطئه انگاران، میگویند این برنامه‌ای است که غربیها برای ما ریختند. انگلیسیها برای ما از صد سال پیش نقشه کشیدند و چیزهای مختلف، این عامل چیست؟

من جز آن دستهای هستم که به این عامل فرهنگی باور ندارم. فرایندهای توسعه ذینفعان متعدد دارند و این ذینفعان دارای تعارض منافع هستند. به معنای اینکه یک کسی در یک موقعیتی باشد که تصمیمی میگیرد که بر منافع خودش اثر دارد، این یک معنایش است. یک بخش هم تضاد منافع است. فرض کنید وقتی که یک سد و کارخانه و یک مرکز خرید بزرگ در یک جایی از شهر ساخته می‌شود، ذینفعان متعددی تحت تاثیر قرار میگیرند. مردم شهر، بقیه مغازه‌ها و اینها منافعشان باهم در تضاد است. آن چیزی که پروژه‌ها را پیش میبرد قدرت است. دولت میخواهد یک جایی سد بسازد، زور دارد میسازد و مخالفان هم هرچه دست و پا میزنند، هر کاری میکنند قادر نیستند جلویش را بگیرند. یک جا می‌خواهد جاده بکشد، جامعه قادر نیست جلویش را بگیرد. مثلا کشاورزهایی که جاده از وسط زمین‌هایشان رد میشود، طرفدارهای محیط زیست که نگران حیات وحش هستند، گیاه‌شناسان که نگران از بین رفتن پوشش گیاهی هستند یا کسانی که اساساً نظرشان این است، میگویند اگر شما هزار تومان اینجا خرج میکنید، منابع برای کارهای دیگر کم می‌آید چون دولتها پول محدودی دارد. فرض کنید شما در سید مخارجت بهداشت، آموزش، آب، برق، نوآوری، فناوری و یک پروژه هم دارید که میخواهید خط لوله بکشید. وقتی همه پولهایش را برای لوله کشیدن بگذارید در اصل آموزش و بهداشت و همه اینها رد و رها میشود. برای همین کلا سیاستگذاری توسعه و بودجه‌ریزی برای توسعه وقتی حکومتی است با این تضادها درگیر است. وقتی هم خصوصی است طور دیگر؛ فرض کنید که پول یک پروژه را دولتها از منابع عمومی نمیدهند. یک شرکت خصوصی یا شرکت خارجی است که آمده و میخواهد در ایران سرمایه‌گذاری کند. وقتی می‌خواهد اینجا یک کاری انجام دهد مساله فقط پولش نیست. آیا شما اینجا دارید سرمایه‌گذاری می‌کنید محیط زیست را به خطر می‌اندازیم یا نمی‌اندازد؟ با جامعه محلی چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا منافع مردم به خطر می‌افتد یا نمی‌افتد؟ آینده چه میشود؟ همه اینها در آن وجود دارد. اینکه چه کسی این بازی را میبرد و چه عقلانیتی بر آن حاکم میشود، نه فرهنگی است نه فقهی است. توازن قدرت است. در اصل توازن قدرت است که نه فقط آزادی می‌آورد، توازن قدرت عقل هم می‌آورد. فرض کنید یک کسی میخواهد بیاید وسط زیستگاه حیات وحش یک منطقه حفاظت شده که خیلی جای زیبایی هم هست کارخانه بزند. او که دنبال منافعش است. فرض کنید اصلاً شرکت خارجی است. دلش هم به حال وطن نسوخته است یا منطق سرمایه هم که میدانید چیست. اصلاً به وطن و اینها کاری ندارد. چه چیزی می‌تواند مانعش شود؟ نه فهم، نه درک، نه علم. هیچ چیزی نمیتواند جز توازن قدرت. اگر این قدرت را داشته باشد، حالا با زور قانون، اسلحه، حکومت و هر چیز دیگری میگوید آنجا مجتمع را میسازم و به هیچ کس

سختی است. بالاخره دشواری دارد. یک وقتی است یک گاری به شما میدهند و میگویند برو تبریز. یک وقتی هم می‌گویند بلند شو برو تبریز، این هم یک ماشین اتومات مرسدس بنز دستت باشد. شما کماکان با هر دو باید زحمت بکشید. بالاخره با همان مرسدس بنز هم باید ۹-۸ ساعت وقت بگذارید، خسته می‌شوید، مشکلاتی دارید اما آن کجا که شما سوار یک مرسدس می‌شوید و به تبریز می‌روید یا قرار است با یک گاری به تبریز بروید. هر دو مشکل است اما کسی که با مرسدس بنز می‌رود در عصر خودش حرکت میکند و کسی که با گاری می‌رود در عصر دیگری است. ما آن بنیانهای توسعه که گفتم می‌شود درباره آن بحث کرد را خلق نکردیم و پدید نیامده ولی الی ماشاالله از آن ظواهر داریم. آن ظواهر هم در فقدان آن زیرساختها و ساختارهای نهادی به عناصر مخربی تبدیل شدند و ناپدید شدند، هرچند که توانستند برای یک بازه تقریباً ۵، ۶ دههای سطح نسبتاً قابل توجهی از کیفیت زندگی را خلق کنند ولی به این معنا نیست که این دوام خواهد داشت.

در این خصوص دو نظرگاه وجود دارد. یک نظرگاه میگوید که هر توسعه‌ای عارضه‌های دارد، ما هم ناچار بودیم راه آهن را بکشیم و بسازیم و بعدش برویم عوارضش را بگیریم. در یک نظرگاه هم افرادی مثل آقای مرتضی فرهادی می‌گویند اساساً ما دانش بومی را باید منبای توسعه قرار می‌دادیم ولی در زمانی که میخواستیم توسعه پیدا کنیم یا همین پروژه‌های ساخت و ساز را در دستور کار قرار دادیم، آنقدر پول نفت ما را گور کرده بود که دانش بومی را کنار گذاشتیم و اساساً راهی را رفتیم که بیراهه بود و در این زمینه مثال قنات را میزنند. نظر شما درباره این دو نظرگاه چیست؟

مشکل نظرگاه دومی میدانید کجا است؟ مناقشه‌اش از اینجا شروع می‌شود که بوم چیست؟ دانش بومی چیست؟ شما به چه می‌گویید دانش بومی؟ چون یک وقتی شما می‌گویید که قنات خودش یک دانش بومی است. اما قنات به نظر من یک سازه است. پشت قنات یک منطق اقلیمی و خرد تاریخی است. آن خرد تاریخی- اقلیمی میتواند جدا از قنات وجود داشته باشد. فرض کنید که شما بگویید قنات یک ابزار است. قنات یک سازه است. همانطور که سد یک سازه است. اما قنات به منطقی بند است. آن منطق را فرض کنید که اسمش منطق سازگاری با کم آبی است. در اصل قنات یک سازه است در دل یک مجموعه نهاد و مثلا فقه سنتی و فقه آب از قنات حمایت میکند. بعد اینکه مفهوم حریم در فقه از آن حمایت میکند. قنات با نظام مالکیت زمین در ایران سازگار است. قنات به دلیل ساختار عملکردی، به دلیل اینکه آب اضافی سفره را خارج میکند، نه آب سفره‌ها و ذخیره‌های چند هزار ساله یا چند میلیون ساله را، سازه محیط‌زیستی پایدار است. قنات سالهایی که کم آبی باشد، کم آب میشود. سالهایی که پر آبی باشد، پر آب می‌شود. در اصل آب اضافه را خارج میکند و به سفره ضربه نمی‌زند. قنات با سطح بقیه فناوریها خودش را سازگار است. در دل قنات فقط خود سازه که نیست. در کنار این سازه یک مجموعه‌ای از مشارکت اجتماعی، فقه، ساختار حقوقی و بقیه ابزارها وجود دارد. اما یک نکته بسیار مهم دیگر، اینکه قنات اساساً در مالکیت خصوصی است. قنات متعلق به فلان مزرعه است و این مزرعه یک ملک اربابی است و متعلق به آن‌ها است و با مشارکت جمعی اداره میشود. شما وقتی چاه را جایگزین میکنید یا آب را طبق قانون سال ۴۷ دولتی میکنید - میگویند ملی شدن ولی در اصل دولتی شدن است- در اصل یک منطق نهادی را به هم زدید. به گمان من آن چیزی که در صدسال گذشته عامل تخریب و توسعه نامتوازن است، برهم خوردن آن منطق نهادی است. حالا این منطق چند تا وجه دارد؛ وجه حقوقی، سیاسی و فنی و محیط‌زیستی دارد. یعنی آن وجهی که آقای دکتر فرهادی به درستی می‌گوید دولتها در ایران دچار مستی نفت شدند. خیلی نکته مهمی است که نفت در ایران مستی برای دولتها آورد و به این تصور رسیدند که می‌توانند بر طبیعت غلبه کنند و گروههای ذی نفعشان هم این را تشدید کردند. این انگاره، انگاره خطرناکی است. طبیعت کلا نظم حساس و شکننده‌ای دارد ولی در یک سرزمین کم آبی مثل ایران، این نظم شکننده خیلی حساس‌تر هم هست. پوشش گیاهی در ایران که ۲۵۰۰ میلیون متر در سال حداکثر میانگین بارندگی است فرق میکند تا جایی که ۲۰۰۰ میلیون متر بارندگی دارد. این دو میزان شکنندگیشان فرق میکند. آن بخشی که توسعه پایدار را به خطر انداخته، مستی ناشی از نفت برای غلبه کردن بر طبیعت است. در بعدهای دیگر هم چون توسعه اتفاق نیفتاده است این غلبه کردن بر طبیعت خیلی وجه بارزتری پیدا کرده است. حالا مشخصاً در بخش منابع آب و اینها تشدید شده است.

آقای دکتر با این فرمایشاتی که شما تا الان داشتید، عوارضی که جریان توسعه‌خواهی ما دارد، به نظر میرسد که صرفاً میراندار دوره‌های تاریخی قبل



نفت در ایران مستی برای دولت‌ها آورد و به این تصور رسیدند که می‌توانند بر طبیعت غلبه کنند و گروه‌های ذی نفعشان هم این را تشدید کردند. این انگاره، انگاره خطرناکی است. طبیعت کلا نظم حساس و شکننده‌ای دارد ولی در یک سرزمین کم‌آبی مثل ایران، این نظم شکننده خیلی حساس‌تر هم است. آن بخشی که توسعه پایدار را به خطر انداخته، مستی ناشی از نفت برای غلبه کردن بر طبیعت است

هم ربطی ندارد. آنوقت شما میبینید که عقل، محیط‌زیست و آینده نابود میشود. اما اگر نه، جامعه انجمنهای قدرتمند، طرفداران محیط زیست، احزاب سیاسی و یک جامعه مدنی قوی داشته باشد و بتواند در مقابل آن توازن قدرت ایجاد کند، ماجرا فرق میکند. آن چیزی که توسعه در ایران را به خطر انداخته و مخرب کرده است، فقدان این توازن قوای سیاسی است. حکومتها پول دارند، پول نفت، زور، اسلحه، رسانه و همه چیز دارند. در مقابل جامعه چیزی ندارد که از خودش در قبال حکومت دفاع کند. وقتی قانون سال ۴۷ تصویب میشود و آب ملی و به یک معنا دولتی می‌شود، جامعه نمی‌تواند از خودش در برابر مداخله دولت در آب دفاع کند. دولت هر کجا دلش میخواهد سد میزند. هر کجا دلش میخواهد جاده می‌کشد و تنها در یکی دو دهه اخیر است که ترکیبی از باسواد شدن جامعه ایران و همین فضای مجازی که این روزها با این داستان طرح صیانت به دنبال تهدیدش هستند حرکت‌هایی را ایجاد کرده، اینجاست که وقتی یک نهاد دولتی بروکراتیک میخواهد برود در منطقه حفاظت شده پارک ملی بهرام گور معدن احداث کند، جامعه مدنی مخالفت و مقاومت میکند. پیدایش عقل محصول توازن سیاسی است.

می‌خواهم برگردم به بحث حکومت و سواالی از شما بپرسم. به هرحال بقاء، منافع، و حیات این حکومت هرچه که هست، به این سرزمین و منابع این سرزمین است. از بین رفتن منابع آب و بقیه منابع، جامعه و حکومت را با هم به خطر می‌اندازد. شما در دیگر شاخصهای توسعه پایدار هم نگاه کنید حتی در حوزه‌های سرمایه‌گذاری وقتی نگاه میکنیم، نبود اینها جامعه را دچار خطر و بحران میکند. حکومت را هم در درازمدت دچار بحران میکند. چه اتفاقی میافتد که قوه عاقله حاکمیت از محاسبه این مساله غافل می‌ماند و توان محاسبه این را ندارد؟ یا شما اصلا قبول دارید که توان این محاسبه وجود ندارد؟ اگر ندارد چرا؟ به هر حال خودش می‌داند چه کار می‌کند؟ مثل پدر یک خانواده‌ای که حساب یا سرمایه‌ای دارد و این سرمایه را بی حساب خرج می‌کند. خودش که می‌فهمد بر سر سرمایه‌اش چه آید. چرا نمی‌تواند محاسبه کند؟

شما از یک فرض غلط شروع می‌کنید و آن فرض غلط این است که موجودیتی به نام حکومت وجود دارد. در اصل شما با یک انسان شبیه‌انگاری میکنید. حکومت را یک انسان فرض میکنید که این انسان سری دارد و در آن سر مغزی هست به همین خاطر از چیزی به نام قوه عاقله استفاده میکنید. قوه عاقله حکومت کجای آن است؟ الان در مورد حکومت خودمان حرف بزنیم، این قوه عاقله مجلس است؟ این قوه عاقله مجمع تشخیص مصلحت نظام است؟ یا قوه عاقله مجلس خبرگان است؟ این قوه عاقله دولت است؟ این قوه عاقله نیروهای نظامی هستند؟ این قوه عاقله رهبری نظام است؟ این قوه عاقله کجا است؟

پاسخ شما چیست؟

هیچکدام از اینها قوه عاقله این سیستم به این معنا که شما در نظر می‌گیرید نیست. در اصل شبیه کردن حکومت به یک انسان که یک انسان مغز و چشم، دست و پا دارد، ناراست است. در هر کدام از این سازمان‌ها یا نهادها عده‌ای نشستند فکر می‌کنند. عده‌ای در هر کدام از اینها منافع دارند و تازه اینها در یک محیط پیچیده‌ای قرار گرفتند که بخش خصوصی هم وجود دارد که آن هم به منافعتش فکر می‌کند. مردم هم یعنی ۸۰ میلیون آدم هم به منافعتشان فکر می‌کنند و یک محیط بین‌المللی هم وجود دارد که همه اینها در آن کار میکنند. در اصل آن چیزی که پیش می‌رود حاصل رقابت بین قدرت این نیروهای متعارض است. گاهی اوقات اتفاق

می‌افتد که درون دولت دنبال یک پروژه‌های هستند و کل حاکمیت با آن مخالف است یا وقتی وارد بحث آب میشویم، میبینیم که دولت حسن روحانی در وزارت نیروی دوره دومش دنبال سازگاری با کم‌آبی بوده است. مهمترین پروژه‌ای که از نظر من منطقی است، سازگاری با کم‌آبی در یک کشور کم‌آب مثل ایران بود اما همزمان یک عده‌ای دنبال انتقال آب بودند. یک عده‌ای هم دنبال آب ژرف بودند. به نظر شما آن قوه عاقله حاکمیت و حکومت کجاست؟ در دولت است؟ در آنهایی است که دنبال آب ژرف بودند؟ در آنهایی است که دنبال آب انتقال آب بودند؟ این قوه عاقله به گمان من در ایران پدید نیامده است. در غرب هم اگر در برخی کشورها پدید آمده تحت یک مکانیزمی به عنوان بازار پدید آمده. بازار و یک طبقه، در اصل شکل‌گیری طبقاتی و یک متبلور شدن طبقاتی رخ داده است. طبقه‌ای در یک مکانیزمی به عنوان بازار، عقلانیتی را شکل داده که آنوقت با آن عقلانیت سنجیده می‌شود. آن عقلانیت در ایران به گمان من وجود ندارد. نه منطق بازار است، نه حتی یک منطق سازمانی فرض کنید مثل چین کمونیست است و ما با مجموعه‌ای از نیروهای متعارض مواجه هستیم که هر کدامشان فکر می‌کنند خودشان قوه عاقله سیستم هستند. به همین خاطر مجلس قانون وضع می‌کند، مجمع تشخیص مصلحت سیاست‌های کلی وضع می‌کند، بعد مدعی قانونگذاری هم می‌شود. دیدید که یک بحث مفصلی بر سر این بود. سایر نهادهای حکومتی هم برای خودش این شان قوه عاقله را قابل هستند و شان اجرایی هم برخی پیدا میکنند. فقط دولت نیست که اجرا می‌کند و نوعی از مداخله نیروها هم وجود دارد. مجلس در کار دولت مداخله می‌کند بعد دولت در کار بقیه مداخله می‌کند. این اختلاف وجود دارد. به همین خاطر من کلا آن مفروض که قوه عاقله آیا وجود دارد یا ندارد را به رسمیت نمی‌شناسم.

پس این محاسبه کجا باید صورت بگیرد؟ آن فرایند محاسبه چگونه باید پیش برود؟ ما نهایتاً برای مساله توسعه پایدار و آینده ایران نیاز به یک محاسبه منطقی و عقلانی داریم. باید یکجایی چرتکه ببندیم، باید یک جاهایی متر کنیم و داشته‌هایمان را اندازه بگیریم، در شیوه‌های رفتاری، برنامه‌ریزی، تصمیم‌سازی و سیاستگذاری‌هایمان بازنگری کنیم. این محاسبه فرایندش به نظر شما باید چگونه شکل بگیرد؟ و اصلاً شما با این وضعیت چه افقی برای آن می‌بینید؟

آن محاسبه‌گری که شما نمونه اعلامش را در کشورهای توسعه یافته می‌بینید. آن چیزی که مثلا ماکس وبر از آن تحت عنوان روح سرمایه‌داری حرف می‌زد، آن عقلانی شدنی که درباره‌اش حرف می‌زد، در درون یک مثلث در این کشورها شکل گرفته. آن مثلث سه ضلعش اینها است: یک، بخشی از این عقلانیت از بسط تاریخی بازار آمده است و همان چیزی است که ضلع بازار را می‌سازد. زندگی مستقل بخش خصوصی که تابع محاسبات بازار است. ضلع دوم این مثلث حکومت است یا واژه انگلیسی دولت است. دولتمندی زمانی رخ داده است، که این دولتمندی کارکردهایش را در قبال دو ضلع دیگر انجام میدهد. ضلع سوم جامعه مدنی است. یک جایی که جدای از بازار و حکومت است. عقل در درون این مثلث رخ میدهد. اگر این سه تا ضلع تضعیف شوند و تعامل و تعادل بسیار شکننده‌شان را از دست بدهند، عقل هم فرو می‌پاشد. در اصل عقل یک چیزی نیست که در درون کتاب باشد و گرنه ما الی ماشالله کتابهای خوبی که خارجها دارند را اینجا ترجمه کردیم و داریم. عقل به این معنا در دانشگاه هم نیست. دانشگاه خودش اساساً ابزار و در اصل مکان است. یک مکانی است که درباره آنچه که جنس عقلی دارد بحث میکنند. عقل یک محصول تاریخی ناشی از توازن سه دسته از قدرتها است. قدرت بازار، قدرت سیاسی یا قدرت یک حکومت به نظم درآمده. ما یک طیف باید در نظر بگیریم از بی‌دولتی تا دولتمندی که این انگلیسی‌ش خیلی وزن بهتری دارد. از stateless به Stateless. Stateless یعنی بی‌دولتی. یک وضعی که امروز در جمهوری آفریقای مرکزی وجود دارد یا مثلا در سومالی، این stateless است یا در بحران سوریه در اوجش stateless است. یک طرفش هم stateness و دولتمندی است. شما می‌فهمید که یک نظم سیاسی و بوروکراسی قاعده‌مندی وجود دارد. استخدام نیرویش مشخص است و این دولت توانایی مدعیاتش را دارد. Stateness یک معنی این است: دولت توانایی و ظرفیت آنچه را که ادعا میکند دارد.

شما فکر می‌کنید ما به stateless نزدیکتر هستیم؟

یک زمانی فکر میکردم که ما به میانه‌ها رسیدیم ولی من امروز شاهد تضعیف دولت هستم. روی این طیفی که از بی‌دولتی شروع میشود تا دولتمندی، اگر میانه‌اش را در نظر بگیریم، ما قبل از میانه به سمت بی‌دولتی پیش می‌رویم و این بی‌دولتی فقط صرفاً این نیست که نظم عمومی فروپاشیده است. یک تعریفش این



عکس: ایرنا

باید زحمت بکشد. پیدایش آن یک پیدایش تاریخی است که میشود برایش تلاش کرد. ما الان آن دردی که تحمل می‌کنیم، درد این است که چگونه این سه تا ضلع بازار، قدرت سیاسی و جامعه را کنار هم چفت کنیم تا در وسطش عقل خلق شود. اگر این سه تا به هم بچسبند، یک محوطه بسته‌ای شکل می‌گیرد که آن وسط عقل رشد می‌کند. وقتی این سه تا از همدیگر جدا شدند یا به همدیگر غلبه دارند، آن وسط اصلا فضایی برای رشد عقلانیت پدید نمی‌آید.

در حال حاضر چشم‌انداز شما چگونه است؟ شاید حتی دو سه سال پیش حس عمومی نگرانی از آینده ایران اینقدر شدید نبود یا اینقدر عمومیت نداشت. به همین منوال این سوال پیش می‌آید که با این توصیفی که شما دارید چشم‌انداز چگونه میتواند باشد؟ به هرحال از این سه ضلعی که شما فرمودید به نظر میرسد دو ضلع مغلوب داریم. این دو ضلع مغلوب آیا میتوانند جایگاه خودشان را پیدا کنند؟ نمی‌گویم بر ضلع سوم غلبه کنند. آیا چشم‌اندازی داریم برای اینکه این سه ضلع در جای خودشان قرار بگیرند و آن عقلی را که شما می‌فرمایید به وجود بیاید که بتواند حکمرانی ما را مطلوب کند؟

آن چیزی که من در یک و نیم دهه اخیر دیدم، خصوصا از ابتدای دولت محمود احمدی نژاد سال ۸۴، تلاش حیرت‌انگیز ضلع سیاست برای بلعیدن و تضعیف آن دو ضلع دیگر است. برای مسخر کردن و سیطره یافتن بر آن دو تا است. یعنی هم می‌خواهد بازار و منطق اقتصادی را تحت سیطره بگیرد، هم منطق اجتماعی و جامعه مدنی، و به شدت در حال تلاش است و ابزارهایش را هم دارد. در چنین فضایی که به هر دلیلی یا کنشگران فعال‌تری دارد یا منابع کمکش می‌کنند، یا کنشگران آن دو بخش جامعه مدنی و اقتصاد و بازار پس می‌کشند، یا توانایی ندارند کنار بیایند چون تاریخ هم که نامقدر است. می‌دانید که اصلا داستان اینکه فکر کنیم حتما مسیر پیشرفتی وجود دارد، اینگونه نیست. کشورهای بسیاری مسیر قهقهرا هم رفتند. اسپانیای قرن شانزدهم را به یاد بیاورید. اسپانیایی که بزرگترین امپراطوری جهان را داشت، کاشف آمریکا بود و کسی اگر اسپانیای عصر فیلیپ دوم را ببیند، اصلا نمی‌تواند اسپانیای به زوال افتاده سال ۱۷۵۰ را تصور کند. در تاریخ از این به زوال رفتن‌ها زیاد است. چین‌ها را ببینید. چینی‌ها به قول کسینجر در ۱۸ قرن از ۲۰ قرن گذشته قهرمان شماره یک جهان بودند. بیشترین تولید ناخالص داخلی، بیشترین جمعیت، بیشترین قدرت. اما چینی‌ها با همه قدرتش از ۱۸۰۰ به بعد به زوال رفتند و موقعی رسید که انگلیسی‌ها بر چینی‌ها غلبه کردند. چینی که تقریباً شش برابر ایران مساحت دارد، ایران خودمان ۶ برابر انگلستان است و به یک معنا چین

است: دولت وقتی می‌گویم state به معنای حکومت، توانایی محقق کردن آنچه که ادعایش را میکند، ندارد. یعنی اگر ادعا می‌کند که من جلوی زمین‌خواری را می‌گیرم، نمی‌تواند. اگر ادعا میکند که من همه اموال را می‌شناسم، دولت خودش در ایران میدانند که چقدر اموال دارد؟ نه نمیشناسد و برآورد دقیقی هم ندارد. یا همه حساب‌ها را می‌تواند کنترل کند؟ نمی‌تواند! یا قادر است هر آنچه را که تصمیم می‌گیرد، اجرا کند؟ اینکه قادر است هر آنچه را که تصمیم می‌گیرد، اجرا کند شامل فرایند تصمیم‌گیری هم است. در یک فرایندی به گونه‌ای به یک تصمیم میرسد که آن تصمیم قابل اجرا است. ما الان به سمت آن بی‌دولتی پیش می‌رویم. ضلع سوم جامعه مدنی است، جامعه مدنی که منافی مجزا از بازار و قدرت سیاسی دارد. امروز وقتی می‌گوییم فعالان محیط زیستی در ایران، فعالان محیط زیستی بخشی از جامعه مدنی است به این معنا که وقتی کسی می‌خواهد بیاید در منطقه حفاظت شده بهرام گور معدن بزند، اینها نیروی بازار نیستند، بنابراین در مقابل توسعه معدن می‌ایستند. منافعشان این است که ما باید منطقه حفاظت شده را حفظ کنیم و در مقابل دولت هم می‌ایستند چون دولت حامی این است که آنجا این بخش خصوصی معدنش را توسعه دهد. به این معنا جامعه مدنی و ضلع سوم است. ما به این معنا عقل نداریم که عقل یک موجود محصور تاریخی در بین این سه ضلع است در بین ضلعی که منافع بازار را تضمین می‌کند ولی محدود به حریمی، آن حریم، حریم دولت و جامعه مدنی است و state منافع قدرت سیاسی را حفاظت می‌کند. که آن وقت نظم عمومی و دفاع خارجی و امنیت و اقتدار در آن است که او هم محدود به حریمی است. حریم‌هایش حریم جامعه و بازار است و یک جامعه مدنی وجود دارد که از حریم استقلال فرد، فرهنگ، ارزش‌های غیراقتصادی و غیرسیاسی دفاع می‌کند. در اصل اینها نماینده این سه ضلع، نماینده مجموعه متفاوتی از ارزش‌ها هستند. آن بازار ارزش‌های اقتصادی را حفاظت می‌کند. این ضلع سیاست یا دولت‌مندی ارزش‌های حوزه سیاسی را مثل امنیت، اقتدار، آن چیزی که به دفاع ملی مربوط می‌شود یا حضور در جهان نظام دولت‌ها را شامل می‌شود حفاظت می‌کند و آن جامعه مدنی از یک ارزش‌هایی حفاظت می‌کند که ارزش‌های بازار و ارزش‌های قدرت سیاسی نیستند. یعنی از خانواده، فرهنگ، زبان، دین، بودن آدمها، محیط زیست حمایت می‌کند. عقل محصول تاریخی کنار هم جمع شدن، به توازن رسیدن و توانمند شدن این سه تا است. آن وقتی عقل مثل یک محافظی وسط آن عمل می‌کند که این سه تا در کنار همدیگر مداخله غیرضرور نکنند و توازن را برهم نزنند. و این توازن بسیار توازن شکننده‌ای است. یک جامعه برای اینکه این توازن را حفظ کند خیلی

یعنی در مناسبات ظهور می‌کند؟

بله، عقل در مناسبات ظهور میکند. عقل در مناسبات بین جامعه، بازار و حکومت بروز می‌کند. اگر این مناسبات مخدوش شود عقل ظهور نمی‌کند. حالا وقتی این توازن وجود ندارد، جامعه، حکومت و بازار در بازتولید خودشان دچار بحران می‌شوند، اگر این میز را در نظر بگیریم و سه ضلع یک مثلث را روی آن بگذاریم، سه تا چوب، این سه تا مثلث بازار، جامعه و حکومت روی این میز قرار بگیرند. این میز چیست؟ آن میز اسمش ظرفیت تمدنی است. ظرفیت تمدنی یک وجه آن محیط‌زیست و اقلیم است که شما به عنوان انسان که یک موجود مادی است، برای بقا نیاز دارید. یک وجه آن محیط زیست است. یک وجه هم محصولات تولیدشده در تاریخ است. چه چیزهایی در تاریخ تولید شده است؟ درخت، آب، جنگل و مرتع اینها محصولات تاریخ هستند. منتهی یک تاریخ اقلیمی که چند میلیون سال طول کشیده تا اینها پدید آمده است اما محصولاتی هم وجود دارد که در این بستر پدید آمدند، محصول چند هزار ساله هستند. چه هستند؟ زبان، دین، فراورده‌های فرهنگی، یعنی حافظ، سعدی، مولانا و موسیقی، تئاتر و خلاقیت و همه آن چیزی که فرهنگ را می‌سازد. به علاوه یک ادراکی از این تمدن در خودتان و در جهان، در جهان هم یک ادراکی از ما دارند مثلا وقتی می‌گویند ایران، یاد مولانا و حافظ و خیلی چیزهای دیگر می‌افتند. اینها ملت صلح‌دوست یا اینها ملت جنگ طلبی هستند. پس این سه ضلع بر بستر تاریخ بنا شدند که یک بخشی تاریخ طبیعی است که محیط زیست شما را می‌سازد و یک بخشی تاریخ فرهنگی است که ذخایر فرهنگی‌تان را می‌سازد؛ زبان، دین، قومیت و تنوع فرهنگی. این سه تا که به هم چفت می‌شوند و یک عقلی پدید می‌آید، این ذخایر طبیعی و فرهنگی را به شکل مولدی به رفاه، امنیت، رضایت، شادمانی تبدیل میکنند و در یک جوهی بر آن می‌افزایند. مثلا ممکن است کشوری جنگل‌ها و سطحش را افزایش هم بدهد. یک کسی می‌تواند همین منابع طبیعی را به زیرساخت‌های زندگی و جاده‌های خوب تبدیل کند. اما وقتی آن سه ضلع بهم چفت نمی‌شوند، هر سه ضلع و بالاخص حکومت‌ها تلاش می‌کنند از این ذخیره تمدنی که دارای دو وجه طبیعی و فرهنگی است، برای جنگیدن علیه همدیگر استفاده کنند. این سه ضلع به جای اینکه این ذخیره تمدنی را ترکیب و یک محصولی براساس آن عقلانیت خلق کنند که به خیر جمعی بیانجامد، هرکدام از آنها آن ذخیره و ظرفیت تمدنی را علیه همدیگر به کار می‌گیرند. پس بنابراین در

۳۶ برابر انگلستان است. از نظر جمعیتی هم که اصلا قابل مقایسه نیستند. جمعیت چین شاید ۲۰، ۳۰ برابر است. اما انگلستان بر چین قرن نوزدهم غلبه کرد. کشورها میتوانند مسیر زوال را ببینند. شوروی سابق مگر ابرقدرت نبوده؟ مسیر زوال رفته، اسپانیا مسیر زوال رفته، ایران خودمان از امپراطوری صفوی که هم‌اورد عثمانی‌ها و پرتغالی‌ها بود به ایران عصر قاجار و فروپاشی درونی سقوط کرده. بنابراین مسیر تاریخ اینگونه نیست که ما حتما بتوانیم غلبه کنیم. من همیشه این را لحاظ می‌کنم که ما می‌توانیم پس برویم. این هم مسیر تاریخ است. بزرگترینش شاید امپراطوری اسلامی باشد. بالاخره مسلمان‌ها که تا عصر عباسی یک امپراطوری داشتند که تا اسپانیا را تسخیر کردند و رفتند، بعد دوباره زوال پیدا کردند و آن بحران در امپراطوری اسلامی پدید آمد. عثمانی‌ها هم به همین ترتیب، مرد مریض اروپا چگونه پدید آمد؟ بنابراین مسیر پیشرفت که حتما اینگونه نیست. یعنی من هیچوقت گمان نمی‌کنم بگویم که حتما ما رو به جلو می‌رویم، ممکن است عقب هم برویم.

شرایط حال حاضر را چگونه می‌بینید؟

در حال حاضر، ضلع سیاست به شدت تلاش می‌کند دو ضلع دیگر را بلعد و تا حدی هم موفق شده است و مقاومت‌هایی وجود دارد. هم بازار و هم جامعه دارند در مقابل بلعیده شدن مقاومت می‌کنند. به گمان من اگر این بلعیده شدن کامل شود و جامعه و بازار در مقابل ضلع سیاست زانو بزنند و تسلیم بشوند، عصر زوال قطعی می‌شود.

با این مسیر توسعه‌ای که می‌رویم و برداشتی که از توسعه داریم. همچنین کژتابی‌هایی که در فرایند توسعه درگیرش هستیم، فرض بگیریم توازن نیروها به همین شکل بماند، بلعیدنی هم در کار نباشد. جامعه اینجا سر جای خودش با همین نسبتی که با دو تا ضلع دیگر دارد بماند. این ما را به کجا می‌رساند؟ تصویری که ما می‌توانیم در ۱۰-۱۵ سال دیگر داشته باشیم چیست؟

این سوال مهمی است. ما آن توازن سه ضلع مثلث بازار، حکومت و جامعه را شکل ندادیم. بنابراین در دل این مثلث عقل بسط پیدا نمی‌کند. به همین خاطر است که جامعه ایران دائم می‌پرسد چرا قوه عاقله‌ای نیست؟ این قوه عاقله در دل ساختار حکومت بروز نمی‌کند، در اصل عقل به یک معنا relational است. عقل ارتباطی است. عقل ارتباطی به معنای هابرماسی را نمی‌گوییم. منظورم عقل ارتباطی (communicative rationality) نیست، بلکه عقل ربطی است.



می‌زند. وقتی از شما کلاهبرداری میکنند منفعتی را از شما به شکل قهرآمیزی دریغ میکنند. شما که نرفقتید خودتان پولهایتان را بدهید. سرتان کلاه گذاشتند و نمی‌دانستید و در معرض خشونت قرار گرفتید. خشونت که فقط زخمی شدن با چاقو نیست. پس وقتی وضع بد میشود یعنی خشونت بالا میرود. وقتی بی‌خانمان‌ها زیاد میشوند یعنی خشونت دارد بالا میرود. بیخانمانها که زیاد میشوند یعنی یک عده‌ای هستند که هیچ محافظی ندارند که جلوی آسیب طبیعت به آنها گرفته شود. نهایت توسعه‌یافتگی به گمان من مدیریت خشونت است و مدیریت خشونت کی اتفاق می‌افتد؟ وقتی که دسترسی به سطحی از منابع برای همگان امکانپذیر باشد. یعنی هیچکسی نباید بیرون از خانه بماند و بیخانمان بشود. هیچ کسی نباید آنقدر فقیر باشد که نیاز باشد سرقت کند اما معنیش این است که آیا همیشه فقرا سرقت میکنند؟ نه، اتفاقاً ثروتمندها در طول تاریخ بیشتر سرقت کردند. منتهی سرقتهای خیلی شیک و قانونی. حالا می‌رسید آینده ایران چه میشود؟ بستگی به چفت شدن آن سه ضلع دارد. زاین یک جایی است که آن سه تا ضلعش بهم چفت شده است. وقتی سه ضلع بهم چفت شده، در حالی که آن بستر تمدنپاش حداقل از نظر تاریخ طبیعی خیلی ضعیف است. نه نفت دارد، نه مس دارد، نه روی دارد، نه طلا دارد، یک سرزمینی تکه تکه است.

البته جنگل و بارش زیاد دارد. کشت برنج گسترده دارد اما، یک تاریخ فرهنگی دارد که در خدمت توسعه قرار داده است. اما آن سه تا ضلع جامعه، بازار، حکومت بهم چفت شدند و وسطش عقل پدید آمده است. وقتی عقل پدید آورده است، آن عقل میتواند منابع را از بقیه دنیا بیاورد رفاه خلق کند. میتواند شرکتی بسازد مثل تویوتا که الان فکر میکنم برای سومین سال متوالی است که بزرگترین خودروساز دنیا است. فکر میکنم فقط تویوتا امسال ده و نیم یا دوازده میلیون خودرو ساختند. پس سه ضلع به هم که چفت شد میتواند آن بستر طبیعی را هم حفظ کند. میتواند فرهنگ را هم در خدمت خودش قرار بدهد. اما وقتی آن سه با هم به توازن نمی‌رسند، هر ضلعی علیه ضلع دیگر از این منابع استفاده می‌کند. اینجاست که حکومت از ابزارهای خودش علیه بازار و جامعه استفاده میکند. جامعه در مقابل حکمت و بازار مقاومت میکند و بازار سعی میکند به زبان آن دوتای دیگر بهره‌کشی کند. بازار بخش خصوصی است.

مالیات نمیدهد. جامعه در مقابل فرمانبری مقاومت میکند. جامعه کارشکنی می‌کند و گوش به حرف حکومت نمی‌دهد. حکومت هم علیه دوتای دیگر از ابزارهای خشونت استفاده میکند. آنجاست که ظرفیت تمدنی، چه طبیعی و چه فرهنگی، هر دو ابزار مناقشه میشوند چون اینها منبع هستند. هم طبیعت و هم فرهنگ منبع هستند. یک تکه سنگ دست شما میدهند. این سنگ را بشر اولیه سرباهش را تیز میکرد با آن شکار میکرد. بعدها که دیگر احتیاج نداشت با سنگ بجنگد، این سنگ‌ها را میتراشید با آن مجسمه و اثر هنری درست میکرد. مثلاً میکمل آنز، این منبع است. اگر آن عقل پدید نیامد، این منبع را در خدمت رفاه، توسعه، عقلانیت قرار میدهد. اگر این عقل پدید نیامد، منبع را در خدمت ستیز قرار میدهد. آنوقت است که زبان ابزار ستیز میشود؛ زبان ترکی در مقابل زبان فارسی، زبان قومیتها، زبان اعراب، در برابر زبان فارسی. در حوزه دین؛ سنی در برابر شیعه، دینداران در مقابل سکولاران، چون هرکسی میخواهد در منازعه برای خودش ابزاری پیدا کند. اینجاست که همه منابع هویت، تاریخ، زمین، آب، خاک می‌تواند ابزار ستیز باشد.

و ما الان در این وضعیت هستیم؟

نه هنوز



آن چیزی که توسعه در ایران را به خطر انداخته و مخرب کرده است، فقدان توازن قوای سیاسی است. حکومت‌ها پول دارند، پول نفت، زور، اسلحه، رسانه و همه چیز دارند. در مقابل جامعه چیزی ندارد که از خودش در قبال حکومت دفاع کند. وقتی قانون سال ۴۷ تصویب می‌شود و آب ملی و به یک معنا دولتی می‌شود، جامعه نمی‌تواند از خودش در برابر مداخله دولت در آب دفاع کند

شرایطی که این سه ضلع بهم چفت نشوند و توازن بینشان خلق نکنیم، این روند تخریب محیط زیست و تخریب آن ذخایر فرهنگی به یک نقطه‌ای می‌رسد که یک عده‌ای فکر میکنند چه زمان خوبی است به زبان فارسی حمله کنیم.

میخواستم همین را بپرسم؛ این را توضیح دهید. ما تخریب محیط‌زیست را ملموس می‌دانیم؟

بله. ملموس می‌دانیم.

دیگر برای هیچکس فائز نیست و برای هیچکس یک چیز سانتی ماننال هم نیست .

بله همه در چشمشان است. آلودگی هوا، کمبود آب، ریزگرد در چشمشان است.

ذخایر فرهنگی را فرمودید. اما ذخایر فرهنگی ما چگونه می‌تواند در این بازی خرج و مستهلک شود؟ این مسئله فرهنگی و آثار اجتماعی آن چیزی است که شاید در آسیب‌شناسی توسعه کمتر مورد اشاره قرار گرفته.

بله. وقتی که این سه ضلع به تعارض می‌رسند، این تعارض به سطح گروه‌ها و آن انسان‌هایی می‌رسد که قرار بوده در یک بستر متوازن در کنار هم مسالمت‌آمیز و همکارانه زندگی کنند. وقتی این مثلث عقلانی پدید نمی‌آید، دچار کمبود منابع می‌شویم و در عصر کمبود منابع یا مواد یعنی شما تولید ناخالص داخلی‌تان کاهش پیدا می‌کند و آدمها رو در روی هم قرار می‌گیرند. وقتی رو در روی هم قرار می‌گیرند، از همه ظرفیت‌های تمدنپاش برای ستیز استفاده می‌کنند. وقتی یک بخش کشور با یک بخش دیگر کشور بر سر منابع درگیر می‌شود آنوقت جنگ زبانی را هم هویتی می‌کند. زبان خودش به ابزار ستیز تبدیل می‌شود.

و فرهنگ ملی هم آن وسط مستهلک می‌شود.

بله. بعد دین هم ابزار ستیز می‌شود، مگر امروز دین به ابزار ستیز تبدیل نشده است؟ بخش مذهبی‌تر یا بخش نزدیک‌تر به حکومت مگر دین را به عنوان ابزار ستیز به کار نمی‌برد و به بقیه بیدین نمی‌گوید؟

شاید حتی بخشهای خارج از حکومت هم دارند این کار را با همدیگر می‌کنند.

بله. یک بخشی که میخواهد ستیز کند به یک بخش دیندار مگر نمی‌گوید متحجر؟ آن عقلی که وسط این سه تا مثلث یعنی سه ضلع بازار، جامعه و حکومت پدید می‌آید کارکردش چیست؟

ایجاد توازن بین اینها؟

آن ایجاد توازن در نهایت باید به کجا بیانجامد؟

درنهایت به این بیانجامد که به اصطلاح منابع را مستهلک نکند.

نه. فراتر از آن است. اولین کارکردش این است: مدیریت مناقشه، جوامع به شدت مستعد مناقشه هستند. مناقشه بین طبقات، بین گروه‌ها، بین آدمها. بر سر چه چیزی؟ بر سر کسب منابع، در طبیعت ندیدید؟ دوتا حیوان نر با هم سر یک ماده دعوا می‌کنند، به هم شاخ می‌زنند و همدیگر را گاز می‌گیرند. انسان‌ها که سر همسر پیدا کردن همدیگر را گاز نمی‌گیرند و شاخ نمی‌زنند. یک مکانیزمی پیدا کردیم به نام ابزار مدیریت مناقشه، مدیریت مناقشه چگونه است؟ اخلاق و نهادها و مراسم، کسی میخواهد ازدواج کند باید خواستگاری برود. مراسم دارد. همه اینها مدیریت مناقشه است. در مورد کسب و کار هم همین‌گونه است. ما به جای اینکه با همدیگر بجنگیم، گفتیم هر کسی سرکار برود، شغل داشته باشد، در شغل کار کند و پول خلق کند. در اصل تمدن جایی است که مدیریت مناقشه در بهترین حالت صورت می‌گیرد. چرا اسکاندیناوی خوب است؟ چون مناقشه بین طبقات را بهتر از بقیه کنترل کرده است. حالا در آن روایت اسطوره‌ای شده از اسکاندیناوی دیگر شما فقیر ندارید، تحت حمایت هستند، آدمها لازم نیست در صورت هم پنجه بکشند تا زنده بمانند. خشونت در اصل بزرگترین تهدید وجودی علیه آدمها است. خشونت هم صورت‌هایی دارد. یک خشونت، خشونت فیزیکی است. یک خشونت گرسنگی است. وقتی شما گرسنه هم میمانید خشونت است. وقتی هم که آدمها بیرون خانه می‌مانند و بیخانمان می‌شوند باز هم خشونت است. در معرض خشونت طبیعت قرار می‌گیرند. خشونت یک وضعیتی است که میتواند به زندگی شما آسیب بزند. سرما میتواند شما را بکشد. بنابراین خشونت است. منتهی یک خشونت است که یک بخش طبیعی است و یک بخش انسان ساخت. شما را از خانه بیرون کردند و شما در سرما ماندید و یخ زدید. پس مدیریت خشونت نکته مهم توسعه‌یافتگی است. به همین خاطر است امروز وقتی می‌گوییم در جامعه ایران سرقت، قتل، دزدی، کلاهبرداری افزایش پیدا میکند، اینها خشونت هستند چون به شما آسیب

در آستانه‌اش هستیم؟

حتی در آستانه‌اش هم نمیدانم چون واقعا بررسی نکردم. ولی می‌گویم که اگر این ادامه مسیر پیدا کند، مسیری که این سه ضلع بازار، حکومت و جامعه بهم چفت نشوند و عقل به عنوان یک محصول تاریخی شکل نگیرد، نباید انتظار هیچ وضعیت خوبی داشته باشیم. به این معنا می‌گویم عقل محصول تاریخی است، معنی‌اش این است که شما نمی‌توانید با خواندن کتابها عقل پدید بیاورید. عقل محصول توازن سه نیرو است. به همین خاطر است اگر کتابهایی که امروز داریم، همین کتابها را فرض کنید به فارسی زمان ناصرالدین شاه هم وجود داشت، اتفاقی می‌افتد؟ چون توازن نیست چون همین الان هم که هستند توازن نیست. به این معنا عقل محصول تاریخی است. به این معنا آن حرفی که زدید که قوه عاقله حاکمیت کجاست، من می‌گویم که هیچ کجا نیست. چون آن توازن بازار، جامعه، حکومت نیست. پس مکان عقل در نظام اجتماعی کجاست؟ مکان عقل فصل مشترک توازن جامعه، بازار و حکومت است. وقتی یکی از این ضلعها دیگری را می‌خورد یا این ضلعها پراکنده هستند، اصلا فضای عقل وجود ندارد.

مثل یک جمجمه شکافته است.

بله مثل یک جمجمه شکافته است که مغزش کف خیابان پهن شده است. جمجمه برای مغز است که خاصیت نیمه جامد یا نیمه مایع دارد. عقل مثل گازها میماند. در محفظه بین آن سه تا حبس میشود. یکی از اضلاعش که نباشد میرود. به این معنا عقل محصول تعادل تاریخی است. عقل اصلا خودش محصول یک تعادل تاریخی ساخته است. نه اینکه عقل یک چیزی است که در کتابها نوشته باشند.

آقای دکتر شما از درگیری بین این اضلاع گفتید و تشریحی داشتید. من می‌خواهم ببینم که به نظرتان آیا دو ضلع کنار حاکمیت، یعنی ضلع بازار و جامعه ما در وضعیتی هستند که بتوانیم امیدوار به یک خودآگاهی در آنها باشیم؟ فرض کنید بیایند و در این بازی محاسبه‌گرانه رفتار کنند و از آن منابعی که شما فرمودید خرج نکنند؟ اگر جواب منفی است، پس باید چه کرد؟

آن سه ضلع، به شدت متکثر و متنوع هستند. وقتی شما می‌گویید ضلع حکومت، این حکومت از تندرو تا میانه‌رو دارد. از دوران‌دیش دارد تا یک کسانی که نوک دماغشان را بیشتر نمی‌بینند. به همین نسبت هم در جامعه شما افراد متکثر دارید. آدم‌های فرهیخته و عامی داریم. یک ترکیب طبقاتی داریم. طبقه متوسط داریم که تحملش بیشتر است. آن بازار هم به همین ترتیب، در بازار در بخش خصوصی هم آدم‌های فاسد و سالم داریم، صنعتگران خلاق داریم، کاسبان سنتی داریم. این تنوع و تکثر در هر سه تا راز آینده است. در بازی آینده باید ببینیم کدامیک از عقلای این سه بخش غلبه میکنند. آنوقت بر بستر آن محیط هم هست، بر بستر محیط بین‌المللی هم هست. به همین خاطر داستان خیلی پیچیده است. باید ببینیم که این سه ضلع بر بستر این حیات تمدنی فرهنگی و طبیعی که خودش در حال تغییر است و در شرایط بین‌المللی چگونه این تکثرها با هم عمل میکنند. اگر میانه‌روها و عقلای ضلع حکومت و سالم‌های بخش خصوصی و فرهیختگان جامعه کنار هم قرار بگیرند در یک بستر نامقدری از تاریخ، یک سرنوشت پیدا میکند و اگر که تندرهای قدرت، سیاسی در پیوند با فاسدهای بازار و مستعدهای تندروی و افراطی کردن جریانهای اجتماعی کنار هم قرار بگیرند این دیگر میشود.

خودآگاهانه هم که نیست؟

خودآگاهانه یک بخشی بالاخره کنشگری است. فرض کنید نلسون ماندلا در آفریقای



جنوبی سال ۱۹۹۴؛ او نماینده همان بخش جامعه است که عاقل است و یک بخشی از بازار هم شکل گرفته که در نفی آپارتاید منافعی دارد و حکومتی که میانه‌روهاش به این نتیجه رسیدند دیگر این وضع را نمی‌شود ادامه داد و محیط بین‌المللی که دارد حمایت می‌کند. می‌گوید اگر می‌خواهید آپارتاید را حفظ کنید تحریم را هم بپذیر. این وضعیت خیلی استثنایی است. در تاریخ شاید در مورد آفریقای جنوبی اینگونه پدید آمده یا مثلا انگلستان سال ۱۶۸۸، انقلاب باشکوه، البته در چین این توازن هیچگاه شکل نگرفته است. در چین همیشه آن ضلع حکومت بر ضلع بازار و جامعه سیطره عجیب غریبی داشته است. در همه ۳۰۰۰ سال گذشته همین غلبه را داشته است. هرچقدر که این غلبه‌ها هم بیشتر شده چین راه زوال بیشتری رفته است. عصر مائو عصر غلبه شدید آن ضلع سیاسی در فردای یک انقلاب بزرگ بر هر دو ضلع بازار و جامعه مدنی است. یا روسیه امروز حاصل همچون وضعیتی است. اینکه چه اتفاقی می‌افتد نمیدانم اما میدانم یک عده‌ای وظیفه دارند کنشگری داشته باشند برای اینکه عقلای هر سه ضلع کنار هم قرار بگیرند.

و شما نمی‌ترسید یا این ترس را در گزینه‌های پیش رو نمی‌بینید که از منابع فرهنگی و سرزمینی ما در روزی که به این خودآگاهی و وضعیت برسیم چیزی نمانده باشد؟ یا اینها هنوز اینقدر هستند که بتوانیم به آینده امیدوار باشیم؟

بستگی دارد این بازه زمانی چقدر است. اگر نمی‌ترسید که اصلا واردش نمی‌شدم و درباره‌اش حرف هم نمی‌زد. می‌گفتم خودش درست می‌شود. اولاً این از آن چیزها نیست که خودش درست شود، دوماً آیا ممکن است این تمام شود؟ بله چرا نمیشود. آبخوان‌ها می‌توانند از بین بروند. آبخوانی که کوبیده شود دیگر قابل احیا نیست. زمینی که فرونشست کند دیگر قابل احیا نیست. شما نمی‌توانید زمین را جک بزیند زیرش دوباره برش گردانید. چون فرونشست کرده است. آبخوانی که از بین می‌رود، برای همیشه از بین می‌رود. مثلا جنگل و مرتع در یک شرایطی قابل بازگشت هستند اما زیست‌پذیری سرزمین می‌تواند از بین برود. در بخشی از جنوب صحرای آفریقا و سومالی زیست‌پذیری از بین رفته است اما در یک عرصه‌هایی هم ظرفیت حکمرانی می‌تواند برگرداند. حتی در آمریکا هم داریم جایی که ریزگرد، طوفانهای گرد و خاک شکل گرفته و بعدها پوشش گیاهی را برگرداندند اما خیلی کار دشواری است. آن منابع فرهنگی هم میتوانند دچار زوال شوند. همانگونه که



در حال حاضر، ضلع سیاست به شدت تلاش می‌کند دو ضلع دیگر را بلعد و تا حدی هم موفق شده است و مقاومت‌هایی وجود دارد. هم بازار و هم جامعه دارند در مقابل بلعیده شدن مقاومت می‌کنند. به گمان من اگر این بلعیده شدن کامل شود و جامعه و بازار در مقابل ضلع سیاست زانو بزنند و تسلیم بشوند، عصر زوال قطعی می‌شود



ما از ۸۴ به بعد درگیر سیاست بقا هستیم، بالاخص از سال ۹۱ به بعد درگیر سیاست بقا شدیم. یک دهه رشد اقتصادی منفی میانگین، فرار سرمایه و پیشی گرفتن استهلاک نسبت به سرمایه‌گذاری. شما دارید از سرمایه‌هایتان مصرف میکنید و مستهلک می‌شوید. این مستهلک شدن در درازمدت معنی‌اش این است که در سیاست بقا گیر میکنید و یواش یواش قدرت نسبی‌تان را نسبت به همسایگان‌تان از دست می‌دهید

ادامه بدهد و همین مسیری که سه ضلع به جای اینکه با هم همکاری کنند، با هم درگیر هستند، توسعه‌ای پدید نمی‌آید. شما طرح صیانت را ببینید. این طرح صیانت در اصل مناقشه ضلع حکومت علیه دو ضلع بازار و جامعه است. یک طرف کسب و کارهای اینترنتی است که میگویند با این کاری که دارید می‌کنید کسب و کار ما را به خطر می‌اندازید. یک طرف هم جامعه است که می‌گوید من دوست دارم در تلگرام باشم. اصلاً پول هم در نمی‌آورم. اصلاً اینستاگرام را دوست دارم. دوست دارم عکس‌های خصوصیاتم را به اشتراک بگذارم. به شما چه مربوط است؟ این همان ضلع جامعه است. در اصل در فقدان ساخت منسجم این سه تا کنار همدیگر یک مناقشه دائمی وجود خواهد داشت. این مناقشه داخلی نمی‌گویم که به سرعت به فروپاشی منجر می‌شود و یا جنگ داخلی، اما همانطور که قبلاً گفتیم کشورها هیچگاه درجا نمی‌زنند. هیچ کشوری درجا نمی‌زند؛ عقب یا جلو می‌رود. چون وقتی شما سر جاییت هم میمانید بقیه جلو می‌روند و یکسری هم دارند از تو سریع‌تر عقب می‌روند. یک سری از تو بدتر هستند. بنابراین جایگاه نسبیات عوض می‌شود. انگلستان که بعد از جنگ جهانی دوم قدرتش کم نشده بود. آن چیزی که اتفاق افتاده بود، قدرت آمریکا بزرگ شده بود. آمریکایی‌ها نسبت به ۳۰ سال پیش خود خیلی قدرتمندتر هستند. ابزارهای فناوری، موشک، ثروت اقتصادی، آن چیزی که مهم است این است که چین‌ها خیلی قدرتمندتر از قبلاًشان هستند. بنابراین آمریکایی‌ها احساس می‌کنند قدرت نسبی‌شان کاهش پیدا کرده است. بنابراین هیچ کشوری درجا نمی‌زند. همه عقب یا جلو می‌روند، پس اگر وضع همین‌گونه بماند که منابع ظرفیت طبیعی و تمدنی و فرهنگی ما را، این سه ضلع علیه همدیگر به کار بگیرند، ما درجا نمی‌زنیم. به صورت نسبی عقب می‌رویم. حتی اگر که نسبت به خودمان جلو برویم. این نسبی معنی‌اش این است که شما درگیر سیاست بقا می‌شوید نه ارتقا. ما یک سیاست حفظ وضع موجود نداریم یا سیاست بقا داریم یا سیاست ارتقا. زمانی تصورم این بود در دهه ۷۰ و ۸۰ سالهای ۷۶ تا ۸۴ ما درگیر سیاست ارتقا بودیم. ما از ۸۴ به بعد درگیر سیاست بقا هستیم، بالاخص از سال ۹۱ به بعد درگیر سیاست بقا شدیم. یک دهه رشد اقتصادی منفی میانگین، فرار سرمایه و پیشی گرفتن استهلاک نسبت به سرمایه‌گذاری. شما دارید از سرمایه‌هایتان مصرف می‌کنید و مستهلک می‌شوید. این مستهلک شدن در درازمدت معنی‌اش این است که در سیاست بقا گیر میکنید و یواش یواش قدرت نسبی‌تان را نسبت به همسایگان‌تان از دست می‌دهید. ترکیه به سمت یک اقتصاد هزار میلیارد دلاری می‌رود، عربستان، قطر، امارات به سمت چین وضعیت می‌روند. حتی پاکستان چون میانگین رشد اقتصادی‌اش از ما بیشتر بوده، چند برابر شدن اقتصاد و عملکرد اقتصادی‌اش نسبت به ما بهتر بوده است و دچار بحران امنیت ملی می‌شویم در مقابل همسایگان قدرتمند و در مقابل اینکه جایگاه‌تان را در جهان از دست می‌دهید.

در شرایطی که منابع‌تان را هم دارید با سرعت خرج می‌کنید.

در شرایطی که منابع‌تان را هم دارید خرج می‌کنید. وقتی آن سه تا ضلع با هم کار نمی‌کنند، یک چسبی باید آن نظم را برقرار کند. آن چسب یا عقل است یا منابع خام. ببینید ژاپن را چسب عقل نگه داشته است. بنابراین منابع خام جهان را می‌گیرد، فولاد را از یک جایی، زغال سنگ را از یک جا، گاز را از یک جا و چسب وجودی خودش می‌کند. چسب کنار هم قرار دادن جامعه بازار و حکومت خوب، شما وقتی آن عقل را وسط ندارید منابع خودتان را می‌کنید چسبی که بسیار ناپره‌ور و غیراقتصادی است و بسیار مصرف‌فانه از آن استفاده می‌کنید برای اینکه حداقل نظم موجود را حفظ کنید و وقتی منابع شما به بحران می‌خورد نظم‌هم فرو می‌پاشد.



عکس: فریدون

در بالکان شد. بالکان قبل از اینکه مردم روی هم اسلحه بکشند، در زبان، فرهنگ و ساختار قومیتی رو در روی هم ایستاده بودند. اسلحه آخرین مرحله است. وقتی که همه جنگ‌ها به نتیجه نرسید، فرونشانی مناقشات در آنجا به خشونت کشیده شد. در بالکان دربار‌هاش بارها نوشتند که چگونه جنگ در بالکان قبل از اینکه به اسلحه‌ها بکشد، در زبان، هویت، خاطره‌ها و در حافظه جمعی، بو روئستان یک کتابی دارد ما به فارسی ترجمه کردیم «دامهای اجتماعی و مسئله اعتماد»، آنجا خاطره جمعی و حافظه جمعی را خیلی جدی نگاه میکند. یکی از آن چیزهایی که در یک ظرفیت تمدنی شکل می‌گیرد، حافظه جمعی است.

به نظر می‌رسد این دارد از نو در کشور ما دچار زوال میشود؟

با تلخکامی و تأسف بله.

خطراتش را چقدر می‌توان با جاهایی مثل بالکان مقایسه کرد؟

البته ظرفیت تمدنی ایران قابل مقایسه با بالکان نیست. حداقل با شناختی که من از بالکان و ایران دارم، اما به هر حال نشانه‌های وجود دارد. شما وقتی دچار زوال منابع شوید و به قول ریچارد مایر می‌گوید که: «در کمیابی فقط سکه زور ضرب می‌کند»، جامعه‌ای که دچار کمیابی بشود سکه زور ضرب می‌کند. اگر شما یک خانه در نظر بگیرید. ۵۰ نفر آدم در آن است، یک پرس غذا، بعد اینها اگر بخواهند برای زنده ماندن تلاش کنند، حالا اگر هم بعضی‌ها اخلاقاً میگویند ما بمیریم هم سر غذا باهم دعوا نمی‌کنیم اما از این ۵۰ نفر ۴۵، ۴۶ تا هستند که سر آن یک پرس غذا با هم درگیر می‌شوند.

شما کسی بودید که در دولت یازدهم و دوازدهم جاهای مختلفی حضور داشتید. در دانشگاه بودید. قبلش تجاری داشتید. در جریان اتفاقاتی بودید و هیچگاه آدم دور از رویدادها و تحولات نبودید. حداقل ناظر بودید اگر در داخل تحولات نبودید. تصویری که امروز از آینده ایران دارید چه هست؟ یعنی واقع بینانه، نه می‌خواهم خیلی بدبینانه باشد نه می‌خواهم خیلی امیدوارانه باشد. ما شیوه توسعه‌مان را می‌بینیم و وضعیت آن اضلاع و نیروهای موثر را هم می‌بینیم که به کجا می‌روند. می‌شود پیش‌بینی‌ها کرد. آن پیش‌بینی شما چیست؟

امروز حرفم این است که اگر آن توازن پدید نیاید و جامعه ایران همین مسیری را



دبیرکل حزب اتحاد ملت، دبیرکل حزب اسلامی ایران و عضو شورای مرکزی حزب اعتماد ملی از نسبت توسعه پایدار با تحزب می‌گویند

| احسان بدائی |

| روزنامه‌نگار |

نداشتن برنامه عجیب نیست

محیط زیستی تا مدت‌ها بخش غایب برنامه‌های این نامزدها بود. هر چند قبل از آن به صورت فهرست وار برخی دیگر از مولفه‌های توسعه پایدار مثل عدالت آموزشی، بهداشت و درمان عمومی، بحث‌های ساختاری و یا حوزه زنان در شعارهای نامزدهای انتخاباتی جا می‌گرفت اما سهم آن در عمل بیشتر از همین شعارها نمی‌شد. اتفاقاً جایی که حداقل در همان سطح شعار، بیشترین توجه به مولفه‌های توسعه پایدار در رقابت‌های انتخاباتی و همین‌طور برنامه برخی احزاب دیده می‌شود، انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا هستند. جایی که شاید اولویت سوم سیاست‌ورزی احزاب بزرگ بعد از ریاست جمهوری و مجلس بودند. درگیری عملی و نزدیک شوراهای شهر و شهرداری‌ها با مسائلی چون آلودگی هوا، وضعیت فضای سبز شهرها، توسعه شبکه فاضلاب، ساماندهی گروه‌های آسیب دیده اجتماعی، ایفای نقش در مسائل فرهنگی و امثال اینها، بازیگران این عرصه را ناگزیر می‌کرد تا به مسایل مربوط به این بخش‌ها بیاورند و برای آن راهکار ارائه کنند. در واقع این یک خروج تقریباً اجباری از انزوای و انفعال نسبت به مسائل توسعه پایدار بود. با این حال درگیری نزدیک با این مسائل و حتی تشکیل کمیته‌ها و کمیسیون‌های تخصصی ناظر به مسائل توسعه پایدار در برخی احزاب هنوز منجر به خروجی خاصی از طرف آنها نشده. آیا باید همچنان برای کنشگری فعالانه احزاب سیاسی ایران در زمینه توسعه پایدار صبر کرد و اینکه عامل این انفعال و کناره‌گیری از این دست مسایل چیست، موضوع سوالات مشترکی است که با سه فعال حزبی مطرح کرده‌ایم:

احزاب ایرانی چه نسبتی با توسعه پایدار دارند؟ این سوالی است که وقتی سراغ تحزب در ایران می‌رویم، کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. شاید به این دلیل ساده و واضح که کار تحزب و سیاست‌ورزی حزبی در ایران به موضوعاتی خیلی ابتدایی‌تر و بنیادین‌تر از این موضوع، گره خورده است. در کشوری که نه احزاب بازیگر رقابت‌های سیاسی هستند، نه تاریخ پیوسته و مستمری دارند و نه پایگاه اجتماعی گسترده‌ای، شاید خلاء داشتن برنامه برای توسعه پایدار و اندیشیدن به این مفهوم چندان هم عجیب نباشد. حتی می‌توان این سوال را مطرح کرد که مگر احزاب ایرانی برای چه موضوع دیگری برنامه و دیدگاه جامع دارند که برای توسعه پایدار ندارند؟ شاید تنها استثنا در این میان بحث انتخابات باشد که البته آنجا هم دو نکته وجود دارد؛ اول اینکه در همین میدان نیز بسیاری از احزاب صرفاً نظاره‌گر میدان و یا نیروی متاثر و نه تاثیرگذار از رویدادها هستند. دوم اینکه اگر هم برخی احزاب برنامه‌ای داشته باشند، میدان انتخابات بازیگرانی به مراتب فراتر و تعیین کننده‌تر از آنها دارد. به گواه تاریخ رقابت‌های سیاسی دهه‌های اخیر احزاب اساساً هیچ برنامه جامعی برای کشور ارائه نداده‌اند. تقریباً هر چه برنامه در این زمینه هم بوده مربوط به پیشنهادهای بوده که گوشه‌ای از برنامه تبلیغاتی نامزدهای انتخاباتی و خصوصاً ریاست جمهوری را تشکیل می‌داده. نامزدهایی که عموماً هم خارج از چارچوب حقوقی احزاب و در توافق میان نیروهای تاثیرگذار جبهه‌های سیاسی مختلف تعیین می‌شدند. مهمتر اینکه بسیاری از مولفه‌های توسعه پایدار از جمله بحث‌های



| آذر منصوری |

| دبیرکل حزب اتحاد ملت |

حاشیه رفتن برنامه‌ها، اقدامات و عملکردها. برای مثال درحال حاضر عمده ترین مشکل در تخریب جنگل‌ها، تغییر کاربری‌های غیر مجازی است که بعدا مجازش می‌کنند. چرا و چگونه این اتفاق می‌افتد؟ آن نماینده شورایی که در کمیسیون ماده پنج یا ماده صد شهرداری‌هاست، به عنوان منتخب مردم باید از این تخریب‌ها پیشگیری کند. چرا پیشگیری نمی‌کند؟ آن حزبی که او را معرفی کرده آیا اساسا برنامه‌ای برای توسعه پایدار مد نظر داشته؟ اگر داشته تکلیف نماینده اش در شورای شهر چیست؟ چگونه بر عملکرد او نظارت می‌کند و آیا اساسا در قبال عملکرد او پاسخگوست؟ اینجاست که نقش احزاب برجسته می‌شود. اما این مسئله طبعاً شامل همه احزاب نمی‌شود. مخصوصاً احزابی که برای تحقق حکمرانی خوب حرف و برنامه دارند. همان طور که گفتم بخش عمده مسئله به جایگاه احزاب در ساختار حقیقی و حقوقی کشور برمی‌گردد که مانع از قرار گرفتن احزاب در فرآیند توسعه کشور می‌شود. موضوعی که باید ذیل امکان و امتناع تحزب در ایران راجع به آن حرف زد.



احزاب ما بیشتر از آنکه برنامه محور باشند، متکی به اشخاص و نام‌ها هستند و دلیل آن هم به نظرم متأثر از نگاه ساختار قدرت به احزاب است

قانون احزاب در مقایسه با کشور توسعه یافته رویکردی کاملاً سلبی دارد

ایران در آسیب‌پذیرترین نقاط جهان در برابر تغییرات اقلیمی مورد تهدید جدی است. با این توجه حزب اتحاد ملت تصریح کرد که دولت آینده باید به ضرورت این وضعیت دست به اقداماتی بزند. از جمله حفظ و احیای منابع و ذخایر آبی کشور و بهره برداری بهینه و عادلانه و پایدار از طریق اصلاح رژیم برداشت و مصرف و بازیافت و انتقال، حفاظت از حوزه‌های آبخیز و آبخوان در سراسر کشور، اصلاح و مطالبه نظام حق آبه های کشور از رودخانه‌های فراسرزمینی در شرق، غرب، شمال و شمال غرب کشور، حفظ و احیای جنگل‌ها و مراتع و اصلاح نظام برداشت و ممانعت سخت‌گیرانه از تخریب و تغییرات کاربری از منابع طبیعی، مراتع و پوشش‌های گیاهی کشور، حفظ گونه‌های جانوری و گیاهی کشور از خطر انقراض و شکار و کشتار حیات وحش، بهره‌گیری از روش‌های پیشرفته در مهار و بازیافت پسماندهای صنعتی مایع و گازهای آلاینده و مقابله با آلودگی روان‌آب‌ها و هوای کشور، رعایت استانداردها و مقررات جهانی در مهار آلاینده‌های محیطی و کاهش تولید گازهای گل‌خانه‌ای، جانمایی دقیق صنایع بر اساس الگوهای سخت‌گیرانه حفظ و عدم آلودگی و آسیب به محیط زیست و بهره‌گیری قاعده‌مند از منابع تجدیدناپذیر در توسعه صنایع و تغییر الگوی کشت بر اساس میزان آب مصرفی در زمین‌های زراعی در نقاط مختلف کشور بر اساس الگوهای مطالعاتی

همان طور که گفتم کنش احزاب بازتابی است از آنچه در رفتار حاکمیت، نخبگان و جامعه می‌گذرد. بحران آب، خشکسالی، فرونشست‌ها و آلودگی‌های محیط زیستی موجب شده نخبگان و جامعه در قالب فعالیت‌های مدنی و ... به ضرورت توجه به توسعه پایدار پی ببرند. بالطبع برخی از احزاب هم در برنامه‌های انتخاباتی خود به این موضوع پرداخته‌اند. اما این نباید فقط محدود به انتخابات باشد. اگر احزاب اهتمام جدی به ارائه برنامه برای تحقق حکمرانی خوب داشته باشند، علی‌القاعده باید در قالب‌هایی مانند تشکیل دولت سایه به این بحث بپردازند. به نظرم با توجه به بن‌بست سیاست ورزی انتخابات محور و سیاستی شدن بیشتر احزاب چشم انداز امیدوارانه‌تری به چشم می‌آید. همان طور که ما در حزب اتحاد در قالب کمیسیون توسعه و مطالعات منطقه‌ای و کمیسیون زیربنایی و محیط زیست سعی کردیم طی سال‌های اخیر توجه بیشتری به توسعه پایدار داشته باشیم.

اما ماجرا این است که بخشی از مشکل به خود احزاب برمی‌گردد. تاکید صرف بر سیاست ورزی انتخابات محور باعث شده که احزاب به جای تاکید بر برنامه‌های مشخص برای اصلاح شیوه حکمرانی، دنبال فرستادن افراد باشند. این حضور در قدرت و مدیریت کشور به هر قیمتی و ویژه‌گرزی‌ها و نظارت استصوابی باعث شده که نتوانند حتی افراد کیفی خود را به نهادهای قدرت وارد کنند. این یعنی هم حذف شایسته سالاری و هم اساساً به

در نگاه کلی احزاب ایران برآیند و نمایی از فضای سیاسی و مناسبات قدرت در ایران هستند و اگر شناخت دقیقی از ظرفیت آنها نداشته باشیم، انتظارات هم ممکن است فراتر از این ظرفیت‌ها باشد. اول باید ببینیم که احزاب ایران از چه جایگاهی در جامعه ایران برخوردارند؟ چه نقشی در مناسبات قدرت دارند و تا چه حد توانسته‌اند با توجه به این جایگاه راهبرد و برنامه‌های لازم را برای اثرگذاری در این دو سطح داشته باشند؟ ضمن آنکه احزاب ما بیشتر از آنکه برنامه محور باشند، متکی به اشخاص و نام‌ها هستند و دلیل آن هم به نظرم متأثر از نگاه ساختار قدرت به احزاب است. از یک سو قانون احزاب در مقایسه با کشور توسعه یافته رویکردی کاملاً سلبی دارد و از سوی دیگر احزاب منتقد در جایگاه برابر با احزاب همسو با حاکمیت قرار ندارند. در هر حال احزاب ما در مجموع دچار عارضه حرکت‌های موسمی شده‌اند و بیشتر تمرکز فعالیتشان در فصل انتخابات است. در فصل انتخابات هم آن چه بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد بیش از برنامه نام افراد است.

اما اینکه چرا توسعه پایدار مورد توجه قرار نمی‌گیرد یا اولویت نیست، از یک سو به واقعیت وجودی احزاب برمی‌گردد و از سوی دیگر متأثر از نگاه حاکمیت به اصل توسعه پایدار است. از نگاه به محیط زیست گرفته تا بحث آب و انرژی‌های تجدیدپذیر و تجدیدناپذیر، این درد مشترک کشورهای در حال توسعه یا کمتر توسعه یافته است. کشورهای در حال توسعه یا کمتر توسعه یافته عمدتاً تلاش می‌کنند که به رشد اقتصادی برسند. می‌دانیم که رشد اقتصادی مستلزم افزایش کمی و مداوم تولید و درآمد سرانه از طریق افزایش درکمیت عوامل تولید یعنی نیروی انسانی، سرمایه و منابع طبیعی است. نتیجه چنین رشد و توسعه‌ای در قالب عملکردها و الگوهای موجود، بکارگیری منابع و طبیعت با چنان شتابی است که قدرت ترمیم از منابع تجدید پذیر سلب شده و افزون بر آن حقوق نسلهای آینده هم نسبت به منابع تجدید ناپذیر نادیده گرفته می‌شود. از سوی دیگر انباشت زباله‌ها و پسماندهای تولیدی به بالاترین حد خود می‌رسد. محیط زیست هم در خدمت این رشد قرار می‌گیرد. در واقع ابرو و باد و مه خورشید در کارند تا اصل توسعه پایدار به حاشیه برود. ضمن اینکه توسعه پایدار را باید در امتداد توسعه دموکراتیک، توسعه متوازن و توسعه همه جانبه دید. این البته به معنی نادیده گرفتن تلاشهای برخی از احزاب در این راستا نیست. همان طور که ما در برنامه ای که برای انتخابات ۱۴۰۰ ارائه کردیم به این مسئله توجه ویژه ای داشتیم. در این برنامه تاکید شد که محیط زیست و منابع طبیعی ایران به دلایل مختلف از جمله استحصال و بهره‌برداری بی‌رویه، تصرفات و دست‌اندازی‌های طمع‌کارانه، تغییر الگوی زندگی جمعیت‌های ساکن در جوار منابع محیط‌زیستی، تغییرات اقلیمی و آب و هوایی جهان و قرار گرفتن



| محمدجواد حق شناس |

| عضو شورای مرکزی حزب اعتماد ملی |

پرداختن به توسعه پایدار متوجه حاکمیت و نهادهای حاکمیتی است نه احزاب و مردم

اساسا موضوعاتی نظیر توسعه پایدار، رسانه، سازمان‌های مردم نهاد و همچنین احزاب هنوز در کشور ما جایگاه واقعی خود را نیافته است. حتی در خصوص مفهوم توسعه مناقشه جدی وجود دارد. در دنیای امروز امنیت کشورها بر مبنای توسعه تعریف می‌شود اما متأسفانه در کشور ما امر توسعه اساسا در اولویت بسیاری از نهادهای تصمیم‌گیرنده نیست چرا که امنیت برایشان بر مبنای امنیت فیزیکی تعریف شده و لذا وقتی توسعه خود چندان در اولویت نیست توسعه پایدار نیز در محاق قرار دارد. حال در نظر بگیرید که احزاب، رسانه‌ها و سازمان‌های مردم نهاد نیز که اغلب اساس موجودیت و جایگاه آنها چندان به رسمیت شناخته نشده و در هر فعالیتی به شدت در معرض فشارها و تهدیدهای جدی قرار دارند چندان امکان و فرصتی برای پرداختن به مفهوم توسعه پایدار را ندارند. در دنیای امروز توسعه پایدار چهار بعد شناخته شده شامل محیطی زیستی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که متأسفانه در کشور ما حتی بعد محیط زیستی آن در قالب پایداری توسعه چندان جدی نیست. از سوی دیگر احزاب ما به لحاظ جایگاه تحزب چندان نتوانسته‌اند قوام و دوام داشته و گسترش و توسعه پیدا کنند. ضعف حاکمیت در تعامل با احزاب و نگاه امنیتی و همچنین عدم تحمل نگاه مخالف یا متفاوت و در نهایت فقدان هرگونه نقش و جایگاه جدی برای احزاب در نظام مدیریت کشور یک واقعیت جدی است و در چنین شرایطی اساسا احزاب چندان امکانی برای ارائه تفکرات و برنامه‌های پیشرو را ندارند. در عین حال همین امر که چندان فرصتی برای ارائه نظرات و پیشنهادات و تاثیرگذاری برای احزاب وجود ندارد و هر امری هم به سرعت به اتهامات سیاسی و امنیتی تبدیل می‌شود و ضعف کلی ما در بحث تحزب موجب شده است که احزاب در مباحثی از قبیل توسعه پایدار که

در چنین فضایی در محاق قرار گرفته است ورود جدی نداشته باشند. البته ما در شورای شهر برنامه سوم توسعه در حوزه فرهنگی و اجتماعی را بر مبنای توسعه پایدار تنظیم و تصویب و ابلاغ کردیم. که امیدوارم مبنای مناسبی برای گسترش این ادبیات در کشور باشد. اما در نهایت تا زمانی که حاکمیت اهمیت و نقش احزاب، رسانه‌ها و سازمان‌های مردم نهاد در مدیریت کشور را نپذیرد و همچنین رویکرد کشور کلا برخلاف محور توسعه و امنیت باشد نمی‌توان انتظار چندانی از احزاب داشت. در طول چند دهه گذشته منابع زیست محیطی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ما به سرعت رو به نابودی بوده و نهادهای مسئول نه فقط این واقعیت‌ها را نادیده گرفته یا سرپوش می‌گذارند بلکه حتی قادر نبوده‌اند از طریق رسانه‌ها، احزاب و سازمان‌های مردم نهاد حداقل مشارکت و پشتوانه مردمی یا لاقبل منابع خود را برای مدیریت این موضوع معطوف کنند. لذا به نظر نمی‌رسد احزاب هم در کوتاه چندان توفیقی در این زمینه داشته باشند.

از سوی دیگر تمایل چندانی به ایجاد فضای فعالیت جدی برای احزاب وجود ندارد. احزاب برای امور سیاسی و مدیریتی دچار محدودیت‌های جدی هستند و برای هر امر ریز و ناچیزی توسط نهادهای امنیتی و قضایی مورد بازجویی و اتهام و محدودیت‌های جدی قرار دارند امکان ورود در مسائل پیشرفته‌تر را گرفته است و لذا به نظر من کوتاهی در امر پرداختن به بحث توسعه و توسعه پایدار متوجه حاکمیت و نهادهای حاکمیتی است نه احزاب و مردم. به نظرم من مبحث توسعه پایدار یک دستاورد بشری و ناشی از واقعیات و ضروریات جدی است. توجه نکردن یا تاخیر در توجه به این موضوع چه در سطح جهانی و چه در سطح ملی فاجعه‌بار و بحران‌ساز است. البته ما معمولاً چندان عادت به پیشگیری و برنامه ریزی



عکس: ایرنا

دراز مدت نداریم. در هر حال بحران‌های ناشی از نبود توجه به ابعاد توسعه و حتی ضروریات اولیه توسعه در کشور هم اکنون در پیش چشمان ما و مردم است. وضعیت اقتصادی، محیط زیستی، فرهنگی و اجتماعی ما در شرایطی است که دیگر نمی‌توان این ضروریات را ندید. من امیدوارم پیش از احزاب حاکمیت اهمیت این موضوع را درک کرده و البته از ظرفیت‌های رسانه‌ها و احزاب و سازمان‌های مردم نهاد نیز بهره گرفته شود. در پایان لازم است این نکته را اضافه کنم که با وجود همه محدودیت‌ها کم توجهی رسانه‌ها و احزاب و سازمان‌های مردم نهاد در پرداختن به امر پایداری توسعه و ابعاد آن نیز قابل قبول نیست و قطعاً این نهادها می‌توانند و لازم است در این حوزه نقش موثر و جدی داشته و حداقل در گسترش ادبیات آن پیشگام باشند.



در کشور ما امر توسعه اساسا در اولویت بسیاری از نهادهای تصمیم‌گیرنده نیست چرا که امنیت برایشان بر مبنای امنیت فیزیکی تعریف شده و لذا وقتی توسعه خود چندان در اولویت نیست توسعه پایدار نیز در محاق قرار دارد



ابوالقاسم رئوفیان |

دبیرکل حزب اسلامی ایران |

گفت احزاب در این وضعیت بدون نقش هستند. مثلا تا همین چند سال قبل من خودم شخصا سراغ ندارم حزبی که در این رابطه حتی یک جلسه برگزار کرده باشد. خب این یک نقص و ایراد است که تا مسئله تبدیل به بحران نشد، احزاب متوجه آن نشدند. حزب باید خودش پیش بینی کند باشد، یعنی قدرت پیش بینی و محاسبه داشته باشد. الان نشانه‌ای حساس شدن احزاب به این موضوع بروز کرده اما اینکه منجر به اقدام موثر شود یک مساله دیگر است.



احزاب ما به لحاظ ساختاری به مراتب بیشتر شبیه ستادهای انتخاباتی هستند و نه تشکلهایی که مطابق استانداردهایی که در جهان سراغ داریم بتوان آنها را حزب نامید. شاخصه ساختاری ستادهای انتخاباتی این است که کارکردی موسمی و محفلی دارند. یعنی هیچ ایده و هدف بلندمدت و حتی میان مدتی در آنها نه وجود دارد و نه شکل می‌گیرد

احزاب ما به لحاظ ساختاری شبیه ستادهای انتخاباتی هستند

داریم از دل آن برنامه توسعه پایدار بیرون بیاید؟ یا مثلا در خود نظام دانشگاهی ما یک حالت پرهیز از همکاری با احزاب دیده می‌شود که ناشی از برخی برخوردها و سوابق است. ولی یک بخشی هم قطعا خود احزاب موثر هستند. این نظام سیاسی، این قوانینی که داریم و این فضایی که ایجاد شده خودش از همین احزاب تاثیر گرفته است. یعنی یک جاهایی می‌بینیم سنگ بنای این فضا توسط افرادی گذاشته شده که برخی از آنها حزبی بودند. همین افراد هم در قدرت نگذاشتند مسائلی مثل توسعه پایدار تبدیل به مسئله عمومی شود. یعنی جامعه هم همیای احزاب تا مدت‌ها نسبت به این موضوع بدون اطلاع باقی مانده بود و ثمره اش را الان داریم می‌بینیم.

توسعه پایدار و مسائل محیط زیستی الان تبدیل به یک دغدغه عمومی شده. نشانه‌هایی وجود دارد که احزاب و چهره‌های سیاسی ما هم کم و بیش روی این موضوع حساس شده‌اند. اما اینکه حساس باشند یک چیز است و اینکه فعال شوند چیز دیگر. حالا فرض هم بگیریم فعال شوند اما باز اینکه فعالیت آنها چقدر مفید باشد خودش مساله متفاوتی است. اینها برمی‌گردد به اینکه بستر و زمینه فعالیت احزاب تغییر کند. اینکه شرایط طوری بشود که احزاب احساس نیاز به تدوین و ارائه برنامه بلندمدت داشته باشند اینکه با دانشگاه و مراکز تحقیقاتی رابطه موثر برقرار کنند. اینکه نیروی انسانی متخصص جذب کنند. اینها هم بسته به این است که هزینه فعالیت موثر حزبی کاهش پیدا کند و البته کنش سیاسی داخل کشور هم بیش از این متأثر از احزاب شود.

از سوی دیگر، بخشی از وضعیت فعلی در حوزه توسعه پایدار خودش ناشی از سوء عملکرد کسانی است که به عنوان شخصیت‌های حزبی در راس برخی مدیریت‌ها قرار گرفته بودند. قطعا نمی‌توان

به نظر من پاسخ به این سوال زوایای مختلفی دارد اما مهمترین بخش آن است که احزاب ما به لحاظ ساختاری به مراتب بیشتر شبیه ستادهای انتخاباتی هستند و نه تشکلهایی که مطابق استانداردهایی که در جهان سراغ داریم بتوان آنها را حزب نامید. شاخصه ساختاری ستادهای انتخاباتی این است که کارکردی موسمی و محفلی دارند. یعنی هیچ ایده و هدف بلندمدت و حتی میان مدتی در آنها نه وجود دارد و نه شکل می‌گیرد. احزاب ما هم کمابیش چنین هستند. طبیعی است وقتی نگاهی موسمی به سیاست داشته باشیم هیچوقت نمی‌توانیم به برنامه‌های درازمدت برسیم. بحث توسعه پایدار هم یک موضوع معطوف به آینده و درازمدت است. از آن طرف هم وقتی ساختار احزاب گعده‌ای می‌شوند در بخش نیروی انسانی حزبی دچار مشکل می‌شویم. بحث توسعه پایدار و تفکیک آن با انواع مخرب توسعه یک بحث بسیار تخصصی و نیازمند تجمیع متخصصان و کارشناسان مختلفی است. اما طبیعی است که در ساختار گعده‌ای احزاب ما چنین ظرفیت نیروی انسانی یا از اساس شکل نمی‌گیرد و یا خیلی ناقص شکل می‌گیرد. به دلیل همین هم در مباحث حزبی ما مسائل به شکل گسسته و نامنظم و نامرتب و فصلی مطرح می‌شوند. در حالی که بحث توسعه پایدار نیاز به یک پیوستگی منطقی و عقلانی دارد. بنابراین در عمل می‌بینیم که وقتی احزاب فعالیت می‌کنند، توجه آنها کمتر متوجه مساله توسعه پایدار است و یا اینکه از اساس توجهی ندارند. به همه اینها باید موضوع فراگیری احزاب را هم اضافه کرد. احزاب ما از نظر توزیع جغرافیایی هم پدیده‌های نامتوازنی هستند و بخش زیادی از این احزاب جز در تهران و شاید چند شهر بزرگ کشور اصلا بسط تشکیلاتی ندارند. وقتی شما در منطقه‌ای تشکیلات انسانی نداشته باشید به طور منطقی هم مسایل آن منطقه و از جمله مصائب محیط زیستی و تبعات توسعه ناپایدار را متوجه نمی‌شوید و در جریان مسایل قرار نمی‌گیرید. اینها مجموعه عواملی است که در بی‌توجهی احزاب به مساله توسعه پایدار نقش دارند.

علاوه بر این، ساختار کلی کشور و قوانین ما و شرایط حاکم اجازه بسط و رشد به احزاب را نمی‌دهد و این باعث ضعیف ماندن احزاب می‌شود. ضعیف ماندن احزاب هم فقط این نیست که نیروی انسانی کمی دارد یا دفتر محدودی دارد. یک بعد ضعف احزاب این است که برنامه ضعیفی دارند یا اصلا برنامه بلندمدت ندارند. این طبیعتا در بحث توسعه پایدار خودش را نشان می‌دهد. توضیح دادم که این ضعف خودش از ضعف احزاب ناشی می‌شود. مثلا ضعف ارتباطی احزاب. درحال حاضر احزاب ما با دانشگاه‌ها و اندیشکده‌های محدودی که در ایران داریم ارتباط موثر ندارند. وقتی حزب نه خودش نیروی انسانی لازم را دارد و نه ارتباط موثری با دانشگاه دارد بطور توقع



عکس: میزبان



عکس: AP

تاکنون احزاب سبز به تنهایی موفق به تشکیل دولت یا کسب اکثریت پارلمان در هیچ کشوری نشده‌اند اما بخشی از آینده سیاست‌ورزی در گوشه و کنار دنیا در دستان آنهاست

پیشروی آرام سبزه‌های سیاسی در اروپا

بلژیکی‌ها بعد از آلمان‌ها یکی از اولین‌ها بودند و در نیمه اول دهه ۹۰ حزب سبز بلژیک ظهور کرد و وارد عرصه سیاست‌ورزی شد

بهار سال ۱۹۹۸، سهم احزاب سبز در پارلمان اروپا به یک پنجم کل کرسی‌ها رسید. رکوردی تاریخی برای مجموعه‌ای از احزاب سیاسی که از زمان جدی شدن فعالیت‌های آنها در سطح قاره اروپا چیزی حدود ۳۰ سال می‌گذرد. این رقم اما هیچکس را شگفت‌زده نکرد؛ روند افزایش محبوبیت احزاب سبز در قاره سبز از قبل هم مشخص بود. احزابی که به طور مداوم نمونه‌هایی از آنها در کشورهای مختلف در حال تولد هستند. آنها سعی دارند در رقابت‌های سیاسی نماینده چیزی متفاوت از جریان‌های راست و چپ مرسوم باشند. هر چند خاستگاه اصلی آنها در میان طیف چپ و حتی چپ‌های افراطی آلمان غربی بود.

تاریخ شکل‌گیری و فعالیت احزاب سبز خصوصا در اروپا وجوه مشترک و شباهت‌های زیادی دارد. شاید چهار شباهت اصلی آنها را بتوان اینگونه بیان کرد: اول اینکه تقریباً همه آنها مانند پدرخوانده خود یعنی حزب سبزه‌های آلمان از درون یک جنبش اجتماعی و مدنی به وجود آمده‌اند. جنبش‌هایی که وجوه رادیکال آنها بسیار پررنگ بوده. به همین جهت هم اولین کنش‌های سیاسی احزاب سبز در اروپا کنش‌هایی تند و با تکیه بر طرد اکثر طرفین سیاست‌ورزی در کشورها بوده. با این حال مساله این است که احزاب سبز عموماً از درون جوامعی برخاسته‌اند که امکان فعالیت مدنی آزادانه و بدون قضاوت حاکمیتی در آنها فراهم بوده. فعالیت‌ها و جنبش‌هایی که به مرور زمان خود را منسجم، هدفمند و سازمان یافته کرده و به شکل احزابی تجلی نموده‌اند. این درست همان نقطه‌ای است که احزاب سبز بر بستر یک پایگاه اجتماعی مشخص شکل گرفته و از آن برخاسته‌اند. شباهت دوم اما در ادامه راه آنهاست؛ جایی که تقریباً تمام این احزاب در مسیر کنشگری و سیاست‌ورزی، لزوم ائتلاف‌های سیاسی و تمایز قائل شدن بین شعار و عمل را درک کردند. یعنی جایی که شاید در ظاهر شعارهای این احزاب تعدیل شد اما توانستند بر سیاست اجرایی کشورها اثرگذار باشند. شباهت سوم را هم باید در همین چارچوب دید؛ یعنی فراموش نکردن زمینه اصلی فعالیت و فلسفه تشکیل احزاب در زمانی که وارد قدرت ائتلافی شدند. این اتفاق از آلمان گرفته تا بلژیک و نقاط دیگر رخ داد. به عبارتی حضور این احزاب در دولت ائتلافی عاملی نشد تا در هیچ‌کس قدرت، محورهای اصلی اعتقاد خود را کنار بگذارند. هر چند در مقاطعی به ضرورت حضور در دولت تصمیمات آنها متفاوت از مبانی این احزاب بود. نمونه‌اش زمانی بود که یورگین تریپتین از حزب سبزه‌ها و وزیر محیط زیست آلمان، بعد از چند سال وقفه دستور انتقال بیسماندهای اتمی آلوده به مواد رادیواکتیو را صادر کرد. البته همان دستور هم با اعتراض خیابانی و گسترده طرفداران حزب سبز مواجه شد. در نهایت شباهت چهارم این احزاب در این بود که علی‌رغم نامشان خود را صرفاً محدود به موضوعات محیط زیستی نکردند و همواره نسبت به مسائلی چون عدالت اجتماعی، زنان، آموزش، بهداشت عمومی و امثال این موارد هم با همان درجه حساسیت، فعال بودند.

گرچه هنوز در هیچ کشوری احزاب سبز به تنهایی موفق به تشکیل دولت یا کسب اکثریت پارلمان نشده‌اند اما این دسته از احزاب را باید بخشی از آینده سیاست‌ورزی در گوشه و کنار دنیا دانست. موضوعی که روند آرام اما مستمر پیشروی مقبولیت آنها در کشورهای اروپایی و افزایش سهمشان از کرسی پارلمان‌ها و شهرداری‌های این کشورها می‌تواند حکایت از آن داشته باشد.

در سال‌های پایانی دهه ۷۰ میلادی پدرخوانده تمام احزاب سبز اروپا و به تبع آن جهان در شهر کارلسروهه آلمان متولد شد. سبزه‌ها می‌خواستند در کشوری سیاست‌ورزی خود را آغاز کنند که قدیمی‌ترین سنت سیاست‌ورزی حزبی جهان را داشت. در کنار تشکل‌هایی چون «حزب سوسیال دموکرات آلمان» که آن روزها با ۱۲۰ سال فعالیت مستمر، قدیمی‌ترین حزب دموکراتیک جهان محسوب می‌شود. در دنیای دو قطبی آن روز آلمان یکی از مهم‌ترین میدان‌ها، میدان نبرد راست و چپ بود. حالا در بخش غربی این کشور و تحت سلطه سیاست‌های عموماً راست‌گرایانه، حزبی ظاهر شده بود که ایده‌هایی شبیه ایده چپ‌های آن زمان را مطرح می‌کرد. حرف اصلی سبزه‌های آلمان مسایل محیط زیستی بود اما جز این در همان قدم‌های ابتدایی، حرف‌ها و ایده‌های دیگری هم داشتند. در واقع چهار ستون اصلی فلسفه فعالیت آنها این بود: عدالت اجتماعی، معرفت محیط زیستی، مردم سالاری سبز و عدم خشونت. حزب سبز سه سال پس از تاسیس در سال ۱۹۸۰ وارد پارلمان ملی آلمان شد و از سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۵ شریک مؤتلفه حزب سوسیال دموکرات در دولت صدراعظم گرهارد شرودر بود. از اینجا بود که بخش رادیکال‌تر حزب سبزه‌های آلمان اندک اندک مشغول تلطیف خود و از بین بردن شباهت‌هایش با چپ‌های رادیکال شد. آنها در ۲۰ سال اخیر بخش مهمی از قدرت و ائتلاف‌های دولت آلمان بودند. در واقع حزبی که در ابتدای دهه ۸۰ خود را «حزب ضد احزاب» و بیشتر شبیه یک جنبش اجتماعی معرفی می‌کرد، تنها ۲۰ سال بعد نه تنها دیگر چنین ایده‌ای را قبول نداشت بلکه تغییر سیاست‌هایش رو به پذیرش مسئولیت حاکمیتی هم آورده بود. مهم‌تر اینکه در این کار ایده‌های اولیه خود را به قیمت حضور در قدرت کنار گذاشت.

حزب سبزه‌های آلمان هنوز به شراکت در دولت ائتلافی گرهارد شرودر نرسیده بود که زایش احزاب جدید مشابه در دیگر کشورهای اروپایی آغاز شد. بلژیکی‌ها بعد از آلمان‌ها یکی از اولین‌ها بودند و در نیمه اول دهه ۹۰ حزب سبز بلژیک ظهور کرد و وارد عرصه سیاست‌ورزی شد. آنها در نقطه‌ای یا به عرصه وجود گذاشتند که از قضا وجهی نمایان برای قاره سبز هم داشت؛ بروکسل، مقر مهم‌ترین نهادهای اتحادیه اروپا و از جمله پارلمان این قاره. بعد از این هم احزاب سبز در بسیاری از دیگر کشورهای اروپایی پا گرفتند و اندک اندک بخشی از سیاست آنها شدند. حالا در همین دو سال اخیر در فنلاند، سوئد، نروژ، ایرلند، فرانسه، بلژیک، هلند و حتی بریتانیا سهم احزاب سبز در مقبولیت عمومی و در نتیجه قدرت افزایش یافته و به جز این بارقه‌های ایجاد احزاب و جنبش‌های سیاسی سبز در دیگر نقاط جهان نظیر برزیل، ژاپن و یا حتی استرالیا در حال ظهور پیدا کردن است.

زنگ خطری برای سیاستگذار

دست‌کم قریب یک دهه است که شماری از سیاستگذاران و کارشناسان بر سر این موضوع که مدیریت منابع آب در ایران تبدیل به مساله ای چند وجهی شده است، توافق دارند. اما چرا این توافق به تغییر رویکردهای جاری دولت‌ها در مواجهه با مساله آب منجر نمی‌شود؟ نقشه اعتراض‌های آبی سال ۱۴۰۰ برای ما چه پیامی دارد؟ آیا جز اینکه مساله هر روز بغرنج‌تر می‌شود؟ زنگ خطر در سالی که ما آن را به سال بلوا تعبیر کرده‌ایم به صدا درآمد. در صفحات بعدی از قصه سیاستگذاری غلط در حوزه آب گفته‌ایم.





عکس: عصر ایران

جنگ آب. این تعبیر دیگر دور از ذهن و فراتر از تصور نیست. در بسیاری موارد اخباری که از اعتراضات آبی در داخل کشور و حوزه بین‌الملل منتشر می‌شود، مصداقی از تحقق همین امر است. اینکه سال‌ها هشدار داده شد که جنگ بعدی در دنیا جنگ آب است، این روزها تبدیل به تجربه برخی از مردم جهان شده است. جنگی که به دلیل کاهش شدید منابع آبی شکل گرفته است شاید هنوز بالا نگرفته باشد، اما آغاز شده است. بسیاری از کشورها دوراندیشانه، سیاست‌گذاری‌هایی برای افزایش قدرت خود در این جنگ در پیش گرفته‌اند. اما در ایران، اختلافات بر سر منابع آب در داخل کشور انقدر دامنه پیدا کرده و گسترده شده است که گویی مجالی برای دور اندیشی‌های بین‌المللی باقی نمانده است.

آنچه در سال ۱۴۰۰ اتفاق افتاد تغییر عمده در شکل اعتراضات آبی بود. این اعتراضات دیگر اعتراض زمین‌داران و کشاورزان نبود، یک اعتراض اجتماعی گسترده بود. باز شدن پای مسئله آب به حوزه اجتماعی و ابعاد تازه‌ای که این مسئله در کشور پیدا کرده است و از سویی اتفاقات و تحرکاتی که در زمینه آب‌های بین‌المللی شکل گرفته، زنگ هشدار جدی برای مال اندیشی در این حوزه است. کشوری که قافله منابع آبی خود را با سوء مدیریت‌های چند ده ساله باخته است و حالا همسایگانش هم برای او خط و نشان می‌کشند و سد می‌سازند، در جنگ آب چه شرایطی خواهد داشت؟ ایران در سالی که گذشت در جریان اعتراضات آبی هم اعتراضات استانی را پشت سر گذاشت و هم اختلافات بین استانی و در اتفاقی کم سابقه، اعتراضات بین‌المللی را در میان وقایع آبی سال ۱۴۰۰ ثبت کرد.

آبگیری سد کمال‌خان، بهره‌برداری از سد کاراکورت، آبگیری سد ایلپسو و آغاز به کار ساخت سدی توسط ارمنستان روی رودخانه ارس، نمونه‌هایی کوچک از اتفاقاتی است که برای آب‌های مرزی ایران در حال وقوع است. دیوارهای بتنی یکی پس از دیگری ایران را از حبابه آب‌های مرزی محروم کردند و در داخل کشور هم نقشه‌ها خبر از اتفاقات ناگواری دارند. خشک شدن منابع آب زیرزمینی، فرونشست زمین و غیرممکن شدن احیای سفره‌های زیرزمینی و از سویی کاهش بارش‌ها در مناطق مختلف، به تمام اینها باید سوء مدیریت‌هایی که این بحران گسترده را با انتقال آب از منطقه‌ای به منطقه دیگر، دامنه‌دارتر می‌کند و باعث بروز اختلافات بین استانی می‌شود را اضافه کرد. همان اتفاقی که برای یزد و اصفهان افتاد و برای مازندران و سمنان یا اصفهان و چهارمحال و بختیاری و ... حضور مردم اصفهان بر بستر خشکیده زاینده‌رود نشان دهنده ابعاد تازه مسئله آب در ایران است. ابعادی که گاهی با اعتراضات دامداران گره می‌خورد و گاهی با تجمع کشاورزان و روزی با اعتراضات گسترده مردم شهر که نه کشاورزند و نه دامدار اما نگران آینده تشنه شهر خود هستند. آینده‌ای که شواهد نشان می‌دهد آرام و بی‌دغدغه نخواهد بود. شاید بد نباشد این جمله احد وظیفه را به جای تمام وعده‌های بی‌اساس درباره حل بحران آب تکرار کرده و به یاد بسپاریم که تابستان امسال گفت: «تنها چیزی که می‌تواند تغییر کند، رفتار ماست. اگر این کار را نکنیم فقر ما از لحاظ منابع طبیعی بیشتر و بیشتر می‌شود و شاید ۲۰ سال آینده برخی از مناطق کشور برای زیست مناسب نباشد، این موضوع با احتمال زیاد ممکن است رخ دهد»

اعتراضات گسترده به کمبود آب، انتقال نادرست آن و درگیری‌های مرزی باعث شکل‌گیری ادبیاتی جدیدی در این حوزه شده است

مناقشه بر سر آب



| سینا قنبرپور |

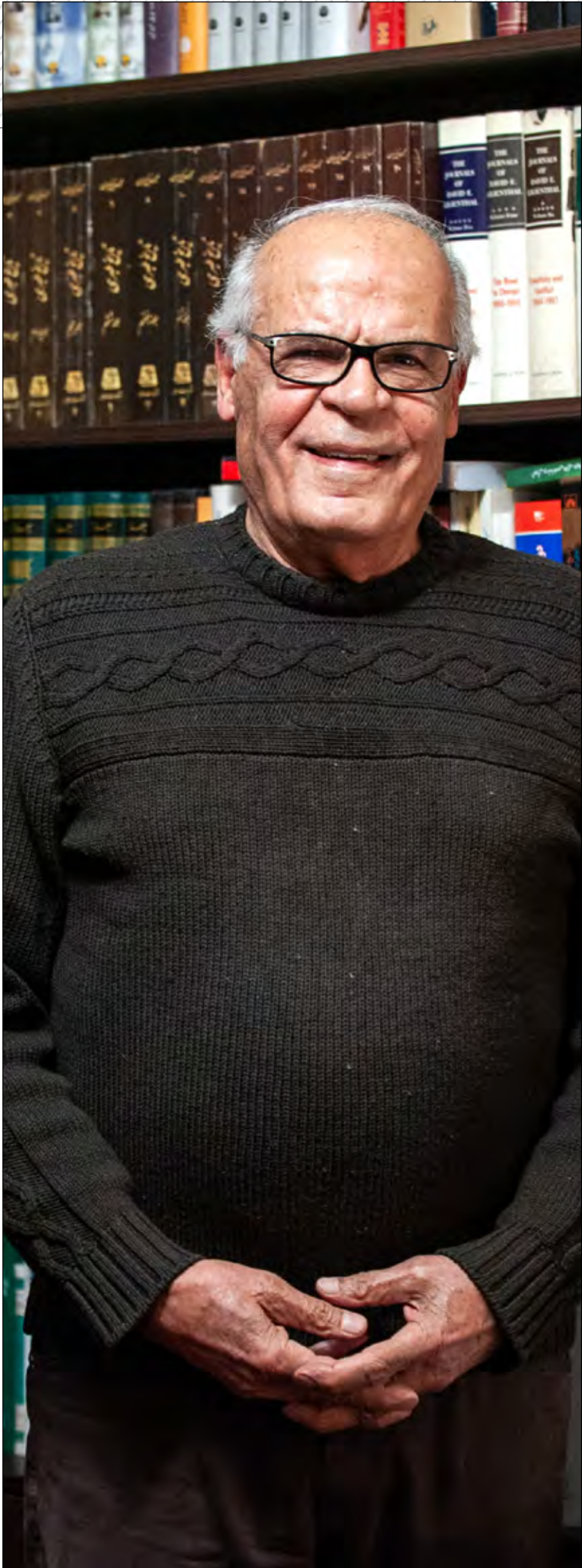
| روزنامه‌نگار |

تصویری از آب و توسعه ایران در سال ۱۴۱۰
در گفتگو با احمد آل یاسین

بدون گفت و گو روزنه امید نمی بینم

برای ترسیم چشم‌انداز ۱۰ ساله برای وضعیت آب و توسعه در ایران بی‌شک «احمد آل یاسین» کسی است که می‌تواند تجربه ۶ دهه ایجاد نهادهای مدرن در حوزه آب را از نظر بگذراند، خطاها و آسیب‌های این ۶ دهه را مرور کند و تصویری از سال ۱۴۱۰ برای ما ترسیم کند. نویسنده کتاب «تاریخچه برنامه‌ریزی در ایران» مردی است که اینک در ۸۶ سالگی نگران وضعیت توسعه در ایران است و تحقق توسعه را منوط به توسعه منابع انسانی می‌داند و تأکید می‌کند: «ایران هیچگاه در طول تاریخ به اندازه سه دهه اخیر، از حضور جمعیت انبوه و پر شمار ناموران، فیلسوفان، دانشمندان، دانشگاهیان، اندیشمندان و روشنفکران برخوردار نبوده، اما مسأله اصلی چگونگی به‌کارگرفتن این نیروهای فکری است. استفاده نکردن از این نیروها به نحو درست است که سبب شده تولید فکر، پیدایش اندیشه‌های نو، ترویج فرهنگ گفت‌وگو، و آموزش فکر کردن که سنجه‌های مهم دسترسی به توسعه است در کشور بسیار کند شود.»

آخرین کتاب او با عنوان «سبب‌شناسی توسعه‌نیافتگی ایران» عملاً به آسیب‌شناسی شکست‌های ما در ایجاد نهادهای برنامه‌ریزی و دولت مدرن پرداخته است و به همین دلیل هم فرصت را غنیمت شمردیم تا با او برای ترسیم تصویری از سال ۱۴۱۰ از آب و ایران گفتگو کنیم. او ۳ سال قبل از آنکه وزارت آب و برق تاسیس شود یعنی در سال ۱۳۳۹ در مقطع کارشناسی ارشد رشته راه و ساختمان از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد. پس از تجربه‌ای در اداره آسفالت و آب چالوس، در خوزستان که آن زمان نقطه عطف توسعه زیرساخت‌های ایران محسوب می‌شد ادامه فعالیت داد. در سال ۱۳۴۲ و یک سال پس از آن که دیپلم سازه‌های آبی خود را از موسسه دانشگاهی UNESCO-IHE شهر دلفت بگیرد، کارشناس سازمان و برنامه و بودجه شده و پیش از آن هم تجربه‌ای نیز در سد دز به دست آورده بود. او از سال ۱۳۴۳ کارشناس شرکت عمران و منابع آب و سازمان آب و برق خوزستان شد. در سال ۱۳۴۷ معاون حفاظت از آثار باستانی خوزستان و تعمیرات اساسی مسجد جامع دزفول با قدمت بیش از هزار سال و پل تاریخی شاپور دزفول و همچنین کارشناس طرح احداث شبکه آبیاری دز بزرگ بود. سپس در سال ۱۳۴۸ مدیر اجرایی شبکه آبیاری دز شد. وقتی وزارت آب و برق به وزارت نیرو تغییر نام داد او قائم مقام مدیرعامل کشت و صنعت نیشکر کارون شد و در سال ۱۳۵۶ نیز به سمت مدیرعاملی سازمان آب و برق خوزستان رسید. به جز این پس از پیروزی انقلاب در سال ۱۳۶۰ پایه‌گذار شرکت مهندسی مشاور پاپیلا بود. آل یاسین در سه دهه اخیر بیشتر همت خود را در نگارش کتاب و درس‌آموخته‌های خود از روند توسعه ایران به کار بسته و حاصل آن ۱۸ عنوان کتاب فردی و گروهی شده است. او چندی قبل کتاب «تاریخ شفاهی خوزستان» را منتشر کرد. تاریخ شفاهی منطقه‌ای که این روزها وضعیت ناه‌سامانی دارد و در تابستان ۱۴۰۰ یکی از مناطقی بود که کم‌آبی نفس مردمش را به شماره انداخته بود. او می‌گوید: «امید و روزنه‌ای برای بهبود نمی‌بینم؛ مگر پارادایم شیفت نظام و بازگشت به پارادایم توسعه برای رفاه و رضایت مردم.»



خوش‌بینانه‌ترین حالت یک دوره ۲۰ تا ۵۰ ساله زمان نیاز دارد. اگر بخواهید راهکارهای پیش‌گفته را در مورد آب و موضوع زاینده‌رود ملموس‌تر کنید چه توصیفی خواهید داشت؟

با لحاظ کردن شرایط کنونی امید و روزه‌ای برای بهبود نمی‌بینم. مگر پارادایم شیفت نظام و بازگشت به پارادایم توسعه برای رفاه و رضایت مردم.

با توجه به بلندمدت بودن راهکارهایی که برای جلوگیری از روند توسعه‌نیافتگی ایران برشمرده‌اید در مواجهه با مسئله آب ما در یک دهه پیش‌رو با چه وضعیتی مواجهیم و چگونه می‌توان برنامه‌ای برای یک دهه پیش‌رو تدارک دید؟

پاسخ این پرسش همان پاسخ پرسش پیشین است.

یکی از مولفه‌هایی که در آثارتان برای توقف روند توسعه‌نیافتگی بر آن تاکید کرده‌اید بحث «شفافیت» است. در مقوله آب ما با یکی از غیرشفاف‌ترین عرصه‌ها مدیریتی مواجهیم که حتی به درستی آمارهای مربوط به این حوزه در دسترس نیستند. تعدد آمار وجود دارد و دستگاه‌ها آمارهای همدیگر را هم قبول ندارند. آیا شفافیت پیش‌نیاز اصلاح حکمرانی نیست؟

در نبود ابتدایی‌ترین الزامات و ابزار حکمرانی از قبیل شفافیت، پاسخگویی، همکاری، خرد جمعی، توانایی تولید فکر، مهارت گفتگو، صبوری و تحمل دیگران، هیچ اصلاحی در هیچ شرایطی ممکن نیست. زیرا استقرار سیستم و کارکرد آن ترویج تفکر سیستمی، عادت به نظم و دیسیپلین، تصویب و اجرای قوانین عادلانه، اعتماد مردم به دولت و برقراری اعتماد بین مردم و پیدایش سرمایه اجتماعی و اقتدار نهادهای مدنی در پرتو شفافیت و پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری ارکان دولت حاصل می‌شود.

دولت دوازدهم تلاشی کرد تا تحت عنوان برنامه سازگاری با کم‌آبی همه استان‌های کشور را برای همسویی با اقلیم و موقعیت منابع آبی بسیج کند و در این راه مقاومت‌های بسیاری صورت

کاهش روان آب‌ها، پتانسیل آب‌های قابل برنامه‌ریزی خیلی کمتر شده است. در آینده هم وضعیت بهتری پیش‌بینی نمی‌شود. زیرا سیاست افزایش جمعیت با منابع محدود منابع آب داخل سرزمین به هیچ روی سازگاری ندارد.

آیا مسأله آب و تنش‌های برخاسته از مدیریت نادرست آن در دهه‌های اخیر و آثاری که نمودهای آن را در خوزستان و اصفهان و یزد و کرمان به وضوح داریم می‌تواند به محلی برای توقف روند توسعه‌نیافتگی و مطالبه مردمی تبدیل شود؟

روند توسعه نیافتگی پدیده تازه‌ای نیست. از بعد انقلاب کشور در فرایند توسعه ناپذیری و توسعه نیافتگی جدی قرار گرفت و در شرایط کنونی زمینه‌ای برای توقف توسعه نیافتگی دیده نمی‌شود. با ادامه سیاست افزایش جمعیت، تاثیر تغییرات اقلیمی بر ایران، کاهش روان آب‌ها، افزایش مطالبات مردمی برای آب‌های شیرین کشور کاملاً طبیعی است. مگر اینکه دولت در سیاست افزایش جمعیت تجدید نظر اساسی کند.

اگر مدیریت منابع آب در ایران را یکی از نمادهای توسعه نیافتگی (به مفهوم بی‌اعتنایی به توسعه پایدار) تلقی کنیم، چگونه می‌توان این روند را متوقف کرد؟

در کتاب «سبب شناسی توسعه نیافتگی» به این امر تحت عنوان پارادایم شیفت اشاره کرده‌ام. مادام که در دولت تغییر ذهنیت و تغییر نگرش صورت نگیرد و به اهداف ۱۷ گانه توسعه پایدار بی‌اعتنا بماند، نمی‌توان انتظار معجزه داشت. بارها در نوشتارها و مصاحبه‌ها تکرار کرده‌ام که روند مدیریت منابع آب را هرگز نمی‌توان انتزاعی و تجریدی و جدا از بقیه سیستم بوروکراسی ناکارآمد اصلاح کرد. مدیریت منابع آب قطعاً از یک سیستم بوروکراتیک به هم پیوسته است با رویکردهای سیاسی و غیرتوسعه‌ای. بنابراین اگر کل سیستم داوطلب تغییر الگوی رفتاری یا پارادایم شیفت شود و از نخگان کشور درخواست یاری و همکاری کند می‌توان به آینده دل بست.

برای مثال، احیای حوضه آبریز زاینده‌رود در

امسال در کشور چند اعتراض اجتماعی به بهانه کم آبی روی داد که اعتراض‌های خوزستان و اصفهان مهم‌ترین آنها بودند. به نظر شما مهم‌ترین خطاهای حکمرانی در مدیریت منابع آب (طی دهه‌های اخیر) که موجب شده مسأله تا به این میزان بغرنج شود، چه بوده‌اند؟

غفلت از اعمال حکمرانی خوب آب در مدیریت بهم پیوسته منابع آب؛ بی توجهی به اصول آمایش سرزمین؛ تبدیل مدیریت حوضه‌های آبریز به مدیریت استانی آب کشور؛ انتقال آب به مناطق کویری برای صنایع مستقر در آن مناطق؛ حفر چاه‌های بی شمار برای تخلیه آبهای زیر زمینی؛ افزایش جمعیت کشور بیشتر از ردیای آب و ردیای اکوسیستم‌های کشور؛ افزایش سطح زیرکشت در پی سیاست نادرست خودکفایی؛ کشت برنج در نواحی مانند خوزستان؛ بی توجهی به مشارکت ذینفعان و سهم بران در مدیریت آب؛ احداث سد‌های فاقد توجیه فنی و اقتصادی؛ طراحی و اجرای طرح‌های توسعه منابع آب بسان شبکه‌های ناتمام آبیاری زهکشی فاقد توجیه اقتصادی نمونه‌هایی از خطاهای مدیریت آب کشور بوده است. متأسفانه هیچ یک از طرح‌های توسعه منابع آب از درون طرح جامع توسعه موزون کشور و بر پایه آمایش سرزمین نبوده است.

با این وصف آیا به نظر شما می‌توانستیم از بروز این اعتراضات پیشگیری کنیم، چگونه؟

پیش‌گیری به دهه‌های پیش باز می‌گردد. در سه دهه گذشته و از ابتدای برنامه اول توسعه (۱۳۲۲-۱۳۶۸) تاکنون دولت‌ها از فرایند آینده‌پژوهی، آینده‌نگری، آینده‌نگاری و سیاستگذاری توسعه موزون در کشور تهی بودند. تاثیرپذیری از اصول آمایش سرزمین در دستور کار آن‌ها نبود و روزمره و انتزاعی به رتق و فتق مسائل روز پرداختند. یعنی مدیریت جمعیت کشور و جامنایی سکونتگاه‌ها و صنایع با توجه به پتانسیل آب‌های قابل برنامه‌ریزی صورت نگرفت. ۱۹ میلیون نفر جمعیت سال ۱۳۳۵ از سرانه آب ۶ هزار و ۸۵۰ مترمکعب بهره‌مند بود که در سال ۱۳۵۵ برای جمعیت ۳۴ میلیونی به ۳ هزار و ۸۵۰ مترمکعب و در سال ۱۳۷۵ برای ۶۰ میلیون جمعیت به ۲ هزار و ۱۵۰ مترمکعب کاهش یافت و اکنون در سال ۱۴۰۰ با ۸۳ میلیون نفر جمعیت؛ سرانه آب به حدود یک‌هزار و ۲۰۰ مترمکعب در وضعیت تنش آبی کاهش یافته است. از ۱۳۵۵ تا ۱۴۰۰، جمعیت کشور ۲/۴ برابر شده، در حالی که به سبب تغییرات اقلیمی و



از ۱۳۵۵ تا ۱۴۰۰؛ جمعیت کشور ۲/۴ برابر شده، در حالی که به سبب تغییرات اقلیمی و کاهش روان آب‌ها، پتانسیل آب‌های قابل برنامه‌ریزی خیلی کمتر شده است. در آینده هم وضعیت بهتری پیش‌بینی نمی‌شود؛ زیرا سیاست افزایش جمعیت با منابع محدود منابع آب داخل سرزمین به هیچ روی سازگاری ندارد



عکس: نسیم اعتمادی



عکس: نسیم اعتقادی

گرفت. در حال حاضر نیز با وجود تلاشی که از سال ۱۳۹۶ تا ۱۴۰۰ صورت گرفت عملاً اقدام در راستای سازگاری با کم‌آبی در دولت سیزدهم در حاله‌ای از آب قرار گرفته است. با توجه به این شرایط برای یک دهه پیش رو چه مجموعه اقداماتی را باید در اولویت قرار دهیم؟

اگر مهم‌ترین گام‌ها در فرایند سازگاری با کم‌آبی را که از سوی نهادهای اقتصادی، تشکل‌های کشاورزی و کشاورزان، سازمان‌های دولتی، مردم شهرها و روستاها، دیگر ذینفعان و سهم‌بران باید برداشته شود مواردی چون کاهش برداشت از منابع آب سطحی و یا زیرزمینی، کاهش مصرف آب سبز یا کاهش مصرف رطوبت خاک، کاهش مصرف آب آبی یا کاهش مصرف آبهای سطحی و یا زیرزمینی، کاهش آلودگی آبی یا کاهش ورود آلاینده‌ها به منابع آبی، افزایش بهره‌وری تولید به ازای هر متر مکعب آب مصرفی، کاهش تلفات آب یا کاهش هدررفت آب به هر صورت بدانیم؛ معلوم می‌شود دست‌اندرکاران بیشماری در سراسر کشور و در ۳۶ حوضه آبریز باید در این حرکت ملی از خود نهایت همدلی همسویی همراهی و همکاری سخاوتمندانه را نشان دهند. اما با شکاف وسیع بین دولت و مردم و بی‌اعتمادی مردم به ارکان دولتی و فرسودگی‌های فرهنگی جامعه در سه دهه اخیر تردید است که در سپهر هم‌زیستی مردم و دولت تحولات مورد انتظار تحقق یابد. به ویژه در کشوری که نه حسابداری آب داریم، نه قیمت‌گذاری آب و بازار آب، نه حسابداری محیط زیست داریم، نه حسابداری اکوسیستم‌ها مشخص است. نه حسابداری جمعیت رو به افزایش و نه حسابداری منابع طبیعی و معدنی وجود دارد. علاوه بر اینها حسابداری ظرفیت‌های تولیدی و ظرفیت‌های انسانی و زمان و مقتضیات آمایش هم‌سال‌هاست که سپری شده است.

به نظر می‌رسد تا موضوع توقف توسعه نیافتگی به مطالبه عمومی و مردمی تبدیل نشود هیچ اراده‌ای در بین سیاستگذاران و تصمیم‌سازان کلان کشور در این زمینه به چشم نمی‌خورد و روزنه‌امیدی در رفتار آن‌ها دیده نمی‌شود. اگر با این گزاره موافقتی؛ برای تبدیل شدن این موضوع به مطالبه عمومی چه باید کرد؟

تاکنون مطالبات عمومی در چند مورد و مطالبات افسارگوناگون جامعه بسان کارگران، بازنشستگان، فرهنگیان، مال‌باختگان و غیره صورت گرفته و ظاهراً به جایی نرسیده است. تصور می‌کنم نهادسازی در جامعه ایرانی به بلوغ خود نرسیده و جامعه مدنی و نهادهای مردمی از اقتدار کافی برای گفتگوی صلح‌آمیز با دولت و دستیابی به تفاهم برخوردار نیستند. در شرایطی مطالبه عمومی به نتیجه می‌رسد که دولت‌ها قدرت خود را از اقتدار مردم بدست آورده و رای و رضایت مردم برای آن‌ها مهم و اثرگذار باشد.

شما فکر می‌کنید در موضوع توسعه و آب باید مطالبه از پایین‌مینا باشد تا نهادهای بالادستی به تکاپو برای تحقق آن بپردازند یا اجماع در نخبگان در سطوح بالا باید اتفاق بیفتد. چگونه

می‌توان همه ذی‌نفعان را در عمل به مشارکت گرفت؟

از پایین به بالا یعنی مطالبه مردمی که تاکنون به جایی نرسیده. اجماع نخبگان هم محدودیت‌های خود را دارد. زیرا علی‌رغم حضور انبوه روشنفکران فرهیخته در تمام رشته‌های تخصصی، اما جامعه هنوز از اقتدار نخبگان برخوردار نشده است. نخبگان در نهادسازی و تولید فکر به یاری خرد جمعی و توانایی گفتگو با دولت کوشا و موفق نبوده‌اند.

در روند توسعه و آب چه مسئولیت‌هایی را برای بخش‌های مصرف‌کننده آب می‌توان در نظر گرفت؟

صرفه‌جویی در مصرف، ممانعت از هدر دادن آب، تبعیت از قوانین، حداکثر بهره‌وری از هر قطره آب از طریق نهادسازی، خرد جمعی، تحصیل اقتدار مدنی و تلاش برای تعامل و گفتگو با ارکان دولت.

یکی از مهمترین تاکیدات شما اشتباه بودن روند توسعه در بخش کشاورزی از جمله تاکید بر خودکفایی است. از طرفی ما با اعتراض کشاورزان برای دریافت آب بیشتر مواجه هستیم و از طرفی دولت جدید دوباره شعار خودکفایی را با صدای بلند مطرح کرده. به نظر شما تاکید بر این سیاست چرا اشتباه است و اجرای آن در سال‌های پیش رو ما را با چه مخاطراتی مواجه می‌کند؟

الگوی کشت در ایران بنا به دلایل سیاسی، الگوی خودکفایی بوده و همواره بر طبل خودکفایی کوبیده شده. در ایران هیچ‌گاه خودکفایی حاصل نخواهد شد.



در ایران هیچ‌گاه خودکفایی حاصل نخواهد شد. منابع آب‌و خاک ایران برای خودکفایی اجازه جمعیتی بیش از ۵۰ میلیون نفر را نمی‌دهد. در حالی که جمعیت از ۸۳ میلیون تجاوز کرده و کشور با انواع ابر بحران‌های کم‌آبی، محیط زیستی و اقتصادی روبرو شده است

منابع آب‌وخاک ایران برای خودکفایی اجازه جمعیتی بیش از ۵۰ میلیون نفر را نمی‌دهد. درحالی‌که جمعیت از ۸۳ میلیون تجاوز کرده و کشور با انواع ابر بحران‌های کم‌آبی، محیط زیستی و اقتصادی روبرو شده است. مصلحت کشاورزی ایران را الگوی کشت محصولات گران‌قیمت صادراتی می‌بینم. لازمه این کار روابط خوب بین‌المللی و سازگاری با اقتصاد جهانی و تعامل با کشورهاست.

همین پرسش در مورد بخش صنعت و به ویژه در مورد صنایع آب‌بر و انرژی بر هم مطرح است. نسبت توسعه صنعتی و مدیریت منابع آب چگونه باید باشد؟

یکی از بزرگ‌ترین مشکلاتی که در ایران در مدیریت آب روی داده این است که مدیریت آب در ایران مدیریت کارشناسی نبوده، بلکه مدیریت سیاسی، مدیریت سازه‌ای و مدیریت رانتی بوده است. در مدیریت یکپارچه منابع آب یا در حکمرانی آب اولین اصل این است که حوضه‌های آبریز به گونه مستقل مدیریت شوند، نه استانی و انتقال از یک حوضه به نواحی دیگر صورت نگیرد. چنانچه به ضرورت صورت می‌گیرد، باید به عنوان آخرین گزینه و در چارچوب اصول آمایش سرزمین اصول توسعه پایدار و توسعه متوازن و کنترل جمعیت در سازگاری با توسعه متوازن منابع و امکانات باشد. هیچ‌وقت نباید آب را پیش صنعت برد. صنعت را باید پیش آب برد. یکی از بزرگ‌ترین فجایی که در ایران اتفاق افتاده این است که نواحی کویری ایران کانون تمرکز شهرک‌های صنعتی شده است. بی‌تدبیری در غیاب مسئولیت‌های شغلی و تعهدات ملی سبب شده تا اصول و هدف‌های آمایش سرزمین در ایران با بیش از نیم قرن پیشینه مورد ملاحظه و کارکرد قرار نگیرد.

هم اکنون ۱۱ فقره طرح انتقال آب مانند: تونل کوه‌رنگ ۱؛ تونل کوه‌رنگ ۲؛ انتقال دز به قمرود؛ تونل چشمه لنگان؛ تونل خدنگستان؛ تونل کوه‌رنگ ۳؛ طرح بهشت آباد؛ سد کمال صالح؛ طرح ونک-سولگان؛ سد و تونل کوگان؛ سد شهید و سد بیده از رودخانه‌های کارون و دز به زاینده رود در اصفهان و نواحی کویری اراک؛ قم رفسنجان؛ کرمان و یزد در دست اقدام است.

در ناحیه خراسان رضوی بیش از هزار و ۵۰۰ واحد صنعتی و تجارتی؛ در یزد بیش از ۴۳ شهرک و ناحیه صنعتی؛ در کرمان بیش از ۲۸ شهرک و ناحیه صنعتی ایجاد شده است. صنایع عمده این شهرک‌ها عبارتند از صنایع نساجی، شیمیایی؛ انواع محصولات پلاستیکی و لوله‌سازی، برق و الکترونیک، صنایع فلزی، غذایی، معدنی، سلولزی، مصالح ساختمانی و صنایع آب‌بر کاشی و سرامیک و تصمیماتی که با خود ویرانی و خسارات جبران‌ناشدنی به همراه آورده‌اند.

یکی از نکاتی که شما برای توقف روند توسعه نیافتگی ایران بر شمرده‌اید «گفتگوی ملی» است. از سال ۱۳۹۶ پیشنهاد «گفتگوی ملی آب» به رییس‌جمهور داده شد اما به نظر می‌رسد در تحقق همین امر هم با مشکل مواجهیم و در عمل هیچ ردی از گفت‌وگو درباره آب دیده نمی‌شود. به نظر می‌رسد فرصت گفت‌وگو هم دارد از دست می‌رود و این نگران‌کننده است. چه باید کرد؟

یکی از مهم‌ترین ابزار و الزامات توسعه‌پذیری که در افراد، نهادها، در جامعه و در دولت دیده نمی‌شود، برخورداری از مهارت در گفتگو (دیالوگ)، رواداری، مدارا و بردباری در شنیدن و تحمل نظرات مخالف و دوری‌گزیدن از مجادله و مناظره برای برنده شدن و حرف خود به کرسی نشاندن است. سبب این کمبود اجتماعی در جامعه در نهادها و در دولت ناشی از نبود فرهنگ و آموزش گفتگو در خانواده، در مدرسه و در دانشگاه و در سازمان‌های دولتی بوده است که غالباً امور کشور در ادارات و نهادهای دولتی با دستور، بخشنامه و نظر روسا و داوری مقامات اداره می‌شود. از گذشته‌های تاریخی دور، مقتضیات سیاسی و اجتماعی کشور سبب شکل‌نگرفتن نهادهای اجتماعی و اقتصادی و دست نیافتن مردم به مهارت تفکر، گفتگو و مواجهه با دشواری‌ها و ردیابی اصولی مسایل شده است. اکثر مردم و بیشتر مدیران هنوز نیاموخته‌اند که ماهیت و سرشت تولید فکر و گفتگو استدلال منطقی و مستند به پیدایش گنجینه‌ای از دانش، آگاهی و معرفت جمعی درون نهادها منجر می‌شود و باورهای نو و اندیشه‌های کارساز به بار می‌آورد. متفکر یا تولیدکننده فکر کسی است که از ظرفیت و توانایی تغییر، تازه‌تر شدن و نوتر شدن برخوردار بوده و همواره طرحی نو برای بهبود زندگی و رفتار اجتماعی جامعه داشته باشد. گفتگو با مجادله و مشاجره تفاوت اساسی دارد. در مشاجره و مجادله اصل بر برنده شدن و غلبه است و نه دستیابی به فهم مشترک برای هدف نهادها. در حالیکه کارکرد گفتگو تلاش و کوشش عقلانی جمعی برای دوری‌گزیدن از شیئات و باورهای نادرست و اصلاح فرایند تفکر درست و راه‌گشا است.

دیوید بوهم فیزیکدان آمریکایی انگلیسی تبار نظریه‌پرداز فیزیک کوانتومی، ذهن کوانتومی، مغز هولونومیک و ... بر این باور بود که پیدایش بسیاری از اختلافات، ناسازگاری‌ها و دشمنی‌های شخصی و گروهی ناشی از آموخته‌های فرد از محیط پیرامون و ذهنیت انسان در فرایند رشد اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و مذهبی شکل گرفته و جهان بینی، گرایش‌ها، رویکردها، باورها و داوری‌های افراد را می‌سازد. به سخن دیگر هیچ تغییری در وضعیت بیرونی زندگی جوامع و اقوام بشری بدون تغییر و تحول درونی ناشی از آموخته‌های افرادی که آن جوامع را تشکیل داده‌اند امکان‌پذیر نیست. با این تحلیل شیوه تفکر انسان جدا از درجات دانشگاهی و مهارت‌های تخصصی تاثیر گرفته از آموخته‌ها، دیدگاه‌ها، باورها و جهان‌بینی فرد است. مگر اینکه خودخواسته در پی تحول، تغییر و نگرش‌های تازه برخاسته باشد. از این رو شیوه گفتگوی آزاد بستری فراهم می‌کند تا افراد در نشست‌های نهادها برای گفتگو به پندارهای شخصی خود پی برده و از خویشتن فهم تازه‌ای بیابند.

لذا نهادینه کردن مهارت گفتگو در جامعه باید از مهدکودک‌ها و خانواده‌ها آغاز و در مدارس و دانشگاه‌ها توسط معلمان و اساتید پی گرفته شود. از مهم‌ترین سنجه‌های گفتگو؛ شک کردن، پرسش‌گری، اعتراض و شهادت در نه گفتن متکی بر استدلال است.



روایت حفاظت

انتشار خبر تخریب منابع طبیعی قطع درختان و شکار حیات وحش از مهمترین مصادیق تخریب تنوع زیستی به شمار می‌رود. بسیاری از ایرانیان هر روز با اخبار نگران‌کننده درباره تخریب محیط زیست مواجه می‌شوند. اما حفاظت از محیط زیست چه الزامات و مخاطراتی دارد؟ آیا حفاظت با روش‌های کنونی به اندازه کافی کارآمد بوده است؟ در بخش پیش رو از راه طی شده حفاظت و تجربه‌های این حوزه سخن گفته‌ایم. به این امید که حفاظت از محیط زیست و منابع طبیعی در ایران با گذر از رفتار احساسی، در مسیری عاقلانه و موثر قرار گیرد.





| حمیدرضا میرزاده |

| روزنامه‌نگار و فعال محیط زیست |

نگاهی به هزینه‌های اقتصادی حفاظت در عرصه‌های طبیعی؛ از سود تا مخارج حفظ تنوع زیستی

راه‌اندازی مناطق، راحت‌تر از نگهداری آنها است



عکس: سید کریم موسوی

نیازی به صرف وقت و انرژی زیادی نیست تا دریابیم که از دست رفتن تنوع زیستی، یکی از بحران‌های مهم دوران ماست. انقراض گونه‌ها و کاهش شدید جمعیت بسیاری از گونه‌های وحشی، تغییر کاربری زمین و تخریب زیستگاه‌ها، ورود آلاینده‌ها به عرصه‌های طبیعی و مهم‌تر از همه تغییر اقلیم از جمله عواملی هستند که به این بحران دامن می‌زنند و نقش پررنگ انسان در چنین پدیده‌هایی قابل انکار نیست.

در چنین شرایطی، تلاش‌های فراوانی در گوشه و کنار جهان برای حفظ تنوع زیستی انجام می‌شود که کافی نیستند و بخش قابل توجهی از آنها نیز با شکست روبرو می‌شوند. پژوهش سال ۲۰۱۳ در دانشگاه جورجیا ایالات متحده نشان می‌دهد که بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸ میلادی رقمی حدود ۲۱.۵ میلیارد دلار در جهان برای حفاظت از تنوع زیستی هزینه شده که از تولید ناخالص داخلی ۹۳ کشور جهان در سال ۲۰۰۸ بیشتر است. با این حال در مطالعه‌ای که نتایج آن در سال ۲۰۱۰ در مجله ساینس منتشر شد، نتایج بررسی ۲۴ شاخص مرتبط با تنوع زیستی در فاصله سال‌های دهه ۱۹۷۰ تا پایان دهه ۲۰۰۰، ادامه‌دار بودن روند کاهش جمعیت گونه‌ها در تمام جهان را نشان داد. این بدان معنا بود که نه تنها هزینه‌کرد این مبالغ نتوانسته بود تا روند کاهش جمعیت گونه‌های وحشی را متوقف کند، بلکه با افزایش جمعیت بشر و اقداماتی که توسط بشر انجام می‌شود، روند کاهش جمعیت سرعت بیشتری به نسبت قبل گرفته است.

از مهمترین اقدامات برای حفظ تنوع زیستی، حفاظت از عرصه‌های طبیعی است و آن چنان‌که ذیل کنوانسیون جهانی تنوع زیستی و تحت عنوان «اهداف آیچی» (AICHI) آمده، کشورهای عضو کنوانسیون تنوع زیستی در سال ۲۰۱۰ متعهد شده بودند که تا سال ۲۰۲۰ دست‌کم ۱۷ درصد از عرصه‌های خشکی خود را تحت حفاظت قرار دهند. این عدد برای عرصه‌های دریایی ۱۰ درصد تعیین شده بود. با این حال برنامه محیط زیست ملل متحد در سال گذشته میلادی اعلام کرد که اگرچه در مجموع مناطق حفاظت شده جهان در عرصه‌های خشکی به ۱۷ درصد نزدیک شده است،

اما تمامی کشورها به این هدف نرسیده‌اند و برخی کشورها بیشتر از میزان تعیین شده به مساحت مناطق تحت حفاظت خود افزوده‌اند. از طرف دیگر میانگین مناطق تحت حفاظت دریایی در جهان در سال ۲۰۲۰ به عدد هشت درصد از کل پهناهای آبی جهان رسیده که دو درصد کمتر از هدف‌گذاری سال ۲۰۱۰ است.

ناموفق بودن ایران در افزایش مناطق تحت حفاظت ایران نیز یکی از کشورهایی است که در رسیدن به اهداف آیچی در خصوص مناطق تحت حفاظت موفق نبوده است. در حال حاضر تعداد مناطق چهارگانه تحت حفاظت در کشور (اعم از پارک ملی، منطقه حفاظت شده، پناهگاه حیات وحش و اثر طبیعی-ملی) ۲۸۴ مورد است که مساحت آنها جمعاً ۱۷.۷ میلیون هکتار است. این عدد به معنای آن است که مساحت مناطق تحت حفاظت ایران کمتر از ۱۱ درصد کل مساحت کشور را در برمی‌گیرد.

۳۱ پارک ملی، ۱۶۹ منطقه حفاظت شده، ۴۶ پناهگاه حیات وحش و ۳۸ اثر طبیعی-ملی کارنامه کشورمان در حفظ تنوع زیستی است. البته به این اعداد باید برخی مناطق دیگر شامل ذخیره‌گاه‌های

ایران یکی از کشورهایی است که در رسیدن به اهداف آیچی در خصوص مناطق تحت حفاظت موفق نبوده است. در حال حاضر تعداد مناطق چهارگانه تحت حفاظت در کشور (اعم از پارک ملی، منطقه حفاظت شده، پناهگاه حیات وحش و اثر طبیعی-ملی) ۲۸۴ مورد است که مساحت آنها جمعاً ۱۷.۷ میلیون هکتار است. این عدد به معنای آن است که مساحت مناطق تحت حفاظت ایران کمتر از ۱۱ درصد کل مساحت کشور را در بر می‌گیرد.

پاسگاه‌ها و تجهیزات محیطبانان نیز رقمی در حدود ۱۰۰ میلیون تومان است.»

ظهرابی می‌گوید که تنها هزینه‌های جاری منطقه بمو به تنهایی ماهانه بالغ بر ۵۰۰ میلیون تومان و سالانه ۶ میلیارد تومان است اما علاوه بر این‌ها، هزینه‌هایی همچون اقدام برای مقابله با متخلفان و هزینه‌های حقوقی، مقابله با آتش‌سوزی در منطقه، هزینه‌های مواقع خاص مانند مواقع خشکسالی نیز به این ارقام اضافه می‌شوند: «متوسط این هزینه‌ها چیزی بین سالانه ۱۰۰ تا ۲۰۰ میلیون تومان است که عمدتاً غیرقابل پیش‌بینی هستند. متلاً در هر مورد آتش‌سوزی اگر بخواهیم از بالگرد استفاده کنیم مبلغ ۱۰۰ میلیون تومان هزینه در پی دارد. اما می‌توان چنین هزینه‌هایی را با توجه به هزینه‌های سال ۱۴۰۰ مبلغی در حدود سالانه ۵۰۰ میلیون تومان در نظر گرفت.» او می‌گوید: «هزینه‌های دیگری نیز مانند هزینه‌های ادارات کل استانی و ادارات شهرستانی اعم از نیروی انسانی و هزینه‌های جاری اداری نیز وجود دارد که باید بخشی از آن را هم به هزینه‌های حفاظت افزود. علاوه بر اینها، برخی هزینه‌های عمرانی مانند ساخت پاسگاه، هزینه‌های خرید خودرو و موتور سیکلت و هزینه‌های تحقیقاتی و... نیز که هر چند سال یکبار انجام می‌شوند هم جزء هزینه‌های حفاظت از مناطق هستند که ما در اینجا از آن چشم‌پوشی می‌کنیم و مینا را همان عدد سالانه ۶.۵ میلیارد تومان برای پارک ملی بمو در نظر می‌گیریم.»

آنچه از گفته‌های ظهرابی می‌توان برداشت کرد، هزینه‌ی سالانه متوسط ۶.۵ میلیارد تومان برای هر ۱۰۰ هزار هکتار مناطق چهارگانه کشور است که با احتساب مساحت ۱۷.۷ میلیون هکتاری کل مناطق چهارگانه کشور، تنها در امور جاری مناطق چهارگانه، هزینه حفاظت در کل کشور رقمی بالغ بر یک هزار و ۱۵۰ میلیارد تومان است که البته بخش عمده آن نیز هزینه‌های مرتبط با نیروی انسانی است. افزایش نیروی انسانی و امکانات جهت بالا بردن کیفیت حفاظت از مناطق یا افزایش تعداد مناطق تحت حفاظت به معنای افزایش این عدد و به طور کلی افزایش هزینه‌های دولت است.

مسلم است که حفاظت از تنوع زیستی، به عنوان اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین زیرساخت کشور اصلی غیر قابل بحث در توسعه پایدار کشور محسوب می‌شود، اما وجود بار مالی برای دولت، همواره مهمترین چالش در این حوزه بوده است.

هزینه‌هایی که پیامد حفاظت هستند

دکتر محمد صادق فرهادی‌نیا، فلوشیپ جانورشناسی از دانشگاه آکسفورد هزینه‌های حفاظت از مناطق را در دو مرحله کلی عنوان می‌کند و عدم توجه یکسان به همه مراحل را یکی از مشکلات مهم می‌داند: «اساساً حفاظت را باید همانند یک مدل تجاری دید. مرحله اول راه‌اندازی است که به شدت به منابع مالی، انسانی و حمایت سیاسی و همچنین فراهم کردن تجهیزات و ایجاد زیرساخت نیاز دارد. اما موضوع اینجاست که ما معمولاً همین مرحله را به عنوان مسئله اصلی در نظر می‌گیریم. در حالی که مرحله بعد که مرحله نگهداری است، مهم‌تر و

زیست‌کره، تالاب‌های بین‌المللی، مناطق شکار ممنوع و قرق‌های اختصاصی را نیز افزود. چرا که این مناطق نیز مشمول قوانین حفاظت از تنوع زیستی و قوانین «حفاظت و بهسازی محیط زیست» و «صید و شکار» هستند. با این حال برخی از این مناطق همانند بخشی از ذخیره‌گاه‌های زیست‌کره و تالاب‌های بین‌المللی با مناطق چهارگانه هم‌پوشانی دارند و مناطق شکار ممنوع نیز به عنوان مناطق تحت حفاظت تعریف شده در جهان (بر اساس تعاریف اتحادیه جهانی حفاظت IUCN) شناخته نمی‌شوند. اما قرق‌های اختصاصی را می‌توان به عنوان حفاظت‌گاه‌های غیردولتی در دسته مناطق تحت حفاظت در تعاریف بین‌المللی محسوب کرد.

با این وجود همواره تعریف مناطق تحت حفاظت با موانع و مشکلات فراوانی روبرو است و به نظر می‌رسد وجود همین مشکلات منجر به عدم موفقیت دولت در توسعه شبکه مناطق تحت حفاظت شده باشد. مسائلی از قبیل کمبود منابع مالی، کمبود منابع انسانی، تعارض‌های مختلف با صنایع، معادن، توسعه سکونتگاه‌های انسانی، فعالیت‌های عمرانی، کشاورزی، دامپروری و مسائل دیگر از جمله موانع توسعه مناطق تحت حفاظت محسوب می‌شوند.

حفاظت مناطق چقدر هزینه مالی دارد؟

این سوالی است که اگرچه مهمترین پاشنه آشیل برنامه‌های حفاظت در کشور محسوب می‌شود، اما کمتر پاسخ روشنی به آن داده شده است. بسیاری از مردم تصور می‌کنند که حفاظت هزینه‌های چندانی در بر ندارد. در صورتی که همواره یکی از محل‌های هزینه‌کرد بودجه کشور است که عواید اقتصادی مستقیمی نیز ندارد. بخشی از این هزینه‌ها مستقیماً به عهده سازمان حفاظت محیط زیست و بخش دیگر آن به عهده دستگاه‌های دولتی دیگر است.

حمید ظهرابی، مدیرکل حفاظت محیط زیست استان فارس که سابقه معاونت محیط طبیعی سازمان حفاظت محیط زیست را نیز در کارنامه خود دارد درباره هزینه‌های حفاظت از مناطق تحت حفاظت کشور می‌گوید: «نمی‌توان عدد دقیقی را برای آن در نظر گرفت چرا که هم میزان هزینه‌ها به سرعت تغییر می‌کنند و هم شکل و نوع هزینه‌ها با توجه به شرایط هر منطقه متفاوت است.»

با این حال او شرایط «پارک ملی بمو» در استان فارس به عنوان یک منطقه متوسط از لحاظ وسعت را مبنای تخمین خود قرار می‌دهد. بمو منطقه‌ای با وسعت ۴۸ هزار هکتار در نزدیکی شهر شیراز است که به گفته ظهرابی، با توجه به اهمیت آن، تعداد محیطبانان و نحوه هزینه‌کرد در این منطقه در مقایسه با سایر مناطق حدوداً دو برابر است: «در حال حاضر در بمو ۳۰ محیطبان مشغول به خدمت هستند که اگر بخواهیم تخمین بزنیم به طور متوسط هزینه نیروی انسانی اعم از حقوق و پاداش دریافتی، هزینه بیمه و مسایل مربوط به آن ماهانه رقمی در حدود ۴۰۰ میلیون تومان است. هزینه‌های ماهانه پست‌های محیطبانی اعم از تغذیه، هزینه‌های خودرو و سوخت، نگهداری



حمید ظهرابی: هزینه‌های جاری منطقه بمو به تنهایی ماهانه بالغ بر ۵۰۰ میلیون تومان و سالانه ۶ میلیارد تومان است اما علاوه بر این‌ها، هزینه‌هایی همچون اقدام برای مقابله با متخلفان و هزینه‌های حقوقی، مقابله با آتش‌سوزی در منطقه، هزینه‌های مواقع خاص مانند مواقع خشکسالی نیز به این ارقام اضافه می‌شوند: «متوسط این هزینه‌ها چیزی بین سالانه ۱۰۰ تا ۲۰۰ میلیون تومان است که عمدتاً غیرقابل پیش‌بینی هستند»



شاید هزینه‌برتر است. چرا که نگه‌داری و توسعه زیرساخت‌ها، توسعه نیروی انسانی و تجهیزات مسایلی هستند که هزینه‌های بسیار زیادی می‌برند. چون ما در حفاظت با فرایندی به شدت فرساینده روبرو هستیم که حفظ این شرایط سرمایه‌گذاری و هزینه‌های زیادی را می‌طلبد.»

او معتقد است که فرایند حفاظت به خودی خود هزینه‌هایی جدید را ایجاد می‌کند که قبلاً وجود نداشته‌اند؛ هزینه‌هایی که چندان قابل پیش‌بینی دقیق نیستند؛ «این هزینه‌ها خودشان پیامد حفاظت هستند و هزینه‌های جدیدی را ایجاد کرده‌اند. می‌توان آن‌ها را در دو دسته جای داد. یکی هزینه‌های اقتصادی تعارض حیات‌وحش با مردم محلی است. منطقه‌ای که تحت حفاظت قرار داشته با افزایش جمعیت حیات‌وحش روبرو می‌شود و این جمعیت برای تامین غذایی به سمت روستاهای حاشیه زیستگاه می‌رود و این می‌تواند خسارت اقتصادی زیادی را به بار آورد. دوم هزینه‌های انسانی است که ناشی از حفاظت ایجاد می‌شود و آن رقابت بین بهره‌برداران انسانی است که شاخص‌ترین آن درگیری بین محیط‌بانان و مردم است که می‌تواند تبدیل به موضوعی جدی شود چرا که پیش از اجرای برنامه حفاظت، چنین درگیری بی‌معنا بوده است.»

حمله گرگ به گله دام اهلی، ورود آهو به مزارع کشاورزی و تغذیه از محصولات کشاورزی، تغذیه خرس از کندوی عسل پرورشی یا بالا رفتن از درختان میوه باغات و شکستن و آسیب رساندن به آنها از جمله موارد تعارض هستند که اخبار آن گاهی از گوشه و کنار شنیده می‌شود. از طرفی درگیری‌های ناشی از شکار و صید غیرمجاز بین محیط‌بانان و بخشی از جامعه یا پیگیری حقوقی اراضی مستثنیات واقع شده در مناطق چهارگانه مانند زمین‌های کشاورزی یا آغل‌های دامداری از سوی مردم محلی نیز نمونه‌هایی از رقابت بر سر منابع موجودند.

هزینه‌های پنهانی که روی کاغذ نمی‌آیند

اما فارغ از هزینه‌های مستقیم حفاظت از زیستگاه‌ها و عرصه‌های طبیعی با هدف حفظ تنوع زیستی، برخی هزینه‌های دیگر نیز در پی حفاظت به اقتصاد کشور و منطقه تحمیل می‌شوند که معمولاً بسیار بیشتر از هزینه‌های مستقیم هستند. این هزینه‌ها در واقع درآمدهایی هستند که با اعمال محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های حفاظت از مناطق، از فعالیت‌های اقتصادی معمول هر منطقه حذف می‌شوند.

از محدودیت‌هایی همچون ممنوعیت چرای دام و کشاورزی گرفته تا ممنوعیت‌ها و محدودیت‌های استقرار صنایع، معدن‌کاوی، توسعه راه‌ها و فعالیت‌های عمرانی جلوی درآمدهای اقتصادی ریز و درشت را چه در سطح خرد و چه در سطح کلان می‌گیرند و حذف همین درآمدها را می‌توان به گونه‌ای هزینه حفاظت در نظر گرفت. هزینه‌هایی که در برخی موارد همچون ممنوعیت استقرار معادن و صنایع قادرند سالانه تا ده‌ها برابر هزینه‌های مستقیم حفاظت مناطق را شامل شوند و همین موضوع معمولاً در دولت‌های ادوار مختلف مناقشه برانگیز بوده است. چرا که به

نظر می‌رسد رویکرد فعلی توسعه اقتصادی کشور در تناقض جدی با رویکرد فعلی حفاظت از تنوع زیستی قرار دارد.

فرهادی‌نیا می‌گوید: «این هزینه‌های پنهان هم در مرحله راه‌اندازی و هم در مرحله نگه‌داری مستتر هستند و معمولاً به دوش مردم محلی است. اگرچه ممکن است مستقیماً از جیب مردم محلی هزینه نشوند ولی باعث می‌شوند تا سود آنها کم شود. مهمترین این هزینه‌ها، مسائل مربوط به زمین است. می‌تواند شامل مرتع، بهره‌برداری از آب، مسایل توسعه‌ای و حتی امکاناتی مانند جاده باشد. همه این محدودیت‌هایی که در پی حفاظت به وجود می‌آید، بخشی از هزینه‌های حفاظت هستند. به همین دلیل است که اگر قرار است بهره‌برداری مانند بهره‌برداری از گیاهان دارویی منطقه یا چرای فصلی دام صورت گیرد، مردم محلی باید در اولویت قرار گیرند که معمولاً این اتفاق نیز رخ نمی‌دهد. بنابراین ما با حفاظت از مناطق، هزینه‌های زیادی را نیز برای جامعه محلی ایجاد می‌کنیم.»

آطور که فرهادی‌نیا می‌گوید، به لحاظ فرهنگی و روانی، مردمی که در نزدیکی مناطق حفاظت شده زندگی می‌کنند شرایط بهتری را به نسبت سایر مردم تجربه می‌کنند: «شاید بسیاری از این مطالعات مربوط به یک منطقه خاص باشند و نتوان آنها را به تمام مناطق حفاظت شده تعمیم داد. کما اینکه انتظار می‌رود که در بسیاری مناطق هم به دلیل



محمد صادق فرهادی‌نیا: فرایند حفاظت به خودی خود هزینه‌هایی جدید را ایجاد می‌کند که قبلاً وجود نداشته‌اند. یکی هزینه‌های اقتصادی تعارض حیات‌وحش با مردم محلی است. دوم هزینه‌های انسانی است که ناشی از حفاظت ایجاد می‌شود و آن رقابت بین بهره‌برداران انسانی است که شاخص‌ترین آن درگیری بین محیط‌بانان و مردم است

بهره‌برداری نرسیده و به گفته مسئولان سازمان حفاظت محیط زیست، پهنه‌بندی بیش از ۳۰ قرق دیگر در کشور انجام شده که در انتظار تصویب شورای عالی حفاظت محیط زیست هستند.

مدل مشارکت قرق‌ها، سرمایه‌گذاری بخش خصوصی برای حفاظت از عرصه طبیعی خارج از مناطق چهارگانه، بدون مالکیت عرصه و با هدف افزایش جمعیت حیات‌وحش قابل شکار است. پس از دو سال، در صورتی که جمعیت حیات وحش از افزایش چشمگیری برخوردار باشد، پروانه شکار متناسب با جمعیت از سوی سازمان حفاظت محیط زیست صادر می‌شود و بخش عمده عواید صدور این پروانه‌ها نیز با هدف بازگشت سرمایه و ادامه‌دار بودن فعالیت حفاظت به قرق‌داران می‌رسد.

اگرچه به نظر می‌رسد که در چهار قرق مصوب فعلی شرایط حیات‌وحش به مراتب رشد قابل توجهی داشته است، اما خلاصه شدن مشارکت مردمی در قرق‌های اختصاصی که برنامه اقتصادی آنها بر پایه صدور پروانه شکار بنا شده به تنهایی اهداف حفاظت را تامین نخواهد کرد.

آنچه در تعاریف جهانی به عنوان «حفاظتگاه‌های غیردولتی» شناخته می‌شود، تنها بر پایه اقتصادی مبتنی بر شکار نیست. بلکه مدل‌های اقتصادی برپایه طبیعت‌گردی، بهره‌برداری از محصولات زیستگاهی و قرق‌های بومی برپایه حفظ قلمروهای عشایر بومی و حفظ فرهنگ عشایری در کنار حفظ عرصه‌های طبیعی نیز در این حفاظتگاه‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد.

ظرفیت‌های اقتصادی که مسکوت مانده‌اند

با این حال در دستورالعمل واگذاری قرق‌های اختصاصی تنها موضوع صدور پروانه‌های شکار و عواید حاصل از آن به عنوان محرک اصلی اقتصادی در حفاظت از زیستگاه‌ها مطرح شده که همین، عاملی محدود کننده است. نخست این‌که علاقه‌مندان به مدل‌های اقتصادی دیگر توان درخواست مدیریت یک قرق را نخواهند داشت، دوم اینکه قرق‌ها بر پایه جمعیت گونه‌های چهارپایان قابل شکار تعیین می‌شوند و عملاً زیستگاه‌های دیگری که از نظر گونه‌های قابل شکار پستانداران پتانسیل لازم را ندارند عملاً از چرخه قرق‌ها حذف خواهند شد و در نهایت گونه‌های پرندگان که آسیب‌ها و زیستگاه‌های متفاوتی دارند و نرخ تقاضا برای شکار آنها در کشور سالانه چند ده برابر پستانداران است، در قرق‌های اختصاصی پیش‌بینی نشده‌اند.

همین موارد باعث شده تا بازنگری در اقتصاد حفاظت از تنوع زیستی در کشور تبدیل به یک نیاز اساسی باشد. چنین بازنگری می‌تواند علاوه بر کاهش هزینه‌های حفاظت، به پایداری فرایند حفاظت از تنوع زیستی و از طرفی ایجاد یک ظرفیت اقتصادی پایدار در کشور منجر شود. ظرفیتی که با شرایط نابسامان اقتصادی کشور در سال‌های اخیر و رشد الگوهای ناپایدار اقتصادی همچون خام‌فروشی مواد معدنی و توسعه کم‌بازده زمین‌های کشاورزی و مواردی از این دست، رفته رفته در حال از دست رفتن است.



عکس: ایرنا

باعث افزایش هزینه‌های جاری می‌شود. به علاوه ایجاد مشکلات جدید در پی حفاظت به افزایش هزینه‌های جاری منجر می‌شوند. هزینه‌هایی که با تعارض، بیماری‌های حیات‌وحش، نیاز به زمین بیشتر و مسایلی دیگر ایجاد می‌شوند، باعث ضربه خوردن مناطق در مرحله نگه‌داری می‌شوند و همین عاملی است که از یک زمان به بعد در یک منطقه شاهد رشد نباشیم چون هزینه‌ها افزایش می‌یابند و بودجه‌های در اختیار محدودند. طبیعتاً در اینجا نیازمند سرمایه‌گذاری‌های غیردولتی هستیم.»

او می‌گوید: «بیشتر هزینه‌هایی که برای حفاظت در ایران انجام می‌شود، مربوط به مرحله نگه‌داری است ولی باید به این شرایط هم دقت کنیم که برای راه‌اندازی نیز بیشتر مشارکت مردمی را داشته باشیم تا در ادامه راه و در مرحله نگه‌داری هم بتوانیم از کمک مردمی استفاده کنیم.»

مشارکت بخش خصوصی در قرق‌های اختصاصی

تنها مدل مشارکت مستقیم مالی و اجرایی که تاکنون در کشور به اجرا گذاشته شده، مدل «قرق‌های اختصاصی» است. مدلی که از طرفی نتایج آن مناسب به نظر می‌رسد و از طرف دیگر به دلیل برخی انتقادات، تاکنون توسعه نیافته است.

در حال حاضر چهار قرق اختصاصی در استان‌های یزد و کرمان به مرحله بهره‌برداری رسیده‌اند، یک قرق در استان سمنان پس از تصویب و واگذاری، به دلیل مناقشات موجود هنوز به مرحله اجرا و

هزینه‌هایی که مردم برای حفاظت از زیستگاه‌ها متحمل می‌شوند عکس این موضوع صادق باشد.»

هزینه‌های حفاظت را چگونه تامین و جبران کنیم؟

شاید این یکی از سوالات زیربنایی درباره مدیریت مناطق حفاظت باشد. محاسبه هزینه‌های مادی حفاظت و مشخص شدن محل هزینه‌کرد آن در یک فرایند پویا، لازمه یک برنامه حفاظت مطلوب به نظر می‌رسد. این محاسبات شامل هزینه راه‌اندازی مناطق، هزینه‌های جاری حفاظت، هزینه‌هایی که با هدف جلوگیری از تخریب انجام می‌شود و هزینه‌هایی که با هدف تامین درآمدهای جایگزین برای مردم و کشور صرف می‌شوند، تماماً جزء هزینه‌های حفاظت محسوب می‌شوند. آیا این هزینه‌ها را دولت‌ها باید تماماً متقبل شوند یا اینکه بودجه‌ای غیردولتی نیز باید راه به حفاظت باز کنند؟ با ورود بودجه‌های غیردولتی و بخش خصوصی، آیا می‌توان پذیرفت که سرمایه‌گذاران از طریق بهره‌برداری پایدار به سود اقتصادی برسند تا همین سود، مشوقی برای سرمایه‌گذاری باشد؟ فرهادی‌نیا می‌گوید که معمولاً هزینه‌های راه‌اندازی مناطق تحت حفاظت راحت‌تر از هزینه‌های نگه‌داری مناطق تامین می‌شوند: «چیزی که بسیاری از مناطق حفاظت شده در بلند مدت در جبران آن دچار مشکل می‌شوند، هزینه‌های جاری و هزینه‌های نگه‌داری آن است. به دلیل آنکه نیروی انسانی و امکانات و تجهیزات دچار استهلاک می‌شوند و

از «محدودیت شکار» تا «حفاظت تنوع زیستی»

۱۲ بهمن ۱۴۰۰ مصادف با پنجاهمین سالگرد تأسیس سازمان حفاظت محیط زیست بود. سازمانی که از ایده‌ی کنترل شکار حیوانات و تدوین قانون برای شکار شکل گرفت و حالا مسئولیت حفاظت از اندوخته‌های حیاتی و تنوع زیستی کشور را برعهده دارد. به همین مناسبت نگاهی گذرا داشته‌ایم به برخی از رویدادهای مهم هفت دهه گذشته درباره حفاظت از طبیعت. اطلاعات این بخش از برخی اسناد و نشریات سازمان حفاظت محیط زیست، خاطرات منوچهر ریاحی، خاطرات اسکندر فیروز و بریده جرایدی شکار و طبیعت، روزنامه اطلاعات و فصلنامه محیط زیست استخراج شده است.



دهه ۱۳۲۰

«علیرضا پهلوی، برادر محمدرضا پهلوی، که به شکار علاقه‌مند بود، تلاش می‌کند تشکیلاتی را به عنوان «باشگاه شکار» راه اندازی کند. برای این تشکیلات برخی مقررات را تهیه می‌کند. اما با مرگش در سانحه سقوط هواپیما (۴ آبان ۱۳۳۳) این ایده پیگیری نمی‌شود.



سال ۱۳۳۴

«عبدالرضا پهلوی» دیگر برادر محمدرضا پهلوی به همراه باجناقش «منوچهر ریاحی» (تاجر و از چهره‌های با نفوذ) سعی در راه‌اندازی تشکیلات شکار می‌کنند. ریاحی مسئولیت تهیه پیش‌نویسی برای نخستین قانون شکار را به عهده می‌گیرد.

اسفند ۱۳۳۴

پیش‌نویس نخستین قانون شکار به دفتر نخست‌وزیر وقت «حسین علاء» می‌رود و از سوی دولت تبدیل به لایحه قانونی شده و به مجلس شورای ملی می‌رود.

۱۱ بهمن ۱۳۳۵

«طرح قانونی راجع به شکار» در مجلس شورای ملی تصویب می‌شود. این نخستین قانون شکار در ایران است که شامل تمام کشور می‌شود و تنها ۷ ماده دارد. ریاحی گفته است سعی کرده مواد قانونی بسیار ساده و قابل فهم برای همه مردم باشد.

بهار ۱۳۳۵

ریاحی با سه نفر از نمایندگان نوزدهمین دوره مجلس شورای ملی تماس می‌گیرد و به آنها درباره لایحه شکار و ایجاد تشکیلاتی برای شکار می‌گوید. این سه نفر عبارت بودند از: «اسکندر فیروز» (نماینده همدان)، «یارمحمد شادلو» (نماینده چنورد) و «عباس قلی عرب شیبانی» (نماینده فسا)

۱۳ اسفند ۱۳۳۵

طرحی قانونی راجع به شکار به تصویب مجلس سنا و امضای محمدرضا پهلوی می‌رسد.

مرداد ۱۳۳۶

هیئت امنای قانون شکار با این ترکیب تشکیل می‌شود: عبدالرضا پهلوی (رئیس)، منوچهر ریاحی (دبیرکل)، وزیر جنگ، رئیس ستاد کل ارتش، وزیر کشور، امین‌الله جهانبانی، یارمحمد شادلو، احمد پریمانی منطقه حفاظت شده «آلمه و ایشکی» به عنوان نخستین منطقه تحت حفاظت توسط قانون معرفی می‌شود. این منطقه امروزه به نام پارک ملی گلستان شناخته می‌شود.

سال ۱۳۳۷

کانون رفته رفته مسایل مربوط به صید و ماهیگیری را به شرح وظایف خود می‌افزاید.

آذر ۱۳۳۸

مجله «شکار و طبیعت» به مدیریت مسئولی و سردبیری «ناصر گلسرخی» آغاز به انتشار می‌کند.





۱۴ بهمن ۱۳۴۹

متن کنوانسیون بین‌المللی حفاظت از تالابها در هتل رامسر به تصویب نمایندگان کشورهای شرکت‌کننده می‌رسد و به این ترتیب «کنوانسیون رامسر» شکل می‌گیرد.

بهار ۱۳۴۷

سازمان شکاربانی با تاسیس «حوزه بررسی و توسعه» سعی در توسعه فعالیت‌های خود دارد. این حوزه با انجام مطالعات گسترده درباره حیات‌وحش و زیستگاهها اطلاعات مهمی از وضعیت طبیعت کشور و نیازهای حفاظتی آن به دست می‌آورد که زمینه‌ساز تصمیم‌گیری‌های آتی این سازمان می‌شوند.



۱۱ بهمن ۱۳۴۹

«کنفرانس بین‌المللی حفاظت از تالابها و پرندگان مهاجر» به دعوت سازمان شکاربانی در شهر رامسر آغاز به کار می‌کند.

۲۳ آذر ۱۳۴۶

شورای عالی انجمن ملی حفظ و حمایت منابع طبیعی کشور به ریاست عبدالرضا پهلوی تشکیل می‌شود. این انجمن مستقل وظیفه دارد تا به تحقیقات علمی درباره طبیعت و وضعیت محیط زیست کشور بپردازد و با انتشار کتابها و اطلس‌های مختلف جامعه را با دارایی‌های طبیعی کشور آشنا کند.

سازمان شکاربانی و نظارت بر صید



۱۶ خرداد ۱۳۴۶

«قانون شکار و صید» به تصویب می‌رسد که از قانون قبلی گسترده‌تر و جامع‌تر است. با تصویب این قانون «سازمان شکاربانی و نظارت بر صید» از ارتقای کانون شکار به وجود می‌آید و شورای عالی شکاربانی تشکیل می‌شود. این قانون هنوز هم معتبر است. به منظور تطبیق فعالیت‌های حفاظت از طبیعت، نام و تعریف عرصه‌های تحت حفاظت از پارک وحش و منطقه حفاظت شده تغییر می‌کنند و مناطق چهارگانه شامل «پارک ملی»، «منطقه حفاظت شده»، «پناهگاه حیات‌وحش» و «اتر طبیعی-ملی» در این قانون تعریف می‌شوند. همچنین «قرق اختصاصی» و «منطقه شکار ممنوع» نیز در این قانون تعریف می‌شوند. اسکندر فیروز به عنوان رئیس سازمان شکاربانی و نظارت بر صید منصوب می‌شود. او همزمان معاونت فنی وزارت منابع طبیعی وقت را نیز برعهده دارد. تا این سال کانون ۶ پارک وحش و ۳۵ منطقه حفاظت شده را تحت حفاظت خود قرار داده است.

مرداد ۱۳۴۶

سه تالاب پهلوی (انزلی فعلی)، رضائیه (ارومیه فعلی) و هامون تحت حفاظت سازمان شکاربانی قرار می‌گیرند.

بهار ۱۳۳۹

کانون با تصویب مقرراتی درباره ماهیگیری در برخی رودخانه‌های شمال کشور، بخش‌هایی از سواحل دریای خزر و تالاب انزلی رسماً به مدیریت صید و ماهیگیری وارد می‌شود.

زمستان ۱۳۳۸

با تلاش کانون مقررات مربوط به شکار در کشور به تصویب مجلس شورای ملی می‌رسد. همچنین برای نخستین بار فهرستی از گونه‌های «حمایت شده» در قوانین ایران مطرح می‌شود. همچنین اصطلاحاتی مانند «پارک وحش» و «منطقه حفاظت شده» به متون قانونی راه می‌یابند.

تابستان ۱۳۴۵

منوچهر ریاحی از دبیر کلی کانون شکار استعفا می‌کند. عبدالرضا پهلوی، پیشنهاد جانشینی را به اسکندر فیروز می‌دهد و او می‌پذیرد. از این سال کانون با تمرکز ویژه‌ای بر پرندگان مهاجر فعالیت می‌کند و به جمع‌آوری اطلاعات علمی از گونه‌های پرندگان می‌پردازد.



از «محدودیت شکار» تا «حفاظت تنوع زیستی»



۲۸ خرداد ۱۳۵۳

با تصویب قانون «حفاظت و بهسازی محیط زیست» وظایف قانونی سازمان حفاظت محیط زیست مشخص می‌شود. بر اساس این قانون، شورای عالی شکار و صید به شورای عالی حفاظت محیط زیست تغییر پیدا می‌کند. بخش‌هایی از قانون شکار و صید به این قانون منتقل و در اینجا به روز می‌شوند ولی بخش‌هایی دیگر کماکان در همان قانون شکار و صید باقی می‌مانند. این قانون نیز هنوز دارای اعتبار قانونی است.

سال ۱۳۵۱

سازمان حفاظت محیط زیست به منظور تربیت نیروهای اجرایی تخصصی همچون محیطبانان، افسر محیطبانان و کارشناسان محیط زیست، آموزشکده عالی محیط زیست را در شهر کرج تأسیس می‌کند.

۱۲ بهمن ۱۳۵۰

با تصویب قانون «تجدید تشکیلات و تعیین وظایف سازمانهای وزارت کشاورزی و منابع طبیعی و انحلال وزارت منابع طبیعی» سازمان شکاربانی و نظارت بر صید به عنوان سازمان حفاظت محیط زیست تغییر نام می‌دهد و مواردی همچون مقابله با آلودگی‌ها و حفظ محیط زیست انسانی نیز به وظایف آن اضافه می‌شود.

۲ تیر ۱۳۵۴

ایران ۱۸ پهنه تالابی را به فهرست کنوانسیون رامسر اضافه می‌کند.

تیر ۱۳۵۶

اسکندر فیروز از ریاست سازمان حفاظت محیط زیست کناره‌گیری می‌شود. گفته می‌شود اختلافات او با عبدالرضا پهلوی باعث برکناری‌اش شد. «منوچهر قلی» به ریاست سازمان انتخاب شد.



۱۲ فروردین ۱۳۵۸

طی یک همه‌پرسی، بیش از ۹۸ درصد از مردم کشور به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رای آری می‌دهند. اصل پنجاهم قانون اساسی جدید به طور مشخص به حفاظت محیط زیست پرداخته است.



اسفند ۱۳۵۷

«عباس سمعی» از سوی دولت موقت به عنوان رئیس سازمان حفاظت محیط زیست منصوب می‌شود. او از مؤسسان نهضت آزادی بوده است.



آبان ۱۳۵۸

«تقی ابتکار» که مهندس مکانیک و استاد دانشکده فنی دانشگاه تهران است، به عنوان رئیس سازمان حفاظت محیط زیست منصوب می‌شود.

اسفند ۱۳۵۹

«رضا حسین میرزاظاهری» که سابق خدمت‌اش در آموزش و پرورش بوده است، به ریاست سازمان حفاظت محیط زیست منصوب می‌شود.

۱۳ تیر ۱۳۷۱

نمایندگان ایران از جمله مقامات سازمان حفاظت محیط زیست در «کنفرانس زمین» مشهور به اجلاس ریو در شهر ریودوژانیرو برزیل شرکت کردند. در این اجلاس کلیات دو کنوانسیون مهم «حفاظت از تنوع زیستی» و «مقابله با تغییر اقلیم» به تصویب رسید که ایران نیز با کلیت آن موافقت می‌کند.

اسفند ۱۳۶۳

«هادی منافعی» به ریاست سازمان حفاظت محیط زیست منصوب می‌شود. او پزشک و قبلاً وزیر بهداشتی و رئیس سازمان نظام پزشکی بوده است.



شهریور ۱۳۶۳

سازمان حفاظت محیط زیست با درج یک فراخوان، طراحی نشان جدید این سازمان را به مسابقه می‌گذارد. طرح خانم «افسانه افسرمنش» به عنوان نشان جدید سازمان حفاظت محیط زیست انتخاب می‌شود.



۱ بهمن ۱۴۰۰

رئیس سازمان حفاظت محیط زیست در نامه‌ای دست‌نویس از رئیس جمهور می‌خواهد تا «ادغام صد در صدی» سازمان جنگل‌ها و مراتع با سازمان حفاظت محیط زیست را به اجرا بگذارد که واکنش‌های متفاوتی به این درخواست به چشم می‌خورد.



مهر ۱۴۰۰

«علی سلاجقه» که سابقه ریاست سازمان جنگل‌ها را در کارنامه دارد در دولت جدید به عنوان رئیس سازمان حفاظت محیط زیست معرفی می‌شود.

سال ۱۳۹۹

اداره کل حفاظت محیط زیست استان البرز در محل آموزشگاه عالی محیط زیست سابق و مرکز محیط‌بانی فعلی مستقر می‌شود. این مرکز آموزشی بلا تکلیف‌تر از قبل می‌شود.

سال ۱۳۹۸

زمزمه‌های انحلال دانشکده محیط زیست کرج قوت می‌گیرد. سازمان حفاظت محیط زیست نام این دانشکده را به «مرکز محیط‌بانی» بدون ذکر کلماتی چون آموزش یا آموزشگاه و... تغییر می‌دهد.



مرداد ۱۳۹۶

«عباسی کلانتری» وزیر کشاورزی ادوار مختلف، به عنوان رئیس سازمان حفاظت محیط زیست منصوب می‌شود.

سال ۱۳۸۹

یگان حفاظت محیط زیست کشور در زیرمجموعه پلیس پیشگیری تشکیل شد. محیط‌بانان سازمان حفاظت محیط زیست که پیش از این تحت عنوان «گارد امور مناطق» در معاونت محیط طبیعی سازمان فعالیت می‌کردند، از این پس به عنوان نیروهای یگان حفاظت محیط زیست در مناطق تحت حفاظت حضور خواهند داشت.



شهریور ۱۳۸۸

«محمدجواد محمدی‌زاده» جانشین فاطمه واعظ جوادی می‌شود. او قبلاً معاون شهرداری تهران و استاندار خراسان رضوی بوده است.

شهریور ۱۳۹۲

معصومه ابتکار بار دیگر به عنوان رئیس سازمان حفاظت محیط زیست منصوب می‌شود.

۷ دی ۱۳۸۹

آموزشگاه عالی محیط زیست بر اساس مصوبه سفر استانی رئیس جمهور به دانشکده محیط زیست ارتقا می‌یابد.

شهریور ۱۳۷۶

«معصومه ابتکار» که ایمنولوژیست است، به عنوان رئیس سازمان حفاظت محیط زیست منصوب می‌شود. این نخستین بار پس از انقلاب اسلامی است که یک زن به کابینه دولت راه می‌یابد. او دختر تقی ابتکار است و عضویت در هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس و سردبیری کیهان هوایی و مدیرمسئولی یک نشریه را در کارنامه دارد.

شهریور ۱۳۸۴

«فاطمه واعظ جوادی» که دیرینه شناس و استادیار دانشگاه شیراز است در دولت جدید جانشین معصومه ابتکار می‌شود.

۶ خرداد ۱۳۷۵

با تصویب مجلس و تأیید شورای نگهبان، ایران رسماً به دو کنوانسیون «تغییر اقلیم» و «تنوع زیستی» می‌پیوندد.





♦ ♦ ♦ دو محیطبان تفتنگ بر دوش در شمال غربی پردیسان مستقر بودند و شبانه روز کشیک می‌دادند، مبادا کارگران، پیمانکاران یا مهندسان شهرداری سر برسند. هر شب محیطبان‌ها عوض می‌شدند و برمی‌گشتند استان خودشان. به جای آنها دو محیطبان از استان دیگری می‌آمدند تا نوبت بعد. پردیسانی که از آن صحبت می‌کنم مثل امروز نبود، نه برق داشت و نه آب! دو سوله در همان شمال غربی پارک شهرداری زده بود به اسم اینکه می‌خواهند مصالح مورد نیاز رزمنده‌ها و جنگ را آنجا نگهداری کنند. با رضاحسین میرزاطاهری توافق کرده بودند که ۵۰ هکتار از همین بخش پارک را شهرک سازی کنند. مهندسان مشاور یکم هم قراردادهاایشان را بسته بودند و همه حاضر به یراق که تپه‌های پردیسان آنی بشود که در تپه‌های عباس آباد اتفاق افتاد. شیرین ابوالقاسمی، مدیر سابق پروژه زاگرس به اینجای روایت تاریخ پردیسان در ابتدای دهه ۶۰ که می‌رسد به یاد هوشنگ ضیائی پیشکسوت محیط زیست می‌افتد. همان وقت‌ها بود که از او کمک خواستم با هم پردیسان را نجات دهیم و او ایستاد تا به آخر! ۴۵ روز در پردیسان ماندیم تا شهرداری عقب نشست و سوله‌ها هم تبدیل شد به موزه تاریخ طبیعی. در این ۴۵ روز از همه استان‌ها محیطبان آمد غیر از یکی از استان‌ها، همین هم شد که با فشاری که به مدیریت سازمان آوردیم، مهندس واحدی مدیرکل محیط زیست استان تهران عوض شد. گام بعدی فضای سبز پردیسان بود که بدون یک ریال هزینه‌کرد در بودجه اختصاصی به پردیسان انجامش دادیم. آن زمان مدیر محیط زیست نوشهر آقای صادقی بود که برایمان از چالوس نهال می‌فرستاد، پرسنل سازمان از خدماتی گرفته تا مهندسان با بهره‌گیری از آب قناتی که در دره فرحزاد بود آب را با تانکر بالا می‌آوردند و توانستیم ۱۲۰ هکتار فضای سبز ایجاد کنیم تا پردیسان بشود آنچه امروز می‌بینیم.

تنها زنی که مدیر پروژه بین‌المللی شد

شیرین ابوالقاسمی ۲۵ ساله بود که پس از یک و نیم سال کار در دانشگاه شیراز در مرداد ۱۳۵۷ وارد ساختمان سازمان محیط زیست در خیابان ویلا شد. همکار و هم اتاقی‌اش، هنریک مجنونیان بود. کارشناسی که سهم بزرگی در تعیین محدوده مناطق چهارگانه محیط زیست تا انقلاب داشت. چند ماه بعد از حضور ابوالقاسمی انقلاب اتفاق افتاد و از سال‌های ۶۰ و ۶۱ به بعد تعداد پرسنل زن سازمان آب رفت، تعدادی را بازخرید کردند و برخی هم مثل شهلا نودهی با وجود سابقه کاری‌اش که ۱۰ سال در دفتر پارک‌ها و مناطق کار کرده بود، از آنجا که حاضر نشد حجاب مدنظر مدیران را رعایت کند سال ۶۳ و در دوره دکتر هادی منافی اخراج شد.

نودهی کمی بعد مهاجرت کرد و برای ادامه زندگی به آلمان رفت. به گفته ابوالقاسمی کسی چه می‌داند شاید عاقبت به خیر هم شد، آنجا ازدواج کرد و بچه‌دار شد و هنوز هم همانجاست. با این حال شیرین ابوالقاسمی در همان اتاق با هنریک مجنونیان ماند، حتی وقتی که در ادارات دولتی هم اتاقی زنان و مردان گناهی نابخشودنی بود و تفکیک‌ها را به شدت رعایت می‌کردند. آن وقت‌ها مجنونیان به واسطه مشکلاتی که در دانشکده محیط زیست داشت به دفتر پارک‌ها و مناطق آمده و آنجا کنج عزلتی برگزیده بود. در همان اتاق بود که کتاب‌هایش را می‌نوشت و شیرین ابوالقاسمی هم در ترجمه هر چقدر از



| فاطمه باباخانی |

| روزنامه‌نگار |

روایت زنانی که نزدیک به نیم قرن در راه حفاظت از محیط زیست تلاش کردند

از پردیسان تا فسیل‌های مراغه

سوار لندرور می‌شدند و در میان جاده‌های خاکی سال‌های ۵۴ و ۵۵ خودشان را ۳۰ کیلومتر آن طرفتر از شهر به سایت فسیل‌ها می‌رساندند. مردم محلی آن وقت برایشان عجیب نبود که زنی از آن سرکشور بیاید سراغ فسیل‌ها و روی آنها تحقیق کند. به گفته مسچی آنها خیلی هم مهربان بودند، آن سال‌ها اگر تابستان برای دیدن فسیل‌ها می‌رفتند شب را در مدرسه می‌ماندند یا اگر مهر بود و مدرسه‌ها باز، در خانه محلی‌ها ساکن می‌شدند. بعد از انقلاب هم چند باری مسچی به آنجا رفت ولی بعدتر در دفتر ماند، دفتری در خیابان قائم مقام که موزه تاریخ طبیعی در آن قرار داشت. او فراموش کرده است ولی علی‌آدمی میرحسینی که آن سال‌ها مدیریت مجموعه را بر عهده داشت یادش می‌آید که همان سال‌ها یک روز عده‌ای از انقلابیون آمدند، فسیل‌ها را با این تصور که اسکلت شکنجه شده ساواک است روی زمین ریختند و بعد که فهمیدند اشتباه کردند همه چیز را در هم و رها شده گذاشتند و رفتند. فسیل‌هایی که این روزها در موزه تاریخ طبیعی نگه داشته می‌شوند، معدود بازدیدکنندگانی دارند که نمی‌دانند در دهه ۵۰ و بعدتر از آن مسچی و همکارانش چند کیلومتر سفر کرده‌اند تا آنها را به این محل بیاورند. همانطور که آنها که به زاگرس سفر می‌کنند ممکن است قصه شیرین ابوالقاسمی را نشنیده باشند. قصه او و سایر زنانی که در این حوزه تلاش کردند و به قول هومن جوکار «خون دل‌ها خوردند تا ایران گوهری تابان شود.»

هزار کارگاه در این استان‌ها و استان‌های مجاور زاگرس مرکزی مانند لرستان یا خوزستان برگزار کردند و از انجمن‌های مختلف کمک گرفتند. سال ۹۶ آنها یک برنامه بلند مدت ۳۰ ساله روی میز مسئولان وقت سازمان محیط زیست گذاشتند که مورد تایید دفتر عمران ملل متحد هم بود. در جلسه‌ای که با حضور سازمان‌ها و دستگاه‌های اجرایی مانند جهاد کشاورزی، وزارت کشور، میراث فرهنگی و گردشگری داشتند برنامه مورد تایید قرار گرفت. منتها در اجرا، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی وقت تامین اعتبار نکرد و کار به یکباره رها شد. او هم از سازمان بیرون آمد و مانند دیگران بعد از عمری کار در این حوزه گوشه نشینی اختیار کرد.

هیچ‌کس از حضور زنان تعجب نمی‌کرد

فریده مسچی هم کارشناس ارشد دیرین‌شناسی موزه ملی تاریخ طبیعی بود. او ۱۹ است که بازنشسته شده. حافظه‌اش آنقدر باری نمی‌کند که خاطراتش در موزه را به یاد آورد، اینکه چند ماموریت رفته، به چند منطقه سفر کرده، چه کارهایی درباره فون و فلور مناطق انجام داده و هر چیز دیگری! در ذهنش انگار بسته‌ای از تجربه‌های خوب و متفاوت وجود دارد که روی آن را طنابی سفت و محکم پیچیده باشند. تنها جایی که طناب شل شده همان جایی است که برای دیدن سایت فسیل‌های مراغه یا شهر سوخته رفته بود. در شهر سوخته در سیستان و بلوچستان فسیل‌ها جدیدتر بودند اما مراغه برای خودش اقیانوسی بود از فسیل! آنها با قطار خودشان را به مراغه می‌رساندند، از آنجا

دستش برمی‌آمد به او کمک می‌کرد. به گفته شیرین ابوالقاسمی ۱۰ سال هم اتاق بودن با هنریک دوره خوبی بود. در این دوره او نوشتن را جدی گرفت و من همراهش بودم و از او بسیار آموختم و دوستی عمیقی بین ما ایجاد شد. در چارچوب دیدگاه‌های هنریک موفق به ارتقا سطح مناطق حفاظت شده از ۴ درصد به ۱۰ درصد سطح کل کشور تا سال ۱۳۹۴ شدم.

از او پرسیدم با توجه به نگاهی که به زنان چه آن دهه و چه بعدتر از آن وجود داشت، اتفاق افتاده بود فکر کند به خاطر جنسیت دست کم گرفته شود؟ شیرین ابوالقاسمی باز به گذشته برمی‌گردد به آن وقت که محمد باقر صدوق هنوز در قید حیات بود و مدیرکل استان تهران، همان وقت که گفته بود اگر تنها یک مرد در سازمان باشد که او بتواند رویش حساب کند شیرین ابوالقاسمی است. شاید همین سرسختی‌اش هم باعث شد تنها زنی باشد که مدیریت یک پروژه بین‌المللی را به او بدهند؛ پروژه زاگرس. به گفته خودش زمانی که پروژه را تحویل گرفت دفتر عمران ملل متحد «UNDP» می‌خواست بقیه اعتبار پروژه را برگرداند. مدیران قبلی قرار بود چهار میلیون دلار برای کل پروژه هزینه کنند که دو میلیون و ۴۰۰ هزار دلار هزینه شده و تنها چهار درصد پیشرفت داشتند. با چنین وضعیتی در سال ۸۹ پروژه زاگرس را تحویل او دادند و خواستند کار را به سرانجام برسانند. دفتری هم در ساختمان معاونت محیط طبیعی در اختیارش گذاشتند. شیرین ابوالقاسمی یک میلیون و ۶۰۰ هزار دلار در اختیار داشت و ۹۶ درصد باقیمانده کار پروژه! خودش معتقد است همت همه بود که توانستند کار را به سرانجام خوشی برسانند و آن را تبدیل به یک برنامه بلند مدت کنند. در چهار استان اصفهان، چهارمحال و بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد و فارس که در زاگرس مرکزی بودند کار روی زمین با جوامع محلی برای نجات زاگرس شروع شد و توانستند مشارکت مردم را برای حفاظت جلب کنند. آنها بیش از چهار



۴۵ روز در پردیسان ماندیم تا شهرداری عقب نشست و سوله‌ها هم تبدیل شد به موزه تاریخ طبیعی. گام بعدی فضای سبز پردیسان بود که بدون یک ریال هزینه کرد در بودجه اختصاصی به پردیسان انجامش دادیم. آن زمان مدیر محیط زیست نوشهر آقای صادقی بود که برایمان از چالوس نهال می‌فرستاد





گردشگری پس از رکود

شورای جهانی گردشگری در بررسی‌های اخیر خود به این نتیجه رسیده است که در سال ۲۰۲۲ سهم گردشگری در اقتصاد جهانی می‌تواند به ۸.۶ تریلیون دلار برسد. رقمی که تنها ۶.۴ درصد کمتر از میزان پیش از پاندمی است. در سال ۲۰۱۹ گردشگری بالغ بر ۹.۲ تریلیون دلار از اقتصاد جهانی را به خود اختصاص داده بود اما در پی پاندمی کرونا و رکود اجباری گردشگری این رقم کاهش بی‌سابقه پیدا کرد و با ۴۹ درصد زیان اقتصادی به ۴.۵ تریلیون دلار رسید. حالا با واکنش‌های گسترده در دنیا و همچنین تغییرات عمده در سبک سفر این امیدواری ایجاد شده که گردشگری تا حدودی بتواند به جایگاه قبلی خود نزدیک شود. سازمان جهانی گردشگری، از رشد ۴ درصدی گردشگری در سال ۲۰۲۱ خبر داده و اعلام کرده است در این سال با ثبت ۴۱۵ میلیون نفر نسبت به سال ۲۰۲۰ (۴۰۰ میلیون سفر) گردشگری دنیا با ۴ درصد رشد همراه بوده است. در این رشد ۴ درصد، اروپا و آمریکا بیشترین سهم را داشتند و به ترتیب رشد ۱۹ و ۱۷ درصدی را در سال ۲۰۲۱ تجربه کردند. در خاورمیانه اما این روند کاهش‌ی بوده و تعداد گردشگران ورودی ۲۴ درصد نسبت به سال ۲۰۲۰ و ۷۹ درصد نسبت به سال ۲۰۱۹ کمتر شده است.

بر اساس آماري که خبرگزاری مهر از گردشگران ورودی ایران منتشر کرده است، در بازه زمانی اول آبان تا ۱۱ دی ۱۴۰۰ بیشترین مسافران ورودی به ایران شهروندان عراقی و افغانستانی بوده‌اند و پس از آنها شهروندان ترکیه و آذربایجانی‌ها بیشترین آمار را به خود اختصاص داده‌اند. آمار دقیق و رسمی از ورود گردشگران به کشور از سوی نهادهای متولی منتشر نشده است. هر چند وزارت میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری و دیگر نهادهای متولی ارائه آمار بخش گردشگری کشور هنوز به تعریف دقیق و استاندارد از «گردشگر» نرسیده‌اند به همین دلیل استناد به آمارهای موجود نمی‌تواند چندان مبنای درستی داشته باشد. از آبان ماه سال ۱۴۰۰ مرزهای ایران به روی گردشگران خارجی باز شد، اما سویه جدید کرونا باز هم صنعت گردشگری دنیا را نسبت به تبعات این ویروس نگران کرده است. ایران هنوز در مورد وضعیت گردشگران ورودی به کشور محدودیتی اعمال نکرده است، اما آمار دقیقی هم از ورود گردشگران در چند ماهه منتهی به سال ۱۴۰۱ منتشر نشده است و آینده همچنان برای گردشگری کشور مبهم است.



| حسن تقی‌زاده‌انصاری |

| رئیس جامعه گردشگری
الکترونیکی ایران |

گردشگری و انقلاب صنعتی چهارم

فراهم می‌کنند یا تورهای گردشگری مجازی از مراکز گردشگری نیز از نمونه‌های دیگر ورود فناوری‌های نو به حوزه گردشگری هستند. هوش مصنوعی و فناوری به کمک فعالان گردشگری آمده تا بتوانند در کمترین زمان، بدون دخالت انسان به سؤالات و درخواست‌های مشتریان خود پاسخ دهند و آنها را راهنمایی کرده و میزان رضایتمندی آنان را افزایش دهند. علاوه بر این هوش مصنوعی، با شناخت نیاز، سلیقه و انتظارات مخاطبان به فعالان گردشگری کمک می‌کند تا محصولات و خدمات مناسب با این نیازها و سلیقه را طراحی و ارائه کنند.

فناوری‌های انقلاب صنعتی چهارم هر روز بیش از گذشته مورد توجه قرار گرفته و کاربرد پیدا می‌کنند. هوش مصنوعی در حال حاضر دست‌کم بازاری ۷۰ میلیارد دلاری در اختیار دارد که از آن با عنوان «آینده همه چیز» یاد می‌شود. در گردشگری نیز می‌توان محصولات و خدمات جدید، جذاب و ارزان‌تری برای گردشگران طراحی و ارائه کرد و از فعالیت‌های سنتی به سمت فعالیت‌های نوآورانه و جذاب برای مشتریان بهره برد. در این راستا لازم است یک اکوسیستم نوآوری، خلاقیت و کارآفرینی مبتنی بر فناوری در بخش گردشگری کشور طراحی شود. برای رسیدن به این هدف شرکت‌های دانش‌بنیان و استارت‌آپ‌ها می‌توانند به کمک گردشگری آمده و محصولات جدید و خلاقانه و کاربردی در این حوزه تولید کنند.

امروزه از تحولات گسترده حوزه فناوری با عنوان «انقلاب صنعتی چهارم» یاد می‌شود. انقلابی که در آن سیستم‌های فیزیکی-مجازی، فناوری‌های حوزه رباتیک، هوش مصنوعی، بلاک‌چین، نانو تکنولوژی، اینترنت اشیا و... حاکم هستند. در این میان تن دادن به این تحولات برای چابک‌سازی سازمان و افزایش بهره‌وری با کمک فناوری‌های نوین از مهمترین شروط در جهت ادامه حیات کسب و کارها به خصوص کسب و کارهای گردشگری است.

در دورانی که همزمان با چهارمین انقلاب صنعتی است، شیوه و روش در تولید محصول و مدیریت کسب‌وکار در صنایع متحول می‌شود، صنعت گردشگری نیز به عنوان یکی از پر اهمیت‌ترین صنایع اقتصادی و فرهنگی در دنیا از این قاعده مستثنا نیست. بهره‌گیری از فناوری «هوش مصنوعی» تحولی جدی در عرصه فناوری محسوب می‌شود که در فعالیت‌های خلاق و پیچیده و تصمیم‌گیری‌های استراتژیک کمک‌های اثرگذاری به صنایع می‌کند. این فناوری در صنعت گردشگری نیز می‌تواند کاربردهای بسیاری داشته باشد. بررسی و تحلیل نیازهای گردشگران، ایجاد تجربه‌های خاص و جدید برای گردشگران در مقاصد، طراحی چت‌بات در هتل‌ها، دفاتر خدمات مسافرتی و مراکز گردشگری از جمله رایج‌ترین کاربردهای هوش مصنوعی است. موزه‌هایی که در دنیا با فناوری‌های واقعیت افزوده تجاری نو را برای مخاطبان خود



یادداشت



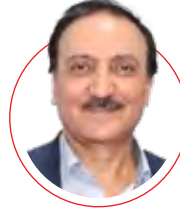
اکبر رضویان

نایب رئیس جامعه حرفه‌ای
اقامتگاه‌های بومگردی کشور

نگاه به بومگردی‌ها باید کیفی باشد نه کمی

اگر بخواهیم چشم‌انداز مثبتی پیش روی گردشگری کشور داشته باشیم، نگاه ما به این بخش باید تغییر کند. اتفاقاتی که در بخش گردشگری کشورهای اطراف ما رخ داده است، می‌تواند موجب این تغییر نگاه شود. باید ببینیم کشورهای اطراف ما با چه سرعتی در گردشگری رو به جلو پیش می‌روند و ما هم با توجه به ظرفیت‌های موجود در ایران نگاهمان را نسبت به ابعاد مختلف این بخش تغییر دهیم. نخستین تغییر دیدگاه در مدیریت بخش گردشگری می‌تواند اتفاق بیفتد. صنعت گردشگری و به طور کلی اقتصاد در دنیا به طرف خصوصی شدن پیش می‌رود. در مورد یک صنعت فرهنگی مثل گردشگری، بخش دولتی در دنیا حداقل قدرت را دارد و تنها در سیاست‌گذاری‌های کلان نقش ایفا می‌کند. اما در کشور ما بخش عمده‌ای از نیازهای بخش گردشگری توسط بخش خصوصی تامین می‌شود اما جزئی‌ترین برنامه‌ریزی آن توسط بخش دولتی انجام می‌شود. در حالی که در دو سال رکود این بخش در کشور هیچ کدام از بخش‌های بدنه سیستم دولتی حداقل همراهی را با فعالان بخش گردشگری نداشتند. از سیستم بانکی تا دارایی و شهرداری و بخش‌های دیگر کوچکترین همراهی را نداشتیم. حوزه بومگردی یکی از بخش‌های گردشگری است که بر خلاف بسیاری از بخش‌ها که می‌توان آنها را کمی دانست، یک حوزه کاملاً بومی و کیفی است. تمام المان‌ها و آیتم‌های این بخش بر اساس کیفیت شکل گرفته است. یک کسب و کار کوچک، خانواده محور و مبتنی بر آیتم‌های فرهنگی است. نگاه کمی به این بخش موجب آسیب می‌شود. اگر در آینده این امر پذیرفته شود که بر اساس کیفیت با این بخش روبرو شویم، قطعاً شاهد روزهای خوبی در حوزه بومگردی خواهیم بود. در سه سالی که پس از برجام شاهد استقبال گردشگران خارجی از سفر به ایران بودیم، متوجه شدیم که بیشترین استقبال از خانه‌های بومگردی شد. قطعاً اگر در سال‌های آینده باز هم با شرایط مشابه مواجه شویم و شاهد حضور گردشگران خارجی باشیم آنچه که برای آنها خلق تجربه می‌کند و اتفاق متفاوتی را رقم می‌زند، خانه‌های بومگردی، غذاهای محلی، صنایع دستی، آیین‌ها و آداب و رسوم و خرده فرهنگ‌ها ما است. موضوعی که در این حوزه آسیب‌زاست، نگاه کمی به بومگردی‌هاست. نگاهی که اگر تغییر کند، اثر بخشی بومگردی‌ها در چشم‌انداز پیش رو افزایش خواهد داشت. خانه‌های بومگردی توسط بخش خصوصی که به گردشگری علاقمند بودند ایجاد شده است. اگر به همان منوال اجازه داده می‌شد این حرکت آرام آرام پیش رود، قطعاً ما به ورطه کمیت نمی‌افتادیم. اما آنچه اتفاق افتاد این بود که وقتی این استقبال دیده شد، این تصور پیش آمد که بومگردی‌ها می‌توانند بسیاری از معضلات کشور مثل بیکاری در روستاها، اشتغالزایی، توسعه پایدار و بازنده سازی بافت‌های تاریخی و همه معضلاتی که در بخش‌های مختلف وجود داشت را حل کنند. به این ترتیب «اقامتگاه بومگردی» شکل گرفت. در حالی که آنچه در ابتدا وجود داشت «خانه بومگردی» بود. این دو مفهوم با یکدیگر متفاوت است. اقامتگاه بومگردی مبتنی بر اقامت است. اما خانه بومگردی یک مفهوم کلی‌تر و نوعی پاتوق فرهنگی است. اقامت کاملاً کمیته است. اما خانه یک واژه کاملاً کیفیتی و مفهومی است. همین سوء تعبیرها باعث شد که همان نگاهی که به سایر تاسیسات گردشگری وجود دارد به بومگردی‌ها هم تعمیم داده شود. اما اگر به دنبال اثرگذاری بومگردی‌ها در آینده هستیم باید نگاهمان به بومگردی کیفی باشد، نه کیفی. اگر چنین نگاهی وجود داشته باشد، قطعاً خروجی مطلوب‌تری خواهیم داشت.

یادداشت



ابراهیم پورفرج

رئیس جامعه تورگردانان ایران

با کدام زیرساخت به دنبال ۲۰ میلیون گردشگر هستیم

گردشگری از جمله اموری است که نیازمند انگیزه است. انگیزه از سوی گردشگر برای سفر و از سوی سیستم خدمات دهنده برای جذب گردشگر. ایران از کشورهایی است که می‌تواند انگیزه کافی را برای گردشگران ایجاد کند. هر آنچه که به عنوان جاذبه‌ای انگیزه‌بخش برای جذب گردشگر نیاز باشد، در ایران وجود دارد. اما در سوی دیگر سکه، ضعف‌ها و کاستی‌هایی وجود دارد.

ما امروز از جذب ۲۰ میلیون گردشگر سخن می‌گوییم. این امر شدنی است و دور از ذهن نیست. اتفاقاتی که بعد از برجام افتاد نشان می‌دهد که این آمار می‌تواند محقق شود. اما مسئله اینجاست که ما ظرفیت و امکانات و زیرساخت‌های لازم برای پذیرایی از این حجم از گردشگران را نداریم. هتل کافی، سیستم حمل و نقل مناسب و ظرفیت‌های پذیرایی کافی برای این هدفی که تعریف کرده‌ایم را نداریم. اگر هم بخواهیم این امکانات را از سوی فعالان بخش خصوصی تامین کنیم، موانع به ما اجازه نمی‌دهند. یکی از تجارب جامعه تورگردانان این بود که تقاضای صدور مجوز خودروهایی را ارائه کردیم که در بخش حمل و نقل گردشگری فعالیت کنند. اما موفق به جلب موافقت مسئولان نشدیم. در حال حاضر در تورهای گردشگری - به ویژه تورهای ورودی - برای یک گروه ۹ نفره باید یک اتوبوس ۴۰ نفره در اختیار تور قرار گیرد. چرا؟ چون وسیله نقلیه مناسب نداریم. ۵ سال پیش جامعه تورگردانان به سازمان توسعه تجارت و وزارت گردشگری اعلام کرد توانایی این را دارد که با هزینه خود ۲ هزار دستگاه خودروی توریستی وارد کند. حاضر بودیم تعهد کتبی و هر تعهدی که لازم باشد بدهیم که این خودروها در اختیار بخش گردشگری باشد و در بازار داخلی خرید و فروش نشود. اما اجازه ندادند. فرض کنیم مقدمات فراهم و گردشگر به کشور سرازیر شده است. سیستم حمل و نقل ما می‌تواند پاسخگوی نیازها باشد؟ زیرساخت‌های اقامت چطور؟ اقتصاد گردشگری نیاز به فراهم شدن بسترهای مناسب دارد. در غیر اینصورت حتی اگر نیمی از اهداف ما محقق شده و ۱۰ میلیون گردشگر به ایران سرازیر شود ما توان پذیرایی مناسب از آنها را نداریم.

در چشم‌انداز آینده گردشگری، باید سعی کنیم بیش از گذشته به این بخش توجه کنیم. بخشی که اشتغالزا و درآمدزا است، و مهمتر از آن بهترین ابزار برای معرفی فرهنگ ایران است. ما با هیچ منطقی در اقتصاد و فرهنگ نمی‌توانیم گردشگری را رها کنیم و تنها به نفت متکی باشیم. مگر ترکیه نفت دارد؟ مگر بسیاری از کشورها که اقتصاد متکی به گردشگری دارند نفت دارند؟ رونق این بخش در کشور بسیاری از مشکلات را حل می‌کند. به شرط اینکه به آن اهمیت داده شود.



| نیما آذری |

| رئیس انجمن موسسات
آموزش گردشگری کشور |

آموزش در گردشگری نیازمند محصولات جدید

اجرای صحیح چنین برنامه‌هایی، نیاز به نظارت‌های عملیاتی دارد. متأسفانه نظارت‌هایی که در حال حاضر صورت می‌گیرد، یا مبتنی بر روش‌های سنتی سابق است یا صرفاً دولتی است - که ایجاد رانت می‌کند - یعنی یک کارمند دولتی با یک چک لیست کاملاً ناقص و فیزیکی مثل متر از موسسه و تعداد کلاس و ... موسسه آموزشی را ارزیابی می‌کند. در این روش عملکرد موسسه آموزشی مد نظر نیست. کیفیت آموزش معمولاً در این نظارت‌ها مورد ارزیابی قرار نمی‌گیرد. در حالی که روش‌های ارزیابی بسیار اهمیت دارند. حتی آزمون جامعی که در حال حاضر برگزار می‌شود از جهاتی مورد نقد است و لازم است که به روز رسانی و بهینه شود.

برای رسیدن به یک چشم انداز مطلوب در بخش آموزش گردشگری، اقدام دیگری که باید صورت گیرد، واگذاری امور توسط دولت است. اصولاً در تمام دنیا تصدی‌گری به عهده بخش خصوصی بوده و بخش دولتی بسیار کوچک است و صرفاً نقش سیاستگذار عالی و ناظر عالی را دارد. به این معنا که رسیدگی‌های اولیه و مجوزهای اولیه توسط انجمن‌ها و فعالان بخش خصوصی صورت گیرد و ناظر عالی تأیید نهایی را انجام دهد. اما در ایران این سیستم وجود ندارد. دولت می‌خواهد همه امور را خود به دست بگیرد. از آنجا که نیروی کافی و دیدگاه درستی به موضوع ندارد، این اقدامات به شکل صحیح انجام نمی‌شود. به طور مثال نظارت در عمل وجود ندارد، رسیدگی به شکایات به شکل درستی انجام نمی‌شود. مجوزها رانته هستند و بر اساس سلیقه صادر می‌شوند.

اگر امید به گردشگری تزیق شود و کرونا کنترل شود و در نهایت آرامش سیاسی برگردد، نخستین کاری که در بخش آموزش باید انجام گیرد، جبران نیروهای انسانی که در دوران رکود از بخش گردشگری خارج شدند با بازآموزی آنها و تربیت نیروهای انسانی جدید است. رشته‌ها و محصولات این بخش نیاز به خلاقیت و تنوع بیشتر دارند تا این فرصت فراهم شود که افراد خود را محک بزنند. با ارائه چند رشته سنتی نمی‌توان تغییری در چشم‌انداز آینده گردشگری ایجاد کرد. لازم است رشته‌های جدید و خلاقانه به ویژه در حوزه استارت‌آپ‌ها ارائه شود تا زمینه فعالیت خلاقانه و تجربه‌گرا فراهم شود. به ویژه رشته‌های مبتنی بر فناوری اطلاعات و این فضا را فراهم می‌کنند که نیروهای جوان خوش فکر، با ایده‌های نو به گردشگری تزیق شوند.

آموزش، پایه صنعت گردشگری است. اما در عمل کمترین توجه به این بخش صورت می‌گیرد. رویکرد اقتصادی به گردشگری، توجه به جریان آموزشی این بخش را در کشور کم‌رنگ کرده است. آینده گردشگری نیز تحت تأثیر این بی‌توجهی خواهد بود. کشورهای پیشرفته دنیا توجه ویژه‌ای به بخش آموزش گردشگری دارند و اگر پیشرفتی در این صنعت داشته‌اند، به واسطه توجه عملیاتی به این بخش است.

برای داشتن چشم‌اندازی روشن در حوزه آموزش گردشگری یکی از الزاماتی که باید مورد توجه قرار گیرد، به روزرسانی محصولات است که در این بخش ارائه می‌شود. دوره‌های آموزشی و محصولات ارائه شده در این بخش باید منطبق با نیازهای روز بدنه بخش گردشگری باشند. سالهاست که آموزش‌های گردشگری محدود به چند رشته خاص مثل راهنمایان در دو شاخه فرهنگی و طبیعت گردی، مدیر فنی، مدیریت تاسیسات یا هتلداری، آشپزی و ... شده است. اما با عبور از دوران رکود نیازهای بخش گردشگری تغییر کرده و توجه به گسترش دایره آموزش یکی از مواردی است که ضروری به نظر می‌رسد.

در کنار این به روز رسانی، یکی از مهمترین مباحث مطروحه در حوزه آموزش، بازآموزی است. در تمام دنیا وقتی از آموزش تخصصی صحبت می‌کنند، بر این موضوع تأکید دارند که آموزش امری یکباره نیست. همانگونه که در پزشکی در بازه‌های زمانی مختلف دانش فرد به روزرسانی می‌شود، در حوزه‌های تخصصی دیگر هم این نیاز به بازآموزی و به روزرسانی دانش وجود دارد. تا کنون در سیستم آموزش در حوزه گردشگری کشور روال به این شکل بود که یک فرد مجوز و گواهینامه‌ای را به واسطه گذراندن یک دوره آموزشی دریافت می‌کرد و به صورت دائمی آن حرفه را تصاحب می‌کرد. در حالی که فرد بعد از گذراندن دوره آموزشی و ورود به یک صنف تخصصی باید در بازه‌های زمانی مشخص دوره‌های بازآموزی بگذراند. در ایران چنین رویکردی تا کنون وجود نداشت، به تازگی بحث‌های تئوریک آن مطرح شده و در حال پیگیری موضوع هستیم. چشم انداز ما در این زمینه این است که هر سه سال یکبار برای بخش‌های مختلف گردشگری، دوره‌های بازآموزی برگزار شود و گذراندن این دوره‌ها شرط تمدید مجوز فعالیت افراد باشد.





محمد جهانگیری |
 رییس انجمن گردشگری
 سلامت ایران

فناوری به کمک گردشگری سلامت می‌آید

بررسی‌ها نشان می‌دهد در حوزه خدمات بین‌المللی سلامت و گردشگری سلامت پس از پاندمی کرونا، نیاز تمام کشورها به خدمات سلامت افزایش پیدا کرده است. رسیدگی به کرونا اولویتی بود که نظام سلامت کشورها را درگیر کرد. در نتیجه رسیدگی و توجه به بیماریهای دیگر اعم از بیماری‌های مزمن، قلبی عروقی یا مشکلات مادرزادی و یا بیماری‌های خاص مثل سرطان و انواع و اقسام بیماری‌های دیگر و حتی زیبایی‌ها با یک تاخیری صورت گرفت و یک نیاز مضاعف انباشته شده در این حوزه ایجاد شده است.

با توجه به ظرفیت‌های موجود گردشگری سلامت در ایران اگر در این حوزه برنامه‌ریزی مناسبی صورت گیرد - به خصوص با توجه به اینکه کرونا به رغم همه تهدیدها و محدودیت‌هایی که ایجاد کرد فرصتی برای نظم‌دهی به وضع موجود به دست داد. این فرصت در کنار نیاز انباشته کشورهای اطراف می‌تواند در آینده شرایط مناسبی برای گردشگری سلامت در کشور رقم بزند.

ارائه خدمات در زمینه بهبود و پیشگیری برای شرایط موجود انتخاب بسیار مناسبی است. دست کم در دو سال اخیر بسیاری از شهروندان کشورهای مختلف، اغلب برنامه مسافرت خود را لغو کرده و به زمان دیگری موکول کرده‌اند و به همین دلیل نیاز به تفریحات سالم و خدماتی که سلامت محور باشد دارند. برای طراحی خدماتی با این رویکرد می‌توان علاوه بر ایجاد زمینه بازتوانی مطلوب برای مسافران به ویژه برای افراد مسن، از مزیت تنوع آب و هوایی کشور هم بهره برد.

در حوزه فناوری خدمات پزشکی از راه دور در دوران کرونا با سرعت بیشتری تقویت شد و انجمن برنامه‌هایی برای ساماندهی این اقدامات داشت. در آینده می‌توان با بهره‌گیری از امکانات مراکز درمانی و دانشمندان فعال در این حوزه پزشکی از راه دور را تقویت کنیم. «تله مدیسین» یا پزشکی از راه دور جزو فعالیتهای و خدمات بین‌المللی سلامت است که ارتباط تنگاتنگی با خدمات گردشگری سلامت دارند و نمی‌شود آنها را از هم جدا کرد.

دورنمای گردشگری سلامت مثبت است. امید داریم در سال آینده با حضور فعال تمام کنشگران بتوانیم اطلاع رسانی و برندسازی مطلوبی در حوزه گردشگری سلامت داشته باشیم. نیاز است که دولت و ارگان‌های مربوطه حمایت لازم از این حوزه داشته باشند تا زیرساختهای مورد نیاز ایجاد شده و ارتباطات برقرار شود. بخش خصوصی و کنشگرانی که در حوزه‌های مرتبط فعالیت دارند، می‌توانند به عنوان پشتوانه‌ای برای این حوزه باشند. وزارت امور خارجه و اتاقهای بازرگانی مشترک ایران و کشورهای هدف و همچنین سایر دستگاه‌های مرتبط اگر همراهی با بخش گردشگری سلامت را در دستور کار قرار دهند می‌توان امید داشت که برندسازی و معرفی بهتر این خدمات در کشورهای هدف به نحو مطلوبی صورت گیرد. از طرفی احیای برجام می‌تواند این روند را تسریع کند. و فرصت خوبی است که بتوانیم اقدامات مؤثری در این حوزه ارائه دهیم. مشکلات و کاستی‌های موجود که ناشی از وجود محدودیت‌های بین‌المللی است، اگر برداشته شود ارائه خدمات در این حوزه جایگزین خواهد بود. ضمن اینکه تجهیزات مورد نیاز در این بخش هم با سهولت بیشتری تامین خواهد شد. از طرفی تبلیغات و اطلاع رسانی هم بهتر و در سطح گسترده‌تری صورت خواهد گرفت.



فرید جواهرزاده |
 رئیس انجمن علمی
 طبیعت گردی ایران

طبیعت گردی در ایران و آینده آن

اکوتوریسم شکل پایدار گردشگری مبتنی بر منابع طبیعی است که به طور عمده بر دو فاکتور «کسب تجربه در طبیعت» و «یادگیری در مورد طبیعت» تأکید دارد. شکل بهینه از هر گونه گردشگری شکلی است که با در نظر گرفتن اصول پایداری توسعه پیدا کند. طبیعت‌گردی (اکوتوریسم) اگر چه عمر کوتاهی در ایران دارد، اما در مسیری رو به رشد قرار گرفته و در حال توسعه است. با این همه آنچه از سوی فعالان این عرصه به‌عنوان موانع پیش روی رشد اکوتوریسم مطرح می‌شود، از جنس چالش‌های کلی صنعت گردشگری کشور است. کمبود اقامتگاه‌های بوم‌گردی، نبود وسایل حمل‌ونقل جاده‌ای و عدم توسعه خطوط ریلی در مسیرهایی که دسترسی به آنها دشوار است و نیز آموزش نیروی انسانی از جمله مهم‌ترین مسائلی است که باید در حوزه اکوتوریسم به آنها توجه داشت. صد البته برنامه‌ریزی متناسب با شرایط پسا کرونا و کاهش لطماتی که پاندمی بر پیکره صنعت گردشگری کشور وارد آورده از جمله مهم‌ترین دغدغه‌های صاحب نظران و مدیران این بخش محسوب می‌شود. با وجود اینکه ایجاد اقامتگاه‌های بوم‌گردی در کشور در چند سال اخیر از رشد زیادی برخوردار بوده، همچنان در این زمینه با کمبودهای بسیاری مواجه هستیم. به رغم ناکافی بودن تعداد تخت‌های اقامتی، مشکل دیگر استاندارد نبودن برخی از این واحدها است. از آنجا که این اقامتگاه‌ها عموماً از سوی مردم محلی ایجاد شده و در بسیاری از مناطق تنها خانه‌های محلی را در برمی‌گیرد که برای پاسخ به نیاز گردشگران به این امر اختصاص یافته، استانداردهای کافی در ایجاد و تجهیز آنها اعمال نشده و از این‌رو برای تامین نیاز خانواده‌ها و گردشگران چندان مناسب نیستند. از سویی دیگر به‌دلیل دیربازده بودن سرمایه‌گذاری در این بخش، لازم است دولت مشوق‌هایی را برای تشویق ورود بخش خصوصی ایجاد کند. به این ترتیب سرمایه‌گذاران با آوردن سرمایه‌های خود در این صنعت، زیرساخت‌های کافی را ایجاد و مدیریت کند. از طرفی علاوه بر دغدغه‌های محیط زیستی که خود به دلیل تغییرات اقلیمی دغدغه‌های بین‌المللی و فراملیتی نیز محسوب می‌شود، مهم‌ترین مساله فراروی رونق اکوتوریسم در مناطق مختلف را می‌توان نبود سازوکار سنجش ظرفیت ورود گردشگران و محدود کردن رفت و آمدها به مقاصد اکوتوریستی و طبیعت‌گردی دانست. این امر نیازمند برنامه‌ریزی بلند مدت و استفاده از تمامی امکانات و زیرساخت‌های متناسب با آن است. در مبحث مدیریت منابع، بعد اکولوژیکی ظرفیت تحمل همواره مورد توجه قرار می‌گیرد. در این بعد به ظرفیت محیط زیست در سازگاری با اثرات گردشگری و اکوتوریسم توجه می‌شود. گیاهان، خالک، آب، هوا و سایر اجزای اکوسیستم‌ها، هم به تنهایی و هم در ارتباط با سایر اجزای اکوسیستم و گونه‌های زیستی در این بعد مورد توجه قرار می‌گیرند. اکوسیستم‌های در معرض خطر شاخص مهمی در مدیریت منابع گردشگری است. این شاخص بر این اساس استوار است که هر چه گونه‌های جانوری کمیاب‌تر باشند، در نظر گردشگران جذاب‌ترند و بنابراین، چنین گونه‌های کمیابی بیشتر در معرض خطر بوده و آسیب پذیرتر خواهند بود. نبود سازوکار بررسی ظرفیت قابل تحمل و پس از آن پیش‌بینی‌ها و تمهیدات لازم برای مدیریت فاضلاب و پسماندها، کنترل آلودگی صوتی و ملاحظات مربوط به فرسایش زمین از جمله چالش‌های موجود بر سر راه توسعه طبیعت‌گردی در کشور محسوب می‌شود که می‌توان به لزوم وضع قوانین و گسترش نظارت‌ها مرتبط دانست. به‌منظور سیاستگذاری و هماهنگی در زمینه توسعه طبیعت‌گردی و تسهیل و هدایت فعالیت‌ها و امور مندرج در این حوزه آیین‌نامه طبیعت‌گردی کشور در دسترس قرار دارد که لزوم توجه بیش از پیش به آن و همچنین روزآمد سازی و تصویب نهایی آن که در یکی دو سال گذشته در دستور کار معاونت گردشگری وزارت میراث فرهنگی بوده است، می‌تواند تا اندازه زیادی بخشی از چالش‌های موجود در حوزه تقنینی و مدیریت برخی موازی کاری‌ها را سامان بخشد و تا اندازه زیادی در پیشبرد امور مرتبط اثرگذار باشد.



عکس: پیام ما



| فرزانه قبادی |

| روزنامه‌نگار |

سرخ‌خاک هرمز اگر روزگاری داستان گونه‌های گل انداخته جزیره را روایت می‌کرد و زیبایی‌اش را به رخ جهان می‌کشید و حکایت از احوالات سرخوشانه این قطعه از زمین داشت، حالا همه نشان از خونی است که جزیره از دست بشر بی‌ملاحظه به دل دارد. هر چند تصاویر مسافران از هرمز زیبا و ساحل بی‌نظیر و خاک شگفتی‌آفرینش می‌گویند و روایتگر حال خوبی هستند که آدم‌ها در جزیره تجربه کرده‌اند، حال هرمز اما هیچ خوش نیست. سرزمینی است پر از زیبایی و شگفتی که به بی‌تدبیری زمانه مبتلا شده. گردشگری مثل یک غده بدخیم به جان تمام زیبایی‌هایش افتاده و گویی قصد جانش را دارد. هرمز این روزها خسته است از تمام خودخواهی‌های انسان‌هایی که به هر قیمتی، خریدار حال خوبند. به قیمت دور شدن دلفین‌ها و کم شدن جیبرها و لاک‌پشت‌های پوزه عقابی، به قیمت رنگ باختن ساحل سرخ، به قیمت تخریب زیستگاه مرجان‌ها و به قیمت مهاجرت اهالی هرمز از جزیره و به قیمت ... بی‌آنکه ببیندیشند، هرمز با همین‌ها هرمز است و این نشانه‌ها اگر نباشند هرمز ماکتی است تو خالی، که روزگاری بهشتی بود بی‌بدیل، مرواریدی بود سرخ، در دل دریا.

هرمز از منظر گردشگری، مصداق بارز گردشگری غیرمسئولانه است. مجموعه‌ای از تمام آسیب‌هایی که گردشگری به یک جاذبه طبیعی و فرهنگی وارد می‌کند. در هرمز گردشگری نه تنها اقتصاد جزیره را بیمار کرده، که محیط زیست آن را به لبه پرتگاه کشانده و پدیده‌های زمین‌شناختی آن را تا حد نگران‌کننده‌ای تخریب کرده است. آنها که تابلوی حمایت از بومیان و توسعه گردشگری به دست گرفته و راهی جزیره بکر و زیبای جنوب ایران شده‌اند، هر کدام در دست دیگر خود دشنه‌ای دارند که قرار است بر جان هرمز بنشیند. اخباری که از زیر پوست هرمز به گوش می‌رسد نشان می‌دهد که آنچه در این جزیره منحصر به فرد در حال وقوع است فراتر از تمام آسیب‌های مشهودی است که در این جزیره می‌توان برشمرد. مشاهدات میدانی بسیاری از دغدغه‌مندان اجتماعی نشان می‌دهد که آسیب‌های اجتماعی در هرمز به مرز نگران‌کننده‌ای رسیده است. آسیب‌هایی که به واسطه حضور کسانی که گویی به این جزیره هدایت شده‌اند تا به خیال خود آزادی را تجربه کنند اما در واقع تبلیغ برای سفر و کمپ‌کردن‌های چند ماهه در این جزیره برنامه‌ای است که در جایی غیر از ذهن مسافران طراحی شده است. حالا بومیان هرمز که سالهاست صمیمانه و بی‌ریا میزبان گردشگرانی هستند که حضورشان هیچ نقشی در بهبود زندگی مردم نداشته، در معرض آسیب‌های متعددی هستند که سلامت جامعه و محل زندگی آبا و اجدادی‌شان را تهدید می‌کند.

«هرمز همان روند توسعه‌ای را طی کرده که ما در ایران طی ۵۰ سال اخیر شاهد هستیم. به عبارتی باید گفت در هرمز هم هیچ اتفاق عجیب و خاصی نیفتاده است. نهادهای دولتی و سرمایه‌گذارانی وارد هرمز شدند و اقداماتی انجام دادند. اما آنچه باعث شده هرمز به چنین وضعی دچار شود این است که همه این اقدامات بدون دانش و تخصص کافی، بدون مشورت با متخصصین حوزه‌های مختلف بوده.» اینها را شهرام قریشی به «پیام ما» می‌گوید، فعال اجتماعی و دانش‌آموخته زمین‌شناسی، کسی که مدت‌هاست به همراه دوستانش در خصوص وضعیت هرمز هشدار می‌دهد و به شرایط موجود در جزیره اعتراض می‌کند. با تاکید بر اینکه «هرمز نیاز به فعالیت‌های اقتصادی پایدار دارد نه برخی اقدامات که بیشتر راهی برای رفع مقطعی مشکلات و تثبیت فقر در جامعه و گداپووری است نه حل مشکلات آن» روند آسیب‌های هرمز را که در پی شکل‌گیری جریان توسعه - نامتوازن - در جزیره آغاز شده اینطور مرور می‌کند: «هنرمندانی بودند که می‌آمدند فرش خاکی راه می‌انداختند، طرح هرمز پاک را اجرا می‌کردند، بدون اینکه توجه کنند این حرکت‌ها چه تاثیری روی مردم می‌گذارد. در مورد اقدامات برخی آقازاده‌ها هم که همه می‌دانیم چه اتفاقاتی در جزیره افتاده

مروری بر سرنوشتی که گردشگری غیرمسئولانه برای جزیره شگفت‌انگیز ایران رقم زده است

پای گردشگری بر گلوی هرمز

بعد از ساخت هتل «ماجرا»، تپه‌های ساحلی جزیره تخریب شدند



هرمز هیچ سیستم دفع زباله یا بازیافت ندارد. زباله‌ها سوزانده یا دفن می‌شوند. در مواردی هم به خارج از جزیره منتقل می‌شوند. اما در غالب موارد در سطح جزیره پراکنده هستند

ساخت هتل ماجرا اعتراض کردند، اما نتیجه نداشت. همان زمان سوالاتی را مطرح می‌کردیم که هنوز هم به پاسخ آنها نرسیده‌ایم. اینکه مجوزهای مربوطه از چه طریقی صادر شده؟ زمینی که هتل در آن احداث شده در اختیار منابع طبیعی بود. چه فرایندی طی شده که این زمین‌ها به یک فرد واگذار شده و مجوز ساخت و ساز در آن صادر شده است؟ چند تن سیمان استفاده شده در این پروژه چه توجیه محیط زیستی دارد؟ مردم محلی به چه شکل قرار است از این پروژه منتفع شوند؟ بارها وعده داده شد که در یک کنفرانس مطبوعاتی به این سوالات پاسخ داده می‌شود، اما این اتفاق هرگز نیفتاد» علاوه بر تمام این سوالات، هتل ماجرا آسیب‌های جبران ناپذیر محیط زیستی نیز به جزیره وارد کرده است. قریبی در پایان نامه کارشناسی ارشد در رشته زمین‌شناسی در مورد خاک‌های متورم شوند هرمز پژوهش کرده و در زمینه ویژگی‌های زمین‌شناسی و محیط زیستی جزیره دانش کافی دارد. او در خصوص تخریب محیط زیستی این هتل می‌گوید: «بعد از ساخت هتل ماجرا، تپه‌های ساحلی جزیره تخریب شدند. نیمه غربی جزیره زیستگاه اصلی آبسنگ‌های مرجانی از گونه زوانتاریا Zoantharia است. بعد از جنگل‌های استوایی آبسنگ‌های مرجانی دومین زیستگاه غنی جهان هستند، به طوری که ممکن است در یک کیلومتر مربع از آبسنگ‌های مرجانی بیش از سه تن ماهی وجود داشته باشد. بدون توجه به این شرایط زیستی حاکم، این هتل در نزدیکی این زیستگاه ارزشمند ساخته شده است» قریبی از روزهایی می‌گوید که هرمز به معنای دقیق کلمه بهشت زمین‌شناسان بود. زمانی که دانشجویان رشته‌های مرتبط زمین‌شناسی به این جزیره می‌آمدند تا مطالعات میدانی درباره خاک‌های خاص جزیره داشته باشند؛ «جزیره هرمز به دلیل سنگ‌ها و خاک‌های خیلی خاصی که دارد و موقعیت گنبد نمکی که در مرکز جزیره قرار دارد و شرایط زیستی خاصی ایجاد کرده به بهشت زمین‌شناسان معروف است. در سال‌های اخیر اما اتفاقاتی برای این اکوسیستم افتاده است که باعث تخریب جدی این بهشت شده است. من به خاطر دارم از طرف دانشگاه زمین‌شناسان و دانشجویان زمین‌شناسی را هر سال برای مطالعات میدانی به هرمز می‌فرستادند، به این دلیل که شرایط بکر زمین‌شناسی هرمز فرصت خوبی برای مطالعه بود. اما دیگر گروه‌های دانشجویی برای مطالعه و بررسی‌های زمین‌شناسی به هرمز نمی‌آیند چون به شکلی گسترده این بکر بودن از بین رفته و جزیره تخریب شده است»

است. اما می‌شود گفت روند توسعه‌های هرمز و توجه فعالان مدنی و دولت‌ها به آن تقریباً از نیمه دوم دهه هشتاد شروع شد. دکتر احمد نادعلیان وارد هرمز شدند و سعی کردند شرایط موجود را آسیب‌شناسی کنند و از دیدگاه یک هنرمند مشکلات را حل کنند. به مرور توجه‌ها جلب شد هنرمندان بومی شروع به فعالیت کردند و رویدادهایی با این هدف برگزار شد که جذب گردشگر اتفاق بیفتد تا به تبع آن اقتصاد هرمز تغییر کند. اما شاید در ابتدا کسی نمی‌دانست حضور گردشگر به شکل غیرمستولانه در جزیره‌ای با ویژگی‌های هرمز چه تبعاتی دارد. در شش ماهه دو سال بالغ بر ۴۰۰ هزار گردشگر به جزیره می‌آید بدون اینکه کنترلی صورت گیرد. در نیمه اول سال ۱۴۰۰ بیش از یک میلیون و نهصد گردشگر وارد هرمز شده است.»

حضور غیرمستولانه گردشگران در هرمز دست به دست بی‌توجهی متولیان امر گردشگری و سودجویی صاحبان رانت در زمینه‌های مختلف داده تا این جاذبه منحصر به فرد گردشگری تبدیل به مصداقی روشن برای توسعه ناپایدار گردشگری شود. امری که می‌توانست در هرمز آثار مثبت به جا بگذارد حالا تبدیل به معضلی جدی برای محیط زیست جزیره شده است. برخی افراد با بهانه توسعه زیرساخت‌های گردشگری اقداماتی در هرمز انجام داده‌اند که نه توجیه محیط زیستی دارد و نه با اصول و قواعد توسعه پایدار همخوانی دارد. هتل «ماجرا» یکی از نمونه‌هایی است که پروپاگاندای بسیاری در رسانه‌ها برای تبلیغ آن شکل گرفته و هنوز هم با عناوینی مثل: «هتل ماجرا خلافتانه‌ترین اقامتگاه هرمز»، «جشن معمارانه رنگ در دره رنگین کمان» در رسانه‌ها معرفی می‌شود. این اقامتگاه در سال ۱۳۹۶ با نظارت و مجوز و البته حمایت سازمان وقت میراث فرهنگی و گردشگری ساخته شد. پروژه‌ای که به گفته مدیران حوزه گردشگری قرار بود ۲۰۰ تخت اقامتی برای بخش گردشگری هرمز تامین کند تا گردشگرانی که تمایل به اقامت در بومگردی‌ها و کپه‌های جزیره نداشتند، از این امکان استفاده کنند. اما ماجرای که هتل ماجرا برای هرمز رقم زده است، شاید در سال‌های آینده و زمانی که آن گنبد‌های رنگی اقامتگاه رنگ بآزند برای آدم‌ها نقل شود. آنها که نمی‌دانند ساخت این اقامتگاه با شعار توسعه گردشگری و ایجاد اشتغال برای مردم محلی تاسیس شد، شاید سال‌ها بعد ره به حقیقت «ماجرا» پی ببرند. قریبی درباره هتل ماجرا می‌گوید: «گردشگری پایدار از یک مفهوم وسیع‌تر به نام توسعه پایدار اقتباس شده است. این مفهوم به نوعی بازتاب نگرانی‌های تاثیر انسان بر محیط است. هتل ماجرا با عنوان اکو هتل در هرمز ساخته شد. اما آسیب‌های بسیاری به هرمز وارد کرد. اکوهتل ویژگی‌هایی دارد، مهمترین آن این است که باید سازگار با محیط زیست و طبیعت و اکوسیستم منطقه باشد. در عین حال به فرهنگ مردم محلی احترام بگذارد و برای آنها منافع اقتصادی داشته باشد. اما در عمل هیچ کدام از این اتفاقات نیفتاده است. در ابتدا از مردم محلی به عنوان نیروی کار ارزان قیمت برای پروژه ساخت اقامتگاه استفاده شد. هر چند همان زمان هم بسیاری از مردم محلی با نگرانی‌هایی که برای جزیره داشتند، نسبت به

در پس تمام قاب‌هایی که زیبایی‌های هرمز را پیش چشمان کاربران دنیای مجازی قرار می‌دهد، انبوهی از زباله در نقاط مختلف جزیره و فاضلاب رها شده در کوچه‌های هرمز هم وجود دارد. سکه این زیبایی‌ها روی دیگری هم دارد که معمولاً کمتر دیده می‌شود. به گفته قریبی، هرمز سیستم دفع زباله یا بازیافت ندارد. اداره محیط زیست هرمز هم می‌گوید: «پسماند جزیره توسط شهرداری در محلی از جزیره دفن می‌شود، در صورت تصویب طرح مدیریت پسماند که توسط شهرداری تهیه شده، زباله‌ها به صورت بسته‌بندی از جزیره هرمز خارج خواهند شد» قریبی اما هشدار جدی‌تری در این زمینه می‌دهد: «هرمز هیچ سیستم دفع زباله یا بازیافت ندارد. زباله‌ها سوزانده یا دفن می‌شوند. در مواردی هم به خارج از جزیره منتقل می‌شوند. اما در غالب موارد در سطح جزیره پراکنده هستند. چند کمپین مردمی از جمله «هرمز پاک» در جزیره به راه افتاد اما در این کمپین‌ها هم شفاف نبود که چه برنامه‌ای برای زباله‌ها که توسط داوطلبان جمع‌آوری می‌شد، دارند. در چنین شرایطی ورود این حجم از گردشگر چه توجیهی دارد؟ جز آسیب به محیط زیست چه نتیجه‌ای ممکن است داشته باشد؟ این وضعیت به جز زشت کردن چهره جزیره و آلودگی‌های فعلی، ممکن است در سال‌های بعد بحران ریز پلاستیک ایجاد کند، که فاجعه‌ای است که آسیب جدی به زیستگاه جانوران و سنگ‌ها و خاک‌ها وارد می‌کند»

قریبی درباره راه نجات هرمز بر این باور است که: «تنها راهی که هرمز می‌تواند از فاجعه‌ای که در آن است بیرون بیاید، این است که نهادهای مردمی در جزیره شکل بگیرد و فعال شود. نهادهای دولتی و غیردولتی و افرادی که برای اجرای پروژه‌های اقتصادی به هرمز می‌آیند احتیاجات و خواسته‌های مردم را در نظر بگیرند. تقویت نهادهای مردمی می‌تواند از بسیاری از آسیب‌های گردشگری پیشگیری و گردشگری پایدار را ترویج کند. در این سال‌ها نهادهای دولتی نشان دادند که هر اقدامی انجام دهند تاثیر منفی و مخربی دارد. از وزارت گردشگری تا سازمان حفاظت محیط زیست و منابع طبیعی تا استانداری و نهادهای نظامی و حکومتی مثل بنیاد برکت و... « نوروز نزدیک است و سودای ثبت یک عکس یادگاری خاص با سواحل زیبای هرمز در سر بسیاری از گردشگران است. کسانی که سوغاتشان از هرمز خاک‌های رنگی جزیره است که در شیشه‌های بزرگ و کوچک ریخته شده، خاک‌هایی که حتی ذره‌ای از آن نباید از اکوسیستم جزیره خارج شود، اما در بساط دستفروشان یکی از جذابترین سوغات‌ها همین خاک‌های رنگارنگ و ارزشمندی است که به قیمتی ارزان راهی چمدان گردشگرانی می‌شود که با اصول گردشگری مسئولانه و پایدار آشنا نیستند و متولیان امر گردشگری هم این وظیفه را برای خود تعریف نکرده‌اند که این دانش را به گردشگران منتقل کند. آنها به آمارها دل بسته‌اند. آمارهایی که معنای آن برای مدیران عملکرد خوب است و برای جزیره تخریب بیشتر و برای بومیان هرمز یک هیچ بزرگ.



| ریحانه جمالی هنجنی |

| مدرس و پژوهشگر
گردشگری |

نگاهی به آسیب‌های اقتصادی، فرهنگی و محیط زیستی گردشگری در جزیره هرمز

گردشگری پایدار از حرف تا عمل

این به معنای آن نیست که غیر بومی‌ها نباید در یک مقصد گردشگری سرمایه‌گذاری کنند، بلکه به این معناست که میزان حضور غیر بومی‌ها باید مشخص شود و این تا حدودی وظیفه وزارت میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی است که متأسفانه هیچ نظارتی در هرمز ندارد. اصل مشارکت جوامع محلی در کسب و کارهای مرتبط با گردشگری، اصل بسیار مهمی در تحقق گردشگری پایدار است که باید مد نظر قرار گیرد. در تمام این سال‌ها به رغم رونق گردشگری در هرمز، وضعیت مالی و معیشتی مردم جزیره تغییر چندانی نکرده است، چرا که مردم محلی آموزش ندیده‌اند و نمی‌دانند که چگونه می‌توانند از گردشگری کسب درآمد پایدار کنند و با این درآمد کیفیت زندگی خود را بالا ببرند. تنها شغل مختص بومیان هرمز در جزیره، رانندگی موتورهای سه چرخ است و البته تعداد کمی بوم‌گردی و رستوران هم در اختیار آنها است. ماهیگیری کاهش چشمگیری داشته و اغلب کسب و کارهای گردشگری هم در اختیار غیر بومی‌هاست. در دنیا وقتی قرار است یک مقصد گردشگری معرفی و برنامه‌ریزی برای جذب گردشگر در آن شروع شود، یک یا چند گروه تسهیلگر که شامل کارشناس گردشگری، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، روانشناسی، اقتصاد و همه حوزه‌های مرتبط با گردشگری است، وارد منطقه می‌شوند و در یک بازه زمانی مثلاً دو ساله در منطقه فعالیت می‌کنند تا بستری لازم برای جذب گردشگر فراهم شود. مردم محلی آموزش ببینند و مزایا و معایب گردشگری برای این مقصد مطالعه شود. پس از معرفی این مقصد هم، گروه تسهیلگر در منطقه حضور دارند تا در صورت لزوم سیاست‌ها را بازبینی کنند، اما در ایران اصولاً امری به عنوان تسهیلگری در حوزه گردشگری اجرایی نشده است. واقعیت این است که ما از توسعه پایدار گردشگری و گردشگری پایدار فقط صحبت می‌کنیم.

بحث دیگر، بحث «ظرفیت تحمل» یا carrying capacity است که یکی دیگر از موارد مغفول مانده در جزیره هرمز است. در این مفهوم میزان حضور گردشگران در یک مقصد گردشگری توسط کارشناسان میراث طبیعی و میراث فرهنگی تعریف می‌شود. این امر یکی از ابعاد مهم گردشگری پایدار است. در بسیاری از مقاصد گردشگری که نیاز به تعیین ظرفیت تحمل دارند، گردشگران پیش از سفر به این مقاصد باید نوبت خود را رزرو کنند. این اتفاق به راحتی در جزیره هرمز می‌تواند بیفتد، چرا که مبادی ورود به جزیره مشخص است و می‌توان آمار دقیقی از ورود گردشگران به جزیره داشت، اما آنچه در عمل در هرمز اتفاق می‌افتد، این است که تعطیلات زمستان، اوج ورود گردشگران به هرمز است تا جایی که پذیرش گردشگران کنترل نشده و بی ضابطه است که حتی محل اقامت کافی برای آن‌ها وجود ندارد و ظرفیت بوم‌گردی‌ها جوابگو نیست، به همین خاطر گردشگران اغلب در ساحل کمپ می‌کنند. محیط زیست هرمز هم از گزند آسیب‌ها در امان نبوده است. جیبرهای هرمز در سال‌های اخیر به دلیل شکار بی‌رویه و ساخت و ساز در زیستگاه‌هایشان به شدت کاهش پیدا کرده‌اند. آسیب‌هایی که به دریا و زیست‌مندان دیگر هرمز وارد آمده هم موضوع مفصلی است، اما آنچه در هرمز تبدیل به معضل شده، موضوع زباله است. در بسیاری از کوچه‌ها و خیابان‌های این جزیره گردشگرپذیر، به وفور زباله‌ها به حال خود رها شده‌اند. در غالب مناطق زباله و فاضلاب در میان کوچه‌ها دیده می‌شود و در سوی دیگر در سواحل و اطراف مناطقی که کمپ‌های گردشگران برپا می‌شود، به دلیل نبود سرویس‌های بهداشتی با صحنه‌هایی روبرو می‌شویم که شایسته یک مقصد گردشگری که به زیبایی و بکر بودن شناخته می‌شود، نیست. جزیره‌ای که ظرفیت تبدیل شدن به یک مقصد ژئوتوریستی در دنیا را دارد، نه به عنوان یک اکوسیستم و نه به عنوان یک مقصد گردشگری، در شرایط مناسبی قرار ندارد. هیچکس نمی‌داند این وضعیت در جزیره هرمز تا چه زمانی قرار است ادامه پیدا کند، اما اگر یک برنامه‌ریزی صحیح در این منطقه انجام شود می‌توان به احیای این جزیره امید بست، به نجات پوشش گیاهی و جانوری و باز زنده کردن فرهنگ اصیل مردم می‌توان کمی امیدوار بود و تلاش کرد که از تخریب بیشتر جلوگیری شود. نباید ناامید شویم.

گردشگری پایدار یا گردشگری با رویکرد توسعه پایدار، به این معناست که از میراث فرهنگی و طبیعی به گونه‌ای بهره ببریم که نسل آینده با همان کیفیت بتواند از آن منابع استفاده کند. در این مفهوم، کیفیت مقوله بسیار مهمی است. به عنوان مثال؛ مهم است که جزیره هرمز برای نسل آینده بماند، اما در منظر گردشگری پایدار، اینکه با چه کیفیتی بماند بسیار مهم‌تر است. متأسفانه به رغم اینکه صحبت از گردشگری پایدار در کشور می‌شود، حقیقت این است که مفهومی به عنوان گردشگری پایدار در ایران وجود ندارد. عدالت اجتماعی و اقتصادی دو فاکتور مهم در شکل‌گیری گردشگری پایدار است. آموزش با کیفیت در تمام سطوح برای مردم بومی، گردشگران، صاحبان آژانس-های مسافرتی و کارمندان دولت، اختصاص بالاترین درصد درآمد گردشگری به جامعه محلی، وارد شدن کمترین حد آسیب از حضور گردشگران و تاسیسات گردشگری به طبیعت و فرهنگ مردم یک منطقه از جمله مهمترین اصول گردشگری پایدار است. یکی از دلایل بی‌توجهی به این اصول در کشور این است که سیستم گردشگری کشور به «مدیریت پایدار مقصد» توجهی ندارد، در حالی که در گردشگری پایدار این موضوع بسیار حائز اهمیت است. اگر مدیریت مقاصد مورد توجه قرار گیرد، ۷۰ تا ۸۰ درصد کسب و کارهای گردشگری به طور مستقیم در اختیار مردم محلی خواهد بود و تنها بیست درصد از مشاغل در مقاصد گردشگری می‌تواند سهم غیر بومی‌ها باشد، اما آنچه در جزیره هرمز شاهد آن هستیم، کاملاً عکس این موضوع است. غالب بوم‌گردی‌ها، مغازه‌ها و رستوران‌ها توسط غیر بومی‌ها اداره می‌شوند. در نتیجه بیشترین درآمد گردشگری نصیب غیر بومی‌ها می‌شود، یعنی کسانی که این درآمد را به خارج از جزیره می‌برند و این درآمد صرف بهسازی جزیره از هر نظر نخواهد شد. هیچ آموزشی به مردم بومی جزیره ارائه نمی‌شود تا بتوانند در بخش گردشگری درآمدهای پایدار داشته باشند. در حوزه صنایع دستی، در بازارهای محلی هرمز محصولاتی که ارائه می‌شود اغلب صنایع دستی هند، نیال و... است و صنایع دستی اصیل هرمز جایگاهی در این بازارها ندارند، در حالی که این جزیره صنایع دستی بسیار زیبا، اصیل و قدیمی دارد، اما نهایتاً چند صدفی که گردنبد شده و یا خاک جزیره را می‌توان در بساط بومی‌ها در بازارچه‌های جزیره پیدا کرد. مطالعه آسیب‌های گردشگری در هرمز نمی‌تواند یک بُعدی باشد، چرا که تنها به موارد مربوط به فرهنگ و محیط زیست خلاصه نمی‌شود، بلکه این آسیب‌ها در حوزه اقتصاد هم قابل لمس است. در عین حال نباید از نظر دور داشت که آسیب به میراث طبیعی مشهود و ملموس است، اما وقتی در مورد آسیب به فرهنگ صحبت می‌کنیم، روند آسیب ملموس نخواهد بود و کسی نمی‌بیند پوشش محلی مردم هرمز چقدر دستخوش تغییر شده است. چقدر آداب و رسوم آنها به حاشیه رفته و کسی متوجه نمی‌شود میراث ناملموس این مردم هم مثل طبیعت هرمز رو به نابودی است. هرمز به عنوان یک مقصد گردشگری معروف شده است، اما به اندازه یک مقصد گردشگری به آن توجه نمی‌شود. از جمله مواردی که مصداق گردشگری پایدار هستند و در هرمز مورد بی‌توجهی قرار گرفته «کدهای اخلاقی» است. سازمان جهانی گردشگری این کدها را با هدف تحقق گردشگری پایدار تعریف کرده و بر اساس آن، گردشگر با هر اعتقاد و دین و باوری، وقتی وارد جامعه محلی می‌شود تا حد ممکن باید به فرهنگ مردم بومی احترام بگذارد. با رعایت اصولی در پوشش، رفتار و حتی نوع حرف زدن می‌توان به فرهنگ مردم محلی و آداب و رسوم آنها احترام گذاشت. رعایت این کدهای اخلاقی به معنای دفاع از یک ایدئولوژی خاص نیست، بلکه تنها برای کاهش آسیب‌های گردشگری و احترام به اصول و فرهنگ جامعه محلی است.

مورد دیگر موضوع توزیع ثروت و کسب و کارهای گردشگری است. اتفاقی که در هرمز افتاده این است که به دلیل تورم ناشی از حضور گردشگران، مردم محلی دیگر نمی‌توانند زندگی خود را اداره کنند، چرا که زندگی در هرمز هر روز گران‌تر می‌شود. هم در بحث نرخ مسکن و هم تجارت، آثار و تبعات این امر قابل مشاهده است. در حوزه کسب و کار بسیاری از بومی‌ها می‌گویند مرکز استان نشینها مغازه‌های هرمز را با نرخ بالا اجاره کرده‌اند و ما دیگر نمی‌توانیم با توان اقتصادی که داریم در هرمز مغازه اجاره کنیم. اینها همه آسیب‌های اقتصادی و فرهنگی است که در هرمز اتفاق افتاده، البته



| محمد مهدی گوهری |

| روزنامه‌نگار |

با درنظر نگرفتن «مدیریت مقصد» در جزیره هرمز، گردشگری در این منطقه به آسیب بدل شده است

رنگ پریدگی رنگین کمان خاکی ایران

هرمز نامی که با رنگ و رنگین کمان گره خورده است. رنگین کمانی که نه در اوج آسمان، بلکه زیر پا قرار دارد. خاک هرمز جادوی رنگینی است که دیدنش مسحورکننده هر بیننده‌ای است. جزیره‌ای با خاک‌هایی با تنوع رنگ بی‌نظیر همچون نگینی درخشان در آغوش خلیج فارس آرمیده است. به قول گانسر (Gansser) -زمین شناسی که در ایران مطالعات بسیاری داشته- می‌توان گفت که هرمز زیباترین گنبد نمکی جهان است. کافی است تصاویری از این جزیره ببینید تا از اوج زیبایی و عظمت آن شگفت زده شوید. همین دیدن تصاویر کافی است تا رویای سفر به این جزیره خیال انگیز را در سر بیروانید. سفری پر از تماشای مناظر چشم نوازی که می‌توان با آهنگ صدای امواج دریا ساعت‌ها به نظاره آنها نشست و آرامش را به روح و روان هدیه کرد. پس کوله‌بار سفر بسته و دل به مسیر سفر می‌دهیم تا ما را به این جواهر خلیج فارس برساند. اما فارغ از همه زیبایی‌ها، صحنه‌هایی ناخوشایند را در پیش چشمانمان می‌بینیم. جزیره‌ای بسیار شلوغ که آرامش نکته‌ای فراموش شده در آن است. از گردشگری مسئولانه نشانه‌های کمی در هرمز دیده می‌شود و این نگرانی را بابت حفظ این پدیده ارزشمند طبیعی و آثار سوء گردشگری بر شرایط زندگی بومیان جزیره ایجاد می‌کند. در این گزارش قصد داریم به وضعیت گردشگری در جزیره هرمز بپردازیم.

پدیده زمین شناسی ارزشمند

یکی از جاذبه‌های هرمز، تماشای پدیده زمین‌شناسی فوق‌العاده آن است که این لذت با افزایش آگاهی دوچندان می‌شود. سید امیر توکلی صبور، کارشناس زمین‌شناسی در مورد اهمیت هرمز به «پیام ما» می‌گوید: «جزیره هرمز به عنوان یک جاذبه زمین‌شناسی مهم در ایران، بر اثر وجود کانی‌های مختلفی که در آن وجود دارد، تنوعی از رنگ‌ها را ایجاد کرده است. در بخش ساحل جنوبی جزیره هرمز، معدن خاک سرخی وجود دارد که در میان معادن مشابه در جهان، به عنوان یکی از مهم‌ترین معادن خاک سرخ جهان محسوب می‌شود. یکی از زیبایی‌های جزیره، ذرات سیاه و براقی است که از ماسه‌های ساحلی گرفته تا لابه‌لای سنگ‌های جزیره می‌توان مشاهده کرد.



عکس: پیام ما



سعید ایوبی، راهنمای گردشگری: در هرمز سه‌چرخه‌هایی برای حمل و نقل داریم که متاسفانه دارای صدای فراوان هستند و در کنار آلودگی هوا، بعضا با روغن ریزی آسیب‌هایی جدی به جزیره وارد می‌کنند. با توجه به مساحت کم جزیره، می‌توان از وسایل حمل و نقل پاک مثل دوچرخه و ماشین‌های برقی استفاده کرد

نگاه می‌کردند، فرهنگ‌های خاصی را همراه خود به هرمز وارد کردند. انسی نجارزاده، پژوهشگر مردم‌شناسی که چندین سال است در هرمز به پژوهش می‌پردازد، در مورد موضوعات مورد پژوهش خود می‌گوید: «من در مورد افسانه‌های کهن هرمز با تمرکز بر تعامل انسان و طبیعت پژوهش می‌کنم، موضوعی که می‌تواند نقش مهمی در روایت پردازی در توسعه گردشگری پایدار هرمز داشته باشد اما متأسفانه جای آن خالی است.»

نجارزاده در مورد نگاه بومیان هرمز به گردشگری می‌گوید: «نگاه متفاوتی به حضور گردشگران در میان بومیان وجود دارد. برخی امتیازات حضور گردشگر در هرمز را درک کردند و به ارائه خدمات و کسب درآمد از این حضور پرداختند و آورده مالی برای خود ایجاد کردند. ایجاد اقامتگاه‌های بومگردی، موتورسیکلت‌های سه چرخ و تهیه غذای محلی توسط بانوان بومی از جمله این اقدامات است. در مورد زنان بومی کسب درآمد از طریق پخت غذا و تعامل با گردشگران آنها را بیش از پیش وارد عرصه اجتماعی کرده است. اما در مقابل بومیانی که معمولاً نفعی از گردشگری ندارند دلایلی مانند عدم رعایت پوشش مناسب و تغییر در فرهنگ بومی را دلیل موافق نبودن خود با حضور گردشگران در هرمز می‌دانند. آماده نبودن زیرساخت آموزشی برای جامعه محلی تا آورده مالی حاصل از گردشگری بین تمام بومیان تقسیم شود یکی از چالش‌های توسعه گردشگری در هرمز است» نجارزاده زیرساخت‌های سخت افزاری جزیره هرمز را حتی برای بومیان هم کافی نمی‌داند یک نمونه آن را



علی شادلو، راهنمای گردشگری: اولین مراحل برای توسعه گردشگری در یک منطقه تعیین ظرفیت پذیرش گردشگر در مقصد، بررسی نظام ورود و خروج، طراحی مسیرهای مشخص برای انجام گشت، تعیین وظایف میزبان‌ها و آموزش کافی به آنها است. این موارد ابتدایی مراحل برای مدیریت یک مقصد برای پذیرایی از گردشگر است. ما در هرمز هیچ یک از این موارد را شاهد نیستیم.

این ماده که «اولیژیست» نام دارد، شکل دیگری از هماتیت است. این کانی در جزیره هنگام، گنبد نمکی قشم و بعضی دیگر از گنبد‌های نمکی زاگرس مشاهده می‌شود. جزیره هرمز، دارای پدیده‌های منحصر به فردی است که البته طی چند سال اخیر در پی بازدیدهای بیش از حد و غیر اصولی از آن، آسیب‌های فراوانی دیده است.» به گفته او از آن جایی که این پدیده‌ها تجدیدناپذیر هستند، بنابراین توجه و مراقبت بیش‌تر از این پدیده‌ها الزامی است. جزیره هرمز علاوه بر اینکه به لحاظ تنوع رنگی جذاب است باید به مردم گفت که این کوه‌های رنگی جزیره هرمز به تنهایی دارای ارزش فراوانی هستند که توسط توده نمک از پی سنگ البرز و پیش از دوران اول زمین شناسی به سطح آورده شده است. «در هیچ نقطه از زاگرس مشابه این سنگ‌ها دیده نمی‌شود. در ضمن این پدیده‌ها یکی از بسیار پدیده‌های موجود در هرمز هستند که تخصصی و علمی هستند در دنیا کم نظیر هستند»

شلوغ، شلوغ و شلوغ

سال که به زمستان می‌رسد هرمز یکی از مقاصد پرطرفدار برای مسافران می‌شود به طوری که در یک روز شاهد حضور هفت هزار نفر گردشگر در این جزیره کوچک هستیم. تهمینه، گردشگری که به هرمز سفر کرده در مورد تجربه خود از هرمز می‌گوید: «هرمز بسیار مورد توجه گردشگران قرار گرفته اما امکانات رفاهی آن رشد نکرده است. در هرمز یک رستوران مناسب وجود ندارد، کافه‌های کمی در جزیره وجود دارد که آنها هم بسیار شلوغ هستند. این شلوغی را در بازدید از جاذبه‌هایی مثل دره مجسمه‌ها بیشتر متوجه می‌شوید زمانی که ورود به آن به علت وجود نفرات زیاد تا حدی غیر ممکن است. نبود سطل زباله هم مشکل دیگری است که به چشم می‌خورد و در برخی نقاط کیسه‌های پلاستیکی برای زباله قرار داده شده است. خوشبختانه زباله زیادی در جزیره همانند شهرهای شمالی کشور نیست.»

پای صحبت‌های یک پیرمرد ساکن جزیره می‌نشینیم او از کمبود امکانات درمانی در جزیره برآیمان می‌گوید که کفاف جمعیت ساکن در جزیره را هم نمی‌دهد چه برسد به این حجم از مسافران.

جای خالی پژوهش‌های مردم‌شناسی در هرمز

آثار حضور انفجاری گردشگر در جزیره هرمزی که مردم آن با فرهنگ خاص خود و امکانات محدود به گذران زندگی می‌پرداختند، می‌تواند از جنبه‌های مختلف مورد بررسی قرار گیرد. گردشگرانی که با نگاهی متفاوت به هرمز



تنها وجود یک سرویس بهداشتی عمومی در کل جزیره که آن هم وضعیت خوبی ندارد بیان می‌کند.

جزیره سکوت

در دنیا جزایر و مناطقی وجود دارد که مقصدی برای کسب آرامش و دریافت انرژی از طبیعت هستند. هرمز این روزها با این ایده فاصله زیادی دارد و هیاهو در آن حرف اول را می‌زند. سعید ایوبی، راهنمای گردشگری در مورد تجربه خود از هرمز می‌گوید: «من دفعات متعددی به هرمز سفر کردم. تعداد گردشگر زیادی در یک بازه زمانی کوتاه وارد هرمز می‌شود. نبود انسجام بین زیرساخت‌ها و مردم بومی وجود دارد که می‌تواند در آینده نزدیک گردشگری هرمز را دچار مخاطره کند. ما تجربه‌های خوبی در مواجهه با جزایر در کشوری مثل ترکیه داریم. ترکیه در جزیره بزرگ یا «بویوک‌آدا» حمل و نقل پاک را توسعه داد. در هرمز سه‌چرخه‌هایی برای حمل و نقل داریم که متاسفانه دارای صدای فراوان هستند و در کنار آلودگی هوا، بعضاً با روغن ریزی آسیب‌هایی جدی به جزیره وارد می‌کنند. با توجه به مساحت کم جزیره، می‌توان از وسایل حمل و نقل پاک مثل دوچرخه و ماشین‌های برقی استفاده کرد. دوچرخه سواری دور جزیره هرمز یک اتفاق جذاب خواهد بود.. هرمز می‌تواند پیشنهاد ویژه‌ای برای تبدیل شدن به جزیره سکوت باشد، تا زمانی که کسی در ایران قصد تجربه سکوت را دارد به هرمز سفر کند. هرمز کوچک و دارای جاذبه‌هایی است که برای توسعه این نوع از گردشگری می‌تواند عالی باشد»

نبود محلی مشخص برای کمپ

سعید ایوبی در مورد یکی از مشکلات جزایر و شهرهای ساحلی در ایران می‌گوید: «یکی از معضلات مهمی که در این مناطق به چشم می‌خورد نبود سایت کمپ هست. ما وقتی به کشورهای دیگر می‌رویم محل‌هایی توسط دولت مشخص شده است که گردشگران تنها در آنها اجازه کمپ کردن دارند. این مسئله باعث می‌شود سایر ساحل‌ها حفظ شوند و از تخریب زیستگاه و آسیب به جانوران در امان بمانند. متاسفانه این مسئله در بیشتر شهرهای ساحلی و جزایر وجود ندارد و ما شاهد هستیم گردشگران در هر نقطه‌ای کمپ کرده و جای روشن کردن آتش در بسیاری نقاط مشاهده می‌شود. باید در هرمز ساحل‌های مشخصی برای کمپ در نظر گرفته شود و در آنها سرویس بهداشتی تمیز و دوش‌هایی برای استفاده بعد از شنا قرار داده شود تا هم سواحل حفظ شوند هم اشتغالی برای مردم بومی ایجاد شود. باید قوانینی وجود داشته باشد که گردشگری که وارد جزیره می‌شود و قصد کمپ کردن دارد از آنها تبعیت کند»

شب‌های فرهنگی برپا شود

ما در مناطق جنوب فرهنگ متفاوت و خاصی داریم که متاسفانه گردشگران و برخی مواقع خود بومی‌ها هم با آن بیگانه هستند. جای خالی اینگونه رویدادها در جنوب و به خصوص جزیره هرمز بسیار خالی است. ایوبی به عنوان یک راهنمای گردشگری از تجربه خود در شهری مانند کاپادوکیا یا برخی شهرهای مالزی می‌گوید: «در این شهرها ما شاهد برگزاری شب‌های فرهنگی هستیم که در آنها آیین‌های کهن، افسانه‌های محلی برای گردشگران گفته می‌شود. با هزینه برگزاری اینگونه مراسم‌ها اقدامات مناسبی برای همان منطقه انجام می‌شود. ما در جنوب و مخصوصاً هرمز می‌توانیم شب‌هایی را در هفته با حضور گروه‌های موسیقی محلی، بیان تجربیات و داستان‌های ناخداها برگزار کنیم و هم بستری برای حفظ فرهنگ این منطقه و همچنین راه مناسبی برای درآمدزایی ایجاد می‌شود.»

جامعه محلی آموزش ندیده است

مورد استقبال قرار گرفتن جزیره هرمز آن را بدون توجه به زیرساخت‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری وارد فاز جدیدی کرده است. مردم بومی که مشغول زندگی عادی خود براساس دانش بومی بودند با سیل گردشگرانی مواجه شدند که فرهنگ و نیازهایی متفاوت با آنها داشتند. جامعه محلی آموزش کافی برای مواجهه با گردشگر را ندیده بود. زیرساخت مناسب وجود نداشت. در هرمز حضور گردشگر همراه با توسعه اصولی گردشگری رخ نداد. علی شادلو، کارشناس گردشگری در مورد گردشگری در هرمز می‌گوید: «ما در هرمز شاهد هجوم جمعیتی به قصد گذران اوقات فراغت هستیم و نمی‌توانیم این اتفاق را براساس تعاریف گردشگری بنامیم. ما در هرمز و جزایر جنوب بعضاً شاهد آثار مخربی توسط بازدیدکنندگان هستیم. وقتی در مورد گردشگری صحبت می‌کنیم شاخصه‌هایی برای مسافر و میزبان در نظر می‌گیریم، وقتی هیچ یک از این شاخصه‌ها رعایت نشود ما نمی‌توانیم به این فعالیت گردشگری بگوییم»

او مشکل هرمز را موضوع مهمی به نام مدیریت مقصد می‌داند. شادلو در این باره می‌گوید: «اولین مراحل برای توسعه گردشگری در یک منطقه تعیین ظرفیت پذیرش گردشگر در مقصد، بررسی نظام ورود و خروج، طراحی مسیرهای مشخص برای انجام گشت، تعیین وظایف میزبان‌ها و آموزش کافی به آنها است. این موارد ابتدایی مراحل برای مدیریت یک مقصد برای پذیرایی از گردشگر است. ما در هرمز هیچ یک از این موارد را شاهد نیستیم. پس در هرمز ما ابتدایی‌ترین فعالیت‌های لازم برای توسعه گردشگری در زمینه مدیریت مقصد را هم انجام ندادیم» همه این موارد در کنار یکدیگر عاملی بوده تا هرمز با آن تاریخ درخشان و با وجود همه زیبایی‌های طبیعی و خاصش مورد بی‌مهری واقع شود و حالا بیش از همیشه در معرض خطر قرار گیرد.



تخریب تاریخ

میراث شهری در سال‌های گذشته آماج حمله فراوان بوده‌اند. برخی از آنها تخریب شدند و برخی دیگر تا پای نابودی پیش رفتند و اگر همراهی فعالان حوزه نبود، نقشی از آنها باقی نمی‌ماند. نمونه‌هایش در شهرهای مختلف فراوان است. میراثی که ارگان‌های مختلف در این سال‌ها دست از سرشان برنداشتند و به بهانه‌های مختلف برای تصاحب یا تسخیرشان قدم برداشتند. حالا در پایان قرن دیگر، آنچه بیش از همه نگرانی‌ها را افزایش داده ادامه‌دار شدن این روند در کشور است. روندی که می‌تواند هویت شهرها را خالی کند و با نابودی میراث باقی مانده، از آنها شهرهایی بی‌نشان سازد. طرح‌های توسعه شهری چه بر سر بافت‌های تاریخی آورده‌اند؟ صفحات این بخش را بخوانید.





عکس: همشهری آنلاین

چنگال لودر که فرو رفت در خاطرات خانه‌ی قدیمی همه آجرها، طاقی‌ها و تاقچه‌ها با هم جیغ کشیدند، صدایش در شهر پیچید، شهر اما این صداها را در خود می‌ریخت. دلشوره می‌گرفت. اضطراب با آدم‌ها قدم می‌زد. این نتیجه‌ی آن چیزی بود که ما با خاطرات جمعی‌مان می‌کردیم. خاطراتی که می‌توانست روح شهر را زنده کند. محسن رزانی اقتصاددان می‌گوید: «مولوی یک سرمایه فرهنگی است در تاریخ ایران که حال به یک سرمایه نمادین تبدیل شده است. یا شما وقتی که استاد فرشچیان می‌آید، احساس احترام و افتخار می‌کنید. استاد فرشچیان ابتدا سرمایه انسانی بوده برای این کشور است، اما از یک وقتی به بعد به یک سرمایه نمادین تبدیل شده است. به همین ترتیب وقتی اسم استاد شجریان می‌آید، سرمایه‌های نمادین نه تنها از نگاه اجتماعی و فرهنگی مهم هستند، در صورت عبور از توسعه لجام‌گسیخته و اتکا به دیدگاه‌های توسعه پایدار تبدیل به سرمایه اقتصادی هم می‌شوند. اما ما با سرمایه‌های نمادین خودمان چه می‌کنیم؟ این گزارش نگاهی دارد به سرنوشت چهار سرمایه‌نمادین در چهار گوشه‌ی ایران.»

یک: خانه نیما یوشیج - تهران

در خیال روزهای روشن

حالش هر روز این بود: «یک نفر در آب دارد می‌سپارد جان...» از یوش آمده. جان از شهر به لب رسیده. دلتنگ درخت و آب‌های روان بود. خانه برایش حکم نان شب داشت. شاعر و خانواده‌اش جان پناه می‌خواستند. عالیه از بانک ملی وام گرفت. آن روز شمیران برف می‌آمد. چاره‌ای برای شاعر نبود، باید خودش خانه را می‌ساخت. جگر هر که می‌دید برای آن مرد لاغر می‌سوخت: «مرافعه در سر دیوار خانه داریم. بئای حوض هم هست. وقت من بسیار عاقل و باطل می‌گذرد.» [۱] ۵ تیرماه ۱۳۳۴ بود. با همه این گرفتاری و مشقتها، خانه کم‌کم داشت جان می‌گرفت. نیما برایش سقف شیروانی گذاشت به یاد یوش و پنج اتاق تودرتو ساخت. برای ایوان ورودی دایره‌ای شکل خانه، هشت ستون آبی‌رنگ گذاشت. خودش درخت‌ها را کاشت که از غربت بیرون بیاید. غربت اما تا آخر عمر رهایش نکرد. نیما و عالیه که مردند، شراگیم خانه را سال ۱۳۴۵ فروخت. پسر از هرچه پدر داشت گریخت و رفت.

شاعر، پدر شعر نوی ایران بود. نباید در شهر نشانی از او باشد؟ برخلاف آن‌چه مدنیت حکم می‌کند، سال ۱۳۹۶ عده‌ای جمع شدند و در برابر دیوان عدالت اداری قسم خوردند: «این خانه نیما نیست!» در روز روشن خانه شاعر را انکار کردند. دیوان عدالت اداری هم رای داد: «این خانه نیما نیست!» روز تلخی بود. روز انکار خاطرات. روزی که ابرها اشک می‌ریختند بالای سر خانه بی‌انقطاع.

انگار مسئولان یادشان رفته بود، این خانه سال ۱۳۸۰ با پیگیری «سیمین دانشور»، همسایه نیما ثبت ملی شده بود. زمان فریاد زدن رسانه‌ها بود: «مگر کارشناسان دیوان عدالت اداری حکم به سند و مدرک نمی‌دهند؟» «مسئول حقوقی سازمان میراث فرهنگی کجاست؟ و چه می‌کند؟» صدایشان در شهر منعکس می‌شد اما پاسخی نمی‌آمد.

از آن روز، خانه ۱۶۰ متر مربعی افتاد به ویرانی. گویی باید فراموش می‌شد، آن‌چه بخشی از خاطرات جمعی مردم بود. خاطراتی که نماد یک نسل بود: «نیما همسایه‌ی ما بود. اساساً ما به خاطر نیما و همجواری با او، این خانه را ساختیم (یعنی جلال ساخت). برای عالییه خانم، همسر نیما، سخت بود که هر شب دور نیما جمع بشوند و او هم بخواهد پذیرایی کند. به همین جهت نیما به خانه‌ی ما می‌آمد. من وقتی که خانم نیما را با آن همه گرفتاری و درگیری می‌دیدم، دلم خون می‌شد. او ناچار بود سخر پا شود، غذا درست کند، برای ظهر نیما و خودش و شراگیم (پسرشان). توی برف زمستانی، قابلمه‌ی غذا در دست، از تجریش بچه را تا مدرسه‌ی سن لویی برساند و بعد برود بانک ملی، کار و تأمین معاش کند. عصر خرید خانه را بکند و بچه را از مدرسه بیاورد و با وسایل نقلیه‌ی محدود آن



| فاطمه علی‌اصغر |

| روزنامه‌نگار |

گزارشی از چهار خانه تاریخی در چهار شهر که در سال‌های گذشته سرنوشتشان تغییر کرد

خیال خام تداوم خاطرات

اعطا، محمود نام داشت. معلمی صاحب‌نام اهواز، اهل ادب و فرهنگ. احمد اعطا به خاطر احترام به او، نام هنری‌اش را گذاشت: احمد محمود. او از آخرین ساکنان این خانه بود. همه خانواده احمد محمود را مقصر اصلی این اتفاق می‌دانستند اما «اتایک آردانه‌گندمانی»، خواهرزاده احمد محمود، سکوت را شکست: «محمود اعطا که نماینده ورثه این خانه بود، سال‌ها تلاش کرد تا این خانه حفظ شود. او در یک دهه گذشته بارها با میراث فرهنگی هماهنگی کرد که این خانه را بخرند و به موزه یا اثری فرهنگی برای اهواز تبدیل کنند، اما میراث به دلایل مختلف حاضر به همکاری نشد. برای مثال، قیمتی که میراث تعیین می‌کرد بسیار پایین‌تر از قیمت ملک در آن منطقه بود و محمود هم که نماینده ورثه بود، نمی‌توانست کاری در این زمینه انجام دهد. ماجرا به همین شکل پیش رفت تا این‌که محمود اعطا به یک بیماری خاص و پرهزینه مبتلا شد. دایی محمود این‌جا هم تلاش زیادی کرد، ولی از طرف مسئولان همکاری لازم نشد و او هم مجبور شد این خانه را بفروشد.»

دست‌وپنجه نرم کردن صاحبان خانه‌های تاریخی برای حفاظت از میراثی که به آن‌ها رسیده سخت است. حفظ یک خانه قدیمی سرمایه و نیرو می‌خواهد. مسئولیت حفظ خانه‌های تاریخی و مشاهیر شهر با مدیران فرهنگی و شهری است. اما شهردار اهواز پاسخش چه بود؟ هیچ! او پاسخی نداد. فقط «علی جزایری»، معاون فرهنگی شهرداری اهواز به رسانه‌ها گفت: «متولی بافت فرسوده، معاونت فرهنگی نیست. نمی‌دانم چرا از ما نام برده می‌شود. واقعیتش من خبردار نیستم، چون در حوزه کاری ما نگهداری از میراث فرهنگی تعریف نشده است.» به نظر می‌رسید، او اصلاً با قوانین شهرداری آشنا نبود: «تشریک مساعی یا فرهنگ در حفظ ابنیه و آثار باستانی شهر و ساختمانهای عمومی و مساجد و غیره.»

اما بشنوید از حکمت‌الله موسوی، مدیرکل میراث فرهنگی خوزستان، متولی خانه‌های تاریخی و مشاهیر این استان: «چرابی تخریب خانه را باید

خط برپر می‌زد، هراسان بودم؛ چگونه باید این خبر را منتشر کنم؟ ۲۵ بهمن ۱۳۹۹ بود. نمی‌شد باور کرد، خانه پدری یکی از نویسندگان بزرگ ایران با خاک یکسان شده است. اهواز مگر مرکز فرهنگی نیاز نداشت؟ مگر هویت فرهنگی‌اش بسته به آن مرد نبود که کوچ‌ها و خیابان‌های اهواز را نوشت تا از یاد هیچ‌کس نرود. در زندگی که بخت با او یار نبود، حالا خانه‌اش هم فرو ریخت.

«جانم بالا می‌آید تا یک کلمه را هجی کنم و تازه وقتی کلمه را هجی کردم و خواندمش، معنی‌اش را نمی‌فهمم؛ مثلاً نمی‌دانم این «استعمارگر خونخوار» چه‌جور جانوری است که فقط خون می‌خورد و اشتهايش هم سیری‌ناپذیر است. لابد بی‌جهت اسم «استعمارگر» را «خونخوار» نگذاشته‌اند از این جانور بفهمی نفهمی چیزکی دستگیریم می‌شود؛ مثلاً فهمیده‌ام که گاهی به جای «خون»، نفت هم می‌خورد و این است که بعضی جاها، تو کاغذها به جای اسم «خونخوار»، نفت‌خوار هم نوشته شده.» [۳]

احمد محمود، عمرش را گذاشت تا صدای مردم شهرش باشد اما مسئولان از مدیران میراث فرهنگی گرفته تا شهرداری و... فقط شاهدان خاموش فروپاشی خانه نبودند، آن‌ها انگیزه‌های باقی مانده جوانان را کشتند، اندک جوانانی که می‌خواستند صدای شهرشان باشند.

علی اعطا، عضو سابق شورای شهر تهران و پسر خواهر احمد محمود در رشته توییتی نوشت: «خانه پدری احمد محمود در اهواز که در کمال ناباوری تخریب شد، لوکیشن اولین رمان دفاع مقدس بود. وقایع رمان زمین سوخته که وقایع سه ماه نخست جنگ را روایت می‌کند، در این خانه اتفاق افتاده. در پیشانی کتاب، نویسنده می‌نویسد: «به یاد برادرم محمد که شهید شد.» آثاری از لحظه شهادت برادر نویسنده در سال ۵۹ که در رمان نیز توصیف شده است. خانه‌ای که تخریب شد، یک مکان رویداد بود.» این مکان رویداد اما چگونه خراب شد؟ تقب می‌زنیم به اتفاقاتی که تا لحظه فروپاشی گذشت. برادر احمد

وقت‌ها، خود را از شهر به تجریش برساند و تازه شام شب فراهم کند.» سیمین این‌ها را نوشته بود.

دوستداران میراث فرهنگی، علاقمندان به شعر و ادب، رسانه‌ها و هر آن‌کس که می‌دانست هویت ایران بند است به شعر و شاعری کوتاه نیامد. مدرک آن قدر زیاد بود که دادگاه بعدی نتوانست زیر میز بزند و دوباره خانه نیما به فهرست ملی برگشت. چقدر سرمایه باید به هدر برود؟

صاحب خانه کارد می‌زدند، خونش در نمی‌آمد. پس بی‌بیش‌تر و بی‌بیش‌تر خانه را رها کرد تا خراب شود. هنوز یادم است. روزی که از دیوار پریدیم آن طرف که ببینیم اوضاع خانه چگونه است. هر شب بساط معتادان جور بود. زباله‌دانی شده بود. همسایه‌ها عاصی بودند. چه باید می‌کردیم؟ عده‌ای گفتند، خرابش کنید! شعرش ماندگار است. خاطراتش به چه کار شما می‌آید؟ صاحب‌خانه، ایده‌ی سفره‌خانه را به خریدار بعدی داد. رسیدن لودرها به صبح فردای سال ۱۳۹۸ قطعی بود. شبش اما دوستداران نیما دور خانه جمع شدند و شمع افروختند. «امروز اخوان (امید) پیش من آمد. مجله‌های خود را آورد. در راه هنر اسم دارد. از من حمایت کرده است... او یادداشت‌هایی کرد و رفت... در همین روز، من هم گرفتار آشپزخانه و بچه داری بودم و هم گرفتار مهندس شهرداری که آمده بود. یک خانه‌ی محقر ساختم و بالاخره به زخم بخشیدم. در سر دیوار آن هنوز مرافعه است و می‌خواهند در خانه را مسدود کنند.» [۲] ۴ تیرماه ۱۳۳۴» [۲]

چقدر سر خانه شما مرافعه بود آقای نیما. سرانجام شمع‌ها، پیگیری‌ها، دلشوره‌ها به نتیجه رسید. سازمان زیباسازی شهرداری خانه را با فشار و مطالبه عمومی در سال ۱۳۹۸ خرید و حالا پس از دو سال احیا شده است. خانه شاعر موزه شعر نوین ایران شد. چرا باید این خانه خراب می‌شد؟ سرمایه ملی کجا به جز این‌جا معنا پیدا می‌کرد؟ شاعر در همین خانه بود که سرود: «در خیال روزهای روشن...» است.

دو: خانه احمد محمود- اهواز

قتل آخرین امید

عکس‌های ویرانی خانه یکی بعد از دیگری لود می‌شد و من می‌دیدم احمد محمود دود سیگار را می‌کشد به اعماق وجودش و بعد اکسیژن بر دهانش می‌گذارد تا نفسش بالا بیاید. مجتبی گهستونی، فعال میراث فرهنگی خوزستان آن سوی



خانه پدری احمد محمود در اهواز که در کمال ناباوری تخریب شد، لوکیشن اولین رمان دفاع مقدس بود. وقایع رمان زمین سوخته که وقایع سه ماه نخست جنگ را روایت می‌کند، در این خانه اتفاق افتاده. در پیشانی کتاب، نویسنده می‌نویسد: «به یاد برادرم محمد که شهید شد.» آثاری از لحظه شهادت برادر نویسنده در سال ۵۹ که در رمان نیز توصیف شده است. خانه‌ای که تخریب شد، یک مکان رویداد بود



عکس: اهواز



از شهرداری پرسید. ما از ایشان شکایت قضائی کردیم. ما پیگیری‌های قضائی و مکاتبات مختلفی با شهرداری داشتیم. شهرداری منطقه یک بدون مجوز میراث اجازه تخریب این اثر را صادر کرد.»

او هرگز به این سوال جواب نداد که چرا خانه احمد محمود با توجه به شرایط خاصی که داشت، در فهرست آثار ملی جای نگرفت. چرا رای‌زنی برای نجات خانه با مالک جدید انجام نشد؟ سوالات بی‌پاسخ باقی ماند. مجرم مجازات نشد. ما میراث‌دار خوبی برای احمد محمود نبودیم. خانه نویسنده‌ی همسایه‌ها، زمین سوخته، مدار صفر درجه و را به ثمن بخش فروختیم.

سه: خانه مشکاتیان - نیشابور

زین نغمه هیچ‌گاه فراموشی‌ات نبود...

«خروشی خاست وه وه وای در وای؛ / که قانون فلک بگسست ناگاه! / مگر ساز جهان از کوک افتاد، / که سوگ تار و ذف برخاست تا ماه!» بهرام بیضایی فغان کرد در سوگ نوازنده‌ی دل‌آوازه‌ای ایران. سال ۱۳۸۸ بود. پرویز، ۵۴ سال بیش‌تر نداشت، زود بود برای رفتنش. داغ گذاشت بر قلب هم‌وطنانش. از او میراث بسیار برای مردم ایران ماند. خانه پدری نیشابور اما حکایت دیگری داشت. او در این خانه بالیده بود. سنتورها نواخته بود. هنرش برآمده از هوای اسطوره‌ای نیشابور بود. شهر فیروزه‌ای. زادگاه خیام. ایرشهر خراسان بزرگ. خانه‌ی آهنگساز می‌پیوست به درازای تداوم این تاریخ. می‌توانست ماوای نوازندگان باشد. موزه‌ای کوچک باشد، برای دیدن مسافران شهر. این‌ها رویا بود یا نبود اما همه آتش گرفت در سال ۱۳۹۹.

خانه پرویز، فقط یک نماد نبود، در خود نشانه‌های بسیار از معماری دوران پهلوی اول را هم داشت. بودنش آبروی شهر بود اما درست فردای آن روزی که مسئولان شهری نامه ابلاغ ثبت ملی‌شدن خانه را دریافت کردند. مالک جدید دست به کار شد. آتش به جان خانه کشید. در آن لحظه که هره‌ها می‌سوخت. در ایران غوغا شد اما دیگر چه سود از تکرار بی‌امان نظر کارشناسان اقتصادی-اجتماعی: «صدها میلیارد تومان در مصلی تهران خرج کرده‌ایم، اگر بتوانیم خوب این مجموعه را با هنرها و معماری ایرانی‌ترین کنیم، ممکن است این سرمایه اقتصادی روزی به حدی برسد که برای ما سرمایه‌ی نمادین بشود. آن وقت سرمایه نمادین خود را به آتش می‌کشیم.»

مطبوعات شهادت می‌دهند. درست وقتی آخرین آجرهای خانه داشتند فرو می‌افتادند، دیوار حاشای مسئولان بالا و بالاتر می‌رفت. نامه ثبت ملی بنا دست به دست در فضای مجازی می‌چرخید و قانون مثله شده بود اما باز هادی ترقی، رئیس کمیسیون عمران شورای شهر نیشابور اعلام کرد: «این بنا میراثی نیست. تنها آثاری جزو فهرست میراث فرهنگی لحاظ می‌شوند که به دوره پهلوی اول برگردند همچنین ثبت ملی این بناها تنها به درخواست مالک فعلی و یا قدیم باید انجام می‌گرفت که آن‌ها چنین درخواستی را نداشتند تنها خواسته خانواده مشکاتیان وجه نقد بود.»

بهداد بابایی، نماینده خانواده استاد مشکاتیان اما رو در روی او ایستاد: «به رغم آن چیزی که آقای ترقی گفته این بنا شاهد سپری شدن دوران کودکی استاد مشکاتیان بوده است. کارشناسان دکترای معماری، این خانه را رصد کرده و گفته متعلق به دوران پهلوی اول است و سال ساخت آن را بین ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۹ تخمین زده. این بنا از هر دو جهت یعنی هم به لحاظ میراثی و هم به لحاظ پرورش یافتن استاد مشکاتیان در آن حائز اهمیت بوده است. مانند خانه‌های دیگری از افراد که در فهرست میراث ملی قرار می‌گیرند مثل خانه سیمین و جلال و یا خانه اخوان ثالث و غیره.»

حرف خانواده مشکاتیان این بود که شهرداری رفتار خلافی کرده است: «در سال ۱۳۹۳ در توافقی با شهرداری قرار شد این بنا از منزل مسکونی به موزه تبدیل شود و در فهرست میراث قرار گیرد. ما دو توافق با شهرداری داشتیم. در سال ۹۳ یک کارشناس قیمت‌گذاری مسکن، سه میلیارد تومان ارزش ریالی برای این بنا در نظر گرفت. اما شهرداری توان خرید این ملک را نداشت.»

از این ماجرا سه سال می‌گذارد. شهرداری به خانواده پیشنهاد تهاثر خانه با ماسه و قیر و میلگرد می‌دهد. خانواده نمی‌پذیرد و اقدام به فروش می‌کند: «یکی از مدیران شهرداری نیشابور گفت فردی هست که با ما همکاری می‌کند و ساختمان‌های شاهکاری در نیشابور می‌سازد ولی به لحاظ تخلف در عرصه ساخت و ساز به شهرداری بدهکار است. این ملک را



خانه پرویز مشکاتیان فقط یک نماد نبود، در خود نشانه‌های بسیار از معماری دوران پهلوی اول را هم داشت. بودنش آبروی شهر بود اما درست فردای آن روزی که مسئولان شهری نامه ابلاغ ثبت ملی‌شدن خانه را دریافت کردند. مالک جدید دست به کار شد. آتش به جان خانه کشید

آثار تاریخی و فرهنگی سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی مصوب ۱۳۰۹ و تبصره ۲ قانون مدیریت خدمات باستان‌شناسی مصوب ۱۳۲۳ مجلس قابلیت ثبت دارد. معیار ۸ اشاره به تحولات شاخص و ارزشمند معماری در دوره معاصر، معیار ۱۰ اشاره به ساخته شدن بنا توسط معماران شهیر و معیار شماره ۱۲ که اشاره به نمونه‌های بی‌نظیر یا کم‌نظیر باقی‌مانده از یک سبک یا دوره تاریخ معماری در یک منطقه دارد. در نامه پرویز پرستویی و امیر شهاب رضویان خطاب به مصطفی پورعلی، مدیرکل ثبت و حریم آثار و حفظ و احیای میراث معنوی و طبیعی وزارتخانه میراث فرهنگی آمد: «هنوز بسیاری از خانه‌ها و بناهای واجد ارزش و تاریخی استان نیاز به توجه و ثبت دارد؛ به ویژه آثاری که در قرن اخیر ساخته شده و به لحاظ معماری از آثار شاخص هنر معاصر به شمار می‌روند.»

نه تنها هنرمندان، ۲۰۰ معمار برای نجات خانه اقبالیان همدان به علی مالیر، مدیرکل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی همدان نامه نوشتند. این بار نامه‌ها کارساز شدند. میراث‌فرهنگی همدان دست جنباند و خانه اقبالیان ۱۵ دی ماه ۱۴۰۰ در زمره آثار تاریخی جای گرفت. مالک نتوانست اقدام به تخریب بکند. خانه سبک دستیل از نخستین تهدیدهای ویرانی نجات پیدا کرد. نشانی درخشان در کارنامه‌ی دوستداران میراث همدان.

عکس: ایسنا



(۱) برگزیده آثار نیما. نثر به انضمام یادداشت‌های روزانه- طاهباز، سیروس، یوشیچ، برگزیده آثار نیما (نثر)، تهران، انتشارات بزرگمهر، ۱۳۶۹، چاپ اول - ص ۲۴۸

[۲] همان- ص ۲۴۷

[۳] همسایه‌ها ص ۸۰

نیامی» عاشق این سبک بود و خانه خیابان جهان‌نما، نبش کوچه قبادِ امروزی در همدان را با این سبک ساخت. نیامی با این خانه، قلب همدان را پیوند زد با جریان معماری مدرن جهان. اثر پیش‌رو با رنگ‌های آبی و سفید، یادآور نقاشی‌های موندریان و ترکیب متربال‌ها، شبیه خانه «سرودر» با به کارگیری سنگ‌های دیوچین همدان بود.

محمود شاگرد هوشنگ سیحون بود، معمار به نامی در زمانه‌ی خودش. او در طرح‌های ملی چون شهرک ذوب آهن اصفهان، شهرک غرب تهران، پارک طالقانی (تپه‌های عباس‌آباد و داوودیه تهران) و طرح فلکه دور حرم مطهر امام رضا (ع) شرکت داشت اما برای او خانه اقبالیان حکایت دیگری داشت. او هنر و توانش را گذاشت برای شاخص شدن این خانه.

اواسط امسال اما پای بسازفروش‌ها به خیابان جهان‌نما وسط کشیده شد. هر چند این پایان راه نبود. همدانی‌ها کم نگذاشتند. پای میراث‌شهرشان ایستادند. لودرها آمده حمله بودند. خانه به مویی بند بود اما فعالان میراث‌فرهنگی و رسانه‌ها همراه شدند. هنرمندان با پیگیری فعالان قدم پیش گذاشتند. پرویز پرستویی، امیرشهاب رضویان، مهتاب کرامتی نامشان را به تاریخ پیوند زدند و به مسئولان نامه سرگشاده نوشتند و خواستار ثبت ملی و حفاظت این خانه شدند.

خانه اقبالیان بر اساس، معیارهای ۸، ۱۰ و ۱۲ ثبت

به او واگذار کنید تا شهرداری این بنا را بابت بدهی از او بگیرد و به موزه تبدیل کند. اگرچه این موضوع به صورت کتبی اعلام نشد اما خانواده نسبت به این پیشنهاد اعتماد کردند و این کار انجام شد و خانه را در سال ۹۷ فروختیم.»

صاحب جدید اما ناکار از آب درآمد. خبری از موزه شدن نبود. این مسئله حتی به گوش میراثی‌ها می‌رسد و آن‌ها نامه می‌زنند به شهرداری که این بنا حائز اهمیت است و باید حفظ شود. مسئولان میراث‌فرهنگی به پشتوانه این نامه‌ها از صاحب خانه شکایت می‌کنند. بر اساس قانون خریدار باید ۱۰ سال حبس و خانه به شکل سابق بازسازی شود اما ضمانت اجرایی کجا بود؟ فقط ناامیدی چون این شعر «شفیعی کدکنی» که در سوگ او سروده بود، در قلب مردم ماند: «در پرده ماند نغمه آزادی وطن / کاندیشه جز به رفتن و چاوشیات نبود / در چنگ تو سرود رهایی نهفته ماند / زین نغمه هیچ‌گاه فراموشیات نبود.»

چهارم: خانه اقبالیان - همدان

همدانی‌ها کوتاه نیامدند

سبک «دستیل» دارد. دستیل جنبشی زیبایی‌شناسانه و انتزاعی است که در دهه‌ی ۱۹۱ در هلند به ظهور رسید. جنبش زیبایی محوری که روی المان‌های بصری، اشکال هندسی و رنگ‌های اصلی پایه‌گذاری شده است. خالقش «تئووان دوسبرگ» بود، متأثر از آثار «پیت موندریان» و نقاشان دیگر. «محمود

نه تنها هنرمندان، ۲۰۰ معمار برای نجات خانه اقبالیان همدان به علی مالیر، مدیرکل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی همدان نامه نوشتند. این بار نامه‌ها کارساز شدند. میراث‌فرهنگی همدان دست جنباند و خانه اقبالیان ۱۵ دی ماه ۱۴۰۰ در زمره آثار تاریخی جای گرفت.





| محمد مهدی کلانتری

پژوهشگر دکتری مرمت و احیای بناها و
بافت‌های تاریخی در دانشگاه علم و صنعت ایران |

چالش‌های حفاظت و توسعه در بافت‌های تاریخی ایران

شهرهای تاریخی ایران تا اواخر دوران قاجار، توسعه و رشدی متوازن داشتند. نمونه‌های بی‌نظیری از ساختارهای منظم و یکپارچه در شهرسازی بوده‌اند که شهرهای اصفهان، یزد، تبریز، قزوین، شیراز و بسیاری دیگر، از نمونه‌های منحصر بفرد در تاریخ شهرسازی جهان به شمار می‌روند. با شروع دوران پهلوی و ورود اتومبیل به ایران و آغاز خیابان‌کشی‌های موسوم به رضاخانی، این ساختارهای یکپارچه با خیابان‌های موازی و شطرنجی شکافته شد و همچنین با افزایش جمعیت و هجوم مردم روستائی به شهر و لزوم وسعت و گنجایش شهرها، توسعه‌های نامتوازن و بی‌برنامه در ابعاد افقی (افزایش مساحت شهر) و عمودی (بلند مرتبه‌سازی) آغاز شد. این توسعه در اکثر موارد بدون احترام به تاریخ و شکل شهر قدیم و به صورت افسارگسیخته صورت پذیرفت و حفاظت از شهرهای تاریخی را با چالش‌های جدی مواجه کرد. این شهرهای تاریخی که امروزه در دل شهرهای جدید و توسعه یافته پیرامون خود قرار گرفته‌اند را بافت‌های تاریخی می‌نامیم.

البته چالش یاد شده بین توسعه و حفاظت مختص به شهرهای تاریخی ایران نیست. تقریباً تمام شهرهای ریشه‌دار جهان با صنعتی شدن و ورود اتومبیل به عنوان یک ابزار و تکنولوژی الزامی برای جوامع بشری با این چالش مواجه شده‌اند. در اروپا که مهد جهان صنعت و آغازگر دوران مدرن است، نهضت خیابان‌سازی و شکافتن بافت‌های تاریخی برای ورود اتومبیل سابقه‌ای ۲۰۰ ساله دارد. با اینکه اروپائیان آغازگر شکافتن شهرهای تاریخی بودند، اما اولین جامعه‌ای بودند که پس از چند

دهه پی به حرکت اشتباه خود بردند و از مداخلات بزرگ مقیاس و توسعه درون زا در بخش‌های قدیمی شهر دست کشیدند و به توسعه برون زا در خارج از محدوده تاریخی شهر روی آوردند. مرحوم د. آنجلیس دوسات از نظریه‌پردازان حفاظت و مرمت در سخنرانی معروف خود به نام "شهرهای به صلیب کشیده شده" از خیابان‌های شطرنجی به عنوان صلیبی برای قربانی کردن شهرهای تاریخی یاد می‌کند.

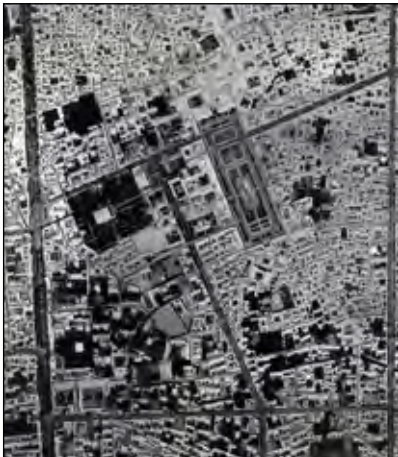
علم مرمت و حفاظت زمانی که وارد ایران شد، با نگاه ویژه به بناهای شاخص همراه بود. زیرا علم حفاظت در اروپا هم که حدود ۲۰۰ سال پیش تولد یافته بود، با نگاه ویژه به مونومان‌ها و بناهای شاخص همراه بود. البته آنها پس از چند دهه متوجه شدند که ارزش شهر تاریخی فقط به بناهای شاخص نیست و به کل بناهای یک شهر اعم از بناهای شاخص و بناهای مسکونی کم ارتفاع‌تر و شریان‌های اصلی شهر و ارتباطات فضایی آنها با هم یک شهر تاریخی گفته می‌شود. پس اروپا زمانی متوجه اشتباه خود شد و جلوی تخریب بافت‌های تاریخی را گرفت و امروزه در فلورانس، رم، پاریس و لندنیوم قدیم که بخش تاریخی شهر لندن است، ما با بافت‌های تاریخی یا حداقل خیابان‌کشی و ماشین‌رو نبودن بسیاری از کوچه‌ها و گذرها مواجه هستیم و حتی زمانی برای رفع نیاز، ماشین‌های مینی‌ماینر با عرض کم مخصوص عبور از این بافت‌ها طراحی شد. پس اروپا متوجه ارزش بافت‌های تاریخی شد و جلوی تخریب‌ها و توسعه‌گرها ایستادگی کرد. اما در ایران وقتی این تفکر در شروع دوره تجدیدگرایان در دوره پهلوی اول با خیابان‌کشی‌های رضاخانی شروع شد،

هیچگاه متوقف نشد و بافت‌های تاریخی ما کاملاً با خیابان‌کشی‌ها دریده شد. در اصفهان خیابان استانداری دقیقاً کنار میدان نقش جهان و از ساختار شهری دولتخانه عصر صفوی عبور داده شد یا در کنار مسجد جامع عتیق با احداث خیابان عبدالرزاق، بازار اصفهان به دو قسمت تبدیل شد و بخشی از بازار تاریخی شهر نابود شد. همین اتفاق در شیراز افتاد. با احداث خیابان در وسط بازار وکیل، آن را به دو قسمت تقسیم کردند و در بسیاری از شهرهای تاریخی همین اتفاقات افتاد و توجه فقط به سمت بناهای ارزشمند رفت. مثلاً در سلطانیه ما یک شهر تاریخی داشتیم به نام سلطانیه که متأسفانه این شهر توسط متولیان میراث فرهنگی کشور که تفکر توجه به تک بناهای شاخص در آنها هم رسوخ پیدا کرده بود، نابود می‌شود و بازار قاجاری شهر و همه بناهای ارزشمند شهر با عنوان آزادسازی حریم با خاک یکسان می‌شود و امروزه ما فقط با گنبد سلطانیه مواجه هستیم نه با شهر سلطانیه. چرا که تفکر تک‌بناهای شاخص، شهر تاریخی سلطانیه را از بین برد. به اسم آزادسازی و دسترس‌پذیر بودن، کل شهر از ساکنان آن خریداری و بناهای آن تخریب شد. تصاویر ۴۰ سال پیش شهر سلطانیه و تصاویر امروز تنها گنبد سلطانیه را به ما نشان می‌دهد. پس نگاه صرف به تک بناهای شاخص باعث شده که ما بافت‌های تاریخی را تماماً تخریب کنیم. در سال‌های اخیر هم که تفکر حفاظت از بافت‌های تاریخی به وجود آمده است، بخش زیادی از این بافت‌ها تخریب شده و به جز موارد اندکی مانند بخشی از شهر یزد یا شیراز و برخی دیگر از شهرها، بافت تاریخی منسجمی باقی نمانده است. تنها بافتی هم که به صورت منسجم حفاظت می‌شود و به ثبت جهانی رسیده است بافت تاریخی



چالش یاد شده بین توسعه و حفاظت مختص به شهرهای تاریخی ایران نیست. تقریباً تمام شهرهای ریشه‌دار جهان با صنعتی شدن و ورود اتومبیل به عنوان یک ابزار و تکنولوژی الزامی برای جوامع بشری با این چالش مواجه شده‌اند. در اروپا که مهد جهان صنعت و آغازگر دوران مدرن است، نهضت خیابان‌سازی و شکافتن بافت‌های تاریخی برای ورود اتومبیل سابقه‌ای ۲۰۰ ساله





عکس هوایی محدوده مرکزی بافت تاریخی شهر اصفهان در سال ۱۳۳۵ خورشیدی



عکس هوایی محدوده مرکزی بافت تاریخی شهر اصفهان در سال ۱۳۹۵ خورشیدی



عکس هوایی مایل از شهر سلطانیه در سال ۱۳۵۰ خورشیدی



عکس هوایی مایل از گنبد سلطانیه در سال ۱۳۹۵ خورشیدی

یزد است. هرچند لازم به ذکر است که در حال حاضر محدوده تاریخی ۱۶۸ شهر ایران در مصوبات شورایی معماری و شهرسازی تعیین شده و هرگونه خیابان‌کشی، حتی تعریض گذر و مداخلات بزرگ مقیاس در آنها منع شده مگر اینکه به تایید شورایی برسد. اما همین مصوبه فقط بر روی کاغذ اعتبار دارد و تخلفات بیشماری از طرف شهرداری‌ها، استانداری‌ها، ادارات راه و شهرسازی، میراث فرهنگی استان‌ها و دیگر دستگاه‌های اجرائی صورت گرفته و با نادیده گرفتن این مصوبه و تصویب طرح‌های عمرانی مخرب در بافت‌های تاریخی در کمیسیون‌های استانی و بدون اطلاع دادن به وزارت میراث فرهنگی و وزارت راه و شهرسازی و شورایی معماری و شهرسازی، منجر به تخریب این بافت‌ها می‌شوند. به طور مثال خیابان آقا نجفی در اصفهان که در حریم میدان نقش جهان و از ۵۰ متری گنبد شیخ لطف الله می‌گذشت، استان در سال ۱۳۹۴ کمیسیون ماده ۵ را به صورت مخفیانه و بدون اطلاع پایتخت برگزار کرد و اجرای این خیابان را مصوب می‌کند. در سال ۹۷ که پویش #نه_به_گذرآقاجفی به راه افتاد، تازه معاونین وزارت میراث و وزارت راه و شهرسازی متوجه این مصوبه غیر قانونی می‌شوند و جلوی اجرای آن گرفته می‌شود. هر چند ۷۰ درصد مسیر و بسیاری از خانه‌های تاریخی بافت شرقی میدان نقش جهان از بین رفته بود. این تملک‌ها و تخریب‌های غیرقانونی از سال ۹۰ و حتی ۴ سال قبل از صدور مصوبه استانی که آن هم غیر قانونی و برخلاف مصوبات کشوری بود اتفاق افتاد. همین اتفاق در قزوین در بافت تاریخی محله بلاغی می‌افتد و تصمیمی استانی منجر به تملک و تخریب ۸۰ درصد از مسیری می‌شود که مدیریت شهری قصد احداث خیابان انصاری شرقی را در آن داشت. این طرح نیز در سال ۱۳۹۴ با مصوبه شورایی معماری و شهرسازی لغو شده و در سال ۱۳۹۷ طرح جایگزین پیاده‌راه به جای مسیر سواره‌رو تصویب و ابلاغ می‌شود که تا همین امروز توسط مسئولان استانی تمکین نشده و با تغییر دولت همچنان به فکر احداث این خیابان هستند.

یکی دیگر از چالشی‌ترین تخریب‌ها در بافت‌های تاریخی ایران در این سال‌ها، تخریب بافت تاریخی شیراز به بهانه توسعه حرم شاهچراغ (ع) است. سابقه این مداخلات و تخریب‌ها به سال ۷۴ و طرح بین‌الحرمین برمی‌گردد، که بخش اعظمی از این بافت در حدفاصل حرم شاهچراغ (ع) و مسجد جامع عتیق در یک سو و حرم سید علاالدین حسین (آستانه) در سویی دیگر با خاک یکسان شد و بناهای ارزشمند و ثبت ملی و حتی مساجد تاریخی تخریب شد تا این دو حرم به هم متصل شوند. اما این توسعه هیچ بخش و فضایی را به حرم‌ها اضافه نکرد و کل کاربری‌ها پارکینگ طبقاتی، پاساژ، ساختمان اجلاس شورای شهر و هتل بود. در واقع به اسم و بهانه توسعه حرم، یک سوداگری عظیم صورت پذیرفت. بعد از آن در دهه ۹۰، میدان احمدی بسته شد و تبدیل به صحن شد و خیابانی به نام ۹ دی با تخریب بخشی اعظم دیگری از بافت تاریخی پشت مسجد جامع نو کشیده شد که برای احداث آن ۱۲۰ بنای تاریخی ارزشمند تخریب شد. در ادامه این

تخریب‌ها طرح موسوم به ۵۷ هکتاری مطرح شد. این طرح اولین بار در دولت محمود احمدی نژاد در سال ۸۹ در شورایی عالی معماری و شهرسازی ایران تصویب و تخریب‌ها و آزادسازی‌های آن از همان سال شروع شد. با تغییر دولت، نگرش مدیران کشوری نیز در مواجهه با بافت‌های تاریخی تغییر محسوسی داشت تا جایی که در سال ۱۳۹۴ طرح ۵۷ هکتاری به دلیل تخلفات و مغایرت با ارزش‌های بافت تاریخی و نبود برنامه مشخص توسط شورایی عالی به طور کلی لغو گردید و طرح تفصیلی این محدوده با رویکرد حفاظت از بافت تاریخی تهیه، تصویب و در همان سال ابلاغ شد. هرچند طرح مصوب جدید هیچگاه در دستور کار مدیران استانی قرار نگرفت و تخریب‌های بافت تاریخی در این محدوده به صورت غیر قانونی تا سال ۱۳۹۸ نیز ادامه یافت. این تخریب‌ها وسعتی ۴ هکتاری دارد که ۱۰ اثر ثبت ملی و ده‌ها اثر واجد ارزش ثبت نشده نیز به صورت غیرقانونی در این سال‌ها با خاک یکسان شد. شکایت دکتر مونسان وزیر وقت میراث فرهنگی به شورای عالی امنیت ملی برای تخریب بناهای ثبت ملی در سال ۹۸ منجر به محکومیت تخریب‌ها و صدور رای بازسازی عین به عین ۲ خانه تاریخی تخریب شده به نام سلیمی و منتصری گردید که هیچگاه انجام نشد. اما با روی کار آمدن دولت ابراهیم رئیسی، و تغییر نگرش مجدد وزرای متولی در این امر، مسئولان استانی به فکر قانونی کردن روند تخریب‌ها افتادند و در جلسه استانی هیئت دولت در شیراز در مهر ۱۴۰۰ مجدداً طرح ۵۷ هکتاری را مطرح کردند و با همراهی هیئت دولت، وزیر کشور، وزیر راه و شهرسازی و وزیر میراث فرهنگی، اجرای طرح در دستور کار قرار گرفت، که در صورت اجرا یک ششم بافت تاریخی شیراز کاملاً از بین خواهد رفت.

کلیدواژه بافت فرسوده و اطلاق آن به بافت تاریخی ارزشمند، روشی برای از بین بردن هویت معماری ایرانی اسلامی است که توسط مدیران مسئول در نهادهای کشوری حوزه معماری و شهرسازی در سال‌های پس از جنگ تئوریزه و باب شد و شهرداری‌ها و ادارات راه و شهرسازی استانی بازوی اجرایی آن شدند. هر چند در سال‌های اخیر تلاش‌های زیادی برای تفکیک واژه بافت فرسوده بی‌ارزش از بافت تاریخی ارزشمند شده است، اما کافی نبوده است. عزت‌الله ضرغامی وزیر میراث فرهنگی در مهر ۱۴۰۰ پس از بازدید از محدوده طرح ۵۷ هکتاری شیراز در جمع خبرنگاران اعلام کرد: «بافت فرسوده پیرامون حرم شاهچراغ باعث آبروریزی ملی است». او همچنین از تشکیل یک هیئت سه نفره متشکل از نماینده‌ای از استانداری فارس، شهرداری شیراز و میراث فرهنگی برای تعیین تکلیف ۲۰۰ خانه تاریخی در محدوده طرح صحبت کرد. اطلاق بافت فرسوده به بافت تاریخی شیراز توسط بالاترین مقام دراصلی‌ترین نهاد متولی حفظ و مرمت بناها و بافت‌های تاریخی، این زنگ خطر را به صدا درمی‌آورد و به جامعه و متخصصین و دغدغه‌مندان این پیام را می‌دهد که هنوز در ابتدای مسیر دشواری برای تعریف، حفاظت و جلوگیری از تخریب بافت‌های تاریخی ارزشمند هستیم.



عکس هوایی محدوده مرکزی بافت تاریخی شهر شیراز در سال ۱۳۴۵ خورشیدی



عکس هوایی محدوده مرکزی بافت تاریخی شهر شیراز در سال ۱۳۸۰ خورشیدی



عکس هوایی محدوده مرکزی بافت تاریخی شهر شیراز در سال ۱۴۰۰ خورشیدی

در پی علاج جویی

تا شروع نیمه دوم قرن گذشته، نه فقط روستاهای کشور برتری معناداری از نظر تعداد نسبت به شهرها داشتند، بلکه به عنوان بخش جدانشدنی از تولید کشور نیز لحاظ می‌شدند. با پایان سلطنت قاجار، سیمای کشور نیز، متأثر از سیستم زیست شهری و صنعتی جهان غرب رو به تغییر می‌رفت و محورهای جدیدی با ورود تکنولوژی و ابزارهای مدرن به ایران برای توسعه کشور ایجاد شد. محورهایی مانند توسعه عمرانی که در ۵۰ سال گذشته به شدت سیما و زیست روستایی را تغییر داد. اما تحولات که بی‌نشان از توجه به موازین پایداری توسعه شکل می‌گرفت، نه فقط کمیت تولید و اشتغال روستا را هر روز لنگ‌تر کرد، بلکه مهم‌ترین منابع زیستی آنان را هم تحت تاثیر قرار داد و از بین برد. مهاجرت به مسئله اصلی روستاییان بدل شد و دیگر بزرگترین بخش تولیدی کشور، به ویژه در بخش کشاورزی و دامپروری توان تولید نداشت. این چالش با وجود عمر بیش از ۴۰ سال، چند سالی است که به تازگی مورد توجه و چاره‌جویی قرار گرفته است. حال آنچه مهم است اینکه، آیا آنچه تا به امروز در علاج‌جویی مصایب و مسائل روستایی در نظر گرفته شده است، موثر بوده و ادامه روند آن چگونه خواهد بود؟





| سوگل دانانی |

| روزنامه‌نگار |



عکس: یاسر خدیشی

گزارشی میدانی از روستای معین آباد ورامین و وضعیت اهالی آن که با فرونشست درگیرند

زمین زیر پای ما را خالی می‌کند

کرده و کارشناس به زمینش راه داده: «یکی می‌گوید مشکل کمبود آب است، یکی می‌گوید خاک سست است، یکی دیگر می‌گوید فرسایش خاک است آخر نفهمیدیم، مشکل کجاست»

اولین ترک‌های زمین

سال ۸۳ وقتی که در بم زلزله آمد و شهر را ویران کرد، اولین ترک در زمین کشاورزان معین‌آبادی افتاد. اهالی که از فرونشست چیز زیادی نمی‌دانستند، گمان می‌کردند قدرت زلزله کرمان، به روستایی در غرب ورامین هم رسیده و به جای اینکه در و دیوار و پنجره را بشکند، روی زمین خط و خش انداخته. کمی طول کشید تا اهالی فهمیدند فرونشست، زمین لرزه‌ای آرام است، بطئی و تدریجی. در کتاب‌ها برای فرونشست چند علت عمده آمده و یک تعریف مشخص. کتاب «گاهش خطرپذیری پدیده فرونشست در تهران و نواحی پیرامون» فرونشست را افت تدریجی یا ناگهانی زمین به تراز پایین‌تر در نتیجه جابه‌جایی زیرسطحی مصالح معنا کرده است. در کتاب دیگری با عنوان «فرونشست و تداخل سنجی راداری» که رحمان زندی و نجمه شفیع‌ی آن را روایت کردند، تاکید شده فرونشست زمانی ایجاد می‌شود که «برداشت بیش از حد آب از سفره زیر زمینی، که امروزه به دلیل رشد روز افزون جمعیت و استفاده از آب زیرزمینی در جهت مصارف گوناگون صنعتی و کشاورزی صورت می‌گیرد، سبب افت سطح آب‌های زیرزمینی شده و می‌تواند عامل نشست زمین باشد. به عبارت دیگر فرونشست زمانی رخ می‌دهد که نرخ بهره‌برداری از منابع آبی بیش از نرخ تزریق آب سطحی به درون زمین باشد». این یعنی برداشت بی‌رویه آب منافذ خاک را متراکم می‌کند، تراکم‌هایی که گاه تا عمق صد متر هم پیشروی می‌کنند، زمین بر اثر همین تراکم‌ها نشست می‌کند. اهالی معین آباد اما از فرونشست تعریف ساده‌تری دارند، آن‌ها زیر زمین را شبیه یک بطری آب تصور می‌کنند که هرکه چه بیشتر از آن آب بخوری، خالی‌تر می‌شود و یک روزی حتی

عمو حسین، پنج سال پیش ناپدید شد. یک عصر بهاری که مثل همه روزهای سال رفته بود سر زمین تا ردیف‌های موازی بادمجان و گوجه فرنگی کاشته شده را آبیاری کند، زمین دهن باز کرد و او جلوی چشم همه غیب شد. نیم ساعت طول کشید تا ماشین‌های آتش نشانی ردیف شدند و او را از میان شیارهای زمین که مثل دندان، گازش گرفته بودند، بیرون آوردند. آتش‌نشان‌ها می‌گفتند، شن و ماسه و قله سنگ‌ها، زیر پای کشاورز را خالی کرده است و بعد خاک تازه آب خورده، مثل یک باتلاق او را پایین کشیده و او هرچه بیشتر دست پا زده، بیشتر فرو می‌رفته. بخت یار عمو حسین بود که گوشی موبایلش زیر خروارها خاک کار می‌کرد و ذهنش به شماره ۱۲۵ قد داده بود. او زنده ماند. پنج سال پیش، بعد از آن حادثه دیگر کسی در روستای معین آباد در جنوب ورامین نبود که اسم فرونشست زمین به گوشش نخورده باشد. از همان زمان تا حالا هم زمین، هر چند روز یکبار به بهانه‌ای زیر پای اهالی روستا را خالی می‌کند.

خورشید به میانه‌های آسمان رسیده بود که خودروی آقای اردستانی به زمین نیم هکتاری بر جاده معین آباد به جوادآباد رسید. زمینی که دو روز قبل دو کامیون خاک پای آن خالی کرده بود. خاک برکت نداشت و فرونشست دوباره شبیخون زده بود به زمین و چاله کنار چاله ایجاد کرده بود. آقای اردستانی که نسل اندر نسلش در روستای قدیمی معین آباد، کشاورز بودند، امیدش را از زمینی که روزگاری حاصل خیز بوده بریده است و به دنبال مجوزی برای تبدیل زمین کشاورزی به دامداری است: «بالای صد میلیون تومان هزینه کردم و خاک پای زمین ریختم اما هربار که باران می‌آید یا زمین را آبیاری می‌کنم، زمین مثل باتلاق می‌شود، پای آدم داخل زمین فرو می‌رود، عمقش هم معلوم نیست.» به ترک‌هایی که زمین را چند قطعه کرده، اشاره می‌کند و می‌گوید که در زمین نمی‌تواند هیچ محصولی به جز یونجه بکارد اما «یونجه که سودی برای آدم ندارد.» او هربار میلیون‌ها تومان هزینه نقشه‌برداری

را نشان نمی‌دهد: «خاک اگر واگرا یا به اصطلاح بدرفتار باشد، آثار فرونشست در آن به وضوح خودش را نشان می‌دهد مثل مناطقی در سمنان و کرمان و اشتهارد و...» به گفته او خاک‌های خشک و آب نخورده در زمین‌های کشاورزی سریعاً دچار شکاف و ترک می‌شوند اما گاهی اگر خاک چسبندگی لازم را داشته باشد، آبیاری کمک می‌کند تا شکاف‌ها پیدا نشوند اما نبود آثار فرونشست به معنای نبود این پدیده نیست: «سطح آب زیرزمینی در آن محدوده از ۳۰ متر کمتر شده و به حدود ۱۰۰ متر رسیده است و نرخ سالیانه فرونشست در تمام آن محدوده ۱۷ سانتی‌متر اندازه‌گیری شده است.»

هجرت بی‌سرودا

احمد کنار زمین صد هکتاری ایستاده است. دست‌هایش را پشت کمرش حلقه زده و به زمینی می‌نگرد که روزگاری مامن گوجه و گندم و کلم بود اما حالا زیر سلطه کلاغ‌ها رفته. فرونشست نه می‌گذارد احمد کشاورزی کند و نه حتی قوتی در زمین مانده که بتوان روی آن ساختمانی ساخت: «به سال‌هایی زمین ما بیشتر از ۴ بار محصول می‌داد، از وقتی فرونشست شد دیگر نشد کشاورزی کنیم.



علی بیت‌اللهی، رئیس بخش زلزله‌شناسی مهندسی و خطرپذیری مرکز تحقیقات راه، مسکن و شهرسازی: در استان تهران دست کم ۳۰ هزار حلقه چاه وجود دارد که نه مجوزی دارند و نه ضوابطی، مخفیانه حفر می‌شوند و بی‌محابا آب زمین را می‌کشند و سهم دیگران را می‌بلعند. چاه‌هایی که در درازمدت زمین‌های همین روستا را هم به سرطان فرونشست دچار کردند

سال‌ها به سمت توسعه بیشتر رفتیم و فشارمان روی طبیعت بیشتر و بیشتر شد.»

خمپاره‌های فرونشست

زمین‌های شکاف خورده در معین آباد پرتعدادند. فرونشست تقریباً تمام زمین‌های زراعی منطقه را زخمی کرده است. زمین‌هایی که روزگاری صیفی‌جات در خودشان پرورش می‌دادند، حالا تک و توک گندم و جو دارند و گاهی هم یونجه. گلخانه‌های روستا هم تعدادشان به انگشتان یک دست نمی‌رسد. هندوآبادی از فرونشست زمین خاطره کم ندارد، می‌گوید یکی از کشاورزان یکبار صدای نشست زمین را شنیده، صدایی شبیه سقوط ناگهانی یک درخت یا یک خانه کم ارتفاع. می‌گوید یکبار هم گوسفند یکی از چوپان‌ها گم شده، بعد از چند روز گشت و گذار لاشه‌اش را توی یکی از همین شیارهای عمیق و عظیم زمین پیدا کردند: «زبان بسته هرچه بع بع کرده کسی نشنیده، عقل هیچکس به افتادن حیوان توی شیارها قد نمی‌داد.» می‌گوید فرونشست، زمین‌های معین آباد را مثل خاکریز جبهه کرده است، هر طرف را چشم بچرخانی جای خمپاره است: «هرجا که پا می‌گذارید، زمین سست است، یکم فشار دهید، همه خاک و شن و ماسه فرو می‌ریزد، زمین انگار به هیچ چیزی بند نیست.» رد فرونشست در بیشتر زمین‌های معین آباد یک شکل است، بزرگ و کوچک، در تعدادی از آن‌ها چند نفر هم جا می‌گیرند. رد فرونشست در دیوار حسینیه معین آباد هم مانده است، جداره‌های بیرونی چند خانه ترک‌های عمیق دارند. ترک‌هایی که برعکس خاک بی‌برکت اینجا، ری می‌کنند و بلند می‌شوند. بعضی نقاط روستا اما فرونشست بی‌نشانه است. در زمین‌هایی اطراف تپه‌ای که می‌گویند عمرش به ۴ هزار سال قبل از میلاد هم می‌رسد، خبری از نشست زمین نیست. بیت‌اللهی می‌گوید فرونشست در مقیاس ناحیه‌ای اتفاق می‌افتد و آثار و عوارض آن همه جا خودش

قطره‌ای از آن هم باقی نمی‌ماند.

جاده با خطر مرگ

آسفالت جاده کم عرض جنوب روستای معین آباد در چند قدمی زمین آقای اردستانی هم چاک خورده است. اتوبوس و خودروهایی که هر سه دقیقه از جاده عبور می‌کنند، روی ترک‌ها تلو تلو می‌خورند. «این جاده کشته می‌دهد، بارها نامه نوشتیم و گفتیم که زیر زمین این جاده خالیست اینجا هم ادامه زمین آقای اردستانیست، وقتی آنجا باتلاقی شده، اینجا هم همین است، من بارها گفتم که این جاده خطرناک است اما گوش کسی بدهکار نیست.» اینها را حسن هندوآبادی، رئیس شورای روستای معین آباد می‌گوید. به یکی از شکاف‌های عمیق جاده اشاره می‌کند و آسفالت‌هایی که هر سال روی هم پهن شدند: «تنها کاری که برای این شکاف‌ها کردند این بود که روی هرکدام آسفالت بپزند، می‌بینید بیش از ۴ لایه است، این زمین پوک شده، آسفالت که کاری از پیش نمی‌برد باید برای زمین فکری کنند که نمی‌کنند، باورتان می‌شود که جهاد کشاورزی پیشوا تا به حال سری به زمین‌های ما نرزد؟ فقط می‌گویند فرونشست، فرونشست بالاخره که چه؟ این جاده خطرناک است.» رد قدم‌هایش در زمین‌های اطراف جاده می‌ماند، زمین به اندازه دو پوتین فرو می‌رود.

آمد و شد خبرنگار و عکاس و کارشناس در این سال‌ها به اهالی فهمانده که فرونشست رابطه مستقیمی با برداشت آب‌های زیرزمینی و حفر چاه دارد. تک و توک جوان‌تر روستای حدوداً هزار نفره معین آباد که هنوز به شغل آب و اجدادی خود مشغولند، می‌پرسند چطور روستا با دو چاه به این وضع گرفتار شده است؟ علی بیت‌اللهی، رئیس بخش زلزله‌شناسی مهندسی و خطرپذیری مرکز تحقیقات راه، مسکن و شهرسازی در پاسخ به این پرسش، یک مثال می‌زند. او می‌گوید شاید اهالی روستا خودشان چاه تازه‌ای حفر نکنند اما در پایین دست و با فاصله از روستا، زمین‌هایی وجود دارند با چاه‌های عمیق و استخرهای بزرگ: «زیر زمین لایه‌ی آبدار پیوسته فرض کنید در ابعاد ۵۰ در ۵۰ کیلومتر وجود دارد، از هر طرفی که آب برداشت شود، به این دلیل که عمق آب باید تراز شود، ارتفاع آب در سمت دیگر پایین می‌آید، سمت دیگر آب را هدر می‌دهند اما عمق آب در زیر زمین این روستا و روستاهای اطرافش کم می‌شود و زمین نشست می‌کند.» او می‌گوید در استان تهران دست کم ۳۰ هزار حلقه چاه وجود دارد که نه مجوزی دارند و نه ضوابطی، مخفیانه حفر می‌شوند و بی‌محابا آب زمین را می‌کشند و سهم دیگران را می‌بلعند. چاه‌هایی که در درازمدت زمین‌های همین روستا را هم به سرطان فرونشست دچار کردند. رضا شهبازی، مدیرکل دفتر مخاطرات زمین‌شناسی، مهندسی و محیط زیستی غیر از بهم خوردن تعادل آب‌های زیرزمینی از کمبود بارندگی و خشکسالی در تشدید بیماری فرونشست هم یاد می‌کند: «در این مدت که موضوع فرونشست پررنگ شده هم‌زمان با دوره ۲۰ ساله‌ای بوده که خشکسالی را پشت سر گذاشتیم. ما از سال ۷۷ به این سمت وارد دوره خشکسالی شدیم که بهره‌برداری‌مان از طبیعت با ظرفیت‌های طبیعی تنظیم نبود، در این



عکس: یاسر خدیشی

نه من خیلی‌های دیگر هم شبیه من هستند، از کنار ما ده‌ها نفران می‌خورند، الان هیچی به هیچی.» با هر بند انگشتش خانواده‌های جوادی، سعیدی، آقا باقر، زینت خانم و... را می‌شمارد، آن‌هایی که شغل آب و اجدادشان را از دست دادند و بعد از پیدا شدن سروکله فرونشست بیکار شدند. هندوآبادی می‌گوید فرونشست به جوانترها آسیب بیشتری رسانده: «همین تک و توک زمین کشاورزی هم که می‌بینید، کشاورز جوان ندارد، جوان‌ها یا بیکارند یا از روستا مهاجرت کردند، کشاورزی در خون همه ما بود، کار دیگری بلد نبودیم و نیستیم. همیطوری کار کشاورزی صرف ندارد، همین الان اجناس کشاورزی را از ما نمی‌خرند، کارتن موزی از اجناس کشاورزی ما گران‌تر است. چه برسد به اینکه نتوان روی زمین محصولات متنوع کاشت.» معین آباد چند زمین کشاورزی دارد؟ هندوآبادی روبه احمد می‌کند: «زمین‌های کشاورزی فعال و دو سه گلخانه فعال بیشتر از ۳۰ هکتار نیستند، چند زمینی که فعال هم هستند، چند میلیون چند میلیون خرج ریختن خاک روی زمین کرده‌اند، احمد میانه صحبت‌هایش رئیس شورای روستا را می‌گیرد و بیکاری و مهاجرت و فراموشی هنر کشت و زرع را تشریح می‌کند: «ما نسل به نسل کشاورزی بلد بودیم، الان که دیگه کسی نمونده، انگار یک هنر فراموش شده‌ست، اگر روش آبیاری یا کشت ما غلط هم بود، حتی به ما نمی‌گویند الان باید چه کنیم، کسی هم نمانده دیگر.» احمد می‌گوید شاید بتواند بیکاری را تحمل کرد اما با خانه چه باید کرد؟ «من در خبرها دیدم که فرونشست خانه‌ها را ویران می‌کند، خانم شما دیدی؟ خانه از وسط می‌شکافه مثل قیامت است، با بی‌خانمانی باید چه کنیم؟»

در منوجان استان کرمان، فرونشست مثل یک چاقو، خانه‌ها را چند قطعه کرد، مردم آواره زندگی در چادر شدند چون از خانه‌ها تنها یک اسکلت باقی ماند. در اصفهان هم فرونشست زمین به سقف مغازه‌ها و خانه‌ها رسیده بود، ترک‌های عمیق کابوس مردم بود. مجله جغرافیا و آمایش شهری در یکی از شماره‌های سال ۹۷ در مطالعه‌ای بر روی شهر رفسنجان نوشته که آثار نشست زمین به طور متوسط در ۶۳ درصد خانه‌های شهر عیان شدند و بیشترین هزینه برای تعمیرات خانه در محدوده



حسن هندوآبادی، رئیس شورای روستای معین آباد: تنها کاری که برای این شکاف‌ها کردند این بود که روی هر کدام آسفالت بریزند، می‌بینید بیش از ۴ لایه است، این زمین پوک شده، آسفالت که کاری از پیش نمی‌برد باید برای زمین فکری کنند که نمی‌کنند، باورتان می‌شود که جهاد کشاورزی پیشوا تا به حال سری به زمین‌های ما نزده؟ فقط می‌گویند فرونشست، فرونشست بالاخره که چه؟ این جاده خطرناک است

شمال شهر بوده است. در این پژوهش با عنوان «بررسی مسائل اجتماعی و اقتصادی نشست زمین در رفسنجان» همچنین تاکید شده است که «هزینه ایجاد شده از نشست زمین در محدوده شهری ۲۹۰ ریال بر متر مکعب است.» بیت‌اللهی می‌گوید ساختمان‌های بیش از ۸۰۰ شهر می‌توانند از نشست زمین تاثیر بگیرند: «تصور کنید در اثر نشست زمین، ساختمان که جسم صلب است ترک می‌خورد این ترک خوردگی در مقابل زلزله‌های کوچک باعث فروپاشی ساختمان هم می‌شود.» او می‌گوید که در حدود ۱۸ استان کشور پهنای فرونشست خطرناک است: «در این پهنای حدود ۸ میلیون و ۷۵۰ هزار واحد مسکونی در محدوده فرونشستی قرار می‌گیرند در این واحدها ۲۸ میلیون نفر زندگی می‌کنند، این آمار درحالیست که نزدیک به ۲ میلیون و ۷۰۰ واحد از این ساختمان‌ها بدون اسکلت هستند و این یعنی فاجعه دو چندان است.»

دست روی دست فرونشست

هندوآبادی می‌گوید در تمام این سال‌ها خبرنگار و عکاس زندگی معین آبادی‌ها را شرح دادند و مسئولان فقط تماشا کردند: «هیچکس نمی‌گوید درد ما کجاست و چه باید کرد.» این وضعیت در تمام ایران برقرار است، کارشناسان می‌گویند مسئولان تنها به ۱۵ درصد از توصیه‌های کارشناسی عمل می‌کنند، درحالیکه آژیر خطر فرونشست مدت‌هاست که به صدا در آمده است. بیت‌اللهی می‌گوید: «متأسفانه یک مقررات و الزامات به صورت مدون و کلاسه‌بندی شده که در کشور لازم‌الاجرا شود، وجود ندارد، هم درباره فروریس و هم فرونشست وسیعی که در ۳۰ استان کشور ما وجود دارد. باید قنوات را شناسایی کرد و یک دستگاه مسئول نگهداری این قنوات رها شده شود، از طرف دیگر درباره کشاورزی و روش‌های آبیاری و نوع کشت محصولات باید تغییر رویه داد، با این حال متأسفانه ما در کشور فعلا در حد اطلاع‌رسانی عمل می‌کنیم.» شهبازی نیز معتقد است که برای فرونشست راهکاری جز تعادل آبخوان وجود ندارد: «باید کم‌کم تغذیه را افزایش دهیم تا

آبخوان به تعادل برسد باید خوش‌شانس هم باشیم که طبیعت با ما یار باشد و بارندگی داشته باشیم.» برای برگرداندن این تعادل باید روش‌های مختلفی را در دستور کار قرار داد، شهبازی تاکید می‌کند: «طبیعتا آبخوانداری و بخش سیلاب در بخش تغذیه شماره یک هستند. تزریق پساب فاضلاب تصفیه شده به زیرزمین می‌تواند راهکار باشد. از آن طرف باید چاه‌های غیرمجاز را ببندیم.» روش‌های کنترلی فرونشست که کارشناسان از آن مثال می‌آورند در همه این سال‌ها کشورهای آسیای شرقی مثل ژاپن را نجات داده است. کشوری که در سال ۱۹۶۵ نرخ فرونشست آن به ۱۲ سانتی‌متر در سال رسیده بود و در سال ۲۰۰۳، یازده سانتی‌متر کاهش پیدا کرد و به عدد یک سانتی‌متر رسید.

آینده روشن نیست

آینده برای روستای معین آباد روشن نیست. مثل تمام تهران که کارشناسان سازمان زمین شناسی تخمین می‌زنند، دشت‌های اطرافش ۲۰ سال بعد کویر می‌شوند. بیت‌اللهی می‌گوید اگر دولت و وزارت جهاد کشاورزی به این افراد توجه ویژه نکند و کشت گلخانه‌ای را توسعه ندهد و شیوه آبیاری تغییر نکند: این آب زیرزمینی بیشتر از ۱۰ سال کفاف مردم را نمی‌دهد، البته وقتی آب پایین‌تر می‌رود، غلظت نمک بیشتر می‌شود و آب شورتر می‌شود، آب شور سنگین است و در لایه‌های زیرین فرو می‌رود، وقتی آب شیرین برداشت شود و تمام شود، رفته رفته به آب شور هم می‌رسیم، آبی که محصولات کشاورزی را هم تخریب می‌کند. او می‌گوید کنترل فرونشست شدنی است به این شرط که در اولویت باشد. اولویت آن‌هایی که باید وضعیت روستای معین آباد و منوجان و شهر اصفهان و کرمان و مشهد و سمنان و ... ساکنان آن‌ها را ببینند. زندگی آدم‌هایی مانند عمو حسین را که از پنج سال پیش که سقوط کرده تا حالا، پاهایش خم و راست نشد و استخوان‌هایش جوش نخورد مثل زمین کشاورزی‌اش که روی پاهایش بند نشد و نمی‌شود.



عکس: یاسر خدیشی



| پروفیسور شورود ویلم دایکر |

| استاد خاک شناسی کالج |

| بن استیت و دانشگاه پنسیلوانیا |

حفاظت از خاک داوطلبانه باشد

باید اقداماتی در زمینه‌ی ایجاد یک مرکز یا سازمان جهت آموزش کشاورزان و آگاهی‌بخشی در مورد خطر فرسایش خاک و حفاظت از آن انجام شود. این فرآیند بدین معنی است که شما باید متخصصان حفاظت از خاک را در دانشگاه‌ها و کالج‌های خود آموزش دهید و مشاغل و منابعی را برای شروع کار در دسترس آنها قرار دهید. این افراد سپس باید جلساتی را در روستاها و مناطقی که کشاورزی در آن رواج دارد، برگزار کنند و کشاورزان را از تهدید فرسایش خاک و خطرات آن آگاه کرده و به آنها آموزش دهند تا بدانند چگونه با خاک رفتار کرده و مانع از فرسایش آن شوند. به نظر من بهترین کار این است که حفاظت از خاک به جای الزام قانونی، یک برنامه‌ی داوطلبانه باشد. دلیل آن این است که کشاورزان تنها در صورتی در این کار شرکت خواهند کرد که به آن علاقه‌مند باشند. نباید از خاطر برد که کشاورزان پیشرو و علاقه‌مند که ذهنیتی مناسب در مورد فرسایش خاک و خطر آن دارند، بهترین متحدان شما در این نبرد هستند. اگر شما بتوانید آنها را در هیئت‌های محلی و شوراهای روستایی جمع کنید و آنها را به سازمان‌های محیط زیستی متصل کرده و از آنها بخواهید نقش بیشتری در حفاظت از محیط زیست و به خصوص جلوگیری از فرسایش خاک داشته باشند، شک نکنید که بهترین تبلیغ‌کنندگان این برنامه را خواهید داشت و این کشاورزان به اصلی‌ترین مهره‌های اجرایی کمپین مبارزه با فرسایش خاک تبدیل می‌شوند.

بدون شک فرسایش خاک یکی از علت‌های اصلی فرورفتن زمین است. در واقع، فرسایش خاک باعث افزایش شکستگی در سطح زمین و نفوذ آب به لایه‌های زیرین شده و در نتیجه موجب فرورفتن زمین می‌شود. در دنیا نیز همانند ایران، مساله‌ی فرسایش خاک و تبعات آن یعنی فرورفتن زمین یا سیلاب وجود دارد. با این حال، در برخی مناطق به خصوص چند ایالت آمریکا، این بحران با تلاش کشاورزان، متخصصان و کمک اساتید دانشگاه حل شده است. من فکر می‌کنم اولین اقدام در ایران باید افزایش آگاهی سیاستمداران و عموم مردم نسبت به خطر فرسایش خاک باشد. این کار را نمی‌توان یک شبه انجام داد، زیرا اکثر مردم به علت مشکلات عدیده‌ای که دارند دیگر به فرسایش خاک اهمیت نمی‌دهند. در وهله‌ی اول باید مسئولینی وجود داشته باشند که حقیقت این مساله و خطر آن را بشناسند؛ کسانی که حاضر باشند زندگی خود را وقف این موضوع یعنی فرسایش خاک کرده و هر کاری را که لازم است برای پیشرفت علم حفاظت از خاک در ایران انجام دهند. لازم به ذکر است که اقدام در این زمینه باید تیمی باشد. مسئول ارشد پروژه‌ی مبارزه با فرسایش خاک باید گروهی داشته باشد که به جمع‌آوری اطلاعات در مورد تهدید فرسایش خاک بپردازند. همه‌ی ابزارهایی که در اختیار است باید برای ثبت و مستندسازی مشکلات استفاده شوند؛ مصاحبه، فیلم، برنامه‌ی تلویزیونی، رادیو، تلفن همراه، تصاویر، ویدئو، اینترنت و... همه و همه باید در این پروژه کمک کرده و در جمع‌آوری اطلاعات دخالت داشته باشند. در مرحله‌ی بعدی، این کمپین آگاهی‌بخش باید توسط یک برنامه‌ی تحقیقاتی قوی و تخصصی‌تر حمایت شود. بررسی شدت مشکل، علل آن و ارزیابی اثربخشی شیوه‌های کنترل فرسایش در این مرحله باید مورد نظر و توجه باشند. سپس،



بهترین کار این است که حفاظت از خاک به جای الزام قانونی، یک برنامه‌ی داوطلبانه باشد. دلیل آن این است که کشاورزان تنها در صورتی در این کار شرکت خواهند کرد که به آن علاقه‌مند باشند



عکس: ایرنا



| فروغ فکری |

| روزنامه‌نگار |

«چطور در دل جنگل هیرکانی معدن شن و ماسه می‌زنید؟» مرد با لهجه مازنی از مسئولی می‌پرسد که مدام به خبرنگاران می‌گوید «فیلم نگیرید». پس از آن بار دیگر همه می‌شود و مرد اینبار دستانش را در هوا تکان می‌دهد و به جنگل روبرو اشاره می‌کند. آنجا که رد ماشین‌های معدن‌کاران در آن فراوان است و قطع درختان میلیون ساله به راحتی مجوز گرفته. اهالی روستای چلاو در ۲۸ بهمن ماه با تجمع مقابل مسئولان به احداث معدن اعتراض کردند؛ مانند اهالی روستای همیجان در اطراف یزد که مقابل ماشین‌های معدن‌کاران ایستادند و گذاشتند تا از کوه همیجان بالا روند و گفتند «معدن، قنات‌هایمان را خشک کرده.» و یا اهالی روستای «درآلو» کرمان که مجبور به ترک روستایشان شدند. ۱۲ سال قبل که معدن مس به راه افتاد خوشحال بودند و حالا معترضند. نه زمینی برای چرای دام مانده، نه رودی برای کشاورزی و نه هوایی برای زندگی. آنها به اطراف کرمان کوچیدند و بی‌جایی شروع شد. این‌ها قصه مشترک اهالی روستاهای بسیاری است. مناطقی معدن‌خیز که اغلبشان سالیان قبل شاهد آمدن معدن‌کاران بودند و حالا یک صدا می‌گویند «معدن برایمان شغلی نیاورد و زندگیمان را هم نابود کرد.»

در سالی که گذشت هیچ ماهی خالی از اعتراض به معدن کاری نبود. از غرب و شرق تا شمال و مرکز کشور مردمان بسیاری تجمع کردند، نامه اعتراضی به مسئولان نوشتند. کارزار به راه انداختند و البته در برخی مناطق کار به زد و خورد هم رسید. این معادن که برخی از آنها پیوست محیط زیستی هم ندارند، در طول سالیان متمادی با جامعه محلی ارتباط درستی نگرفتند و از سویی شغل ثابت روستاییان (کشاورزی و دامداری) را به خاطر نابودی آب و خاک و هوا از بین بردند. حالا معدن‌کاران و محلی‌ها مقابل هم ایستاده‌اند. رو در رو. با خشم و اعتراض.

با وجود همه این اتفاقات اما وزارت صنعت، معدن و تجارت خبر از افزایش میزان صدور مجوزهای معدنی (پروانه اکتشاف، گواهی کشف و پروانه بهره‌برداری) در پاییز ۱۴۰۰ نسبت به تابستان این سال داده است. به گزارش این وزارتخانه، در سه ماهه پاییز امسال، ۳۱۰ فقره پروانه اکتشاف و ۱۲۶ فقره گواهی کشف صادر شد که حاکی از رشد ۱۷.۴ درصدی و ۳.۳ درصدی است. همچنین در پاییز امسال ۱۳۰ فقره پروانه بهره‌برداری معدنی صادر شد که نسبت به آمار فصل تابستان (۱۲۳ فقره) ۵.۷ درصد رشد نشان می‌دهد. در نهایت از ابتدای فروردین تا پایان آذر ۱۴۰۰، ۷۹۷ فقره پروانه اکتشاف صادر شد که در مقایسه با رقم مدت مشابه سال گذشته (۷۰۰ فقره)، ۱۳.۹ درصد رشد نشان می‌دهد. این رشد هرچند برای معدن‌کاران شروع کار و سوددهی است، اما برای محلی‌ها تریس روز و شب است. آتهایی که در بسیاری از مناطق تنها شغلی که از معدن نصیبشان شده نگرانی بوده، می‌پرسند چرا معادن کوچک که فقط برای صاحب معدن سودآور است، در فاصله‌ای نزدیک با روستاها مجوز می‌گیرد؟ و چرا با وجود سهم یک درصدی استخراج معادن کشور از تولید ناخالص داخلی-بر اساس اعلام بانک مرکزی- همچنان این معادن بدون پیوست محیط زیستی فعالند؟

معدن کاری، صنعت نامحبوب جوامع محلی

معدن مس، راه آب را بست. اهالی «چهارگنبد» سیرجان رودخانه فصلی را از دست دادند و صاحب معدن بر روی رودخانه آب‌بندی ساخت و آب را برای کار معدن برد. چهارگنبدی‌ها هم آرام ننشستند. اعتراض بالا گرفت و صدای بلند اهالی چهارگنبد کوهستان را پر کرد. اما صدای اعتراض و شکایت‌شان همانجا ماند. بدون آنکه آب‌بند تخریب شود. قصه تعارض محلی‌ها و معدنکاران به سالیان دراز و البته کشورهای مختلف برمی‌گردد. در اغلب موارد هم این مورد با اعتراض

در سالی که گذشت، تعارض میان جامعه محلی و معدنکاران به اوج خود رسید و هیچ ماهی بدون اعتراض نگذشت

کار معادن، نفس محلی‌ها را به شماره انداخت

قائم مقام دبیرکل خانه صنعت، معدن و تجارت ایران: هنوز ماجرا برای معدنکاران جدی نیست و آنها اعتراضات را بازدارنده نمی‌دانند

راهنمای معدنکاری مسئولانه، بدون استفاده

«به ما می‌گویند معارض». اهالی روستاهای «بنک» و «سرگرو» در منوجان این را گفتند. آن هم وقتی انفجارهای معدن آهک روز و شب برایشان نگذاشته بود. انفجارهای پارسال معدن آهک در آن منطقه، زبان چند کودک را بند آورد و خانه‌های بسیاری را ترک انداخت و آنها هم مانند بسیاری دیگر از روستاییان با شکایت نتیجه‌ای نگرفته‌اند و تنها راه باقی‌مانده برایشان «اعتراض» مقابل معدن شد. حالا سیامکی هم معتقد است که نگاه معدن‌کاران به جامعه محلی اشتباه است و معدن‌کاران «به ذی‌نفعان می‌گویند معارض». با همین نگاه هم تلاش می‌کنند تا تعارض را به هر قیمتی حل کنند و در نتیجه به پول یا نهادهای قدرت متوسل می‌شوند.

او به تجربه چند سال قبل خودش در یکی از روستاها برمی‌گردد. وقتی یکی از شرکت‌های معدنی مطرح از او خواست تا در زمینه انفجارها کمک کند. روستاییان از انفجارهای مداوم گله داشتند و با معدن‌کاران وارد جالش شده بودند. او و همکارانش به منطقه رفتند و شرایط انفجاری کاملاً درست بود «ما گفتیم مشکل موارد دیگر است. باید روی جامعه محلی مطالعه شود. یک نیروی تسهیلگر هم همراهان بود. با او به خانه ۲۲ خانوار روستا رفتیم. نتایج واقعا جالب بود. دیدیم گله اصلی از انفجار نیست. آنها از شرایط پیش آمده در سال‌های گذشته گله داشتند و این گلابه‌ها روی هم جمع شده بود. معدن راهی از میان زمین‌هایشان کشیده بود و پولی پرداخت نکرده بود. یا یکی از مدیران معدن مسیر آب را تغییر داده بود. همه این مشکلات روی هم جمع شده بود و اینطور نمود بیرونی پیدا کرده بود».

کرد و برخی از این شرکت‌ها کارهای داوطلبانه انجام دادند که تأثیرات محیط زیستی و اجتماعی منفی خود را کاهش دهند و برای این مسئولیت اجتماعی هم استانداردهایی تدوین شد.

سیامکی می‌گوید کشور کانادا از جمله کشورهایی است که برای این امر لیست مشخص دارد و برای شرکت‌های معدنی کانادایی که خارج از کانادا کار می‌کنند هم چک لیستی تعریف شده که بر اساس آن می‌گوید از روز اول اکتشاف باید ارتباط با جوامع محلی شروع شود. همچنین در گزارش‌های مسئولیت اجتماعی شرکت‌های معدنی ذی‌نفعان شناخته و دغدغه و نیازهایشان بررسی می‌شود. آنها باید گزارش کنند که پروژه معدنی چه میزان آب مصرف کرده، چه میزان آب را بازیابی کرده، چه آلاینده‌هایی داشته و چه کارهایی برای مقابله با آلاینده‌ها انجام داده. «اوایل سال ۲۰۰۰ شورای جهانی معدن‌کاری و فلزات تشکیل شد و در سال ۲۰۰۴ اعلام کرد که هر شرکتی که می‌خواهد عضو این شورای جهانی شود باید ۱۰ اصل معدن‌کاری را رعایت کند. یکی از اصلی‌ترین نکات این ۱۰ اصل ارتباط با جامعه محلی، احترام به خواست‌های آنها و محیط زیست بود. پس از آنکه سازمان ملل اهداف ۱۷ گانه توسعه پایدار را ارائه کرد، شورای جهانی معادن هم اصول خود را بر اهداف سازمان ملل منطبق کرد. برای مثال سازمان ملل به فقر پرداخته و در این شورا گفته شد که شرکت‌های معدنی با پرداخت عوارض و .. باید اقتصاد جامعه محلی را تقویت کنند» وضعیت در ایران اما متفاوت است. نه خیری از تعریف لیست مشخص برای مسئولیت اجتماعی شرکت‌های معدنی است و نه شرکت‌های معدنی خود را ملزم به ارتباط با جامعه محلی می‌دانند.

به آلودگی‌های محیط زیستی شروع شده و تأثیر فعالیت معدن بر آب‌های زیرزمینی و سطحی، آلودگی هوا، آلودگی صوتی، خاک و ... باعث واکنش جامعه محلی شده است. همین موارد هم دلیلی است تا به گفته علی سیامکی، پژوهشگر و مشاور حوزه توسعه پایدار و فناوری در معدن، کنفرانس‌هایی در دهه‌های قبل برای بررسی این مورد برگزار شود و نتیجه هم مشخص بود: «جوامع محلی نگاه بدبینانه‌ای به معدن کاران داشتند و محبوبیت معدن‌کاری در رده ۲۴ام جهان و پس از دخانیات قرار داشت. همین هم باعث شد تا سازمان‌ها و شرکت‌های معدنی پیشرو بخواهند تغییری در رویکردهایشان ایجاد کنند».

تغییر در رویکرد پیش از این در حوزه نفت و گاز به وجود آمده بود و شرکت‌های بزرگ این حوزه بعد از بحران بریتیش پترولیوم تغییراتی ایجاد کردند و حالا این شرکت‌های معدنی بودند که می‌خواستند با ذی‌نفعان خود، خصوصا ذی‌نفعان محلی ارتباط برقرار کنند. نیازها و دغدغه‌هایشان را بشناسند و اعتمادشان را جلب کنند. «هر زمان شرکت‌های معدنی توانستند اعتماد جوامع محلی را جلب کنند، جامعه آن پروژه را بخشی از خودش دانست و برای بقای آن تلاش کرد. برای مثال در یونان، دولت می‌خواست به معدنی مجوز ندهد و مردم تظاهرات کردند چرا که توسعه عملیات موجب اشتغال می‌شد و معدن‌کار به درستی با جامعه ارتباط برقرار کرده بود. اما برخلافش هم نمونه‌های بسیاری وجود دارد. معادنی بودند که وعده‌های بسیاری مانند جاده‌سازی، تامین آب و ... دادند اما به آن عمل نکردند و در نتیجه برخورد جامعه محلی هم علیه معادن بود».

همین تغییر رویکرد در دو دهه اخیر «مسئولیت اجتماعی» را وارد ادبیات شرکت‌های معدنی بزرگ



سیامکی معتقد است که در بسیاری از موارد جامعه محلی نمی‌تواند با معدن ارتباط بگیرد و نیازهایش را از طریق اعتراض بروز می‌دهد. علاوه بر این در ایران شرکت‌های معدنی - به غیر از چند شرکت بزرگ که مجبور به رعایت برخی قوانین هستند - اقداماتی برای حفظ محیط زیست انجام نمی‌دهند و بر روی داده‌ها هم سرپوش می‌گذارند «آنها به جای آنکه مشکلات به وجود آمده برای این افراد را بررسی کنند تنها در تلاش برای پیدا کردن راه مقابله هستند.»

او می‌گوید در سال ۹۷، راهنمای معدن کاری مسئولانه در ایران نوشته شد اما این راهنما در کنار گزارش‌های مرکز پژوهش‌های مجلس که گزارش توسعه پایدار در معدن کاری دارد فقط در حد نوشته باقی مانده‌اند «یکی از راه‌حل‌های شورای جهانی معدن کاری «عملیات جامع بسته شدن معدن» است که در توضیح این عملیات می‌گوید که وقتی کار معدن کاری شروع می‌شود، باید بدانیم یک روزی هم تمام می‌شود و در نتیجه باید برای آینده برنامه‌ریزی کرد. باید ذی‌نفعان شناخته شوند، اقتصاد محلیشان تقویت شود. مصرف آب کنترل شود. برای مقابله با اثرات مخرب ایجاد شده ناشی از معدن کاوی، پوشش گیاهی ایجاد کنند و شرایط را به نحوی ترتیب دهند که وقتی از منطقه رفتند فقط ویرانی بهجا نمانده باشد.» حالا اما برای بسیاری از روستاهایی که در سال‌های گذشته معدن کاری در آنها شروع شده فقط به ویرانی به جا مانده و مشتهای گره‌کرده معترض هم گواهی بر این وضع است.

معدن کاران ایرانی آموزش نمی‌بینند

هنوز ماجرا برای معدن کاران جدی نیست و آنها اعتراضات را بازدارنده نمی‌دانند. به قانون متوسل می‌شوند و اشتغالزایی هم از جمله مواردی است که در شرایط فعلی بسیاری از آنها خود را دارای حق بدانند. حتی آرمان خالقی، قائم مقام دبیرکل خانه صنعت، معدن و تجارت ایران هم بر این مورد تاکید می‌کند و می‌گوید «با شرایط فعلی ممکن است در آینده اعتراضات به معدن کاری در جوامع محلی بیشتر شود. از سویی تا معدن کاران به این درک نرسند که باید با جامعه محلی ارتباط برقرار کنند این مسئله حل نخواهد شد. اما این تعارضات هنوز آنقدر جدی نشده که آنها را به فکر وادارد.»

او می‌گوید معدن کاران ایران هیچ آموزشی نمی‌بینند و بحث مسئولیت اجتماعی هم در کشور بسیار تازه است «معدن کار، مسئولیت اجتماعی و ارتباط با جامعه محلی را هزینه می‌داند نه سرمایه‌گذاری. در نتیجه می‌گوید تا صدای اعتراض بلند نشده کارم را انجام می‌دهم و بعد هم معدن را رها می‌کنم. این در حالی است که فقط بحث انسان‌ها و جامعه محلی مطرح نیست. وقتی در



علی سیامکی: در سال ۹۷، راهنمای معدنکاری مسئولانه در ایران نوشته شد اما این راهنما در کنار گزارش‌های مرکز پژوهش‌های مجلس که گزارش توسعه پایدار در معدن کاری دارد فقط در حد نوشته باقی مانده‌اند





شورای جهانی معدن کاری و فلزات در سال ۲۰۰۴ اعلام کرد که هر شرکتی که می‌خواهد عضو این شورای جهانی شود باید ۱۰ اصل معدن کاری را رعایت کند. یکی از اصلی‌ترین نکات این ۱۰ اصل ارتباط با جامعه محلی، احترام به خواست‌های آنها و محیط زیست بود.

معدن کاران نه جزوهای آموزشی می‌خوانند و نه در عمل از تسهیلات کمکی می‌گیرند و وزارت صنعت، معدن و تجارت هم هنوز به عمق مطلب پی نبرده است «تشکل‌های تخصصی نظام مهندسی معدن باید قوانین مشخص بگذارند و بگویند وقتی مهندسی پروانه کار می‌گیرد باید آموزش‌هایی برای ارتباط با جامعه محلی، مسئولیت اجتماعی و ... را هم دیده باشد. آنها باید آزمون دوره‌ای برگزار کنند و نظام مهندسی معدن به این باور برسد که این ماجرا می‌تواند در آینده ابعاد غیرقابل کنترلی پیدا کند.»

هر محیطی معدن کاری انجام گیرد، میزان تخریب بالا خواهد بود و در نتیجه معدن کار باید برای آن برنامه‌ریزی داشته باشد. «خالق می‌گوید خانه معدن و تشکل‌های صنفی این عرصه باید به فکر راهکار باشند و بدانند این اتفاق ممکن است در آینده مشکل‌ساز شود. این در حالی است که در قانون هم ضعف‌های عمده‌ای وجود دارد «قانون مشخص نکرده وقتی فعالیت معدنی تمام شد، معدن کار باید برای احیای منطقه و بازسازی آن چه کاری انجام دهد. هرچند اخیراً صحبت‌هایی به میان آمده و قرار است معادن ملزم به رعایت چنین مواردی شوند اما همچنان وضعیت نامشخص است.»

معادنی که در جدول زیر می‌بینید، در سالی که گذشت محل اعتراض و مناقشه میان مردم محلی و صاحبان معدن بودند. به این لیست می‌توان معادن بسیار دیگری را هم اضافه کرد و انتظار می‌رود با شرایطی که در پیش است در آینده بر تعداد این مناقشات هم افزوده شود.

محل معدن	دلیل اعتراض	زمان اعتراض مردمی در سال ۱۴۰۰
معدن «آهک» در کوه بیرمی خورمچ	انفجار بدون هماهنگی و آلوده شدن آب شرب	فروردین
معدن مس «تخت‌گنبد» سیرجان	بستن راه رودخانه توسط معدن و نابودی آب و خاک	فروردین
معدن «سنگ آهک» در روستای زمان آباد نائین	خشک شدن قنات ۵۰۰ ساله و ۳ هزار درخت، آسیب به منازل مسکونی به دنبال انفجار در معدن	فروردین
معدن «مس» در نزدیکی روستای جیغه در در شهرستان هریس آذربایجان شرقی	نابودی محیط زیست روستا	فروردین
معدن «باریت» در روستای بلویند از توابع بخش خرقان شهرستان زرنج	آسیب جدی به محیط زیست بکر منطقه، گرد و غبار، آلودگی‌های صوتی بسیار ناشی از انفجار و تردد ماشین‌های سنگین، تخریب مراتع و دیمزارها و آسیب به زیستگاه حیات وحش	خرداد
معدن «سنگ آهن» در کوه‌های شمال شرق منطقه کامو و چوگان در اصفهان	نابودی مراتع و چراگاه دام، نابودی آب	تیر
معدن کاوی در «دره انجیر» نائین و راه‌اندازی کارخانه تولید آسفالت	سه هزار نفر از مردم انارکی ساکن یا خارج از آن برای مقابله با تخریب کوه به مجلس و استانداری نامه نوشتند	شهریور
معدن «آهک» شهرستان منوجان	اعتراض اهالی روستاهای «بنک» و «سرگرو» به نابودی خانه‌هایشان در اثر انفجار معدن، نابودی خاک و آب منطقه	شهریور
معدن «سنگ آهن» در روستای «قلعه‌گاه» از توابع شهرستان کامیاران	قرار گرفتن معدن در نزدیکی روستا و نابودی زندگی روستاییان، تخریب منطقه باستانی ثبت شده	مهر
معدن «طلا» ی قروه	آسیب گسترده و حضور نداشتن مردم محلی در عواید آن	آبان
اعتراض به شروع معدن کاوی در بخش کدکن تربت حیدریه	خسارت به محصولات کشاورزی، مراتع، قنات و جاده روستا	آبان
معدن دربند روستای «اوغولبیک» شهرستان تکاب	«تخریب محیط زیست منطقه، نابودی منطقه تاریخی و ثبت شده» دربند	آبان
معدن «سنگ مرمریت» در نزدیکی روستاهای بنه کلاهی شهرستان نیریز	از بین رفتن طبیعت و نابودی خانه‌هایشان به دلیل انفجارهای معدنی	آذر
معدن «آهک» در اژدرکوه و در نزدیکی روستای فارمد مشهد	از بین رفتن مزارع گندم و کشاورزی، نابودی دام‌ها، آلودگی گسترده هوا، آب و زمین	آذر
معدن «سیلیس» در کوه کلمرز کهنوج	نابودی زون آب شرب و زیستگاه حیات وحش	دی
معدن «سنگ آهن» در کوه‌های همیجان، در بهاباد یزد	نابودی قنات‌های منطقه و زندگی اهالی ۳۵ روستا	بهمن
معدن «کوه سفید» در شرق صفاشهر مرکز شهرستان خرم‌بید استان فارس	کوه سفید، معروف به عروس جغرافیای ایران است و معدن کاوی آن را نابود خواهد کرد	بهمن
معدن «عقیق» شهرستان نمین در استان اردبیل	فعالیت‌های معدنی تأثیری در حل مشکل بیکاری مردم روستاهای مجاور معادن نداشته و توسعه‌ای هم در منطقه خلق نکرده و فقط آلودگی به دنبال داشته	بهمن
معدن «شن و ماسه» در جنگل‌های هیرکانی، آمل	اعتراض مردم روستای چلاو به نابودی جنگل‌های هیرکانی، مرتع و آب و حیات وحش	بهمن
معدن «مس» روی حوضه آبریز سد بافت در کرمان	جمع‌آوری ۴ هزار امضا برای جلوگیری از راه افتادن معدن و آلودگی آب سه شهرستان جیرفت، بافت و بردسیر	اسفند



| ستاره حجتی |

| روزنامه‌نگار |



عکس: ایرنا

تمرکز بر آینده پژوهی در مورد توسعه و زیست روستایی کشور افزایش یافته اما به‌برنامه کلان و اسناد بالادستی راه نیافته است

چشم‌انداز مبهم روستاهای ایران

با شروع هزاره سوم و تغییر نگرش نسبت به آنچه پیش از آن به‌نام توسعه می‌شناختیم، توسعه جوامع محلی بر پایه کمک‌گیری از دانش بومی و تاریخی برای حفظ محیط زیست و بقای بشر در جهان رونق گرفت و به تبع آن، کم‌کم این بحث در ایران نیز شروع شد.

گرچه عمر مطالعه بر جامعه محلی و زیست روستایی در کشور به درازا نمی‌رسد اما چالش بزرگی به نام مهاجرت گسترده روستائیان به شهرها، خالی از سکنه شدن روستاها، کاهش توان تولید و ورشکستگی صنایع روستایی، همچنین گسترش حاشیه‌نشینی و سکونت‌گاه‌های غیررسمی در حواشی شهرها که ناشی از این مهاجرت گسترده بود، تعجیل مضاعفی برای علاج جویب مشکلات روستاهای ایران ایجاد کرد. تلاش‌های شکل گرفته از سوی دولت، جامعه محلی، کارشناسان و تشکل‌های فعال در حوزه توسعه در موارد بسیاری هم موثر و موفق بود اما گویی تصویر کلان از آینده توسعه و زیست روستایی در کشور همچنان نامعلوم است. جهان رو به تغییر و تحولات سیاسی و اقتصادی شدید و البته پرشتاب کشور، ترسیم تصویری دقیق را سخت می‌کند. اما به تازگی آینده پژوهی در حوزه روستاهای ایران نیز به میزهای کارشناسی رسیده و این پژوهشگران تلاش می‌کنند تا گامی جلوتر از اتفاقات را پیش از وقوع ببینند. تصاویری که گرچه کاملاً واضح نیست اما خوش‌آیند نیز به نظر نمی‌رسد.

۱۲ هزار روستای کوچک بی‌گاز

گازرسانی به روستاهای کشور در سال‌های پس از انقلاب مورد توجه بود اما با شروع دهه نود شتاب بیشتری گرفت. براساس آمار منتشر شده از سوی شرکت ملی توزیع گاز کشور تا شروع سال ۱۳۹۲، چهارده هزار روستای کشور به شبکه توزیع گاز دسترسی داشتند که با پایان دولت دوازدهم و تا شهریور ۱۴۰۰ این عدد به ۳۵ هزار روستا با اولویت روستاها در مناطق مرزی رسید. طبق این آمار با پوشش بیش از ۹۵ درصدی شبکه گاز در روستاهای کشور پرونده گازرسانی روستایی به جز دو استان سیستان و بلوچستان و خوزستان تا پایان سال ۱۴۰۰ تقریباً بسته خواهد شد. اما اعدادی نیز هستند که در این آمار رسمی جامانده است. اعدادی که گرچه ممکن است در میان اعداد و ارقام بزرگی که از سوی دولت‌ها اطلاع‌رسانی می‌شوند به چشم نیاید اما مستقیماً زندگی چندین میلیون روستائین را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

مطابق رویکردهای مصوب در برنامه پنج‌ساله ششم توسعه (۱۳۹۵-۱۳۹۹) در بخش توسعه گازرسانی، دولت مکلف شده است تا توسعه گازرسانی به شهرها و روستاهای باقیمانده با هدف پوشش صددرصدی شهرها و روستاهای بالای ۲۰ خانوار را میسر کند. بنابر همین چند کلمه به‌عنوان سند بالادستی کشور در توسعه گازرسانی، روستاهای زیر ۲۰ جمعیت خانوار در این برنامه جایی ندارند. علاوه بر این روستاهایی که به‌هردلیلی مانند سدسازی یا استقرار در حریم انتقال لوله اصلی گاز یا نفت، دارای طرح کوچ باشند نیز در شبکه توزیع قرار نخواهند گرفت. حال آنکه در نمونه‌های بی‌شماری در سراسر کشور، اغلب روستاهای طرح کوچ بیش از دو دهه در انتظار تعیین تکلیف از سوی دولت هستند. همچنین تکلیف طرح جمعیت روستاهای زیر ۲۰ خانوار و کوچک با هم یا روستاهای بزرگتر هنوز نه اجرا شده و نه تکلیف

آب، چالش نخست پیش‌رو

ابتدای سال ۱۴۰۰ وزارت نیرو اعلام کرد که ۸ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر از جمعیت روستایی کشور به آب پایدار دسترسی دارند. این عدد کمتر از نیمی از جمعیت ۲۱ میلیون نفری ساکن در روستاهای ایران است. این چالش صرفاً برای تامین آب شرب روستاها وجود دارد و تامین آب بخش کشاورزی و دامپروری به عنوان معیشت نخست روستائین ایران نیز در آن محاسبه نشده است. براساس پژوهش «پیام ما» با شروع قرن حاضر ۸ هزار روستا با تنش آبی مواجه هستند. این عدد به تفکیک استان‌ها برای خوزستان ۱۳۰۰ روستا، کهگیلویه و بویراحمد ۲۱۰ روستا، استان مرکزی ۱۱۴ روستا، چهارمحال و بختیاری ۱۱۵، اصفهان ۳۰۵، آذربایجان غربی ۳۰، خراسان جنوبی ۲۲۹، هرمزگان ۳۸۵، مازندران ۱۰۰، سمنان ۵۸، آذربایجان شرقی ۴۰، گلستان ۷۴، اردبیل ۲۲، قزوین ۸۰، همدان ۸۹، کردستان ۱۰۰، یزد ۳۳، فارس ۵۰۰، کرمانشاه ۱۳۰، سیستان ۳۰۰۰، البرز ۱۰، گیلان ۳۱۳، لرستان ۵۵، پوشهر ۲۵۱، قم ۲۵ روستا است.

دولت در پایان سال ۱۳۹۹ اعلام کرد که هر ماه امکان دسترسی ۳۰ روستا به آب پایدار را فراهم می‌کند. در صورت تحقق این برنامه، در پایان یک بازه زمانی ۱۰ ساله ۳۶۰ روستای ایران، از نعمت آب شرب پایدار بهره‌مند می‌شوند به این معنا که در دهه پیش‌رو، همچنان بیش از ۷ هزار و ۵۰۰ روستای کشور فاقد آب شرب پایدار هستند. پژوهش‌ها نشان می‌دهد آب یکی از اصلی‌ترین دلایل مهاجرت از روستاها به شهر است.

قصد فروش و ساخت مسکونی و ویلا خبر داد. بنابر آمار منتشر شده از سوی این سازمان طی ۱۵ سال آخر قرن گذشته فقط بیش از ۵۰۰ هزار مورد از تغییر اراضی کشاورزی شناسایی شده است. همچنین بنا به اعلام این سازمان با وجود اجرایی شدن قانون قلع و قمع، این روند همچنان روبه رشد است و تولید نخست روستاییان را تهدید می‌کند. ارزش افزوده بالای حاصل از فروش زمین، در کنار نبود نظام بهره‌وری و درآمد اندک بخش کشاورزی به‌عنوان اصلی‌ترین عامل رشد تخریب زمین‌های کشاورزی عنوان می‌شود. با وجود تاکید همه مسئولان بخش کشاورزی، نه اقدام جدی برای ایجاد زنجیره ارزش در این بخش انجام می‌شود و نه الگوی کشت متناسب با شرایط اقلیمی کشور تغییر می‌کند. همچنین بنا بر اعلام همین سازمان ۸۰ درصد این تغییرات در حومه شهرها و روستاها اتفاق می‌افتد. بخش‌هایی از اراضی کشاورزی روستاها بدون در نظر گرفتن موضوع گسترش و بزرگ شدن روستاها، بلا تکلیف مانده و در طرح‌های هادی قرار دارند که مستعد تخریب و تغییر کاربری در سال‌های آینده هستند. تامین زمین مسکونی برای روستا نشینان نیز که گاه با تغییر کاربری اراضی کشاورزی چاره‌جویی می‌شود، از دیگر چالش‌های روستاهای ایران است که در نبود نگاه آینده‌محورانه به برنامه‌ریزی‌های روستایی اتفاق افتاده است. استان‌های تهران، البرز، گیلان، مازندران و گلستان استان‌های دارای مرغوب‌ترین اراضی کشاورزی، بنابر آمار سازمان امور اراضی، بیشترین تغییر کاربری‌های غیرمجاز را دارند. به گفته معاون حفظ کاربری و یکپارچگی اراضی سازمان امور اراضی و فقط در یک نمونه، در سال‌های اخیر از ۴۰۰ هزار هکتار اراضی شالیکاری در استان‌های شمالی، در طرح‌های هادی روستایی قرار دارند که از این مساحت ۱۱۰ هزار هکتار آن به‌خاطر اجرای این طرح‌ها تغییر کاربری داده شده است.

هزار روستا در آستانه شهر شدن

بر اساس قانون وزارت کشور، در مورد تقسیمات سیاسی کشور و طبق آخرین اصلاحات در سال ۱۳۸۹ روستاهای دارای جمعیت بالای ۳ هزار، ۵۰۰ نفر می‌تواند درخواست تبدیل به شهر را داشته باشند که طبق آخرین سرشماری نفوس و مسکن کشور، حدود ۱۰۰۰ روستا مشمول این شرایط می‌شوند. سال ۸۹ معیار دیگری نیز تحت عنوان روستاهای واجد شرایط به‌معیار تبدیل روستا به شهر اضافه شد و فرایند انتخاب یک روستا به عنوان شهر را سلیقه‌ای کرد. بررسی‌های پیام ما نشان می‌دهد طی دو دهه گذشته تقریباً هر روستایی که درخواست شهر شدن داشت تبدیل به شهر و هر ۸ روز یک شهر به تعداد شهرها و نظام سلسله مراتب شهری کشور اضافه شده است. در پی آخرین اصلاحیه وزارت کشور تعداد زیادی روستاهایی که جمعیت آن‌ها کمتر از ۳ هزار و ۵۰۰ نفر بود نیز تبدیل به شهر شد و پس از آن ساز و کار روستایی را از دست داد. در حال حاضر حدود ۴۰۰ روستای شهر شده با جمعیت ۳ هزار و ۵۰۰ نفر در کشور وجود دارند که از لحاظ ساختار، بافت، پوشش ساکنان و فرهنگ شهرنشینی هیچ تفاوتی نسبت به قبل نکرده‌اند و فقط تعرفه‌های شهری و ممنوعیت‌هایی مانند منع تردد ماشین‌آلات کشاورزی، منع نگهداری دام و طیور و مانند آن‌ها، به ساکنان اعلام و ابلاغ شد. اتفاقاتی که اهالی برخی شهرها مانند نوکنده در استان گلستان را بر آن داشت تا با ارسال نامه دیگری از وزارت کشور درخواست تبدیل دوباره به روستا را داشته باشند یا در مواردی مانند شهر فراغی فاقد هرگونه ساختارهای اداری و خدماتی باقی بمانند.

در سال‌های اخیر تمرکز بر آینده پژوهی در مورد توسعه و زیست روستایی کشور افزایش یافته اما به‌برنامه کلان و اسناد بالادستی کشور راه نیافته است. موضوعی که بخش مولد کشور را با چشم‌اندازی گنگ و مشکلات متعددی روبه‌رو کرده است. ایجاد معاونت توسعه مناطق روستایی ریاست جمهوری و ساختار اجرایی دولت هم دردی از دردهای روستا نشینان دوا نکرده است و نه فقط کمیت توسعه روستایی ایران لنگ می‌زند بلکه همچنان بخش بزرگی از زیست، اقتصاد و فرهنگ جامعه محلی در این آشفتنگی در خطر نابودی است.

آن روشن است. موافقت وزیر کشور برای ایجاد دهیاری در روستاهای زیر ۲۰ خانوار جمعیت در آخرین انتخابات شورای شهر و روستا نیز به بلا تکلیفی آن دامن زد. مجموعه این چالش‌ها برای اهالی این روستاها در حالی است که در استان‌های مرزی کشور، ۱۲ هزار و ۱۳۲ روستا با جمعیتی زیر ۲۰ خانوار وجود دارد که با یک حساب ساده جمعیتی در حدود ۲۴۲ هزار نفر را معطل در گازرسانی نشان می‌دهد که فقط برای روستاهای استان‌های مرزی محاسبه شده است و برای ۳۱ استان کشور می‌توان عددی نزدیک به نیم میلیون نفر را تخمین زد. این عدد به تفکیک هر استان عبارت است از: اردبیل ۵۲۶ روستا، آذربایجان غربی ۵۶۰ روستا، آذربایجان شرقی ۸۹۱ روستا، خوزستان ۲ هزار و ۲۷ روستا، کردستان ۱۱۷ روستا، کرمانشاه ۱۴۱۹ روستا، ایلام ۸۵ روستا، خراسان‌های شمالی، رضوی و جنوبی به ترتیب ۵۵۹، ۱۴۳۹ و ۸۶۲ روستا، گلستان ۹۷ روستا و سیستان و بلوچستان استانی با بیشترین روستاهای کشور، ۳۵۵۰ روستا.

رشد دوباره مهاجرت از روستا به شهر

در اواخر دهه ۹۰ خیریهایی مبنی بر ایجاد و رشد مهاجرت معکوس و بازگشت روستاییان به روستاهایی که پیشتر آن را ترک کرده بودند به شکل مکرر در رسانه‌ها منتشر و از سوی دولت تبلیغ می‌شد. موضوعی که به‌نظر در برخی مناطق کشور و متأثر از اجرای طرح‌های توسعه به‌ویژه گردشگری روستایی محقق شده بود. اما با شروع پاندمی کرونا، افزایش اثر تحریم‌ها و بغرنج شدن شرایط اقتصادی، همچنین تغییرات آب‌وهوایی و بر اساس آمار رسمی مرکز آمار ایران، یک بار دیگر مهاجرت از روستا به شهر شدت گرفت. گسترده‌ترین موج مهاجرت به شهرها در اوایل دهه ۴۰ خورشیدی و با آغاز اصلاحات ارضی در ایران رخ داد و این موضوع در ۶ دهه بعد به تناوب و با شدت‌های متغیر دنبال شده است. در سال ۱۳۵۵ برای نخستین بار نسبت خانوارهای شهری به روستایی نزدیک شد تا این که در نهایت سرشماری ۱۳۹۵ نشان داد که تعداد خانوارهای شهری حدود سه برابر روستایی‌هاست.

بر اساس گزارش جامعی که آذر ۱۴۰۰ از سوی خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی ایران منتشر شد اگر در سال ۱۳۵۵ سه میلیون و ۲۶۵ هزار خانوار ایرانی در مناطق شهری و سه میلیون و ۴۴۶ هزار خانوار در مناطق روستایی ساکن بودند این رقم در سال ۱۳۹۵ به‌طور تقریبی ۳ برابر به نفع خانواده‌های شهری شد و به ازای حدود ۱۸ میلیون و ۱۲۵ هزار ۴۸۸ خانوار شهری، فقط ۶ میلیون و ۷۰ هزار خانوار در مناطق روستایی ساکن هستند.

این موضوع از نظر تعداد نفرت نیز سیری مشابه را طی کرده است. سال ۱۳۹۹ از سوی معاونت امور روستایی و مناطق محروم ریاست جمهوری اعلام شد از حدود ۸۴ میلیون نفر جمعیت کشور حدود ۲۰ میلیون نفر روستایی و حدود یک میلیون نفر عشایر هستند که نزدیک به ۲۶ درصد جمعیت کشور را شامل می‌شوند. یعنی توازن ۵۰، ۵۰ جمعیتی در پایان قرن گذشته به ۷۴ به ۲۶ رسیده است.

بر اساس آمار مرکز آمار کشور، این ۲۶ درصد جمعیت غیر شهری در ۶۲ هزار آبادی و روستا ساکن هستند که ۳۹ هزار روستا بالای ۲۰ خانوار جمعیت و ۲۳ هزار روستا دارای جمعیتی کمتر از ۲۰ خانوارند. یعنی رقم میانگین جمعیت ساکن در هر روستا حدود ۳۰۰ نفر است که با روستاهای پرجمعیت و مولد نیم قرن اخیر متفاوت بوده و در عمل امکان بسیاری از مشاغل و کسب‌وکارهای بزرگ یا متوسط در روستاها سلب شده است.

طبق برآورد مرکز آمار ایران، مهاجرت از روستا به شهر در پایان سال ۱۳۹۵ متوقف شده اما فقط در سال‌های ۱۳۹۶ تا ۱۳۹۸ مهاجرت شهر به روستا بیش از مهاجرت روستا به شهر بوده است و پس از آن سیر مهاجرت روستا به شهر بر همان الگوی چند دهه اخیر ادامه پیدا کرده است.

بیکاری، روستاها را تهدید می‌کند

مرکز آمار ایران در مورد نرخ بیکاری و درصد رشد آن در سال ۱۴۰۰ به‌نسبت سال ۱۳۹۹ اعداد قابل تاملی منتشر کرده است. طبق این آمار، نرخ بیکاری در تابستان امسال ۹.۶ درصد برآورد شده است. این نرخ در بهار ۸.۸ درصد به‌ثبت رسیده بود. یعنی جمعیت بیکار کشور در تابستان ۱۴۰۰ حدود ۲ میلیون و ۴۹۶ هزار نفر بود که نسبت به بهار بالغ بر ۲۰۰ هزار نفر افزایش را نشان می‌دهد. بررسی‌ها نشان می‌دهد پایین‌ترین نرخ بیکاری به‌ثبت رسیده در چندین فصل گذشته در بهار ۱۴۰۰ رقم خورده است. این نرخ از ابتدای سال ۹۹ به‌جز زمستان روندی کاهشی داشته است که در بهار به‌کم‌ترین میزان رسید اما این نوازه‌کاهی در تابستان امسال پاره شد و نرخ بیکاری افزایش یافت. همچنین این آمار می‌گوید که بخش کشاورزی، به عنوان معیشت نخست روستاییان در میان سایر دسته‌ها، با ۱۷ و ۴ دهم درصد، کمترین سهم از اشتغال کشور را به خود اختصاص داده است. این عدد وقتی معنا پیدا می‌کند که در کنار حجم بالای تغییر کاربری اراضی کشاورزی تفسیر می‌شود. سازمان امور اراضی کشور در آغاز سال ۱۴۰۰ از رشد ۴۰ درصدی تغییر کاربری اراضی کشاورزی و خرد کردن زمین‌ها به



دولت در پایان سال ۱۳۹۹ اعلام کرد که هر ماه امکان دسترسی ۳۰ روستا به آب پایدار را فراهم می‌کند. در صورت تحقق این برنامه، در پایان یک بازه زمانی ۱۰ ساله ۳۶۰ روستای ایران، از نعمت آب شرب پایدار بهره‌مند می‌شوند به این معنا که در دهه پیش‌رو، همچنان بیش از ۷ هزار و ۵۰۰ روستای کشور فاقد آب شرب پایدار هستند



| احسان خواجه‌ای |

| جامعه‌شناس |

| پژوهشگر جوامع محلی |

آینده پژوهی روستایی چه می‌گوید که نمی‌دانیم؟

که به رویکرد نوسازی مشهور است و ویژگی اساسی آن نسخه کم و بیش یکسان و تمرکزگرایانه برای وضعیت‌ها و جوامع گوناگون است رویکردی متکثر و معطوف به جامعه هدف است. و این مهم می‌تواند گامی به سوی توسعه پایدار با تکیه بر ظرفیت‌های محلی، جلب مشارکت‌های روستایی و توانمندی‌های بومی از طریق شناسایی آنها باشد و به روستاییان این امکان داده شود که متناسب با امکانات و تهدیدات موجود در روستاها، برای بهبود کیفیت زندگی خود برنامه‌ریزی کنند.

اگر بخواهیم دقیق‌تر حرف بزنیم، هر چند همه روستاها در پی رشد اقتصادی، دسترسی به منابع و پایداری هستند اما این مسیر چندان روشن نیست. چطور و چه کسی باید آن را روشن کند؟ ایده‌های جدید اقتصادی حتی اگر موجود باشند، گذر از موانع شناخته‌شده کمبود آب و مانند آن و روحیات نوآورانه به تنهایی کافی نیستند. بلکه نوآوری همیشه نیاز به سرمایه دارد. جریان سرمایه از روستاها به شهر تحقق ایده‌های جدید را در روستاها متوقف می‌سازد. همچنین، چشم‌انداز آینده جامعه روستایی به نیروی کار انعطاف‌پذیر، آموزش دیده، دسترسی داشتن به تکنولوژی، امکانات فرهنگی و مدنی قوی و نیز تعاون در دورن روستاها بستگی دارد اما وقتی روستاها به نفع شهر دانا در حال تپش شدن از نیروی مبتکر و جریان‌ساز باشند چطور توان مواجهه با آینده را خواهند داشت؟

اجازه دهید به سوال ابتدای یادداشت بازگردیم: با همه مشکلات ریز و درشتی که در روستاها روی سرمان آوار شده چیز جدیدی هست که نیاز به آینده‌پژوهی داشته باشد؟ حالا و پس از این مقدمه طولانی می‌خواهم بگویم اتفاقاً چیزهایی هست که با روشن شدنش ممکن است یکباره بسیاری از سوالات موجود هم مانند یک معمای به هم پیوسته پاسخ داده شود. مهم‌ترین این معماها این است که «اگر نکنیم چه می‌شود؟» یعنی سیاست‌گذار، تصمیم‌ساز، مجری و قانون‌گذار باید بیش از این بفهمند که اگر آمایش سرزمین به عنوان سند کلان بالادستی اداره یک کشور کنار گذاشته شود چه می‌شود؟ آینده‌پژوهی می‌تواند درکی کلان به ما بدهد و متوجه‌مان کند چگونه «اعمال عواقب دارند» و دقیق‌تر، چه اعمالی چه عواقبی دارند. باید نشان داد مسئله فقط این نیست که هندوانه آب‌بر است یا سیب‌زمینی و پیاز در فصل‌هایی از سال روی دست تولیدکننده می‌ماند و در روزهایی گران می‌شود. بلکه باید همه چیز را در وضعیتی کلان و پیوسته و ناظر به افق ترسیم کرد و صورت‌های احتمالی ورشکستگی آبی و سرزمینی یک کشور و از بین رفتن ساختار اجتماعی یک جامعه ۲۰ میلیون نفری را به تصویر کشید. آینده‌پژوهی از سویی می‌تواند بگوید کجا می‌تواند با محوریت توربسم توسعه پیدا کند و کجا می‌تواند به صنایع تبدیلی فکر کرد و از سوی دیگر نشان می‌دهد در چه حالاتی ایران می‌تواند مسیری مشابه سوریه پیش بگیرد و جامعه روستایی چگونه ممکن است به اجتماعی خشمگین تبدیل شود.

بر اساس استناد به آمار منتشر شده وزارت کشور قریب به ۲۰ میلیون نفر از ایرانیان ساکن روستاها هستند. روستاهایی که کم و بیش مثل هر اجتماع دیگری نقاط تهدید، فرصت، قوت و ضعف خود را دارند. نابرابری، فقر، بهره‌وری نامناسب، کمبود منابع، قلت امکانات و خدمات بهداشتی و غیر آن نیز مسائل دیرپای جوامع روستایی ایران بوده است و طرح‌های بسیاری هم برای توسعه روستاها اجرا شده است. از اصلاحات ارضی و اعطای حقوق و زمین به کشاورزان گرفته تا تشکیل قرارگاه پیشرفت و آبادانی سیاه بخشی از این طرح‌ها بوده که کم و زیاد نتایجی به بار آورده‌اند. با این حال به نظر می‌رسد وضعیت موجود در روستاها مطلوب نیست و به گواهی سازمان آمار ایران ادامه روند مهاجرت از روستاها به شهرها پس از ۵ دهه کماکان ادامه دارد.

نباید از نظر دور داشت که مهاجرت روستایی خاصه با تن دادن به شرایط سخت و دامن‌دار زندگی در شهرها مدلول یک دال اساسی و آن نارضایتی از وضعیت فعلی زندگی روستایی است. ایرانی ساکن روستا به عنوان پیشران اصلی تولید اقتصادی و توسعه روستایی چنان از وضعیت زندگی خود ناراضی است که به کلی عطای آن را به لقایش می‌بخشد و ترک میدان را به هر نوع نقش‌آفرینی ترجیح می‌دهد. اینکه این نتیجه چطور حاصل شده و چرا به این نقطه رسیده‌ایم بسیار مورد بحث و پژوهش قرار گرفته و هر ناظری می‌تواند سیاه‌های بلند بالا از این وضعیت ارائه دهد اما می‌توان یک گام بیشتر برداشت و از تصویر منظری کلان حرف زد. اینکه نظر به گذشته و آینده داشته باشیم و وضعیت امروز را قدری جامع‌تر به دید بیاوریم.

مراد از منظر یاد شده، رویکرد «آینده پژوهی» است. در توضیح باید گفت هر چند بنا بر تعاریف رایج، توسعه روستایی مبتنی بر تجارب گذشته، واقعیات امروزی و با در نظر گرفتن افق آینده در ابعاد اقتصادی، اجتماعی و غیره اما تفاوتی اساسی با آینده‌پژوهی دارد و آن تأکید بر آینده پژوهی بر چند آینده محتمل به جای ترسیم آینده مطلوب است. در حقیقت فصل ممیز آینده‌پژوهی که ترجمه‌ای از عبارات Futures studies است تأکید بر آینده‌ها به جای آینده می‌تواند باشد. و به طور خلاصه شامل مجموعه تلاش‌هایی است که با جستجوی منابع، الگوها و عوامل تغییر یا ثبات، به تجسم آینده‌های بالقوه و برنامه‌ریزی برای آن‌ها می‌پردازد.

هر چند امروزه مطالعات آینده‌پژوهی بیشتر در حوزه سیاست و مطالعات استراتژیک و فناوری محل استفاده است اما احتمالاً اولین اثر علمی آینده‌پژوهی مربوط به جامعه‌شناس معروف آمریکایی ویلیام اگبرن است که در دوره ریاست بر انجمن جامعه‌شناسی آمریکا و پس از آن به شناسایی روندهای اجتماعی پرداخت. او با هدایت گروهی از پژوهشگران بررسی‌های علمی را در مورد روندهای اجتماعی روز آمریکا به انجام رسانده و ضمن انتشار اولین کاتالوگ روندها در آن کشور، موفق به آینده‌بینی‌های مهمی از جمله افزایش نرخ مهاجرت و ازدیاد طلاق شد.

از آن زمان تا کنون این رویکرد موفقیت‌های چشم‌گیری داشته است. در یک نمونه روش معروف دلفی که توسط بنیاد رند ابداع شد و در آن خبرگان با همفکری غیرمستقیم به تصور آینده‌های محتمل می‌پردازند، منجر به پیش‌بینی‌هایی شد که سال‌های آتی به وقوع پیوستند.

اما سوال اصلی اینجاست که آینده پژوهی روستایی به چه کار ما می‌آید؟ در وضعیتی که ما در بسیاری موارد حتی شواهد قطعی امروز را در برنامه‌ریزی‌ها لحاظ نمی‌کنیم یا حتی بدتر از آن با موازی‌کاری و بدون برنامه جامع به اتلاف منابع و سرمایه اقتصادی و انسانی کشور لطمه می‌زنیم چطور آینده‌های محتمل می‌تواند راه‌گشا باشد؟ به عقیده نگارنده پاسخ این است که اتفاقاً در چنین وضعیتی آینده‌پژوهی بیش از هر زمان دیگری به کار می‌آید. نباید فراموش کرد که بیشترین مطالعات آینده‌پژوهی که دولت‌ها به آن توجه نشان دادند زمانی بود که جهان با جنگ تولیدات تسلیحاتی و آزمایشات اتمی مواجه بود و موضوع بسیاری از این مطالعات جنگ قریب‌الوقوع اتمی آتی بود. مطالعاتی که احتمالاً نقشی اساسی در کنترل تولید و تکثیر این تسلیحات داشتند.

از سوی دیگر، و احتمالاً مهم‌تر، آینده‌پژوهی برخلاف مدل کلاسیک مطالعات توسعه



آینده‌پژوهی می‌تواند درکی کلان به ما بدهد و متوجه‌مان کند چگونه «اعمال عواقب دارند» و دقیق‌تر، چه اعمالی چه عواقبی دارند. باید نشان داد مسئله فقط این نیست که هندوانه آب‌بر است یا سیب‌زمینی و پیاز در فصل‌هایی از سال روی دست تولیدکننده می‌ماند و در روزهایی گران می‌شود. بلکه باید همه چیز را در وضعیتی کلان و پیوسته و ناظر به افق ترسیم کرد و صورت‌های احتمالی ورشکستگی آبی و سرزمینی یک کشور و از بین رفتن ساختار اجتماعی یک جامعه ۲۰ میلیون نفری را به تصویر کشید

بحران جهانی

جهان در سالی که گذشت پرتلاطم بود و محیط زیست هم از آن متاثر. جنگ روسیه علیه اوکراین، بحران انرژی، افزایش جهانی قیمت غذا و هشدارهای بیابانی کارشناسان درباره آثار تغییر اقلیم همه نشان از آن دارد که محیط زیست جهان همچنان قربانی سیاست‌های جاه‌طلبانه سیاستمداران است. افزایش گرمایش جهانی و پیامدهای پرمخاطره آن همچنان یکی از مهمترین چالش‌های انسان‌ها خواهد بود. در صفحات پیش رو از تغییر اقلیم و بحران غذا در جهان نوشته‌ایم.



تغییرات اقلیمی

بیش از سه دهه از شروع شناخت تغییرات اقلیمی می‌گذرد و آینده همچنان مبهم است

بی‌اعتنایی جهان به هشدارهای سی ساله

توماس فریدمن: با امضای برنامه‌ای عملیاتی میان ۱۹۵ کشوری که با یکدیگر کمترین نقطه مشترک را دارند، کربن‌زدایی از اقتصاد جهانی امکان‌پذیر نخواهد بود



یاسمن طاهریان |

روزنامه‌نگار |

همه‌چیز از تابستان ۱۹۸۸ شروع شد. روزی که پارک ملی یلواستون در شعله‌های آتش می‌سوخت. سطح رودخانه می‌سی‌سی‌پی آنقدر پایین آمده بود که نزدیک به ۴ هزار کشتی باری ۵۰۰ کیلومتر عقب‌تر در ممفیس پهلو زده بودند. درهای دانشگاه هاروارد برای دومین بار در تاریخ ۳۵۲ ساله‌اش، به خاطر گرمای شدید و نبود سیستم خنک‌کننده بسته شدند. دمای هوای واشنگتن دی‌سی، پایتخت آمریکا، به ۳۶ درجه سانتی‌گراد رسیده بود و جیمز هنسن، رئیس مطالعات فضایی موسسه گودارد ناسا به کمیته‌ای در مجلس سنا گفت: «تاثیر گلخانه‌ای شناسایی شده و اقلیم دارد تغییر می‌کند».

هنسن اولین نفری نبود که درباره تغییر اقلیم هشدار می‌داد. سال ۱۹۶۵ گزارشی به دست لیندون جانسون، رئیس‌جمهور وقت آمریکا رسید که در آن تاکید می‌کرد: «سوزاندن سوخت‌های فسیلی برای انسان زیان‌آور است». گزارش دیگری سال ۱۹۷۹ برای وزارت انرژی نوشته شد که پیش‌بینی می‌کرد حتی اگر دما کمی بالا رود، ورقه یخی جنوبگان غربی آب می‌شود؛ روندی که باعث می‌شود سطح آب دریاها جهان نزدیک به ۵ متر بالاتر رود.

پس از انقلاب صنعتی، هزاران میلیارد دلار در نیروگاه‌های زغال‌سنگ‌سوز، لوله‌کشی‌های نفتی و گازی، پایانه‌های صادراتی گاز طبیعی مایع و دیگر پروژه‌های سوخت‌های فسیلی سرمایه‌گذاری شد که اگر در دنیای معقول‌تر زندگی می‌کردیم، هیچ‌وقت ساخته نمی‌شدند. از آن زمان دمای جهان روز به روز افزایش یافت تا جایی که امروز دیگر تابستان ۱۹۸۸ آنقدر داغ حساب نمی‌شود. میانگین دمای هوای دهه ۹۰ داغ‌تر از دهه ۸۰ شد. از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۹ هم باز دمای هوا بیشتر شد و دهه بعد از آن نیز داغ‌تر. در ۵ سال پایانی به ۲۰۲۰، هر سال رکورد جدیدی برای گرما به ثبت رسیده. افزایش سطح آب دریاها، خشکسالی‌های شدیدتر، طولانی‌تر شدن فصل آتش‌سوزی‌های جنگلی و توفان‌های نابودکننده دیگر به سرخط خبرهای روزمره تبدیل شده‌اند.

۴ نوامبر ۲۰۱۹، دولت دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور وقت آمریکا به سازمان ملل رسماً اعلام کرد که از توافقنامه پاریس که سال ۲۰۱۵ در زمان ریاست‌جمهوری باراک اوباما امضا شد، خارج می‌شود. درست یک روز بعد اتحادیه دانشمندان جهان بیانه‌ای با امضای ۱۱ هزار پژوهشگر را منتشر کردند. آنها هشدار دادند: «بحران اقلیمی آغاز شده و سریع‌تر از پیش‌بینی‌های دانشمندان پیشرفت می‌کند».

سوالاتی که مطرح می‌شود این است که اگر همین روند ادامه داشته باشد دنیا در ۳۰ سال آینده چه شکلی خواهد بود؟ الیزابت کولبرت در گزارشی در مجله نیویورکر می‌نویسد هنوز مانده تا تاثیر کامل دی‌اکسید کربنی که تا امروز منتشر شده را احساس کنیم. اینکه آینده‌ای خوب یا وحشتناک داشته باشیم بستگی به تصمیم‌هایی دارد که امروز برای مقابله با تغییر اقلیم می‌گیریم. با این حال مشخص است که یخچال‌ها و ورقه‌های قطبی بیشتر آب می‌شوند، دما و سطح آب دریاها هم بالاتر می‌رود. اگر نرخ انتشار گازهای گلخانه‌ای به همین روند ادامه پیدا کند، در عرض یک دهه افزایش دمای زمین از ۱.۵ درجه سانتی‌گراد بالاتر می‌رود.

کره زمین چقدر داغ‌تر می‌شود؟

گرمايش زمین تا کجا ادامه دارد؟ و اوضاع چقدر بدتر می‌شود؟

در پیش‌بینی مسائل ژئوپلیتیک و ژئوفیزیک می‌دانیم که عدم قطعیت وجود دارد. اما کولبرت می‌گوید که می‌توان سه سناریو را در نظر گرفت.

اگر به سناریو اول آسمان آبی بگوییم، دنیا بالاخره پرت و بلاگویی را تمام می‌کند و تصمیم می‌گیرد میزان انتشار آلاینده‌ها را فوراً کاهش دهد. این سناریو قابلیت اجرایی شدن دارد. بررسی‌های مختلف نشان می‌دهند فناوری‌هایی مانند توربین‌های بادی که در دسترس قرار گرفته‌اند، می‌توانند دو برابر مصرف کنونی، برق تولید کنند. حذف سوخت‌های فسیلی می‌تواند میلیون‌ها شغل ایجاد کند.

نزولی شدن نمودار انتشار آلاینده‌ها در جهان چالش بسیار سختی است. رهبران بسیاری از کشورهای در حال توسعه، کنار گذاشتن سوخت‌های کربنی را ناعادلانه می‌دانند. چون کشورهای توسعه‌یافته سهم بیشتری در انتشار کربن دارند.

در سناریوی دوم، انتشار آلاینده‌ها در جهان ادامه‌دار می‌شود و نابرابری جهانی بیشتر. به همین ترتیب گرمایش

در یکی از سناریوها، گرمایش جهانی تا سال ۲۰۵۰ منجر به وقوع درگیری‌هایی می‌شود که کشورهای کم‌درآمد و ثروتمند را به یک اندازه درگیر می‌کند. این سناریو نیز در برخی از نقاط جهان در حال اجراء است. بخشی از علت جنگ داخلی سوریه به خاطر خشکسالی است که باعث شده یک میلیون نفر از روستاهایشان جابه‌جا شوند. جنگی که چندین کشور از جمله آمریکا، روسیه، عربستان سعودی، ایران و ترکیه را درگیر کرده است



به گزارش نیویورک تایمز ردپای کرین مردها ۱۶ درصد بیشتر از زنان است. انتشار کرین جمعیت یک درصدی ثروتمندان جهان که اکثرا مرد هستند بیشتر از ۵۰ درصد دهک‌های پایین است. اما زنان و دختران در معرض آسیب‌های بیشتری قرار دارند. ۸۰ درصد از افرادی که به خاطر تغییر اقلیم جابه‌جا شده‌اند، زن بوده‌اند. علاوه بر آن بی‌خانمانی، فقر، خشونت جنسی و بیماری نیز بیشتر می‌شود.

زمین تا سال ۲۰۵۰، ۲ درجه سانتی‌گراد بالا می‌رود. کشورهای توسعه‌یافته تا حدودی می‌توانند با عواقب آن مقابله کنند. جلوی موج‌های توفانی و بلند حصار می‌کشند و دیوارهایی برای دور نگه داشتن پناهجویان. آنها ممکن است در فضاهای روباز کولر نصب کرده باشند. کشورهای در حال توسعه هم به حال خود رها شده‌اند تا از خود دفاع کنند. همین حالا هم چنین اتفاقی دارد اتفاق می‌افتد. مثلا قطر به عنوان یکی از گرم‌ترین و ثروتمندترین کشورهای جهان، استادیوم‌های فوتبال و مراکز خرید روباز خود را با کولر خنک می‌کند. مارشال برک و نوح دیفنیگ سال ۲۰۱۹ در دانشگاه استنفورد تحقیقی را منتشر کردند که نشان می‌داد در ۵۰ سال گذشته، گرمایش زمین باعث کند شدن رشد اقتصادی در نقاطی از جهان شده که کرین کمتری منتشر کرده‌اند. پس در این سناریو با اینکه سهم کشورهای در حال توسعه نسبت به کشورهای توسعه‌یافته در انتشار کربن بسیار کمتر است اما میزان آسیبی که از عواقب آن می‌بیند بسیار بیشتر خواهد بود.

در سناریوی سوم گرمایش جهانی تا سال ۲۰۵۰ منجر به وقوع درگیری‌هایی می‌شود که کشورهای کم‌درآمد و ثروتمند را به یک اندازه درگیر می‌کند. این سناریو نیز در برخی از نقاط جهان در حال اجراست. بخشی از علت جنگ داخلی سوریه به خاطر خشکسالی است که باعث شده یک میلیون نفر از روستاهایشان جابه‌جا شوند. جنگی که چندین کشور از جمله آمریکا، روسیه، عربستان سعودی، ایران و ترکیه را درگیر کرده است. وقوع خشک سالی‌های بیشتر در آینده می‌تواند شدیدتر و طولانی‌تر باشند. تغییر اقلیم در کمترین حالت ثبات نظم سیاسی بین‌المللی و شبکه‌های تجارت جهانی را به خطر می‌اندازد.

دنیا چه زمانی تصمیم جدی می‌گیرد؟

توماس فریدمن، نویسنده و تحلیل‌گر مسائل سیاسی در یادداشتی در نیویورک تایمز درباره نشست تغییرات اقلیمی سازمان ملل در گلاسکو یا کاپ ۲۶ می‌نویسد: «همه می‌خواهند به هشت بروند اما هیچ‌کس دلش نمی‌خواهد بمیرد». فریدمن می‌گوید از یک طرف، لیبرال‌های سبز به شما می‌گویند که دنیا دارد تمام می‌شود اما نباید از انرژی هسته‌ای، یکی از منابع غنی انرژی‌های پاک، استفاده کنیم تا جلوی نابودی آن را بگیریم. از طرف دیگر، سبزه‌های محافظه‌کار می‌گویند که دنیا دارد تمام می‌شود اما نمی‌توانیم با مالیات بستن بر کربن یا بنزین از سرعت گرمایش جهانی کم کنیم.

طرف سوم هم سبزه‌هایی هستند که در حومه شهرها زندگی می‌کنند و می‌گویند که دنیا دارد تمام می‌شود اما دل‌شان نمی‌خواهد توی حیاط خانه‌شان توربین بادی، مزارع پنل‌های خورشیدی یا خطوط ریلی پرسرعت ببینند.

طرف چهارم هم اکثر رهبران دنیا قرار دارند که به شما می‌گویند دنیا دارد تمام می‌شود، پس در نشست گلاسکو یا کاپ ۲۶ تصمیم گرفتند تا جانشین جانشینان خود را متعهد کنند که بدون انتشار آلاینده‌ها برق تولید کنند؛ آن هم تا سال ۲۰۳۰، ۲۰۴۰ یا ۲۰۵۰ یا هر تاریخی که مجبور نباشند همین الان از شهروندان‌شان بخواهند کاری انجام دهند.

تاثیر همه‌گیری کرونا در نجات جهان

از نظر فریدمن دنیا برای مقابله با تغییر اقلیم باید همان کاری را بکند که برای مقابله با همه‌گیری کرونا کرد. زمانی که احساس شد اقتصاد دنیا رو به نابودی است. دنیا با ابزاری که طبیعت و فناوری‌های پیشرفته در اختیارش قرار داده بود به جنگ با کرونا رفت. شرکت‌های مبتکر و خلاق در زمینه بیوتکنولوژی مانند فایزر-بیون‌تک، مدرنا و تعدادی از استارت‌آپ‌های کوچک با هم ادغام شدند.

در واقع نیاز بازار شناسایی شد. تمایل به کسب سود با استفاده از قدرت بزرگ فناوری باعث شد بعد از یک سال و خورده‌ای و گذراندن مدتی در قرنطینه، واکسن موثر mRNA ساخته شود. دوز سوم هم تجویز شود.

فریدمن می‌گوید این شاهکار بیوتکنولوژی و لجستیک کامپیوتری بود که توسعه پیدا کرد و واکسن تولید شد. می‌توان از فرمول مشابهی برای مهار بحران اقلیم استفاده کرد. او با اینکه تلاش رهبران جهان در نشست‌های محیط زیستی را تحسین می‌کند اما معتقد است با امضای برنامه‌های عملیاتی میان ۱۹۵ کشوری که با یکدیگر کمترین نقطه مشترک را دارند، کرین‌زدایی از اقتصاد جهانی امکان‌پذیر نخواهد بود.

از نظر فریدمن بحران تغییر اقلیم زمانی مهار می‌شود که میل به سودآوری و کارآفرینی ریسک‌پذیر، فناوری‌های انعطاف‌پذیری تولید کنند که باعث می‌شود مردم عادی اگر مشتری خوبی این فناوری‌ها باشند، تاثیر فوق‌العاده‌ای برای اقلیم داشته باشند بدون اینکه فداکاری‌های زیادی انجام داده باشند.

شفاف‌سازی در کاپیتالیزم

فریدمن معتقد است که با استفاده از ابزارهای شفاف‌سازی می‌توانیم کاپیتالیزم را تغییر شکل دهیم. سال‌هاست که قوانین و مزایای کاپیتالیزم باعث شده تا شرکت‌های نفت و زغال‌سنگ سوخت‌های فسیلی را استخراج کنند- و صنایع از آنها استفاده کنند- بدون اینکه هزینه خسارتی را که وارد می‌کنند، بپردازند. تخریب طبیعت به راحتی انجام می‌شد چون تعیین ارزش آن کار سختی بود. تشخیص ویرانی در زمان واقعی کار سختی است. مصرف‌کنندگان نیز هیچ ابزاری برای واکنش نداشتند.

سه دانشمند ناسا سال ۲۰۱۰ وب‌سایت پلنت یا Planet.com را تاسیس کردند تا ۲۰۰ ماهواره دیده‌بانی را در مدار زمین قرار دهند. آنها می‌خواهند ۲۴ ساعته بخشی از زمین را با وضوح بالا مشاهده کنند. اندرو زولی یکی از مدیران ارشد این موسسه می‌گوید: «کاپیتالیزم ثروت فراوانی را تولید کرده، اما بخشی از آن به خاطر این است که طبیعت را دارای خصوصیات وفور، رایگان با قابلیت ترمیم خودکار می‌داند». آنها قصد دارند با این کار کمپانی‌های دنیا را مسئول بدانند که آسیب‌های محیط زیستی خود را نیز در نظر بگیرند و تنها به سود و زیان خود فکر نکنند. تصویر بزرگتری از اقدامات مخرب خود را ببینند. ماهواره‌های پلنت به همراه هوش مصنوعی می‌توانند درختان یک کشور، مزارع، صخره‌های مرجانی، حراهای ساحلی و انتشار آلاینده‌های دودکش‌ها را با دقت بسیار بالایی- تا فاصله ۳ متری- ردیابی کنند و با شفافیت نشان دهند چه کسی کدام درخت‌ها را به طور غیرقانونی الوار می‌کند و کدام کارخانه‌ها وعده‌های میزان انتشار دی اکسید کربن خود را زیر پا می‌گذارند.

مردی که تغییر اقلیم را پیش‌بینی کرد

سیوکورو مانابه در دهه ۱۹۶۰ نموداری کشید که دنیای امروز و آنچه قرار است رخ دهد را پیش‌گویی می‌کرد. اواخر سال ۱۹۶۶، در کتابخانه‌ای در واشنگتن دی‌سی، ساختمانی که اداره هواشناسی ایالت متحده در آن قرار داشت، سیوکورو مانابه منتظر بود تا برگه‌ای از پرینت چاپ شود. سرنوشت کره زمین روی آن برگه مشخص شده بود. مانابه ۳۵ ساله بود و ۱۰ سال بود که از ژاپن به آمریکا مهاجرت کرده بود. مدیریت گروهی از برنامه‌نویس‌های کامپیوتری را بر عهده داشت که وظیفه‌شان ساخت شبیه‌سازی ریاضی جو زمین بود. سال‌ها طول کشیده تا کامل شود و میلیون‌ها دلار هم هزینه شده بود. این شبیه‌سازی حالا تکمیل شده بود.

استیون ویت در گزارش دیگری در نیویورکر آن روز را اینگونه توصیف می‌کند: با صدایی وحشتناک، پرینتر روشن شد. کاغذی بهم چسبیده با راه‌راه‌های سبز روشن و سفید از آن خارج شد. آی‌بی‌ام مدل ۱۴۰۳ می‌توانست ۶۰۰ خط را در دقیقه چاپ کند. مانابه صدای دستگاه را نمی‌توانست تحمل کند و معمولاً زمان پرینت گرفتن می‌رفت بیرون ناهار بخورد. این بار اما نمی‌توانست صبر کند. اگر این شبیه‌سازی جواب می‌داد مانابه توانسته بود برای اولین بار میان دی اکسید کربن و دمای اتمسفر زمین رابطه‌ای پیدا کند.

از اوایل قرن ۱۹ می‌دانیم که جو زمین گرمای خورشید را در خود نگه می‌دارد.

افزایش انتشار دی اکسید کربن از ۳ در ۱۰۰۰ قسمت به ۶ در ۱۰۰۰ قسمت می‌تواند میانگین دمای سطح کره زمین را تا بیش از ۴ درجه فارنهایت بالا ببرد. این افزایش دما از آنجایی قابل توجه است که در اواخر عصر یخبندان سطح آب اقیانوس‌ها نزدیک به ۳۰ متر بالا آمدند.

دوم اینکه شبیه‌سازی مانابه پیش‌بینی می‌کند دی اکسید کربن در اتمسفر پایین‌تر، انرژی حرارتی را در خود محصور می‌کند. بنابراین سطح کره زمین و اقیانوس‌ها داغ‌تر می‌شوند در حالی که اتمسفر بالایی خنک‌تر. اقلیم‌شناسان این ترکیب - بالا خنک‌تر، پایین داغ‌تر- را نشانه مشخص تغییر اقلیم به دست انسان می‌دانند.

سوم اینکه مدل مانابه اشاره می‌کند همانطور که اتمسفر بالاتر خنک می‌شود، از فرم خارج می‌شود و مرز جوی به شکل پن‌کیک درمی‌آید. نمودار مانابه در ۱۹۶۶ که با مداد کشیده شد اولین نمایش آینده زمین است: سطح زمین پخته می‌شود، آسمان فرو می‌پاشد.

اثر تغییر اقلیم بر اقشار آسیب‌پذیر

در حالی که تغییر اقلیم یک مشکل جمعی است اما تبعات آن برای همه یکسان نیست، جوامع آسیب‌پذیر به ویژه زنان و دختران آسیب‌های بیشتری می‌بینند. به گزارش نیویورک تایمز ردپای کرین مردها ۱۶ درصد بیشتر از زنان است. انتشار کرین جمعیت یک درصدی ثروتمندان جهان که اکثراً مرد هستند بیشتر از ۵۰ درصد دهک‌های پایین است. اما زنان و دختران در معرض آسیب‌های بیشتری قرار دارند. ۸۰ درصد از افرادی که به خاطر تغییر اقلیم جابه‌جا شده‌اند، زن بوده‌اند. علاوه بر آن بی‌خانمانی، فقر، خشونت جنسی و بیماری نیز بیشتر می‌شود. کاترین ویلکینسون، دکترای جغرافیا و محیط زیست از دانشگاه آکسفورد دارد. او در این باره به خبرنگار نیویورک تایمز می‌گوید که پنتاگون، اقلیم را تهدیدی چند برابر می‌داند. از نظر ویلکینسون اقلیم می‌تواند هر نوع شکاف، نابرابری و بی‌عدالتی را هم‌اکنون در جامعه وجود دارد، چند برابر کند. شرایط آب و هوایی شدید رخدادهایی را بوجود می‌آورد که به کودک همسری، قاچاق جنسی و خشونت داخلی و تمام اتفاقاتی که هم‌اکنون در جامعه رخ می‌دهد، مربوط است. ویلکینسون دلیل تغییر اقلیم را انتشار گازهای گلخانه‌ای می‌داند اما می‌گوید وقتی سوال‌های بیشتری درباره آن مطرح می‌کنیم به سیستمی می‌رسیم که افراد بسیاری کمی که اغلب مرد بودند برای بقیه تصمیم گرفته‌اند. سیستمی بر اساس سلسله مراتب، کنترل و بهره‌برداری. قطعاً زنان هیچ جایی نزدیک به آن میز نبوده‌اند. در مورد رنگین‌پوستان نیز همین را می‌توان گفت. افراد بومی هم همینطور.

بخار آب عامل اصلی این جذب گرما بود. انرژی گرمایی در ارتفاعات پایین‌تر جذب می‌شود و دمای سطح کره زمین نزدیک به ۱۵.۵ درجه سانتی‌گراد بالاتر می‌رود.

شبیه‌سازی با استفاده از معادلات ترمودینامیک

پژوهشگران در آن زمان به دنبال کشف گازهای دیگری بودند که به تاثیر گازهای گلخانه‌ای دامن می‌زد. تصور می‌شد که دی اکسید کربن تاثیر دارد اما حجم آن در جو زمین ۳ به ۱۰۰۰ قسمت بود. مانابه معتقد بود که این میزان هم می‌تواند تاثیر قابل توجهی داشته باشد. بدون دی اکسید کربن، فتوسنتز امکان‌پذیر نخواهد بود و تقریباً همه چیز روی کره زمین از بین می‌رود.

هیچ راهی نبود که بتوان این فرضیه را به طور مستقیم آزمایش کرد. مانابه که روی کره زمین زندگی می‌کرد و دسترسی به سیاره دیگری نداشت که بتواند آن را آزمایش کند. پس مجبور بود اثرات تغییرات جوی را با معادله‌های ساده ترمودینامیک شبیه‌سازی کند. می‌توان این معادلات را برای سطح زمین دستی انجام داد اما اگر لایه‌های دیگر زمین به آن اضافه شوند، این محاسبات پیچیده‌تر می‌شوند.

شبیه‌سازی مانابه کاملاً درست بود. تجمع دی اکسید کربن در اتمسفر زمین حالا به ۴ قسمت در ۱۰ هزار رسیده و رو به افزایش است. از زمانی که اولین نتایج مانابه منتشر شده میانگین دمای هوای جهان نزدیک به ۲ درجه فارنهایت افزایش یافته و از سال ۲۰۰۵، گرمای بی‌سابقه به مدت ۱۰ سال رکورد زده است.

مانابه سال ۱۹۵۸ وارد آمریکا شد. تا آن زمان هیچ‌وقت ژاپن را ترک نکرده بود. انگلیسی کم بلد بود اما همانند همکارانش شیفته تکنولوژی کامپیوتر. مانابه جذب ضوابط غیررسمی آمریکایی شده بود و آن را به رویکرد سلسله مراتبی ژاپن ترجیح می‌داد. او در ۹۰ سالگی جایزه نوبل فیزیک را دریافت کرد.

اولین تصویر از آینده اقلیم

کمیته داوران جایزه نوبل شبیه‌سازی مانابه در سال ۱۹۶۶ را قابل‌اعتمادترین پیش‌بینی تغییر اقلیم برشمردند. این شبیه‌سازی شامل مجموعه نقاطی است که نشان‌دهنده حساسیت اتمسفر زمین به دی اکسید کربن در ارتفاعات مختلف است. مانابه پس از چاپ نمودار در اقدام آخر منحنی را باید خودش با دست می‌کشید.

نمودار مانابه ۳ نتیجه غیر منتظره داشت. اول اینکه بر اساس این شبیه‌سازی،





عکس: AFP

نظارت بر اجرای اهداف معاهده پاریس

کشورهای جهان تا پایان سال آینده وقت دارند به تعهدات خود در توافقنامه پاریس عمل کنند. اما چه کسی قرار است عمل کردن به این وعده‌ها را در تمام کشورها کنترل کند؟ هیچ سازمان رسمی وجود ندارد که کشورها را جدا جدا کنترل کند که از مسیر اهداف معاهده پاریس خارج نشوند. این مسئولیت بر عهده خود کشورهاست. هیچ پلیسی وجود ندارد. سال ۲۰۱۵ نزدیک به ۲۰۰ کشور معاهده پاریس را امضا کردند. آنها متعهد شدند تا افزایش دمای زمین را به ۲ درجه سانتی‌گراد (ترجیحاً تا ۱.۵ درجه سانتی‌گراد) محدود کنند. در نشست تغییر اقلیم سازمان ملل در گلاسکو یا کاپ ۲۶ نیز از دولت‌ها خواسته شد تا برنامه انتشار آلاینده‌هایشان با اهداف توافقنامه پاریس در یک راستا باشد و اگر لازم است تا پایان سال ۲۰۲۲ ثابت‌تر باشند. اما هر کشوری باید خودش تکلیف مسائل اقلیمی‌اش را مشخص کند. کشورها این امکان را دارند که با نبض سیستم سیاسی کشور خود حرکت کنند. بیل هر، یکی از اعضای گروه تحقیقاتی Climate Analytics می‌گوید: «ما خیلی واضح در گلاسکو شنیدیم، کشورهایی مانند آمریکا می‌گویند که خودشان می‌دانند راه رسیدن به ۱.۵ درجه سانتی‌گراد چیست». به غیر از آمریکا بقیه کشورها نیز همین نظر را دارند.

فشار جامعه جهانی کارساز است

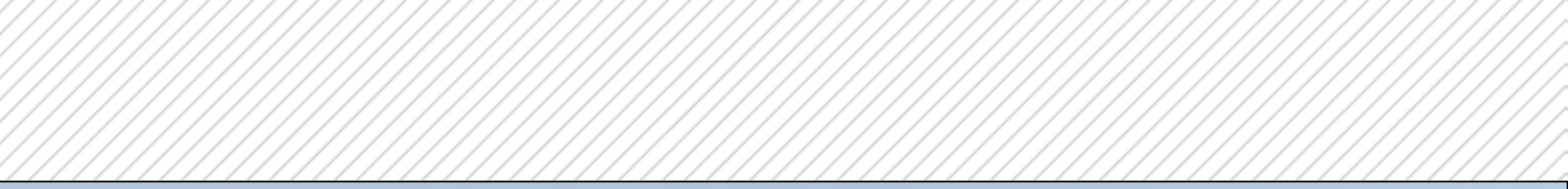
در سطح جهانی، برآورد ساختار تغییر اقلیم سازمان ملل نشان می‌دهد برنامه کشورها برای کاهش انتشار تا سال ۲۰۳۰ منجر به گرمایش زمین تا ۲.۷ درجه سانتی‌گراد می‌شود. تحلیل‌های سالیانه جداگانه برنامه محیط زیست سازمان ملل کار نظارت بر فاصله میان تعهدات اقلیمی و میزان واقعی کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای را برعهده دارد. بررسی‌های این برنامه نشان می‌دهد که ۸۰ درصد آلاینده‌های جهان متعلق به کشورهای عضو گروه G۲۰ است. آبی اولهاف، یکی از نویسندگان این گزارش می‌گوید که ما اسم آن کشورها را نمی‌آوریم تا آبروی‌شان نرود ولی قطعاً به آن کشورهایی که از خط خارج شوند مانند استرالیا و مکزیک تذکر می‌دهیم.

اروپا در مسیر اهداف معاهده پاریس

فرانس تیمرمانز در جریان نشست گلاسکو بر حرکت اتحادیه اروپا در مسیر اهداف توافقنامه پاریس تاکید می‌کند. او به خبرگزاری AFP می‌گوید که این مسئولیت اروپا نیست که بر کشورهای دیگر نظارت کند. تیمرمانز این موضوع را قابل اثبات می‌داند. او می‌گوید که توافقنامه پاریس بر پایه مسئولیت‌های مشترک اما مجزا بنا شده است. برخی اعتقاد دارند کشورهای ثروتمند مسئولیت بیشتری در گرمایش جهانی دارند. آنچه مشخص است شرایط بحران اقلیمی به نقطه‌ای رسیده که هر کسی باید سعی کند ردیای کربنی خود را کاهش دهد. کشورهای توسعه‌یافته فرصتی برای پشت‌گوش انداختن مقابله با تغییر اقلیم را ندارند. آینده سیاست و سیاستمداران نیز به شیوه نگرش آنها به بحران اقلیم گره خورده است. هر تصمیمی که امروز گرفته یا از آن عبور شود تاثیر به سزای خود را در آینده نزدیک نشان خواهد داد.



برآورد ساختار تغییر اقلیم سازمان ملل نشان می‌دهد برنامه کشورها برای کاهش انتشار تا سال ۲۰۳۰ منجر به گرمایش زمین تا ۲.۷ درجه سانتی‌گراد می‌شود. تحلیل‌های سالیانه جداگانه برنامه محیط زیست سازمان ملل کار نظارت بر فاصله میان تعهدات اقلیمی و میزان واقعی کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای را برعهده دارد. بررسی‌های این برنامه نشان می‌دهد که ۸۰ درصد آلاینده‌های جهان متعلق به کشورهای عضو گروه G۲۰ است





آرمین منتظری |

روانم‌نگار |

پارامترهای تاثیرگذار بر امنیت غذایی جهان در یک دهه آینده چیست؟

شبح سیاست بر سر امنیت غذایی جهان

۷۶ درصد جمعیت جهان در آسیا و آفریقا زندگی می‌کنند و این دو قاره تنها ۱۸ درصد منابع آبی جهان را در خود جای داده‌اند

همه‌ی ما هر روز برای خرید مایحتاج روزانه‌ی خود به بازار می‌رویم. غلات و حبوبات جزو اصلی‌ترین مواد غذایی انسان‌ها هستند. دسترسی بسیاری از ما به این مواد غذایی آنقدر آسان و بدیهی است که حتی به ذهنمان هم خطور نمی‌کند که چه زنجیره تامین پیچیده و چه سیاست‌گذاری‌های گسترده و چه شبکه‌ی سیاسی اقتصادی و تجاری عظیمی پشت پرده وجود دارد. غلات و حبوبات بنیان رژیم غذایی جوامع انسانی هستند. حتی نهاده‌های دامی نیز که برای پرورش دام و طیور ضروری هستند، از غلات تامین می‌شوند. برای مثال اگر کشورهای تولیدکننده‌ی ذرت به هر دلیلی به حد نصاب از پیش تعیین‌شده‌ی خود در تولید نرسند، زنجیره تامین مواد غذایی در بسیاری از کشورهای واردکننده‌ی ذرت دچار اختلال خواهد شد. حالا به نظر می‌رسد که رفته رفته مسئله مواد غذایی اهمیت خود را در معادلات جهانی باز می‌یابد.

سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۶ سال‌هایی بودند که جهان درگیر پدیده جهانی شدن بود و اولویت‌های ژئوپولیتیک کمتر مورد توجه قرار می‌گرفتند. پایان ناگهانی جنگ سرد که با فروپاشی شوکه‌کننده اتحاد جماهیر شوروی همراه شد، برای نخستین بار پس از پایان جنگ جهانی اول، نشان داد که دیگر نیازی نیست قدرت‌های بزرگ و ائتلاف‌هایشان بر سر بدست آوردن هژمونی جهانی با هم بجنگند. این امریکا بود که از این تحولات بی‌روزی بیرون آمد و فتوحات خود را با ایجاد نهادهای بین‌المللی کامل کرده و در ادامه از بازار آزاد به وجود آمده در سال‌های پس از جنگ سرد، نهایت منفعت را برد.

جهانی‌سازی ثروت عظیمی ایجاد کرد اما به موازات آن نابرابری‌ها را نیز بیشتر کرد. البته در طول این سال‌ها، ژئوپولیتیک نیز همچنان به مسیر خود ادامه داده و تاثیرگذار بود؛ القاعده در یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ به امریکا حمله کرد و در نتیجه‌ی واکنش بیش از حد امریکا، واشنگتن درگیر دو جنگ در جهان اسلام شد. این اشتباهات، در کنار رکود اقتصادی سال ۲۰۰۸، بذر بحران بی‌اعتمادی به نظامی سیاسی را در امریکا کاشت و این



کشور را مسیر یک سازماندهی مجدد و بزرگ داخلی قرار داد که در جریان آن فردی نظیر دونالد ترامپ به عنوان نخستین نشانه‌ی بحران ز داخلی آمریکا به ریاست‌جمهوری رسید.

در همین سال‌ها بود که روسیه بار دیگر خودی نشان داد و در سال ۲۰۰۸ با حمله به گرجستان آبروی جهانی آمریکا را به بازی گرفت و بار دیگر قدرت خود بر مناطق حائل سنتی‌اش تحمیل کرد. در سال ۲۰۱۲، شی جی‌پینگ، رئیس‌جمهوری چین شد و به سرعت مشخص شد که شی با تمامی رهبران پیشین چین متفاوت بوده و کسی است که در نهایت با سیاست‌ورزی بر اساس اجماع داخلی زاویه پیدا کرده و در عوض سعی خواهد کرد چین را آنقدر قوی کند که بتواند از منافع خود در جهانی که مدام در حالی رقابتی‌تر شدن است، دفاع کند. تا سال ۲۰۱۶، جهان دیگر چند قطبی شده بود. در نتیجه این تحولات، از سال ۲۰۱۶ به بعد، دوران جهانی شدن به پایان رسید و بار دیگر عامل ژئوپلیتیک در حال شکل دادن تحولات جهانی است. این روزها تأثیر عوامل ژئوپلیتیک بر زنجیره‌های جهانی تأمین کالا و تجارت بین‌المللی کاملاً آشکار است. اما این همه‌ی ماجرا نیست. اکنون بازارهای جهانی غلات، به طور خاص، مستعد تأثیرپذیری از عوامل ژئوپلیتیکی هستند که تا همین چند سال پیش تصور می‌شد، به تاریخ پیوسته‌اند. به طور کلی به نظر می‌رسد که در سال‌های آینده خوراک و غذا به یکی از مهمترین نگرانی‌های بشر تبدیل شود. به این معنا که اگر جنگ‌های جهانی اول و دوم به دلایل امنیتی و یا اقتصادی شکل گرفتند، حالا این امکان وجود دارد که در دهه‌های آینده مسئله غذا و تأمین غلات، در

جهان و در روابط بین کشورها به یک موضوع امنیت ملی تبدیل شود. از این منظر در نوشتاری مفصلی که پیش رو دارید ۵ عامل شتاب‌دهنده‌ی بحران امنیت غذایی در جهان را بررسی خواهیم کرد. این ۵ عامل به اختصار عبارتند از:

۱- تجدید رقابت‌های استراتژیک بر سر تسلط بر منابع طبیعی نظیر آب و غذا

تغییرات آب‌وهوایی، شهرنشینی و روندهای جمعیتی در کنار هم موجب می‌شوند که امنیت غذایی به یکی از اصلی‌ترین نگرانی‌های کشورهای تبدیل شود. به این معنا که هم تقاضا برای غلات در کشورها افزایش می‌یابد و هم بازارها سیاسی شده و به وضعیت حساسی دچار می‌شوند.

۲- ظهور چین

برخلاف تصویری که می‌گفت چین به یک کشور دموکراتیک با یک بازار آزاد تبدیل خواهد شد، این کشور باز ثروتمندتر شدن، دستاوردهایش را تثبیت کرده و سعی دارد خود را از دام وابستگی به رقبا اصلی‌اش برهاند و در این مسیر رفع وابستگی به واردات غلات و پروتئین برای چین بسیار حائز اهمیت است.

۳- سرنوشت نامشخص هندوستان

هند از پتانسیل‌های بسیاری خوبی در زمینه اقتصاد و کشاورزی برخوردار است اما در عین چالش‌های مهمی نظیر حکمرانی بد، تغییرات آب و هوایی و نبود انسجام داخلی، موجب شده این کشور نتواند از این پتانسیل‌ها استفاده کند. مسئله هند آنقدر پیچیده است که تا پایان دهه ۲۰۲۰، هند هم می‌تواند به بزرگترین صادرکننده

محصولات کشاورزی تبدیل شود و هم اینکه کشوری باشد که به واردات غلات وابسته است! اما در هر صورت هند نقشی اساسی در شکل‌دهی تقاضا برای غذا در سراسر جهان خواهد داشت.

۴- استمرار درگیری جهان اسلام با خودش

به رغم اینکه آمریکا سعی دارد از خاورمیانه و جهان اسلام خارج شود، اما باز هم درگیری‌ها در جهان اسلام ادامه خواهد یافت و حتی با نبود امنیت غذایی تشدید خواهد شد. در نظر داشته باشید که کشورهای خاورمیانه در کنار هم، بیش از هر گروه کشورهای دیگر در سراسر جهان، غلات وارد می‌کنند.

۵- توجه آمریکا به مسائل داخلی خود

بحران‌های سیاست داخلی در آمریکا موجب شده که این کشور در سیاست خارجی‌اش نیز با مشکلات زیادی روبرو شود. از این جهت است که آمریکا در سال‌های آینده سعی خواهد کرد ضمن توجه بیشتر به مسائل داخلی و در اولویت قرار دادن آنها، نیم‌نگاهی به سیاست‌خارجی نیز داشته باشد که البته این سیاست‌خارجی نیز بیشتر به انزوای‌گرایی که یکی از خواست‌های همیشگی مردم آمریکا بوده، نزدیک خواهد شد. از سوی دیگر صنعت کشاورزی و تولید غلات آمریکا به صادرات وابسته است. از این منظر چنانچه آمریکا نگاه به داخل را در اولویت قرار دهد، ممکن است بازارهای جهانی که از غلات تولید آمریکا سیراب می‌شدند، با مشکل مواجه شوند. و این می‌تواند به صورت یک شمشیر دو لبه عمل کند.



تجدید رقابت‌های استراتژیک

بر سر تسلط بر منابع طبیعی نظیر آب و غذا

جهانی شدن رو به پایان است. در آینده، بازارهای محصولات کشاورزی در نتیجه رقابت بین کشورهای تعریف می‌شوند نه در نتیجه ادغام اقتصادهای آنها با هم. آنچه تا پیش از این به عنوان مسائل و موضوعات اقتصادی محسوب شده و مورد بررسی قرار می‌گرفت، در آینده به نگرانی‌های امنیت ملی تبدیل خواهد شد. از این به بعد منابع آب و غذا به عنوان منابع استراتژیک در نظر گرفته خواهند شد و کشورهایی که برای تامین این منابع به کشورهای دیگر وابسته هستند، با قراردادهای معاملات اقتصادی و تجاری هم نخواهند توانست نیاز خود را برطرف کنند. به زودی روزگاری خواهد رسید که در آن دسترسی ایمن و مطمئن به این ملزومات زندگی، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار خواهد شد. در این میان، بازار غلات به شدت تحت تاثیر این تغییرات قرار خواهد گرفت. بر روی کاغذ، در حال حاضر و در آینده، تولید غلات آنقدری هست و خواهد بود که تقاضای جهانی را برآورده کند. از نقطه نظر تئوریک و طبق برآوردهای سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد (فائو)، متوسط جهانی سرانه دسترسی به مواد غذایی برای مصرف انسان در حال حاضر بیشتر از مقدار کافی برای تغذیه هر انسان روی کره زمین است و این شرایط، حتی اگر جمعیت جهان به ۱۰ میلیارد نفر هم برسد، تا ۳۰ سال آینده به همین ترتیب پایرجا خواهد ماند. اما از نقطه نظر عملی، تا سال ۲۰۱۶، به رغم همه دستاوردهای بشری در زمینه رفاه و اقتصاد که بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۶ و در روند جهانی‌سازی بدست آمد، بیش از ۸۱۵ میلیون نفر در سراسر جهان، که تقریباً معادل ۱۱ درصد از جمعیت جهان است، به واسطه «سوء تغذیه مزمن» در رنج و عذاب بودند!

بنابراین، اینکه تولید کل غلات در سراسر جهان از با میزان تقاضا برابری می‌کند و یا حتی بیشتر است، هیچ اهمیت تأثیری ندارد. چراکه در زمانی که امنیت به فاکتوری مهم‌تر از منفعت تبدیل می‌شود، این جغرافیا است که وزن سهمگین خود را بر دوش عرضه و تقاضا در بازارهای مواد غذایی، تحمیل می‌کند. اینکه جهان می‌تواند غلات کافی تولید و ذخیره کند لزوماً به این معنا نیست که کشورها در عرصه عمل دست به این کار خواهند زد. برخی کشورها نظیر آمریکا، روسیه و کانادا از موهبت خودکفایی در تولید گندم بهره می‌برند. برخی از دیگر کشورها نظیر چین، ژاپن و ایران از چنین موهبتی برخوردار نیستند. برخی دیگر هم نظیر هند و نیجریه به واسطه سیاست‌های داخلی‌شان



اگر جنگ‌های جهانی اول و دوم به دلایل امنیتی و یا اقتصادی شکل گرفتند، حالا این امکان وجود دارد که در دهه‌های آینده مسئله غذا و تامین غلات، در جهان و در روابط بین کشورها به یک موضوع امنیت ملی تبدیل شود

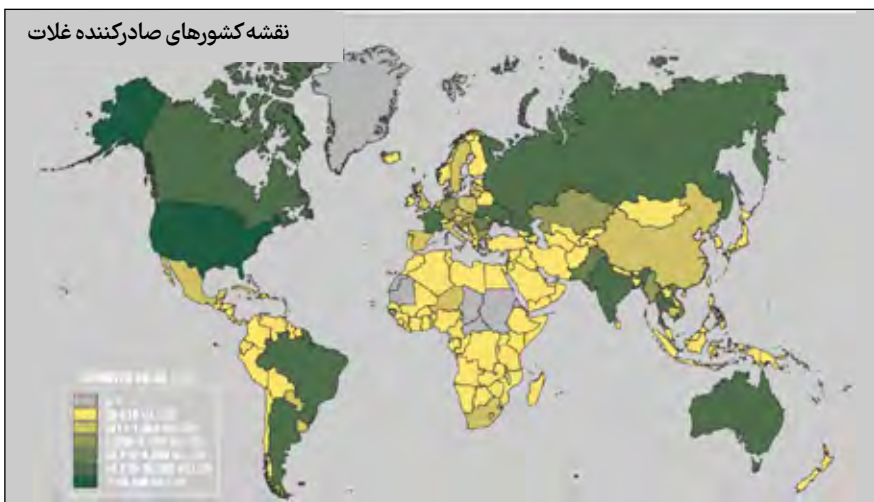
تغییرات آب و هوایی در آمریکای شمالی، اروپا (از جمله روسیه) و استرالیا روندی معکوس و نسبتاً مثبت داشته باشد. اگر این موضوع، یک موضوع ساده مرتبط با تجارت بود، در آن صورت صادرکنندگان غلات در این بخش‌های خوش آب و هوای جهان می‌توانستند انتظار سود بیشتری داشته باشند، در حالی که کشورهای آسیایی و آفریقایی صرفاً می‌توانستند امیدوار باشند که حداقل دسترسی به کالاهای اساسی‌شان را حفظ کنند. اما نکته این است که جهانی‌شدن سبب خود را جمع کرده و موضوع غلات هم یک موضوع ساده تجاری نیست و نخواهد بود. موضوع تولید و صادرات غلات به زودی به یک موضوع سیاسی و عاملی برای دامن زدن به درگیری ژئوپلیتیکی بین ملت‌ها، تبدیل خواهد شد.

تولیدکنندگان غلات از سال ۱۹۹۱ به بعد، هیچگاه مجبور نبودند نگاه اینگونه‌ای به سیاست بین‌الملل داشته باشند، اما روزهای خوب دیگر گذشته است و وقت آن رسیده که به این موضوعات هم فکر کنند. بسیاری از اختلافات تجاری که در جهان شدت یافته‌اند، اختلافات موقتی نیستند که بشود به طور منصفانه و با رضایت همه طرف‌ها به آنها رسیدگی کرد. این اختلافات از نوع درگیری‌ها و اختلافات مبتنی بر حاصل جمع صفر بین کشورهایی هستند که قصد دارند بر منابع حیاتی طرف مقابل تسلط یابند. موفقیت صادرکنندگان غلات در آینده، به طور فزاینده‌ای به میزان درک آنها از ریسک‌های ژئوپلیتیکی بازارها بستگی دارد. ریسک‌هایی که توسط کشورهای نظیر چین، هند، کشورهای جهان اسلام و ایالات متحده ایجاد می‌شود از جمله مهم‌ترین ریسک‌هایی هستند که باید به آنها توجه داشت. وابستگی کشورهای آسیایی و آفریقایی به واردات غلات در شرایطی است که هر دو گروه به شکل نامتناهی گرفتار تخریب اراضی کشاورزی، تأثیرات سوء تغییرات آب و هوایی و بحران آب هستند. آفریقا و آسیا به واسطه بیابان‌زایی بسیار آسیب دیده‌اند و افزایش شهرنشینی این تهدید را تشدید کرده‌است. درصد جمعیت جهان که در شهرها زندگی می‌کنند از ۵۵ درصد در سال ۲۰۱۸ به ۶۸ درصد در سال ۲۰۵۰ خواهد رسید و ۹۰ درصد از این رشد شهرنشینی در آسیا و آفریقا رخ خواهد داد. حتی در چین، با آن سبک حکومت اقتدارگرایانه‌ای از بالا به پایین‌اش، شهرنشینی موجب تخریب و از میان رفتن اراضی کشاورزی می‌شود. این روند در کشورهای مانند هند و نیجریه مخرب‌تر خواهد بود.

در شرایط بدی به سر می‌برند. جهانی شدن در بدترین موقعیت زمانی، از آسیا و آفریقا روی برگردانده است. از میان ۵ کشور واردکننده بزرگ گندم در جهان، چهار کشور یا در شمال آفریقا هستند (مثل مصر و الجزایر) و یا در جنوب شرق آسیا (مثل اندونزی و فیلیپین). همین الگو در خصوص سایر اقلام خانواده غلات نظیر ذرت، برنج و جو نیز صدق می‌کند. در آن سو، اشتباهی چین برای واردات، همچنان بازار جهانی غلات را تحت تاثیر قرار خواهد داد. اما تحول دیگری در حال وقوع است و آن هم اینکه تقاضای آفریقا برای واردات نیز، در سال‌های آینده محسوس‌تر خواهد شد. برآوردها حاکی از آن است که واردات مواد غذایی توسط کشورهای آفریقای تا سال ۲۰۲۵ تا ۱۱۰ میلیارد دلار در سال افزایش یابد.

تغییرات اقلیمی هم وضعیت امنیت غذایی در آفریقا و آسیا را وخیم‌تر خواهد کرد. خشکسالی در آفریقا شدیدتر و ادامه‌دارتر شده است. تغییرات در الگوهای بارش جنوب آسیا نیز موجب شده که فصل بادهای موسمی غیرقابل پیش‌بینی‌تر شده و شدت بدی آب‌وهوا بیشتر شود. افزایش دمای کره زمین موجب آب شدن یخ‌های کوه‌ها شده و این یخ‌ها منبع اصلی آب برای کشورهای آسیای مرکزی و جنوب آسیا و فلات تبت هستند. بحران آب، همین حالا هم، بحرانی اساسی برای کشورهای آسیایی و آفریقایی است. این مسئله، زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که بدانیم ۷۶ درصد جمعیت جهان در آسیا و آفریقا زندگی می‌کنند و این دو قاره تنها ۱۸ درصد منابع آبی جهان را در خود جای داده‌اند. اکثریت ۲ میلیارد نفری هم که تا سال ۲۰۵۰ به جمعیت جهان افزوده می‌شوند در خصوص دسترسی به آب و غذا، تحت بدترین شرایط زندگی خواهند کرد. البته در جهان مبتنی بر پارامترهای جهانی شدن، این واقعیت‌ها نه تنها تهدیدی برای تجارت کشاورزی محسوب نمی‌شوند بلکه حتی ممکن است منافعی را نیز در پی داشته باشند. برای مثال برآورد شده که آفریقا و آسیا در دهه‌های آینده عملکرد بدی در زمینه تولید محصولات کشاورزی داشته باشند اما انتظار می‌رود

نقشه کشورهای صادرکننده غلات



ظهور چین به عنوان عامل اثرگذار بر بازارهای غلات

چین در بازه زمانی خاصی موتور محرکه‌ی جهانی شدن بود. از اوایل دهه ۱۹۹۰ تا وقوع رکود اقتصادی در ۲۰۰۸، نیروی کار ماهر، منظم، و با دستمزد پایین چین موجب شد که این کشور به بزرگترین و سودآورترین کارخانه جهان تبدیل شود. بزرگی بازار مصرف در چین هنوز هم برای شرکت‌های بزرگ خارجی، همچنان برانگیز است. زمانی در غرب این باور وجود داشت که چین در معرض آموزه‌های سرمایه‌داری قرار خواهد گرفت و در نهایت در نظام تجارت بین‌الملل ادغام شده و به یک دموکراسی تبدیل خواهد شد و در این روند نه تنها چین، بلکه جهان نیز منتفع خواهد شد. اما این فرض غریب‌ها که ادغام چین در زنجیره‌های تامین جهانی چهره‌ای منطبق با غرب از این کشور خواهد ساخت، براساس استنباط‌هایی اشتباه و ناقص از ژئوپلیتیک چین، تاریخ‌اش و فرهنگ مردم‌اش، استوار شده بود. طبقه متوسط رو به رشد چین که در حال حاضر جمعیتش از کل جمعیت ایالات متحده بیشتر است، مصرف سرسام‌آوری دارد اما مشکل اینجا است که دسترسی به بازار مصرف چین تضمین شده نیست. دسترسی به بازار مصرف چین توسط دولت این کشور کنترل می‌شود و شاید چینی‌ها به این نتیجه رسیده باشند که به نفعشان نیست که نیاز داخلی‌شان را با کالا و خدمات خارجی تامین کنند. از این منظر، تولیدکنندگان خارجی که در آینده، استراتژی‌های رشد و توسعه کسب و کار خود را بر اساس دسترسی نسبتاً نامحدود به بازار مصرف چین تعریف می‌کنند، آب در هاون می‌کوبند. البته هنوز فرصت‌های خوبی برای فروش کالا و خدمات در چین وجود دارد اما همه این فعالیت‌ها تنها باید طبق شرایط تعیین شده از سوی دولت چین انجام شود، و درست از همین منظر است که آینده واردات غلات به چین تحت تاثیر قرار می‌گیرد. تاکید بر خودکفایی در تولید مواد غذایی و به خصوص تولید غلات، موضوعی است که جزو آموزه‌های غیرقابل تغییر مانو محسوب می‌شود. اینکه چین توانست پس از تحمل فجایع ناشی از «جش بزرگ به جلو» بین سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۲، به

چیزی شبیه به خودکفایی در تولید غلات دست یابد، بسیار قابل توجه است. این امر از آن جهت عجیب است که چین ۲۱ درصد از جمعیت جهان را در خود جای داده است اما فقط ۶ درصد از منابع آبی جهان و ۹ درصد از زمین‌های کشاورزی جهان را در خود دارد. علاوه بر این قدم‌هایی که چین در سال‌های گذشته در مسیر صنعتی شدن برداشته، فشار بیشتری بر این منابع، و به خصوص به منابع آبی چین وارد کرده‌است. در عین حال، افزایش دمای هوا باعث شده شمال چین مدام در معرض خشکسالی شدید باشد و درست در همین مناطق است که نیمی از زمین‌های زیرکشت چین واقع شده‌اند.

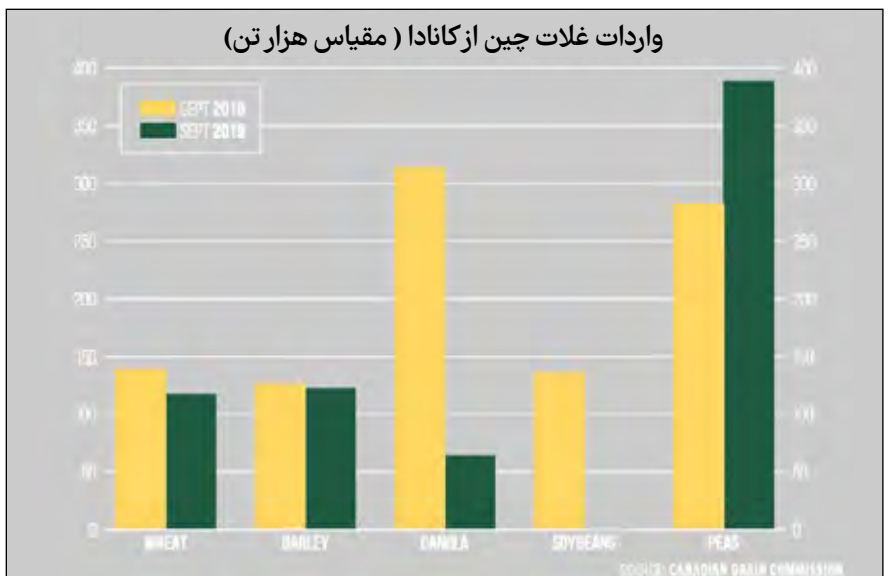
در نهایت چین که قادر نبود جایگاه بلندپروازانه خودکفایی در تولید غلات را حفظ کند، در سال ۲۰۰۴ به واردکننده بزرگ مواد غذایی تبدیل شد و امروز علاوه بر اینکه یکی از بزرگترین تولیدکننده‌های غلات در جهان است، به بزرگترین واردکننده‌ی غلات جهان نیز تبدیل شده است. در سال ۲۰۱۴ نشانه‌های از این امر مشاهده شد که چین قصد دارد در خصوص لزوم خودکفایی در تولید غلات تجدیدنظر کند. اما این تجدید نظر دیر نیاید. در سال ۲۰۱۶، دولت چین سیاست رسمی خود در خصوص «خودکفایی اصولی در تولید غلات و امنیت کامل عرضه غلات» را اعلام کرد. چین قصد دارد تا سال ۲۰۳۵ به هر دو هدف دست یابد. چین با به حداکثر رساندن بهره‌وری، ایجاد اصلاحات ساختاری و استفاده از تکنولوژی به هدف نخست، یعنی خودکفایی در تولید غلات، دست خواهد یافت. هدف دوم، یعنی امنیت عرضه نیز با سرمایه‌گذاری در خارج از کشور و شکل دادن روابط سیاسی نزدیک با صادرکنندگان اعطاف‌پذیر، حاصل خواهد شد. اینکه آیا چین قادر به انجام این کار خواهد بود یا خیر، چیزی است که در آینده مشخص خواهد شد. پیش‌بینی‌های فائو حکایت از آن دارد که چین در آینده‌ی نزدیک نخواهد توانست خودکفایی در تولید گندم را حفظ کند و وضعیت طی ۵ تا ۱۰ سال آینده بدتر نیز خواهد شد. در حوزه امنیت عرضه‌ی غلات نیز نیروهای نظامی چین

هنوز قادر نیستند قدرتش را در سطح جهانی اعمال کنند. بنابراین در میان‌مدت، چین همچنان وارد کننده اصلی غلات و دانه‌های روغنی باقی خواهد ماند. چین می‌داند که این وضعیت یک شمشیر دو لبه است. وابستگی چین به واردات غلات علاوه بر اینکه می‌تواند یک نقطه ضعف ملی باشد، در عین حال می‌تواند به عنوان اهرم فشار چین در روابطش با سایر کشورها مورد استفاده قرار بگیرد. چینی‌ها قبلاً هم از این اهرم استفاده کرده‌اند. فقط کافی است گزارش‌ها از آنچه که بر کشاورزان کانادایی تولیدکننده کلزا و سویا رفته است را بخوانید تا بفهمید چینی‌ها با آنها چه کردند!

البته چین برای دستیابی به امنیت مطلق عرضه‌ی غلات و مواد غذایی، باید اطمینان حاصل کند که روابط تجاری‌اش با کشورها به لحاظ استراتژیک و سیاسی نیز سودمند باشد. از دیدگاه چین، این مسئله، موضوع مرگ و زندگی است. آخرین باری که یک قدرت خارجی (امپراتوری بریتانیا در قرن نوزدهم) از دسترسی به بازار چین به نفع خود استفاده کرد، جنگ‌های تریاک و در ادامه‌ی آن فروپاشی سلسله چینگ و دهه‌ها تحقیر و ویرانی نصیب چین شد. از این جهت حزب کمونیست چین آنقدر هزینه‌های تضمینی برای غلات و سایر واردات خواهد پرداخت تا اطمینان سیاسی تامین کننده را جلب کند.

جهانی شدن، چین را شبیه بقیه جهان نکرده و این ویژگی چین را قوی‌تر کرده است. صادرکنندگان غلات به چین باید دقت کنند که گرفتار همان دامی نشوند که بسیاری از سیاست‌گذاران در آن گرفتار شدند؛ این سیاست‌گذاران انتظار داشتند چین به جای رفتاری که در طول تاریخ از خود نشان داده، آن طوری رفتار کند که آنها دلشان می‌خواهد. هدف نهایی چین این است که تا حد امکان خودکفا شده و تا آنجا که لازم است برای حفاظت از منافع خود قوی شود. در نتیجه، در یک دهه‌ی آینده، فرصت‌های اقتصادی برای صادرکنندگان غلات به بازار چین با نوسانات و افزایش خطر اختلال ناگهانی ناشی از تحولات سیاست داخلی در چین، همراه خواهد بود. در نتیجه بعید است که صادرات غلات به بازار چین از سوی کشورهایی که روابط سیاسی چندان نزدیکی با چین ندارند، در دراز مدت ادامه یابد. در نتیجه، صادرات غلات به چین، در یک دهه‌ی آینده، به شدت تحت تاثیر بحران‌های سیاست داخلی و سیاست خارجی چین، قرار خواهد گرفت. برای مثال در دسامبر سال ۲۰۱۸، مقامات کانادایی منگ وانزو، مدیر مالی شرکت هواووی چین را بازداشت کردند. یک هفته بعد، چین در پاسخ به این اقدام دولت کانادا، دو تبعه‌ی کانادا را بازداشت کرد که یکی از آنها یک دیپلمات سابق کانادایی بود. اما این پایان ماجرا نبود و انتقام چینی‌ها به همین جا ختم نشد. چینی‌ها مدعی شدند که در محصولات کشاورزی وارداتی از کانادا آفت‌هایی یافته‌اند و به این ترتیب نظارت‌های وارداتی جدیدی راه‌اندازی کردند و در نهایت در سال ۲۰۱۹ واردات کلزا و سویا از کانادا را متوقف کردند. از نظر دولت کانادا دستگیری منگ صرفاً یک موضوع حقوقی و قانونی بود. دادگاهی در نیویورک حکم بازداشت و استرداد منگ را صادر کرده بود و کانادا خواسته بود تا به این قانون عمل کند. اما چین تفسیر دیگری از اقدام کانادا داشت. چین این واقعه را در ماهیت خود، سیاسی توصیف کرد و اعلام کرد که کانادا تمایلی نداشته از منافع چین حفاظت کند و اساساً در این امر ناتوان بوده است.

واردات غلات چین از کانادا (مقیاس هزار تن)



وضعیت نامشخص هندوستان در تولید غلات

هند بزرگترین عامل مبهم و در عین حال تاثیرگذار بر آینده بازار جهانی غلات است. اگر دولت هند موفق شود اصلاحات ساختاری در بخش کشاورزی را به اجرا بگذارد، نه تنها در تولید غلات خودکفا خواهد شد بلکه حتی می‌تواند در زمره صادرکنندگان اصلی نیز قرار بگیرد. با این حال، هند با چالش‌های دلهره‌آوری روبرو است؛ چالش‌هایی نظیر افزایش سرانه‌ی مصرف گوشت توسط جمعیت رو به رشدش، کمبود آب ناشی از تغییرات اقلیمی و وابستگی سیاسی دولت نازندرا مودی به جلب حمایت کشاورزان هندی. اگر دولت هند با این چالش‌ها مقابله نکند، به راحتی به یک واردکننده‌ی بزرگ گندم، ذرت و سایر غلات تبدیل خواهد شد.

بحران آب در هند بسیار جدی است. دولت هند تخمین می‌زند که ۶۰۰ میلیون هندی با کمبود شدید آب مواجه هستند و سالانه ۲۰۰ هزار هندی به دلیل عدم دسترسی به آب سالم جان خود را از دست می‌دهند. پیش بینی می‌شود تا سال ۲۰۳۰، تقاضای هند برای آب به دو برابر ذخایر موجودش برسد. مهم‌تر اینکه مناطقی که با شدیدترین درجه بحران آب مواجه هستند، مناطقی هستند که ۳۰ درصد از تولیدات کشاورزی هند در مزارع‌شان به عمل می‌آید. سوء مدیریت در کنار گسترش شهرنشینی موجب شده که سطح آب‌های زیرزمینی در سرتاسر هند پایین برود و این مسئله فاجعه‌ای برای کشاورزانی محسوب می‌شود که کشاورزی‌شان را به آبیاری وابسته است. در عین حال، ۶۰ درصد از زمین‌های زیرکشت هند به باران‌های موسمی آسیا نیاز دارند. اما تغییرات اقلیمی موجب شده، که فصل باران‌های موسمی نیز تغییر کند و به این ترتیب چرخه‌ی باران‌های موسمی نیز دچار تغییر شده است.

در عین حال سرانه مصرف غذا در میان جوانان شهرنشین هندی در حال تغییر است. از سال ۲۰۱۳ تا سال ۲۰۱۹، سرانه مصرف گوشت ماکیان در سراسر هند ۲۳ درصد افزایش یافته و از ۲ میلیون و ۹۰۰ هزار تن به ۳ میلیون و ۸۰۰ هزار تن رسید. به رغم اینکه متوسط تولید ناخالص ملی هندی‌ها طی دو دهه‌ی گذشته همواره حدود ۶/۶ درصد بوده است، اما باز هم هندی‌ها در مقایسه با دیگر کشورهای جهان، سرانه مصرف گوشت کمتری دارند و خیلی کمتر از ۱۰ کشور نخست جهان در این رده‌بندی، گوشت مصرف می‌کنند. هندی‌ها در مقایسه با دیگر کشورهای توسعه یافته خیلی دیرتر به تغییر ذائقه و رژیم غذایی خود روی آوردند اما به هر حال در پژوهشی ملی که در سال ۲۰۱۶ انجام شد، بیش از نیمی از جوانان ۱۵ تا ۳۴ سال، اعلام کردند که گوشت خورده‌اند. افزایش تقاضا برای گوشت موجب شده که تقاضا برای تامین خوراک دام و طیور نیز افزایش باید و دولت هند هنوز نتوانسته از پس برآورده کردن این تقاضا برآید.

برای مثال، در سال ۲۰۱۶، به واسطه‌ی دو سال خشکسالی متوالی، عدم سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی و تغییر الگوی تقاضا، هند پس از ۱۶ سال

برای نخستین بار واردات ذرت را آغاز کرد. در سال ۲۰۱۸، کمبود بارش باران و شیوع آفتی کرم‌مانند باعث شد تولید ذرت در هند کاهش قابل توجهی داشته باشد و هند مجبور شد ذرت بیشتری وارد کند. در ادامه در سال ۲۰۱۹، هند رکورد واردات ذرت را شکست تا بتواند خوراک طیور را تامین کرده و تقاضای مردم برای گوشت ماکیان را پاسخ گوید. کمبود ذرت در هند در برهه‌ای از زمان به حدی رسید که تولیدکنندگان خوراک دام و طیور مجبور شدند به جای ذرت به خرید گندم روی آورند. در حالیکه بسیاری از مطالعات و پژوهش‌ها نشان می‌دهند که هند در یک دهه‌ی آینده در تولید گندم، غلات و حبوبات بیش از نیاز خود نیز تولید خواهد کرد، اما در عرصه عمل همین حالا هم هندی‌ها با کمبود تولید مواجه هستند.

علاوه بر این، موضوع تولید غلات به شکلی جدایی‌ناپذیر با مشروعیت سیاسی دولت نازندرا مودی در گره خورده است. به رغم اینکه کشاورزان هندی با واردات غلات مخالف هستند، دولت نازندرا مودی، چاره‌ای نداشت جز اینکه تا حدودی از سختگیری‌ها در خصوص واردات غلات بکاهد تا بتواند نیاز داخلی را تامین کند. بنابراین تا بدینجای کار مودی توانسته است به هر شکلی که شده حمایت مردمی‌اش را حفظ کند. نظرسنجی‌هایی که درباره محبوبیت مودی در هند انجام شده نشان می‌دهد که نرخ محبوبیت او چیزی حدود ۶۵ درصد است. از سوی دیگر اما رسانه‌های داخلی و خارجی تمام توجه‌شان را به خشونت‌های دولت مودی در کشمیر و قانون جنجالی شهروندی معطوف کرده‌اند. اما واقعیت این است که احساسات، نگرش و جلب حمایت کشاورزان هندی برای مودی و آینده حزب بهاراتیا جاناتا بسیار مهم‌تر است.

نهادهای سیاسی هند و دولت هند برای اجرای اصلاحات ساختاری که برای رشد هند امری ضروری است و همچنین برای ایجاد یک زیرساخت سیاسی در حمایت از چشم‌انداز مودی برای ایجاد هند متحد و هماهنگ، باید بین اجرای اصلاحات یا

مصلحت‌اندیشی، دست به انتخابی بزرگ بزنند. اگر دولت هند دست به اصلاحات در بخش کشاورزی بزند، زندگی روزانه کشاورزان هندی دچار اختلال می‌شود. اگر هم اصلاحات را اجرا نکند، کار به کمبود غلات می‌کشد و مجبور می‌شود دست به واردات بزند که این موضوع هم موجبات خشم کشاورزان هندی را فراهم می‌آورد. تبعات ژئوپلیتیکی قرار گرفتن بر سر این دوراهی همین حالا هم نمود یافته است. به گونه‌ای که با توجه به تنش در روابط هند و آمریکا که از زمان ترامپ آغاز شد، طرفین هنوز نتوانستند به توافق تجاری مورد دلخواه‌شان برسند. از یک سو دولت آمریکا تمایل دارد به بازار کشاورزی هند دسترسی داشته باشد و از سوی دیگر هند نگران است که یک بار دیگر از سوی یک قدرت انگلیسی زبان دیگر مورد سوء استفاده قرار بگیرد و در نتیجه رویکردی محتاطانه را در پیش گرفته است.

طی ۲۰ سال گذشته، هند توانسته است با حفظ خودکفایی نسبی در تولید غلات، اوضاع را به نحوی مدیریت کند. اینکه آیا هند می‌تواند در طول ۲۰ سال آینده این میزان از خودکفایی را حفظ کند یا نه، به توان دولت مودی در اجرای سیاست‌هایی بستگی دارد که به هند اجازه می‌دهد از توان بالقوه خود استفاده کرده و همزمان با رویارویی با چالش‌هایی نظیر رشد شهرنشینی، تغییرات اقلیمی و افزایش مصرف گوشت، از عهده تامین نیازهای داخلی برآید. با این حال، تئوری‌ها نمی‌توانند شکم انسان‌ها سیر کرده و و یا ذخایر طیور افزایش دهند. وابستگی صرف به توان دولت هند در اجرای این سیاست‌ها موجب می‌شود که حتی یک دولت هندی نظیر این دولت با همه حمایتی مردمی که دارد باز هم نتواند راه‌حل‌های مشخصی برای چالش‌های پیش روی خود ارائه دهد. در نتیجه به احتمال زیاد هند در یک دهه‌ی آینده، به رغم همه‌ی تلاش‌هایش به یکی از واردکنندگان عمده غلات و برنج تبدیل خواهد شد. در چنین شرایطی، اتکالی دولت هند به حمایت کشاورزان، موجب می‌شود که دولت مودی در برخورد با هر کشور صادرکننده‌ای که بر دسترسی ترجیحی به بازارهای هند اصرار داشته و می‌کوشد صادرات مواد غذایی را به سیاست گره بزند، برخوردی محتاطانه باشد.

نمودار مصرف گوشت ماکیان در هند (مقیاس میلیون تن)



استمرار درگیری‌ها در جهان اسلام

جهان اسلام، بزرگترین واردکننده غلات در جهان است. جهان اسلام از شرق به غرب از مراکش آغاز شده و تا اندونزی ادامه دارد و از شمال به جنوب از قزاقستان آغاز شده و تا نیجریه گسترش می‌یابد. کشورهایی که در این محدوده قرار می‌گیرند، در قاره‌های مختلف واقع شده‌اند و جغرافیای متفاوتی با یکدیگر دارند. اما خاورمیانه و شمال آفریقا یکی از بزرگترین واردکنندگان مواد غذایی در جهان به شمار می‌آیند. حال اگر به این مناطق، کشورهای اندونزی، مالزی، بنگلادش و دیگر کشورها را بیافزایند، درخواهید یافت که این کشورها در کنار هم بزرگترین مصرف‌کننده غلات جهان را شکل می‌دهند. براساس آماری که فائو ارائه کرده، بین سال‌های ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۸، سه کشوری که به بزرگترین واردکنندگان گندن تبدیل خواهند شد عبارتند از مصر، اندونزی و الجزایر که هر سه در جهان اسلام واقع شده‌اند. این خود نشان می‌دهد که جهان اسلام نیز طی سال‌های آینده، تقاضای بیشتری برای واردات غلات خواهد داشت.

علاوه بر این، کشورهای جهان اسلام، کما بیش، همچنان با یکدیگر اختلاف دارند. از یک سو اختلاف میان ایران و عربستان شکل گرفته. از سوی دیگر رقابت میان ترک‌ها و اعراب بر سر جایگاه رهبری جهان تسنن و درگیری‌های فرقه‌ای میان اسلام‌گرایان و مسلمانان کشورهای سکولار که این روزها به طور خاص در افغانستان، سوریه و کشورهای شمال و مرکز آفریقا در جریان است. درگیری‌ها حتی در زیر پوست آسیای مرکزی نیز در جریان است؛ منطقه‌ای که در آن، ده‌ها سال سرکوب هویت مسلمانان توسط رژیم‌های اقتدارگرا و دیکتاتوری به سبک اتحاد جماهیر شوروی، بذرفرت و درگیری را آبیاری کرده‌است.

جهان اسلام اکنون حقیقتاً در تلاش است تا رابطه مناسب بین دین و سیاست را برای خود تعریف کند. بخش‌هایی از جهان اسلام که در آن این مسئله با خشونت‌ورزی بیشتری مورد بحث قرار می‌گیرد، همان مکان‌هایی هستند که امنیت غذایی در آنها بسیار ضعیف است. پیش از آغاز جنگ داخلی در سوریه، این کشور یکی از بدترین خشکسالی‌های خود را تجربه کرد. در نتیجه، بین فصل‌های کشت سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۰۶ و ۲۰۰۸-۲۰۰۷، تولید کلی گندم و جو به ترتیب ۴۷ و ۶۷ درصد کاهش یافت. بنابراین افزایش قیمت مواد غذایی، مهاجرت مردم در داخل کشور و ناتوانی‌های پی‌درپی دولت برای تامین غذایی مورد نیاز مردم، مخرب‌ترین و ویرانگرترین جنگ دهه‌ی اول قرن بیست و یک را کلید زد.

ایران کشور مهم دیگری در جهان اسلام است. انقلاب اسلامی سال ۵۸، خاندان سکولار پهلوی را در مقابل انقلابی از مذهبیبون و ملی‌گرایان ایرانی که از دخالت خارجی در امور ایران به تنگ آمده بودند، قرار داد. سوعظن انقلابیبون به نفوذ، دخالت و توطئه‌ی کشورهای خارجی، جمهوری اسلامی را به تلاش برای دستیابی به خودکفایی در تولید غلات سوق داد. نتیجه این تلاش این شد که منابع آبی ایران به سرعت از دست رفت. این مسئله مناطق مختلف ایران را دچار تنش‌های آبی کرد. تنش‌هایی که در برخی نقاط به مسئله امنیت ملی تبدیل شده‌اند.

مصر، یکی از بزرگترین واردکنندگان غلات در جهان است که

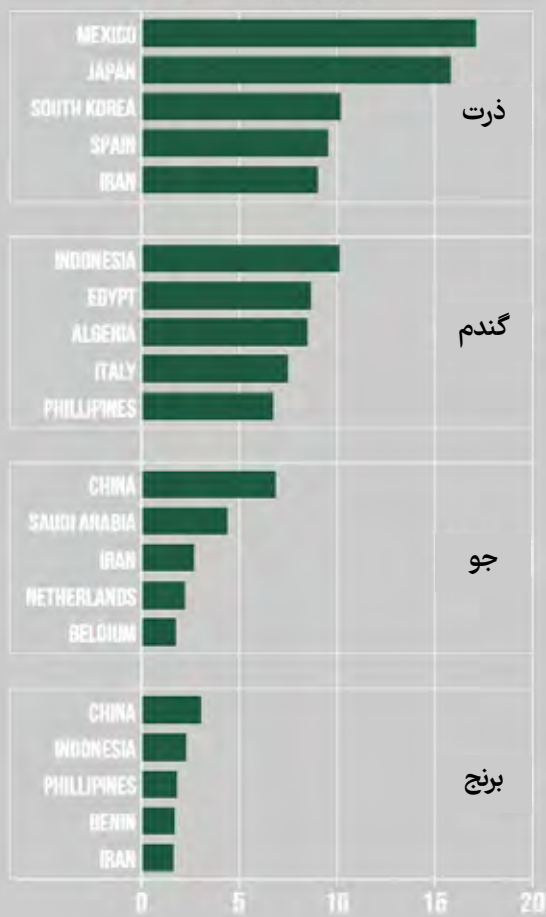
یک قدرت منطقه‌ای در مدیترانه مطرح کند. ارتش ترکیه در حال حاضر در کشورهای نظیر سوریه، لیبی، سومالی و قطر حضور دارد و در مناطق استراتژیکی که نیروهای ترکیه حاضر نیستند نیز، این کشور بر روی اهرم‌های سیاسی و اقتصادی به عنوان یک عامل تقویت قدرت خود، تمرکز دارد. ترکیه در دریای سیاه بار دیگر وارد بازی رقابت با رقیب قدیمی‌اش روسیه شده است و در جنوب اروپا و خصوصاً در بالکان، اقدامات ترکیه نظم و ثبات امنیتی آن منطقه را به هم ریخته است.

مسلمان جهان اسلام آنقدرها هم در وضعیت بدی به سر نمی‌برد. برای مثال اندونزی به عنوان بزرگترین کشور مسلمان جهان و وارد کننده عمده غلات، توانسته است از خشونت‌ها که در دهه‌های اخیر از مشخصه‌های همیشگی این کشور بوده، فاصله بگیرد. کشورهایی مانند عمان، مراکش و بنگلادش نمونه‌هایی از کشورهای مسلمان هستند که وضعیت خوبی دارند و از خشونت‌های معمول در جهان اسلام فاصله گرفته‌اند. با این حال، صادرکنندگان غلات خود را در موقعیت نامناسبی می‌بینند، زیرا جهان اسلام اگرچه بزرگترین مشتری آنها است اما بی‌ثبات‌ترین نیز هست. همانطور که جنگ داخلی سوریه نشان داد، خطر مسدود شدن مسیر ورود صادرکنندگان به بازارهای غلات و حبوبات به مراتب کمتر از این است که اساساً تقاضای مصرف‌کنندگان بزرگ به واسطه‌ی جنگ یا انقلاب به طور ناگهانی از میان برود.

وضعیتش شبیه به یک بمب ساعتی است. جمعیت مصر از سال ۱۹۶۰ تا اکنون سه برابر شده و اخیراً از ۱۰۰ میلیون نفر فراتر رفته است. بر روی نقشه، مصر از لحاظ جغرافیایی کشوری قدرتمند به نظر می‌رسد. اما در عمل تنها ۳ درصد از وسعت سرزمینی مصر قابل کشت و زرع است. هم‌هی جمعیت جوان، بیکار و فقیر این کشور در منطقه‌ای تقریباً به وسعت ایرلند زندگی می‌کنند. اگر قدرت ارتش مصر نبود این کشور پس از کودتای ارتش علیه محمد مرسی، دچار آشوب و بلوا می‌شد و این ارتش بود که با قدرت سرکوب خود کشور را به هر نحوی حفظ کرد. الجزایر از جهاتی از مصر با ثبات‌تر است اما در حال حاضر، در دوران گذار و تغییر رهبری به سر می‌برد. کشورهای آسیای مرکزی مانند ازبکستان نیز به دلیل ذوب شدن سریع یخچال‌های طبیعی که منبع آب آنها به شمار می‌روند، با کمبود آب مواجه هستند.

و بعد نوبت به ترکیه می‌رسد. ترکیه نیز با بحران خشکسالی روبرو است و مجبور خواهد شد برای تامین غذای مورد نیاز خود به واردات روی آورد. در حالیکه ایران با سختی تحریم‌ها مواجه است و در گسترش حوزه نفوذ منطقه‌ای‌اش مشکل دارد و در حالی که اعراب همچنان میان خود اختلاف دارند، ترکیه سعی خواهد کرد از خلاء موجود قدرت استفاده کرده و خود را به عنوان رهبر جهان تسنن و مهمتر از آن، به عنوان

۵ واردات کننده بزرگ غلات در جهان



توجه آمریکا به مسائل داخلی

کرده است. نتیجه این شده که آمریکا رفته رفته دیگر فقط به خودش فکر می‌کند و دیگر نیازی به ائتلاف‌سازی و پیگیری نظم جهانی نمی‌بیند. چرا که دیگر معتقد نیست که برای حفظ منافعش لزوماً باید دست به ائتلاف‌سازی و پاسداری از نظم جهانی بزند. معنای این سخن این است که در آینده آمریکا به توافق‌نامه‌های تجارت آزاد نظیر شراکت ترانس آتلانتیک پشت خواهد کرد و در عوض به مذاکره برای امضای قراردادهای تجاری دو جانبه و سه جانبه روی خواهد آورد. این انزوگرایی در سیاست خارجی آمریکا موجب خواهد شد که دولت این کشور توجه بیشتری به صنایع داخلی معطوف کند و این در حالی است که کشاورزان غلات در آمریکا برای گذران زندگی خود به صادرات محصولاتشان وابسته هستند. این خبر برای برخی بازارهای مهم آمریکا نظیر کانادا، ژاپن و مکزیک، بسیار خوشایند است. اما برای دسترسی به بازارهای جدید، خصوصاً بازارهای چین و روسیه و یا حتی بازارهایی که تحت نفوذ روسیه و چین هستند، این سیاست آمریکا ناکارآمد خواهد بود. فاز اول توافق تجاری بین ایالات متحده و چین به هیچ وجه معنای بهبود قریب الوقوع روابط ایالات متحده و چین نیست. در واقع، به سختی می‌توان نام این فاز را توافق تجاری نهاد. در این فاز قرارداد خرید برای کالاهایی امضا شد که چین به هر حال قرار بود بخرد و اگر چین لازم بداند، آنها را از کشورهایی غیر از آمریکا، تهیه خواهد کرد. در عین حال، نابودی صنعت تولید گوشت خوک در چین به واسطه شیوع تب آفریقایی، نیاز چین به واردات خوراک غلات از آمریکا را کاهش داده است. مسلماً این خبر در کوتاه مدت خبر خوبی برای صنعت گوشت خوک چین است اما در عین حال خبر بسیار بدی برای کشاورزان آمریکایی است که امیدوارند دوباره به بازارهای چین دسترسی پیدا کنند. در نتیجه در این دنیا چند قطبی که رقابت قدرت‌های بزرگ در آن بار دیگر تشدید شده است، کشاورزان غلات در آمریکا ممکن است قربانی این رقابت‌ها شوند. چرا که تشدید تنش میان آمریکا با دیگر قدرت‌های بزرگ ممکن است به بازارهایی نظیر بازار غلات نیز سرایت کند.

تا ۷۴ درصد کاهش یافت چرا که چین اصلی‌ترین مشتری سویا از آمریکا بود. چین در این مدت سعی کرد نیاز خود را از برزیل مرتفع کند و حالا سعی دارد سرمایه‌گذاری‌های عظیم زیرساختی در برزیل صورت دهد. و اصلاً بعید نیست که طی سال‌های آینده برزیل به رقیب بزرگ آمریکا در صنعت کشاورزی تبدیل شود. کشاورزان سویا در آمریکا به همین ترتیب تنها شدند. چین واردات محصولاتی نظیر ذرت، گندم، ذرت‌خوشه‌ای و دیگر غلات از آمریکا را به میزان محسوسی کاهش داد. البته این کاهش واردات از آمریکا در واقع از دوران باراک اوباما آغاز شده بود. اما در دوران ترامپ شدت یافته و هنوز هم در دوران بایدن ادامه دارد.

دو فاکتور دیگر هم هستند که رفتار ایالات متحده آمریکا را در عرصه جهانی شکل می‌دهند. نخستین عامل اعتیاد آمریکا به بدهی است. آمریکا چه در بخش دولتی و چه در بخش خصوصی بیش از آنچه که باید هزینه می‌کند. حتی در دولت‌های جمهوریخواه، کسری بودجه فدرال آمریکا به یک تریلیون دلار در سال رسید. در عین حال، بدهی‌ها در بخش مسکن از سطح بدهی‌ها در زمان رکورد اقتصاد سال ۲۰۰۸ نیز فراتر رفته است. بدهی‌های دیگر نیز یکی از مهم‌ترین مشکلات آمریکا است که در مقایسه با مبلغ ۲ تریلیون و ۶۲۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۷، حالا به میزان ۶۰ درصد افزایش یافته است. امپراتوری بریتانیا نیز در سال‌های منتهی به سال ۱۹۱۴ که هژمونی امپراتوری‌اش از هم پاشید، با بحرانی مشابه همین بحران بدهی‌ها مواجه شده بود.

و اما فاکتور دوم این است که آمریکا دیگر به منابع سوخت فسیلی دیگر کشورها احتیاجی ندارد. انقلاب صنعتی در استخراج نفت شیل نیاز و پیوند منافع آمریکا به توسعه جهانی را کم‌اهمیت‌تر

در آمریکا، آنچه که دولت فکر می‌کند که در راستای منافع امنیت ملی کشور است، لزوماً در راستای منافع کشاورزان غلات نیست. کشاورزان غلات به صادرات محصول خود وابسته هستند. تقریباً نیمی از تولید سالانه گندم در آمریکا و حدود ۲۰ درصد تولید سالانه ذرت و دیگر غلات در این کشور به خارج صادر می‌شود. و همین صادرات آمریکا را به بزرگترین صادرکننده غلات و مهم‌ترین بازیگر در بازار این محصولات تبدیل کرده است. در سال ۲۰۱۸ آمریکا بزرگترین صادرکننده دانه‌های روغنی و حبوبات در جهان بود و ۲۰ درصد کل صادرات این محصول در سراسر جهان را به خود اختصاص داده بود. بنابراین اگر اوپک را بزرگترین صادرکننده نفت در جهان به شمار آوریم، باید گفت که آمریکا در بازار غلات و حبوبات، یک اوپک کشاورزی محسوب می‌شود.

در گذشته، آمریکا سعی کرده از برتری خود در حوزه کشاورزی به عنوان یک اهرم فشار امنیت ملی استفاده کند. برای مثال، در زمان جیمی کارتر، دولت آمریکا با تحریم صادرات غلات به اتحاد جماهیر شوروی سعی کرد این کشور را به خاطر حمله‌اش به افغانستان مجازات کند. البته با پایان تحریم شکست خورد. شوروی غلات مورد نیاز خود را از دیگر کشورها وارد کرد و سعی کرد صنعت کشاورزی خود را به گونه‌ای توسعه دهد که امروز روسیه به دومین صادرکننده غلات در سراسر جهان تبدیل شده است. علاوه بر این، تحریم آمریکا علیه شوروی هیچ دستاورد سیاست خارجی نیز نداشت. در نتیجه دولت ریگان این تحریم را لغو کرد. اما تا زمان لغو این تحریم، آسیب‌های زیادی به کشاورزان آمریکایی و سهم آمریکا در بازارهای جهانی وارد شد و دولت آمریکا مجبور شد میلیاردها دلار خسارت به کشاورزان آمریکایی پرداخت کند.

به نظر می‌رسد حالا نیز همان داستان به نحوی دیگر در حال تکرار است. وقتی که دونالد ترامپ بر سرکار آمد، رویکردی جدید را در قبال چین به کار گرفت و سعی کرد از قدرت کشاورزی آمریکا برای تضعیف رقیب اصلی‌اش، یعنی چین، استفاده کند. کشاورزان سویا در آمریکا مجبور شدند تبعات این رویکرد را تحمل کنند چرا که صادرات آنها از سال ۲۰۱۷ تا ۲۰۱۸



در سال ۲۰۱۸ آمریکا بزرگترین صادرکننده دانه‌های روغنی و حبوبات در جهان بود و ۲۰ درصد کل صادرات این محصول در سراسر جهان را به خود اختصاص داده بود. بنابراین اگر اوپک را بزرگترین صادرکننده نفت در جهان به شمار آوریم، باید گفت که آمریکا در بازار غلات و حبوبات، یک اوپک کشاورزی محسوب می‌شود



عکس: Alamy

Pressure: Droughts, Floods, and a Looming Crisis," <https://geopolitical-futures.com/irans-water-pressure-droughts-floods-and-a-looming-crisis>

- FAO, The State of Food Security and Nutrition in the World, 2017
- International Trade Centre and FAO, 2019 Food Outlook – Biannual Report on Global Food Markets – November 2019, Rome.
- African Development Bank Group, "Feed Africa: Strategy for Agricultural Transformation in Africa 2016-2025
- United Nations Department of Economic and Social Affairs and Brookings Institution and the Brookings Institution

Secret Love Affair with Chicken," 12 September 2018

- Mayank Bhardwaj, "Food imports rise as Modi struggles to revive rural India, 1 February 2016, Reuters
- Business Standard, 29 July 2019, https://www.business-standard.com/article/current-affairs/corn-import-for-chicken-feed-surges-as-more-indians-start-eating-meat-119072900781_1.html
- Jacob L. Shapiro, "India's Fate Is in Its Own Hands," 29 September 2019
- Drought Vulnerability in the Arab Region: Syria Case Study, UN ISD, Arab Center for the Studies of Arid Zones and Dry Lands, April 2011
- Xander Snyder, "Iran's Water

- Renee Cho, "How China Is Dealing With Its Water Crisis," 5 May 2011
- World Bank. 2018. Watershed: A New Era of Water Governance in China
- FAO. 2011. AQUASTAT Country Profile – China. Food and Agriculture Organization of the United Nations (FAO). Rome, Italy
- Weida Li, 29 June 2018, "China to be self-sufficient in grain by 2035
- Jacob L. Shapiro, "The Third Opium War,"
- <https://www.statista.com/statistics/826711/india-poultry-meat-consumption/>
- Tani Khara, "Vegetarian India's



از نفس افتاده

در آخرین سال قرن شمسی، باوجود ویروس کرونا و محدودیت‌های تردد باز هم بسیاری از کلانشهرهای ایران از نفس افتادند. مردم اصفهان از ابتدای خرداد تا ۱۵ اسفند تنها دو روز هوای پاک تنفس کردند، غلظت آلاینده‌ها در اراک به قدری بالا بود که مدارس نیم‌بند شهر را تعطیل کرد. یکی از اعضای شورای شهر مشهد اعلام کرد که ذرات معلق، رفته رفته این شهر را به پایتخت آلودگی ایران تبدیل می‌کند و تهران پایتخت دود و گوگرد ایران، امسال همانند هر سال به خفگی رسید و حتی تابستان نیز به دلیل غلظت بالای ازن، روزهایی سرشار از آلودگی داشت. کارشناسان محیط زیست، معتقدند که آلودگی هوا در کلانشهرهای ایران به مساله تبدیل شده است. مسأله‌ای که در یک دهه اخیر چالش‌های بی‌شماری برای کشور رقم زده و به نظر می‌رسد به قرن نو نیز می‌کشد. از خسارت‌های اقتصادی گرفته تا مشکلات تنفسی و بحران‌های اجتماعی. در صفحات پیش‌رو تعدادی از این چالش‌ها را مرور کرده‌ایم و در ادامه الگوهای موفق جهانی در کاهش آلودگی هوا را معرفی کرده‌ایم.



| حمیدرضا میرزاده |

روزنامه‌نگار و کارشناس
محیط زیست

سیاست گذاری اجتماعی چگونه آلودگی هوا را تشدید می‌کند

تبلیغ خودروی شخصی روی دیوارهای شهر

دهد. اگر خاطرتان باشد، سریال «جایزه بزرگ» بر اساس همین جایزه ساخته شد. از طرف دیگر، نگاه سرمایه‌ای به خودرو نیز یک انگیزه قوی برای تشویق افراد به خرید خودرو است. چه در مورد خودروهای وارداتی و چه در مورد خودروهای ساخت داخل، کمتر کسی است که معتقد نباشد قیمت خودرو در بازار ایران بسیار بیشتر از قیمت واقعی آن است اما با این حال بخش زیادی از جامعه تلاش برای به دست آوردن آن دارد. تقریباً می‌توان مطمئن بود با خرید خودرو و فروش آن در آینده، ضرر مالی متوجه مالک خودرو نخواهد بود. چه موفق شویم از طریق ثبت‌نام رسمی خودرو را تهیه کنیم و بلافاصله آن را به فروش برسانیم و چه خودرویی را پس از چند سال استفاده به فروش بگذاریم، در هر دو مورد میزان عواید از فروش خودرو بیشتر از میزان هزینه‌ای است که از خرید آن کرده‌ایم؛ و این واقعیت، در کنار وجود تورم در کشور خودرو را از یک کالای خدماتی به یک کالای سرمایه‌ای تبدیل کرده است. به همین دلیل است که همواره یکی از شاخص‌ها در بیان وضعیت اقتصادی کشور همواره قیمت خودرو و نوسانات آن بوده است. طبیعی است که در چنین شرایطی، انگیزه برای داشتن خودرو افزایش می‌یابد. اگرچه سرانه مالکیت خودروی شخصی در بسیاری از کشورهای بالاتر از کشور ماست، اما چرا میزان استفاده از خودروی شخصی در کشور ما بالاتر از بسیاری دیگر از کشورها به نظر می‌رسد؟ در اینجا است که سیاست‌های شهری و اقتصادی دخیل می‌شوند. یکی از مهمترین تفاوت‌ها بین سامانه‌های حمل و نقل داخل و خارج ایران در تفاوت قیمت سوخت است. چیزی که بیش از همه به چشم می‌خورد، قیمت پایین عرضه سوخت در ایران است در حالی که در کشورهای دیگر قیمت سوخت بسیار بالاتر از قیمت سوخت در ایران محاسبه می‌شود و همین موضوع را می‌توان به عنوان عاملی برای استفاده کمتر از خودروهای سواری شخصی دانست. هرچند که ساده‌انگاری است اگر بخواهیم تنها با تکیه بر افزایش قیمت سوخت، استفاده از خودروهای شخصی را کنترل کنیم. آنطور که در دهه اخیر شاهد بوده‌ایم، قیمت حامل‌های انرژی همچون بنزین به عنوان ابزاری سیاسی در اختیار دولت‌مداران بوده و تغییرات آن همواره

«آقا داماد ماشین دارند؟» این سوالی است که احتمالاً در قریب به اتفاق مراسم خواستگاری آن را به صورت عیان و با در پیچ‌های در گوشی می‌شنویم! علت آن هم واضح است و نیازی به توضیح نیست که داشتن خودرو یا به بیان عامیانه، ماشین یکی از نشانه‌های دارایی و رفاه محسوب می‌شود. بسیاری از ما تلاش می‌کنیم خودروی شخصی داشته باشیم. گاهی برای به دست آوردنش زیر بار قسط و قرض می‌رویم و با قیمت‌های نجومی صاحب خودرویی می‌شویم که خودمان می‌دانیم کیفیت لازم را ندارد یا آنکه برای خریدش، بسیار بالاتر از قیمت واقعی پول پرداخت کرده‌ایم. اما خیلی از ما می‌دانیم که داشتن خودرو بهتر از نداشتنش است. نه فقط به عنوان یک وسیله که در موارد خاص به کارمان می‌آید و کارمان را ساده‌تر می‌کند، بلکه شرایط زندگی‌مان به گونه‌ای است که نداشتن خودرو برای ما دشواری‌ها و هزینه‌هایی را به ما تحمیل می‌کند.

پیش از آنکه موضوع مازوت‌سوزی در نیروگاه‌ها و انتشار آلودگی‌های ناشی از آن، اول به رسانه‌ها برسد و بعد از یک‌سال بالاخره توسط مسئولان تأیید شود، منابع آلاینده متحرک یا همان خودروها مهمترین سهم را در آلودگی هوای شهرهای بزرگ داشتند. هرچند هنوز هم اگر آلودگی ناشی از مازوت‌سوزی را از آلاینده‌های هوا کسر کنیم، برابر مطالعات انجام شده در شهرداری تهران و دانشگاه صنعتی شریف، در سیاهه انتشار آلودگی هوا در تهران خودروها سهم اصلی را دارند. در روزهای آلوده تهران و سایر شهرهای بزرگ، همواره توصیه اصلی مسئولان شهری و محیط زیست آن است که شهروندان کمتر از خودروی شخصی استفاده کنند. علاوه بر این، مسئولان شهری پا را فراتر گذاشته و با وضع قوانین محدود کننده همچون محدوده طرح ترافیک سعی در کاهش استفاده از خودروی شخصی از سوی شهروندان دارند. اما از سوی دیگر کمتر می‌بینیم که استفاده از خودروی شخصی حتی در آلوده‌ترین روزها نیز کاهش چشمگیر داشته باشد. سوال اساسی اینجا است که چرا چنین نمی‌شود و شهروندان کماکان تمایل به استفاده از خودروی شخصی دارند؟ برای پاسخ به این سوال نیاز است که انگیزه استفاده از خودروی شخصی را از جنبه نگاه کنیم. جنبه‌های فردی و اجتماعی و جنبه‌های مدیریت شهری. نخست آنکه برای بسیاری از ما داشتن خودروی شخصی یک امتیاز فردی و اجتماعی محسوب می‌شود. نوعی از بیان تمکن مالی که می‌توان بدون به زبان آوردن، آن را به دیگران اعلام کرد. داشتن خودرو، افراد را در طبقه اجتماعی جداگانه‌ای قرار می‌دهد که همان طبقه نیز با نوع خودروی تحت مالکیت افراد قابل دسته‌بندی است. نوعی پرچم یا یونیفرم که دیگران را قادر می‌سازد تا در نگاه اول، طبقه اجتماعی فرد را مورد ارزیابی ظاهری قرار دهند و احتمالاً تا حدودی هم آن را درست متوجه شوند. به نظر می‌رسد این نگاه فردی و اجتماعی برای افراد آنقدر قوی است که حتی به دیگر جایگاه‌ها و اتفاقات اجتماعی نیز رسوخ کرده. اگرچه شرایط اقتصادی کشور در چند سال اخیر دستخوش تغییرات اساسی شده اما تا همین چند سال پیش ردپا و نشانه‌های همین دیدگاه را می‌شد در جویز بانک‌ها، فروشگاه‌ها و حتی برخی مسابقات بزرگ مشاهده کرد. آنجایی که جایزه ممتاز بسیاری از بانک‌ها تعدادی خودروی سواری بود و در تبلیغات آنها بیش از آنکه شمش و سکه طلا حضور ظاهری داشته باشند، تصاویر خودروها حضور داشت. حتی یکی از بانک‌ها در اواسط دهه ۱۳۸۰ با اعلام اینکه جایزه ویژه حساب‌های سپرده قرض‌الحسنه‌اش یک دستگاه مرسدس بنز است، توانست سرمایه موجود در صندوق قرض‌الحسنه خود را به دو برابر افزایش





عکس: عصر ایران

چهارراه و میدان ولی‌عصر و حصارکشی پیاده‌روها برای محدود کردن عبور عابران پیاده در بسیاری خیابان‌های پایتخت و حتی مقاومت در برابر ساخت مسیرهای عبور دوچرخه نمونه‌هایی از اولویت تسهیل عبور و مرور تسهیل عبور و مرور عابر پیاده و یا دوچرخه است. در چنین شرایطی طبیعی است که دارنده خودرو عملاً حق بیشتری نسبت به عابر پیاده خواهد داشت و خودروی شخصی مالکیت بیشتر صاحبشان بر فضای شهری را تثبیت می‌کنند. به این وضعیت، داشتن حس امنیت بیشتر در خودروی شخصی به نسبت حمل و نقل عمومی را نیز باید اضافه کرد. گویی که خودروی شخصی، بخش متحرکی از خانه افراد است که با توجه به برخی شرایط جامعه، قادرند در آن احساس امنیت بیشتری کنند. از طرفی محدودیت ساعت کار خطوط حمل و نقل عمومی در شهرها نیز خود تشویق دیگری برای استفاده از خودروها شخصی است. در چنین شرایطی، هر بار که زنگ هشدار آلودگی هوا در شهرها به صدا در می‌آید، یکی از توصیه‌های همیشگی مدیران استفاده کمتر شهروندان از خودروهای شخصی است. حال آنکه دلایل انگیزه‌های قوی شهروندان برای استفاده از خودروی شخصی کمتر مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرند. حتی چنین توصیه‌هایی از مدیران نیز تنها زمانی به گوش می‌رسند که شهرها در شرایط بحرانی آلودگی هوا قرار دارند! این چنین است که برنامه‌های مقابله با آلودگی هوا هیچ‌گاه تأثیرگذاری حداکثری نداشته‌اند و شهرهای بزرگ ایران همواره با معضل آلودگی هوا روبرو بوده‌اند. آنچه در بخش اجتماعی این معضل می‌گذرد با بی‌توجهی روبروست و در سایر بخش‌ها کمتر دستگاه دولتی را می‌توان یافت که تمام و کمال به وظایف خود عمل کرده باشد، اما هر بار تقصیر به گردن شهروندانی می‌افتد که در و دیوار شهر تشویقشان می‌کند که پا در رکاب خودروی شخصی‌شان بگذارند.

با رضایت عمومی و کسب محبوبیت ارتباط داشته است. حال آنکه یارانه‌هایی که به سوخت تعلق گرفته‌اند، می‌توانستند در بسیاری موارد به حمل و نقل عمومی، بهداشت، تغذیه و سایر محل‌های پرهزینه در زندگی عموم جامعه تعلق گیرند و مشکل‌گشای زندگی بخش بزرگی از جامعه باشند. اما دولت‌ها در سه دهه اخیر همواره با غیرواقعی نگه‌داشتن قیمت سوخت و از طرفی بی‌توجهی و کم‌توجهی به یارانه‌های اساسی دیگر، ناخودآگاه هزینه استفاده از خودروی شخصی را پایین‌تر آورده‌اند. از طرفی قیمت غیرواقعی و بالای خودروهای سواری داخلی و وارداتی که باعث شده متقاضیان آن تلاش و هزینه بالایی را صرف به دست آوردن وسیله نقلیه خود کنند، نوعی حق را برای دارندگان خودروی شخصی به وجود آورده است. طبیعی است وقتی کسی برای به دست آوردن یک وسیله کاربردی تلاش و هزینه زیادی می‌کند، استفاده حداکثری از آن را حق خود می‌داند. این تفاوتی بزرگ بین کشور ما و سایر کشورهای توسعه یافته است که در آن کشورها معمولاً قیمت خودرو واقعی و به گونه‌ای است که بخش زیادی از جامعه قابلیت خرید آن را دارند، اما هزینه ماده مصرفی برای استفاده از آن، یعنی سوخت خودرو قیمت بالایی دارد و به عنوان یکی از اهرم‌های کنترل استفاده از خودروی شخصی مورد محسوب می‌شود. به این نسبت عکس قیمت سوخت و قیمت خودرو، کیفیت پایین تولیدات داخلی این دو کالای پرمصرف را نیز باید اضافه کرد تا تأثیر استفاده از خودروی شخصی در آلودگی هوا دو چندان شود. علاوه بر هزینه‌های استفاده، شکل طراحی شهری و اولویت دادن تصمیم‌گیران شهری برای عبور و مرور نیز تأثیر عمیقی بر میزان و نحوه استفاده از خودروی شخصی دارد. در درجه اول، شبکه حمل و نقل درون شهری در بعضی مناطق شهرها دارای نقاط کور یا گلوگاه است. به عنوان مثال در شهر تهران مناطقی وجود دارند که دسترسی به مترو یا اتوبوس ندارند و یا آنکه بارگذاری جمعیت در این مناطق به گونه‌ای نامتوازن است که سامانه حمل و نقل شهری توان پشتیبانی از حجم رفت‌وآمد افراد خصوصاً در ساعات اوج را ندارد. شهرک سازی در شمال غرب تهران و اطراف دریاچه شهدای خلیج‌فارس نمونه این بارگذاری‌ها است؛ اسکان جمعیتی قابل توجه از جوانان عمدتاً متعلق به طبقه متوسط شهری که با مرکز کسب و کار پایتخت فاصله‌ای حدود بیست کیلومتری دارند و در ساعات اوج، برای دسترسی به محل کار ناگزیر به استفاده از خودروهای شخصی هستند. علاوه بر جانمایی محل اسکان و توزیع مراکز تجاری، اداری و خدماتی در سطح شهرها که خود می‌تواند منجر به افزایش سفرهای درون شهری (و البته استفاده از خودروهای شخصی) شود، قرار گرفتن تسهیل تردد خودروها در اولویت طراحی معابر نیز یکی دیگر از مشوق‌هاست. احداث طبقه دوم اتوبان صدر، ساخت زیرگذر عابر پیاده در



دولت‌ها در سه دهه اخیر همواره با غیرواقعی نگه‌داشتن قیمت سوخت و از طرفی بی‌توجهی و کم‌توجهی به یارانه‌های اساسی دیگر، ناخودآگاه هزینه استفاده از خودروی شخصی را پایین‌تر آورده‌اند



| آرش حسینی میلانی |

کارشناس محیط زیست و
عضو سابق شورای اسلامی
شهر تهران |

تکالیف روی زمین مانده قانون هوای پاک

دیگر، منابع اعتباری لازم (با فرض پوشش کامل) برای اسقاط ۳۰۰ هزار خودرو در سال حدود ۴/۵ هزار میلیارد تومان برآورد می‌شود. برای مقایسه، این رقم حدود ۰/۲۵ درصد کل تسهیلات اعتباری پرداخت شده توسط نظام بانکی در سال ۱۳۹۹ است. به عبارت دیگر، با وجود الزام قانونی در سطح نظام سیاستگذاری بانکی، تامین مالی قانون هوای پاک دارای اولویت نیست.

به نظر می‌رسد با تعریف سرفصل مشخصی تحت «برنامه جامع مبارزه با آلودگی هوا» ذیل نظام برنامه‌ریزی و بودجه‌ریزی کشور، بتوان تا حدودی بین تکالیف مالی قانون هوای پاک و بودجه‌های سنواری ارتباط منطقی و هدفمندی برقرار کرد و امکان نظارت بر اجرای آن را از سوی نهادهای متولی حقوق عامه اعم از مجلس و دادستانی فراهم ساخت. اما حتی پس از انسجام‌بخشی مذکور، همچنان لازم است سازوکارهای بالقوه موجود برای پشتیبانی مالی از این قانون فعال‌سازی شود. در تبصره یک ماده هشت قانون فعلی دولت موظف است از محل صرفه‌جویی حاصل از بهبود و مدیریت سوخت ناشی از اجرای این قانون، سازوکار و تسهیلات لازم جهت جایگزینی خودروهای فرسوده حمل و نقل عمومی با خودروهای نو را فراهم کند. از سوی دیگر، آیین‌نامه اجرایی ماده ۱۲ قانون رفع موانع تولید، نیازمند اصلاحات جدی برای کاهش بوروکراسی، شفاف‌سازی، رفع تراکم منافع و افزایش ضمانت اجرایی ماده ۱۲ است. اکنون که لایحه اصلاح قانون توسعه حمل و نقل عمومی و مدیریت مصرف سوخت در کمیسیون‌های مجلس در دست بررسی است، فرصت مناسبی داریم تا با بهره‌گیری از ظرفیت مشورتی کنشگران محیط زیست، دانشگاهیان، بخش خصوصی و شهرداری‌ها، اصلاحات لازم برای حمایت از تامین مالی قانون هوای پاک محقق شود.

در قانون فعلی سازمان محیط زیست مسئولیت نظارت بر حسن اجرای این قانون را بر عهده دارد. اگر چه در حال حاضر کارگروه‌های ملی و استانی عهده‌دار هدایت و هماهنگی هستند اما با توجه به ماهیت فرابخشی مشکل آلودگی هوا، به نظر می‌رسد در بالاترین سطح مدیریت اجرایی، سازوکارهای هماهنگی و نظارت بر اجرای مطلوب برنامه‌های عملیاتی تقویت شود که در این رابطه پیشنهاد تشکیل کمیته‌ای اجرایی به ریاست وزیر کشور و عضویت وزارتخانه‌های امور اقتصادی و دارایی، صنعت، معدن و تجارت، راه و شهرسازی، نفت، نیرو و سازمان حفاظت محیط زیست، سازمان ملی استاندارد، پلیس راهور ناجا، استانداری تهران و شهرداری تهران مطرح و در دست بررسی است. امید آنکه با انجام اصلاحات سیاستی در نظام اجرایی و تقویت چارچوب‌های نظارتی در قوای دیگر، شاهد بهبود عملکرد دستگاه‌ها در عمل به تکالیف قانون هوای پاک باشیم.

هرسال شهروندان، چشم‌های ملتهب از آلودگی به قانون هوای پاک خیره می‌شوند و انتظارات، مطالبات و نقدهای متعددی را مطرح می‌کنند. سؤالی که این روزها بیشتر تکرار می‌شود، این است که قانون در عمل چقدر کارآمد بوده و توانسته مطالبات قدیمی شهروندان و کنشگران محیط زیست را برآورده کند؟ به لحاظ معیارهای حقوقی، برخی از صاحب‌نظران ضمن آنکه تصویب این قانون را گامی رو به جلو دانسته‌اند اما نقاط ضعفی را هم برای آن برشمرده‌اند از جمله می‌توان به: تعارض و هم‌پوشانی میان بعضی از مواد، کم‌توجهی به پیامدهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مبارزه با آلودگی هوا، ایرادهای متعدد در زمینه ضوابط کیفی و استفاده نکردن از مجازات حبس و مهیم بودن بعضی از مواد اشاره کرد. با این حال پس از ۲۲ سال انتظار، این قانون در سال ۹۶ جایگزین قانون سال ۷۴ شد و و اکنون پس از سه سال، کلیه آیین‌نامه‌های آن تهیه شده است بنابراین با توجه به فضای قانونگذاری کشور، انتظار تغییر و اصلاح اساسی مواد قانونی پس از گذشت چهار ساله از تصویب آن، دور از دسترس به نظر می‌رسد و بهتر است بر پایش و ارزیابی عملکرد آیین‌نامه و دستورالعمل مرتبط با این قانون تمرکز داشت. هرچند دیر هنگام، سازمان حفاظت از محیط زیست به عنوان متولی اصلی این قانون سامانه‌ای را برای این منظور تدارک دیده است و مجلس شورای اسلامی نیز از سال گذشته با برگزاری جلسات کمیسیون اصل ۹۰ قانون اساسی، وضعیت تحقق اجرای این قانون را زیر ذره‌بین خود قرار داده است. یکی از کمبودهای جدی قانون حاضر، عدم پیش‌بینی نظام گزارش‌دهی سالانه به مجلس است. به منظور پاسخگو کردن دستگاه‌های مربوطه باید ارائه گزارش عملکرد شفاف و قابل سنجش به افکار عمومی را الزامی کرد. برای رفع این مسئله، فراکسیون محیط زیست مجلس می‌تواند با برگزاری جلسات استماع به صورت زنده و انتشار نتایج ارزیابی‌ها، موجب پاسخگویی مقامات دولتی شود.

یکی دیگر از نقدهای وارد شده به قانون هوای پاک ضعف عملیاتی این قانون است. آیا زمان‌بندی‌ها و سازوکارهای منابع تامین مالی در این قانون در حد لازم واقع‌بینانه دیده شده است؟ اگر منابع و مصارف در قانون فعلی را مقایسه کنیم، به نتایج جالبی می‌رسیم. در ماده ده قانون هوای پاک، وزارت کشور مکلف شده است تا از محل درآمدهای عمومی شهرداری‌ها و بودجه عمومی خود در قانون بودجه (هر یک به میزان ۵۰ درصد)، سالانه پنج درصد ناوگان حمل و نقل عمومی را با اولویت کلانشهرها افزایش دهد. اگر نگاهی به هدف‌گذاری لایحه ۱۴۰۱ در سرفصل حمل و نقل عمومی داشته باشیم، مجموع بودجه مورد نیاز برای بازه سال‌های ۱۴۰۲ لغایت ۱۴۰۴ در دو بخش «کمک به توسعه و نوسازی ناوگان حمل و نقل عمومی» و «توسعه حمل و نقل و تامین و تهیه تجهیزات و واگن قطار شهری و حومه» بالغ بر ۷۵۱۷ میلیارد تومان برآورد شده است. این در حالی است که بودجه پیشنهادی برای سال ۱۴۰۱ معادل ۵۰۷ میلیارد تومان و بودجه مصوب ۱۴۰۰، ۵۴۶ میلیارد تومان و عملکرد سال‌های ۹۶ لغایت ۹۹، ۳۴۳ میلیارد تومان است. به عبارت دیگر، با فرض تداوم فعلی تخصیص بودجه از محل بودجه عمومی، چند دهه طول خواهد کشید تا این حکم قانون عملیاتی شود. از سوی دیگر منابع درآمدی پیش‌بینی شده در قانون هوای پاک در بودجه سال ۱۴۰۱ حدود ۴۶۸ میلیارد تومان پیش‌بینی شده که به هیچ وجه پاسخگوی حداقل‌های برنامه کاهش آلودگی هوا نیست. این در حالی است که درآمد حاصل از جرایم رانندگی در بودجه سال ۱۴۰۱ بالغ بر ۴۰۰۰ میلیارد تومان پیش‌بینی شده که می‌توان بخشی از هزینه‌های مبارزه با آلودگی هوا را از این محل تامین کرد. همچنین تکالیف سیستم بانکی در تبصره دو ماده هشت قانون از طریق تامین تسهیلات ۴ درصدی برای جایگزینی خودروها و موتورسیکلت‌های فرسوده در عمل محقق نشده و دولت در چهار سال گذشته پیشنهادی را در قالب احکام بودجه به مجلس ارائه نکرده است. از منظر



عکس: اقتصاد خودرو



| علی احمد رفیعی راد |

| جامعه‌شناس و عضو پژوهشکده آینده‌پژوهی در سلامت، دانشگاه علوم پزشکی کرمان |

آلودگی هوا و تضعیف سلامت اجتماعی



عکس: ایران

آلودگی هوا، نفیس کوهپایه‌ها و دشت‌های ایران را گرفته است. از کوهپایه‌های البرز تا سهند و سیلان و از دشت‌های مشهد تا قم و اصفهان. آلودگی هوا گرچه مسئله جهانی است ولی آنچه در ایران رقم خورده اضافه بر دلایل عام جهانی با دلایل خاصی در بستر سرزمینی تکوین و تشدید یافته و بیانگر ویژگی‌های چندی است. این آلودگی از زمانی تکوین و تشدید یافت که ایرانیان در این فضاها، به تازید و انبوهی شهرهایی با کارخانه، ماشین و خانه مدرن ساختند و مستقیم و غیرمستقیم منابع فسیلی میلیون ساله‌ی سرزمینی خود را در آنها به آتش کشیدند. دود و بوی این بازی صد و اندی ساله امروزه رنگ بیماری و مرگ گرفته و هر روز قربانیان تازه می‌گیرد و به عنوان یکی از مسائل بغرنج سرزمینی با پیامدهای بسیار مطرح شده است. از میان پیامدهای بسیار آلودگی هوا در این یادداشت به تاثیر منفی آن بر سلامت اجتماعی در سطوح متفاوت پرداخته شده است.

سلامت اجتماعی به عنوان یکی از چهار رکن سلامت ناظر به ارتباط فرد با افراد دیگر یا با جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند. برآمده از تعریف، فردی دارای سلامت اجتماعی است که بتواند فعالیت‌ها و نقش‌های اجتماعی خود را انجام داده و با هنجارهای اجتماعی و جامعه ارتباط و پیوند برقرار کند. از این رو هر چیزی که محل ایفای نقش فعال و شکوفای روابط اجتماعی گردد مانع سلامت اجتماعی محسوب می‌شود. آلودگی هوا به صورت مستقیم و غیر مستقیم در اشکال چندی- که در زیر به آنها پرداخته شده- مانع و تضعیف کننده سلامت اجتماعی محسوب می‌شود. مسائلی که در اینجا به آنها پرداخته شده باید به صورت مداوم و متداخل در نظر گرفته شوند.

عدم ایفای نقش: نقش اجتماعی ناظر به جایگاه و تکالیف فرد است. از آنجایی که آلودگی هوا به شدت بر سلامت جسمی و روانی فرد تاثیر منفی می‌گذارد به صورت طبیعی می‌توان انتظار داشت که در شرایط آلودگی هوا، آستانه تحمل افراد پایین‌تر آمده و از ایفای درست نقش باز می‌مانند. عدم ایفای نقش سلسله جنبان ناکارآمدی و تنش در گروه‌های عضویتی است.

اختلال در شبکه روابط اجتماعی: در امتداد عدم ایفای نقش افراد در گروه، آلودگی هوا با ایجاد و تشدید بیماری‌های تنفسی به دو شکل شبکه روابط اجتماعی را مختل می‌کند. شکل نخست اختلال وابسته به عدم ایفای نقش تعداد زیادی از اعضای جامعه است که بواسطه آن تعاملات در فضاهای خاص تعدیل و تخفیف است. این مورد به ویژه برای سالمندان که بخش عظیمی از روابط شبکه‌ای خود را در فضای

پارک‌ها و هم‌صحبتی با هم‌سالان سپری می‌کنند نمود بیشتری دارد. شکل دوم اختلال به دلیل تعدد مرگ و میر ناشی از آلودگی هواست. در این ارتباط باید اشاره نمود که سالانه حدود ۲۰ هزار نفر در ایران به دلیل آلودگی هوا جان خود را از دست می‌دهند که مرگ نابهنگام آنها نوعی خسران اجتماعی و اختلال در شبکه اجتماعی است.

کاهش کیفیت کنشهای متقابل اجتماعی: در جهان اجتماعی کنش اجتماعی معطوف به دیگری است. می‌توان در یک دسته‌بندی کلی کنش‌های متقابل را به «در بستر شادی» و «در بستر اندوه» تقسیم‌بندی نمود. تمامی پیامدهای آلودگی هوا مانند فرسایش سرمایه‌های اجتماعی، کاهش ارتباطات اجتماعی، بیماری‌های تنفسی، تنگی نفس، انواع سرطان و در بستر اندوه هستند.

نهادینه شدن رویه‌های ناکارآمدی: شهر باید نقطه شکوفایی و آسایش و رفاه باشد. در صورتی که اینگونه نیست. در ذات آن قرار دارد. ماکس وبر در آغاز قرن بیستم از اصطلاح قفس آهنین برای استفاده کرده بود. آن برای شرایطی است که تقریباً تمام کارویژه‌ها را انجام بدهد. عدم بازاندیشی مداوم برآمده از سه مساله است.

تضعیف اعتماد اجتماعی: به دلیل رویه شدن ناکارآمدی توسط برخی از منابع اعتماد، در دهه‌ها و سالیان گذشته جامعه ما با نوعی بحران اعتماد مواجه بوده است. آلودگی هوا نیز غالباً برآمده از ناکارآمدی منابع اعتماد در قانون‌های قانونگذاری، اجرا و ارزیابی

است از این رو با آسان گذشتن این منابع از کنار مسئله بغرنجی مانند آلودگی هوا، مشابه با سایر وضعیت‌های ناکارآمدی در این شرایط نیز بی‌اعتمادی به نهادها تولید و تشدید می‌شود.

بی‌تفاوتی اجتماعی: در امتداد ناکارآمدی نهادی و تضعیف اعتماد نوعی بی‌تفاوتی اجتماعی در جامعه نیز به وجود می‌آید که خود را در پیگیری اهداف خودخواهانه و عدم مشارکت نشان خواهد داد و جامعه را به عنوان مجموعه‌ای از افراد همیار و یاریگر به افراد و گروه‌های متنفع خوداندیش تقلیل خواهد داد. جامعه بی‌تفاوت به سادگی از کنار آلودگی هوا می‌گذرد و حتی خود نیز با ترجیح منافع شخصی هیچ معیار محیط زیستی برای کاهش آلودگی رعایت نمی‌کند.

تضعیف توسعه پایدار: در بادی امر باید در نظر داشت که محیط زیست یکی از بنیان‌های توسعه پایدار به شمار می‌آید و بدون داشتن محیط سالم امکان توسعه انسانی به مفهوم واقعی آن وجود ندارد. آلودگی هوا با کاهش امید به زندگی، توسعه انسانی را با مشکل اساسی مواجه می‌نماید. از این رو در تمامی ارزیابی‌های توسعه‌ای شاخص توسعه پایدار با لحاظ کردن عامل محیط زیست مدنظر قرار می‌گیرد. آلودگی هوا گرچه به صورت مستقیم محیط زیست را ناسالم و توسعه انسانی را با اختلال مواجه می‌نماید به صورت غیرمستقیم نیز با شکل دادن به شاخص‌های اجتماعی پیشگفته، باعث کاهش سرمایه اجتماعی به عنوان یکی از شاخص‌های اصلی توسعه پایدار می‌شود.



| منصوره محمدی |

| روانه‌نگار |

کارشناسان از آثار آلودگی هوا بر سلامت شهروندان می‌گویند

روان‌های رنجور



عکس: اعتماد

هواسپهر به عنوان پرتحرک‌ترین سیال محیط، راحت‌ترین راه برای دفع مواد ناخواسته است. اما دفع ضایعات ناشی از آلودگی هوا از عهده هواسپهر خارج است و عموماً تبعاتی بر سلامت جسم و روح انسان‌ها دارد.

تنگی نفس، سردرد، گلودرد، سرفه و سوزش چشم، سرطان، اختلال‌های زایمان، افزایش حساسیت به عفونت‌های ویروسی، برونشیت، حساسیت بیشتر به بیماری‌های قلبی و ریوی، آسم و ابتلا به سینه پهلو اصلی‌ترین آثار جسمی آلودگی هوا بر انسان‌ها هستند. تاثیر آلاینده‌های هوای هوا بر فرد بسته به تراکم تماس و عوامل دیگری از جمله حساسیت فرد متفاوت است.

تاثیر آلودگی هوا آنجایی بیشتر می‌شود که بسیاری از آلاینده‌ها آثار همبیشی پیدا می‌کنند. این آثار شامل مواردی می‌شوند که دو ذره آلاینده به همدیگر می‌چسبند و در این حالت تاثیر ذره ترکیبی چندبرابر آثار جداگانه هر یک از آن‌ها می‌شود. برای مثال وقتی سولفات‌ها و نیترات‌ها به ذرات معلق می‌چسبند نفوذ عمیق آن‌ها به بافت‌های ریه آسانتر می‌شود و آسیبی که به ریه وارد می‌شود ممکن است بیشتر از مجموع صدمه‌ی هر یک از آن‌ها بشود.

عباس شاهسونی، رئیس گروه سلامت هوا و تغییر اقلیم وزارت بهداشت ایران در مورد اثرات آلودگی هوا بر سلامت جسمی انسان‌ها معتقد است که اثرات آلودگی هوا به دو قسمت تقسیم می‌شود. یکی اثرات کوتاه مدت و دیگری اثرات طولانی مدت است. اثرات کوتاه مدت مانند افزایش مراجعات به بیمارستان‌ها و اورژانس به دلیل بیماری‌های تنفسی، بیماری‌های قلبی و عروقی، افزایش مصرف داروهای تنفسی و داروهای مخصوص بیماران قلبی، غیبت از کار و مواردی از این دست است.

شاهسونی به دیگر اثرات کوتاه مدت آلودگی هوا اشاره می‌کند: افزایش مرگ‌های زودرس در بیماران قلبی و تنفسی و علائمی نظیر خس خس سینه، سرفه، سوزش چشم، سوزش گلو و افزایش خلط است.

او از آثار طولانی مدت آلودگی هوا می‌گوید: افزایش مرگ‌های ناشی از مواجهه طولانی مدت با آلودگی هوا، سرطان، افزایش مرگ‌های ناشی از ایست قلبی و سکنه مغزی ناشی از اثرات طولانی مدت آلودگی هوا هستند.

او معتقد است که آمار مرگ و میر ناشی از آلودگی هوا در کشور آنچنان که باید جدی گرفته نمی‌شود؛ محاسبه آمار مرگ و میر ناشی از آلودگی هوا در حیطه وظایف وزارت بهداشت است. اینکه این مساله جدی گرفته نمی‌شود را باید مسئولین پاسخ دهند اما یک مرگ به دلیل آلودگی هوا هم زیاد است چه برسد به اینکه چند

هزار نفر به دلیل آلودگی هوا فوت می‌کنند.

اما اثرات آلودگی هوا تنها به تاثیر بر سلامت جسمی خلاصه نمی‌شود، سلامت روان نیز مساله‌ای است که محققان بسیاری در زمینه آلودگی هوا بر آن تحقیق می‌کنند. نتایج مقاله «تاثیر آلودگی هوا بر سیستم مغز و اعصاب» نشان داد «آلودگی هوا چهارمین عامل مرگ و میر در جهان و یکی از مهمترین عوامل ایجادکننده مشکلات روانی بصورت افسردگی اضطراب و تنش است همچنین بر اثر آلودگی هوا رفتارهای محبت‌آمیز در جامعه کم‌رنگ می‌شود و برعکس رفتارهای پرخاشگرانه افزایش پیدا می‌کند. ذرات آلاینده و ترکیبات زیان‌آور هوای آلوده که از طریق تنفس بلع یا پوست جذب بدن می‌شوند از طریق جریان خون به مغز رسیده و سبب بروز التهاب‌های بیماری‌زا می‌شود.»

مهدی عسگری‌پور، روان‌درمانگر معتقد است که: «آلودگی هوا با کاهش سطح اکسیژن مغز سبب تصمیم‌گیری‌های آبی (فوری) و رفتارهای تکانشی شده و ناسازگاری با محیط را افزایش می‌دهد. براساس نتایج پژوهش‌های پزشکی، آلودگی هوا می‌تواند موجب افزایش اضطراب، استرس، خشونت و پرخاشگری، کاهش توان فکری، یادگیری و تمرکز، افسردگی و برخی اختلالات روان‌تنی و ذهنی شود این آلودگی همچنین آسیب‌های جسمی ناشی از روان‌تنی را افزایش داده و به طور مستقیم سبب آسیب‌های مغزی و کاهش عملکرد مغز خواهد شد. برخی از آسیب‌های روحی نظیر خشونت و پرخاشگری همچنین سازگاری با محیط اجتماعی را کاهش داده و سبب واکنش‌های آبی (فوری) در برابر محرک‌های محیطی خواهد شد.»

در همین رابطه امیرحسین جلالی ندوشن؛ روانپزشک درباره تاثیر آلودگی هوا بر سلامت روان نیز می‌گوید: اینگونه نیست که وقتی هوا آلوده می‌شود مراجعات به مراکز روان‌درمانی بیشتر شود اما عوامل محیطی از جمله هوا نقش ثابت شده‌ای دارند که ناخوشی روانی ایجاد کرده و یا شدت می‌یابند.

او با تاکید بر اینکه آلودگی هوا یکی از عوامل ایجاد ناخوشی روانی است، ادامه می‌دهد: اما نمی‌توانیم اینگونه استنتاج کنیم که هوا آلوده و ناسالم است و در نتیجه مشکلات روانی در جامعه زیاد شده است. این علمی نیست اما قطعاً اینگونه است که آلودگی هوا و مسائلی از این دست بر سلامت روان اثر می‌گذارد. جلالی در ادامه به آسیب‌های اجتماعی ناشی از آلودگی هوا که بر سلامت روان اثرگذار است اشاره می‌کند و ادامه می‌دهد: از جمله مشکلات مزمن در کشور که جلوی چشم شهروندان است این است که حکمرانان توجه به آلودگی هوا ندارند و اثر اینگونه موضوعات اجتماعی بر سلامت روان نیز ماندگار است. وقتی احساس می‌کنیم در جهانی رها شدیم که کسی به فکر ما نیست، این موضوع ناسامانی روانی به همراه دارد.

او می‌گوید که آلودگی هوا در سال‌های گذشته از اولویت‌های تحقیقات بود اما پیدا کردن اثر موضوع بر روی اعصاب و روان به خودی خود آسان نیست. اما به غیر از بعد شیمیایی و تأثیری که در جسم ما به جا می‌گذارد، از بعد اجتماعی، باید بیشتر جدی گرفته شود.



| صیاد شیخی نیلانلو |
 | دکتری تنوع زیستی |

مطالبه جبران تخریب تنوع زیستی

هرچند این اقدامات در کشورهای توسعه یافته تا حدود زیادی توانسته است مورد پذیرش و اجرا قرار گیرد، اما در کشورهای در حال توسعه‌ای مانند کشور ایران این امر هنوز به صورت کامل از سوی صنایع پذیرفته نشده و در بخش اجرا نیز عملاً اقدامات قابل توجهی صورت نگرفته است. به طوری که در بخش مسئولیت اجتماعی همه بخش‌های توسعه‌ای از جمله صنایع آلاینده بر روی این موارد تاکید شده است که باید اقدامات کاهش تأثیرات منفی بر روی تنوع زیستی توسط صنایع آلاینده صورت گیرد. در واقع در بحث مسئولیت اجتماعی تاکید شده است که صنایع موظف هستند خساراتی که به تنوع زیستی وارد می‌کنند را با استفاده از راهکارهای اصلاحی کاهش داده و به صفر برسانند. البته محدوده این اقدامات بایستی ابتدا در محدوده‌های اطراف صنایع تولید کننده آلاینده‌ها و در مرحله دوم در جهت فعالیت‌های پژوهشی و آموزشی در جهت حفاظت از تنوع زیستی برنامه‌ریزی و اجرا شوند.

متأسفانه در کشور ما با اینکه تنوع زیستی به شدت تحت تأثیر آلودگی‌های محیط زیست از جمله آلودگی هوا قرار دارد، در راستای مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها و صنایع کمترین توجه معطوف به تنوع زیستی بوده است. لذا واحد-های صنعتی باید موظف به رعایت اولویت‌ها برای مسئولیت اجتماعی خود در حوزه محیط زیست باشند و این اولویت در حوزه محیط زیست باید برای بهبود و حفاظت از تنوع زیستی محدوده‌های نزدیک به منبع انتشار آلاینده-ها باشد. امید است معاونت محیط طبیعی سازمان محیط زیست با همکاری معاونت محیط انسانی سازمان مذکور که مسئولیت رسیدگی به امورات صنایع آلاینده را در کشور بر عهده دارد، با تهیه دستورالعملی جامع «مطالبه اقدامات اصلاحی تخریب تنوع زیستی» را تدوین کرده به صنایع مذکور ابلاغ کنند. قطعاً این اقدام علاوه بر حفاظت از سرمایه‌های زیستی کشور می‌تواند محلی برای فعالیت و ورود متخصصان حوزه تنوع زیستی کشور در خصوص حفاظت از این سرمایه‌ها باشد. از طرفی توجه به مباحث پایداری و الزام ارائه گزارش‌های پایداری برای صنایع می‌تواند اقدامی قابل توجه در خصوص جبران خسارت‌های آلودگی‌های محیط زیستی صنایع برای حفاظت از سرمایه‌های زیستی باشد. همچنین توجه و تاکید بر بخش پایش و تحلیل تنوع زیستی در صدور مجوزهای محیط زیستی و ارزیابی اثرات محیط زیستی باید از حالت فرمالیته خارج شده و از متخصصان تنوع زیستی برای این امر بهره‌گرفته شود.

انقلاب صنعتی در قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی سیطره خود را بر جهان گستراند و تحولی عظیم در صنعت، کشاورزی، تولید و ترابری در جهان رخ داد. به طوری که ماشینی شدن قدرت بهره‌کشی چندین برابر از منابع زیستی را در اختیار جامعه انسانی قرار داد و پس از آن تا به امروز انسان به کمک نیروی ماشینی به میزان بسیار زیاد از ظرفیت‌های کره زمین و منابع زیستی بهره‌برداری کرده است. البته که این چالش‌ها تنها به اینجا ختم نمی‌شود و انقلاب صنعتی علاوه بر استفاده بیش از حد از منابع به سبب ایجاد آلاینده‌های مختلف موجب آلودگی گسترده محیط زیست شده است. به طوری که بر اساس گزارش سالانه صندوق جهانی حفاظت از حیات وحش یکی از تهدیدات اصلی تنوع زیستی در جهان آلودگی‌های محیط زیست و ورود آلاینده‌ها به اکوسیستم‌های طبیعی به شمار می‌رود.

آلودگی هوا به عنوان یکی از جنبه‌های مهم و مورد توجه آلودگی‌های محیط زیست علاوه بر مشکلات متعددی که می‌تواند بر روی جوامع انسانی بگذارد، تنوع زیستی را نیز تحت تأثیرات منفی خود قرار می‌دهد. در واقع آلاینده‌های موجود هم به صورت مستقیم بر جوامع گیاهی و جانوری اثر گذاشته و هم در هنگام بارش موجب ایجاد باران‌های اسیدی می‌شود که ورود این باران‌های اسیدی به منابع آبی و غذایی و همچنین بافت خاک می‌تواند سیستم طبیعی و چرخه فعالیت‌های گیاهی و جانوری را دچار تغییر و خسران نماید. همچنین باران‌های اسیدی با تأثیر بر بافت خاک و پوشش گیاهی می‌تواند بستر زیستی گونه‌های جانوری و به خصوص میکرواگانیزم‌های موجود در خاک را دچار اثرات منفی سازد. از طرفی گازهای منتشر شده به سبب فعالیت‌های صنعتی در جو زمین موجب تشدید گرمایش زمین و تغییر اقلیم در جهانی می‌شوند. تغییر اقلیم امروزه از مهمترین تهدیدات تنوع زیستی به شمار رفته و نگرانی‌های زیادی را برای حفاظت‌گرایان برای آینده تنوع زیستی ایجاد کرده است. در مجموع پوشش گیاهی و جانوری در محیط‌های خشکی و دریایی به صورت مستقیم و غیر مستقیم تحت تأثیر فعالیت‌های صنعتی و گازهای متصاعد شده از آنها در جو زمین قرار دارند و به دلیل سرعت بالایی انتشار این آلاینده‌ها و عدم توانایی جوامع زیستی برای مقابله و سازگاری با آنها به شدت در خطر تهدید هستند. در هر صورت بر اساس مطالعات مختلف امروزه تأثیرات منفی آلودگی‌های محیط زیست به ویژه آلودگی هوا پذیرفته شده و کشورهای مختلف درصد آن هستند که اقدامات لازم برای کاهش این اثرات منفی و احیای بخش‌های آسیب دیده تنوع زیستی را برنامه‌ریزی و اجرا کنند.



عکس: میزان

| نیره خادمی |

| روزنامه‌نگار |



عکس: ایسنا

گفت‌وگو با مجید شفیعی‌پور، رییس موسسه ملی تغییر اقلیم و محیط زیست دانشگاه تهران

تغییر اقلیم فراتر از آلودگی هوای محلی است

آسیب‌پذیری ایران در زمینه دمای زمین یک و نیم برابر میانگین جهانی است

ازن به عنوان یک آلاینده در سطح پایین بیانجامد، شفیعی‌پور که در دولت گذشته رئیس مرکز امور بین الملل و کنوانسیون‌های سازمان حفاظت محیط زیست ایران نیز بوده است در این گفت‌وگو از دلایل بروز تغییر اقلیم، برخی راهکارها برای بهبود آن و همچنین پژوهش‌های دانشگاهی درباره ارتباط آلودگی هوا و تغییر اقلیم صحبت کرد.

● **تغییر اقلیم ابعاد جهانی دارد و آلودگی هوا بیشتر اتفاقی منطقه‌ای است اما ظاهراً نمی‌توان آنها را از یکدیگر جدا دانست و قطعاً هم متاثر از هم هستند. این تأثیرات چگونه رخ می‌دهد؟**

شاید ساده‌ترین شکل ممکن برای توضیح مکانیسم دو سوبه گرمایش جهانی و آلودگی هوا استفاده از پارامتری به عنوان پتانسیل گرمایش جهانی (GWP) باشد. عملاً در علوم مرتبط با این موضوع، هر آلاینده یا گاز مصنوع تولید بشر را با پتانسیل گرمایش جهانی نسبت به گاز گلخانه‌ای دی اکسید کربن برابری سنجی می‌کنند و می‌گویند هیدروکربن نسوخته‌ای چون متان چند برابر دی اکسید کربن، پتانسیل گرمایش جهانی دارد؟ وقتی متان را گاز دی اکسید کربن با پتانسیل گرمایش جهانی یک قرار دهیم تمام آلاینده‌ها و گازهای صنعتی دیگر حدود ۲۸ برابر تا بعضاً ۲۸ هزار برابر واحد جرم دی اکسید کربن از خود پتانسیل گرمایش جهانی را نشان می‌دهند. بنابراین گازهای صنعتی در این عرصه می‌توانند در جرم‌های خیلی کمتر، پتانسیل گرمایش جهانی بسیار بالاتری را نسبت به دی اکسید کربن که محصول احتراق کامل سوخت‌های فسیلی است از خود نمایان کنند. اینجاست که آلاینده‌ها و گازهای صنعتی مورد استفاده در فرآیندهای تولید مصنوعات مختلف می‌توانند در ازدیاد پدیده گرمایش جهانی و به تشدید رساندن آن نقش آفرینی کنند. از طرفی متقابلاً ازدیاد غلظت گازهای گلخانه‌ای معادل دی اکسید کربن، متان یا حتی بخار آب در اتمسفر می‌تواند به تمرکز بیشتر و شکل‌گیری پاره‌ای از آلاینده‌های در سطح پایین مثل

نتایج پژوهشی که در سال ۸۸ در گروه جغرافیا، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گلستان درباره تأثیر آلودگی هوا بر نوسانات اقلیمی شهر تهران انجام شده نشان می‌دهد؛ اقلیم شهر تهران در دوره آلوده نسبت به دوره‌های دیگر، از نوسان بیشتری برخوردار بوده و این نوسانات اقلیم منطقه در دوره آلوده به صورت افزایش دما، افزایش پتانسیل سیلاب خیزی و تغییر اقلیم بسوی وضعیتی گرم و مرطوب‌تر بوده است. یابیز ۹۹ نیز نتایج پژوهش دیگری در نشریه جغرافیا و روابط انسانی درباره بررسی اثر تغییر اقلیم بر آلودگی هوای کلانشهرها به چاپ رسید و بر این نکته تأکید داشت که تغییر اقلیم خود یکی از نتایج افزایش انتشار آلاینده‌ها در کلانشهرها است که در عین حال می‌تواند از طریق؛ گرمایش جهانی، تشدید انتشار برخی از آلاینده‌های اصلی مثل ازن و ذرات معلق، آتش‌سوزی جنگل‌ها، مهاجرت، افزایش جمعیت کلانشهرها، تهدیدات سلامتی انسان شهرنشین، وارونگی و ایجاد جزایر حرارتی بر کیفیت هوای کلانشهرها تأثیر بگذارد. بنابراین اگر چه آلودگی هوا بیشتر اتفاقی منطقه‌ای است و تغییر اقلیم ابعادی جهانی دارد اما در تأثیر این دو بر یکدیگر شکی نیست. نخستین پرسشی که پس از صحبت در این‌باره مطرح می‌شود درباره چگونگی تأثیر اقلیم و آلودگی هوا بر یکدیگر است؛ پرسشی که تخصصی است و تشریح عمومی آن چندان کار ساده‌ای نیست. مجید شفیعی‌پور، استاد دانشگاه و رییس موسسه ملی تغییر اقلیم و محیط زیست دانشگاه تهران هم که چنین عقیده‌ای دارد برای پاسخ به این پرسش از توضیح درباره گرمایش جهانی استفاده می‌کند. او می‌گوید: «آلاینده‌ها و گازهای صنعتی مورد استفاده در فرآیندهای تولید مصنوعات مختلف می‌توانند در ازدیاد پدیده گرمایش جهانی و به تشدید رساندن آن نقش آفرینی کنند و از طرفی متقابلاً ازدیاد غلظت گازهای گلخانه‌ای معادل دی اکسید کربن، متان یا حتی بخار آب در اتمسفر می‌تواند به تمرکز بیشتر و شکل‌گیری پاره‌ای از آلاینده‌های در سطح پایین مثل

ژورنال‌های معتبر جهانی منتشر شده است و امیدوارم نتایج و یافته‌های بدیع آن در تابستان آینده به دو مقاله دیگر هم منتهی شود و نتایج علمی آن در جامعه علمی و دانشگاهی در عرصه آلودگی هوا و تغییر اقلیم مورد استفاده و استناد قرار گیرد.

● دقیقا از چه زمانی در جهان تاثیرات تغییر اقلیم و آلودگی هوا بروز کرد؟

موضوع تغییر اقلیم از دهه هشتاد قرن بیستم یعنی سال‌های ۱۹۸۵ و ۱۹۸۷ به هیئت بین الدول تغییر اقلیم (IPCC) محول شد تا دلایل علمی آن سنجیده شود. از همان زمان موضوع منابع مختلف؛ انتشار مستقیم گازهای گلخانه‌ای حاصل از احتراق یا سایر گازهای صنعتی و مصنوعی و حتی آلاینده‌های شهری به عنوان دغدغه‌های مطرح بوده و مباحث توسط این هیئت دنبال شده است. در واقع موضوع ارتباط درونی آلودگی هوا و گازهای گلخانه‌ای و رشد پدیده گرمایش جهانی از بیش از سه دهه پیش در عرصه جهانی به آن پرداخته می‌شود اما اینکه در محیط‌های شهری چگونه می‌تواند موضوع خاص ارتباط به شکل گیری از آن را مهیا کند، در ۵-۶ سال گذشته توجه خاصی را در بین جوامع دانشگاهی و پژوهشگرها به خود معطوف کرده است.

● در ایران هم به دنبال بارش‌های ناگهانی و افزایش دما در همین چهار ۵ سال گذشته توجهات به این مسئله جلب شد با این تفاسیر فکر می‌کنید در این زمینه چه اتفاقی در ایران رخ داده است؟

متاسفانه ارزیابی من این است که به عنوان کشوری در غرب آسیا با اقلیمی خشک و نیمه خشک قرار دارد و یکی از ده کشور پراکنش دهنده گازهای گلخانه ای در مقیاس جهانی در حال ایفای نقش است؛ اثر می‌پذیرد و اثر می‌گذارد هیچ توجه متناسبی در حد و اندازه وخامت رخدادی که در کشور با پدیده گرمایش جهانی و افزایش میانگین دمای سطح زمین مواجه است، صورت نگرفته است. امیدوارم که هر چه زودتر متوجه عمق رخدادی که کشورمان با آن مواجه شده است، شویم. به عنوان مثال میانگین افزایش دمای سطح زمین از ۱۷۰ سال گذشته (از سال ۱۸۵۰ تا ۲۰۲۰ میلادی) حدود یک و دو دهم درجه سلسیوس بوده است در حالی که بر اساس اعلام رسمی سازمان هواشناسی کشور طی نیم قرن گذشته میانگین افزایش دمای کشور ایران به آستانه دو درجه رسیده است. اگر فرض را بر این بگذاریم که نیم قرن نیست و همان صد و هفتاد سال گذشته است، ایران دمای دو درجه سلسیوس را در مقابل میانگین جهانی یک و دو دهم تجربه می‌کند؛ به عبارتی کشور ما یک و نیم برابر میانگین جهانی افزایش دما را تجربه می‌کند و به تبع آثار سوء تغییر اقلیم مثل بارش‌های جوی، کمبود منابع آب‌های سطحی و زیرزمینی و به طور کلی افزایش تبخیر آب و خشکسالی و سایر مواردی که به واسطه افزایش میانگین دمای سطح زمین بیش از میانگین دمای جامعه جهانی را تجربه می‌کند ولی هنوز هم در عرصه اجرا، پژوهش، تحقیقات و تدوین استراتژی‌ها و سیاستگذاری‌ها اقدامی در خور این آسیب‌پذیری در کشور رقم نخورده است.

بسیاری از جوامع تخصصی به این موضوعات پرداخته‌اند، سعی کرده‌اند به ابعاد مختلف آن وضوح ببخشند و اطلاع‌رسانی لازم را در این زمینه انجام دهند تا اقدامات لازم در عرصه تعدیل و کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای یا در عرصه سازگاری نیز شکل بگیرد. به نظر می‌آید ما هنوز نتوانسته‌ایم آنقدر باور عمیق و همه جانبه‌ای را در این باره همراه کنیم تا به عمل و نتیجه منتهی شود. امیدواریم قبل از اینکه بسیار دیر شود بتوانیم اقدامات لازم را جایگزین غفلت‌هایمان کنیم و شاهد بهبود شرایط اقلیمی و به تبع آن بهبود شرایط محیط‌های شهری کشور شویم.



کشور ما یک و نیم برابر میانگین جهانی افزایش دما را تجربه می‌کند و به تبع آثار سوء تغییر اقلیم مثل بارش‌های جوی، کمبود منابع آب‌های سطحی و زیرزمینی و به طور کلی افزایش تبخیر آب و خشکسالی و سایر مواردی که به واسطه افزایش میانگین دمای سطح زمین بیش از میانگین دمای جامعه جهانی را تجربه می‌کند

متان، اکسید نیتروز (N₂O) یا حتی بخار آب در اتمسفر می‌تواند به تمرکز و شکل گیری بیشتر پاره‌ای از آلاینده‌های در سطح پایین مثل ازن به عنوان یک آلاینده در سطح پایین بیانجامد. قبلا ما در فصل تابستان فقط نگران انتشار آلاینده‌هایی چون هیدروکربن‌های نسوخته و حتی ترکیبات آلی مرکب در مقابل حضور نور خورشید و همچنین دی اکسید ازن و اکسید ازن بودیم که می‌توانست شرایط را برای شکل گیری ازن در سطح پایین فراهم کند و حالا فراتر از اینکه فقط وجود ترکیبات هیدروکربنی فرار یا سایر هیدروکربن‌ها، حتی به شکل متان در اتمسفر به واسطه نشتی‌ها از شبکه‌های گاز انتقال شهری یا حضور در احتراق بتواند صورت بگیرد، می‌تواند زمینه را برای شکل گیری آلاینده‌ای مثل ازن در سطح پایین بسیار مهیاتر کند که آن هم می‌تواند در اثر ازدیاد غلظت گازهای گلخانه‌ای به صورت محلی تاثیر بپذیرد. بنابراین هم پتانسیل گرمایش جهانی آلاینده‌ها بر اساس معادل دی اکسید کربن برای پدیده گرمایش جهانی نقش آفرینی می‌کند و هم ازدیاد غلظت گازهای گلخانه‌ای می‌تواند به تشدید واکنش‌های منجر به شکل گیری آلاینده‌هایی چون ازن در سطح پایین منتهی شود. اغلب محیط‌های بزرگ شهری مثل تهران در فصول گرم از پدیده‌های متقابل اینچنینی در رنج بیشتری خواهند بود. یقینا استفاده کمتر از سوخت‌های فسیلی (در بخش خانگی، حمل و نقل یا صنعتی) می‌تواند به انتشار کمتر گازهای گلخانه‌ای و همچنین انتشار کمتر آلاینده‌ها کمک کند که هر دو به زیاد شدن میانگین دمای سطح زمین، تمرکز و محبوس شدن آلاینده‌ها نزدیکتر به سطح زمین در اثر شکلگیری و تشدید گرمایش جهانی بیانجامد.

● ظهور کلانشهرها به شکل امروزی چقدر در تغییر اقلیم موثر بوده است؟

در کشورهای در حال توسعه شهرنشینی به عنوان مطالبه ذاتی شهروندان آن کشور رقم می‌خورد. امروزه نزدیک به هفتاد درصد از جمعیت کل کشور ما در شهرها زندگی می‌کنند و حدود ۳۰ درصد روستائین و حومه نشین هستند بنابراین وقتی شهرنشینی رواج پیدا کند نیازهای شهری مثل حمل و نقل یا سیستم گرمایشی، انتقال و استفاده از گاز طبیعی برای منازل و واحدهای تجاری و صنعتی فراوان‌تر می‌شود و استفاده از منابع سوخت فسیلی هم برای تامین برق محیط‌های شهری یا استفاده در نیروگاه‌ها رو به فزونی خواهد بود و به انتشار گازهای گلخانه‌ای اما به فاصله دورتر نسبت به محدوده‌های شهری می‌انجامد. گسترش شهرنشینی تقاضاهای خود را مطالبه می‌کند و یکی از این مطالبات نیاز به استفاده بیشتر از انواع انرژی‌ها (الکتریکی یا انرژی که مستقیما در محیط‌های شهری از سوخت‌های فسیلی مورد احتراق قرار می‌گیرد) است. نتیجه ازدیاد مصرف این انرژی‌ها انتشار بیشتر گازهای گلخانه‌ای و همزمان انتشار آلاینده‌های ناشی از احتراق ناقص است. هر چه در جوامع شهری الگوی ازدیاد مصرف انرژی را دنبال کنیم بیشتر نیازمند به استفاده از منابع غیر فسیلی و انرژی‌های تجدید پذیر یا الگوهای سازگار با محیط زیست هستیم که در جهان صنعتی هم در حال ترویج است بنابراین با شدت یافتن پدیده گرمایش جهانی یا تغییر اقلیم لازم است که الگوهایی در همین راستا در محیط‌های شهری به کار برده شود.

● آیا در سطح جهان یا در ایران پژوهشی درباره اثر آلودگی هوا بر تغییر اقلیم وجود دارد؟

در این باره فراوان پژوهش شده است. در دانشکده محیط زیست دانشگاه تهران روی موضوع آلودگی هوا و نقش آفرینی که می‌تواند در ازن داشته باشد پژوهش‌های زیادی انجام شده است؛ اینکه چگونه این نوع آلاینده‌های مستقیما مرتبط با تغییر اقلیم می‌تواند به تخریب کیفیت هوای محیط‌های شهری بیانجامد و همزمان به ازدیاد غلظت گازهای گلخانه‌ای هم منجر شود. توضیحات بیشتر بحث را خیلی تخصصی می‌کند ولی پژوهش‌هایی است که در سطح دکترا در ژورنال‌ها هم چاپ شده است. آخرین مقاله‌ای که در این زمینه چاپ شده درباره نقش آفرینی دی‌اکسید گوگرد در این ارتباط بوده است. این‌ها آلاینده‌هایی هستند که می‌توانند به عنوان پیش‌ران‌هایی در عرصه تغییر اقلیم ایفای نقش کنند و جوامع پیشرفته تحقیقات خود را از ۵-۶ سال گذشته درباره این مباحث متمرکز کرده‌اند و ما هم از دو سال قبل هم این تحقیقات را با همکاری دانشجویان دکترا برای کلانشهر تهران - که از آلودگی هوا هم در رنج است - آغاز کرده‌ایم.

این تحقیقات با توجه به اندازه گیری‌هایی که در سطح پایین صورت گرفته است و داده‌های ماهواره‌ای که در فضا ردیابی می‌شود در حال انجام است. تا همین حالا سه مورد از این مقالات بعد از طی مراحل داوری علمی در

● از آنجایی که افزایش آلاینده‌ها هم در تغییر اقلیم موثر است برای بهبود شرایط، سیاستگذاری‌ها در آلودگی هوا باید چطور باشد تا از ادامه روند جلوگیری شود؟

به نظر می‌رسد که مقایسه مقیاس تغییر اقلیم و گرمایش جهانی با آلودگی هوا تبدیل یک بعد جهانی به محلی باشد، در همدیگر اثر دارند اما موضوع آلودگی هوا محلی، منطقه‌ای و شهری است ولی وقتی صحبت از پدیده گرمایش جهانی می‌کنیم بحثی در مقیاس‌های بزرگتر منطقه‌ای و قاره‌ای و بین‌المللی است بنابراین هر کدام از اینها راهکارهای متفاوتی را دارند. آلودگی هوا خرد است اما تغییر اقلیم کلان است این دو را نمی‌شود به هم ارتباط دهیم چون گستره کار کاهش می‌یابد بحث تغییر اقلیم فراتر از آلودگی هوای محلی است. جامعه جهانی می‌گوید هر کشوری موضوع مشکلات محلی را به تشخیص و تلاش خود حل کند اما تغییر اقلیم جهانی است بنابراین مقیاس ارتباط این دو به هم دیگر شاید مقایسه مناسب و درخور نیاز با مقابله با پدیده گرمایش جهانی نباشد. در کشور ما در زمینه آلودگی هوا تقریباً هیچ ناشناخته‌ای وجود ندارد که برای بهبود کیفیت هوای شهرهایمان انجام دهیم. هیچ ابهامی در این باره وجود ندارد و همه کلانشهرها برنامه‌های جامعی برای بهبود کیفیت هوا دارند اما تلاش‌ها باید درباره تغییر اقلیم قدری فراتر باشد و دامنه نفوذ آن هم‌راستا با اقدامات جهانی، اثر جهانی داشته باشد. برای کشوری مثل ایران که آسیب پذیری آن حداقل در زمینه میانگین افزایش دمای سطحی زمین نسبت به میانگین جهانی یک و نیم برابر است این تلاش‌ها باید همساز و سازگاری مناسبی را با اقدامات جهانی را دنبال کند. این واقعیتی است که کشور ما تجربه کرده است اگر کارها طبق روال معمول دنبال شود آینده دشواری را برای ما ترسیم خواهد کرد.

● باد، توفان‌ها و بارش‌ها و بارش‌های ناگهانی هر کدام در جابه جایی آلودگی هوا، پالایش هوا یا کاهش کیفیت هوا نقش دارند، در حالی که گفته می‌شود تغییر اقلیم بر همه این موارد تاثیر دارد اما تاثیر چطور اتفاق می‌افتد؟

این چطور به وجود آمدن خیلی تخصصی است و برای توضیح آن نیاز به تحصیل در رشته تخصصی دانشگاهی است اما اگر سوال این است فرکانس بروز این نوع رخدادها حدی با خشکسالی، بارش‌ها، سیل‌ها، خودسوزی جنگل‌ها، بازگشت برخی بیماری‌های منسوخ شده یا بروز بیماری‌های نوپدید یا خیلی از مباحث دیگر تا چه حدی به تغییر اقلیم در کشور ما یا در مقیاس جهانی ارتباط دارد، می‌توانم بگویم؛ بله این‌ها ۱۰۰ درصد به تغییر اقلیم ارتباط مستقیمی دارد.

● پیوستن ایران به توافقنامه پاریس چقدر ادامه این روند را کند خواهد کرد؟

در این باره دو موضوع وجود دارد؛ یکی تلاش، همراهی و تاثیرگذاری در تصمیمات و اقدامات جهانی که نتایج مثبت آن در کشور ما هم حفظ شود آن هم در حالی که یک موقعیت جغرافیایی در غرب آسیا را به خود اختصاص داده است بنابراین فواید تلاش‌هایی که جامعه جهانی برای بهبود شرایط انجام می‌دهد و ما در راستای آن حرکت می‌کنیم را حس خواهیم کرد. از آن گذشته کشورها در همکاری‌های تکنولوژیکی، ظرفیت‌های انسانی و منابع مالی، مراوداتی را رقم می‌زنند و این مراودات از طریق قرار گرفتن و عضو شدن در پاره‌ای از کنوانسیون‌ها، توافقنامه‌ها و تلاش‌های دو جانبه بین چند کشور (یک کشور دارای فناوری یا ثروت با کشوری در حال توسعه) و غیره است؛ بنابراین بهره‌مند شدن از ساز و کارهای پیش بینی شده برای ظرفیت‌سازی نیروی انسانی، توسعه و انتقال فناوری و تامین و ارتقای منابع مالی مورد نیاز در عرصه جهانی برای مقابله با پدیده گرمایش جهانی، بعد دیگر همکاری‌هاست و صرفاً در مقیاس جهانی، ساز و کاری از طریق پیوستن و تاثیرگذار بودن در این گونه تلاش‌ها -مانند تلاش‌های منتج از توافقنامه پاریس- پیش بینی شده است. بعد دیگر اینکه؛ فارغ از هرگونه توافق جهانی آیا عاقلانه نیست که از هدر رفت منابع ثروت و انرژی جلوگیری کنیم، شدت کربن و انرژی را کاهش دهیم و تولید ناخالص ملی ناشی از مصرف انرژی را افزایش دهیم. این‌ها منافع ملی مستقیمی برای کشور به همراه خواهد داشت و در مقیاس جهانی هم نقش آفرینی می‌کند.



عکس: ایسنا

● با توجه به صدمات حاصل از این تاثیر و اثرات آلودگی هوا و تغییر اقلیم و اینکه هنوز هم به توافقنامه پاریس نپیوستیم، چه راه حلی پیش پای ماست؟

راهبردها در این باره در دولت تدوین و تصویب شده است، همینطور سیاست‌های کلی در مجمع تشخیص مصلحت نظام تدوین و تصویب شده و توسط مقام معظم رهبری هم ابلاغ شده و منتظر اجرا است. فارغ از اینکه بخواهیم به توافقنامه پاریس بپیوندیم یا نه، بهتر است در همسویی و تقویت حفظ منابع ملی، ثروت‌های خود را که منابع انرژی است، بهتر مورد استفاده قرار دهیم. در سازگاری با پدیده شوم گرمایش جهانی نیازمند همت یکپارچه برای اقدام است؛ هم برای تعدیل و هم کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای در بخش‌های پر مصرف سوخت‌های فسیلی، تولید و تبدیل انرژی در نیروگاه‌ها، کارخانه‌ها، پالایشگاه‌ها، صنایع فلزی و پتروشیمی، صنایع سیمان، بخش مسکن و ساختمان (که از مهمترین بخش‌هایی است که در عرصه استفاده پهنه از انرژی باید به آن توجه شود) و همچنین در بخش‌های حمل و نقل به عنوان دومین بخش پرمصرف سوخت‌های فسیلی در کشور. در این زمینه‌ها نیاز است تلاش‌های تحول‌گرایانه جدی برای حفظ منافع ملی برای هم راستاسازی با اقدامات و منطبق با نیاز به رشد و توسعه کشور محقق شود. این سند در ۱۵۰ صفحه از حدود ۵-۴ سال پیش مصوب شده اما لازم است چگونگی محقق شدن آن بررسی و تقویت شود؛ موانع آن حذف و تعدیل شود تا بتواند منافع ملی را به ارمغان بیاورد.

● اگر این اقدامات و راهبردهای تعیین شده در این باره انجام نشود، ظرف چند سال آینده چه شرایطی در انتظار شهرهای ایران خواهد بود؟

من متأسفانه ابزار پیش بینی ندارم که بگویم چند سال آینده چه خواهد شد اما شاید نگاه به گذشته و روندی که نسبت به یک دهه گذشته تجربه کردیم بهتر بتواند آینده را ترسیم کند. مثلاً در زمینه منابع آبی با کاهش در اختیار داشتن منابع آبی تجدید پذیر از حدود ۱۱۵ میلیارد مترمکعب در سال به حدود ۸۷ میلیارد متر مکعب در سال روبرو هستیم و آورد بارش‌های جوی قابل اتکا از باران و آب‌های تجدید پذیر نمودی است از اینکه کشور ما از شرایط تاثیر پذیرفته است. همچنین این مطلب که ما یک و نیم برابر میانگین جهانی افزایش دما را تجربه می‌کنیم و باید باور کنیم که از نظر تغییر اقلیم در آسیا و سایر قاره‌ها آسیب پذیر هستیم و لازم است اقدامات مضاعفی را برای دوام و توسعه فراگیر رقم بزنیم. این واقعیت‌ها را کشور ما تجربه کرده است و اگر کارها را طبق روال معمولی که تا به حال دنبال شده، دنبال کنیم آینده دشواری برای ما ترسیم خواهد شد. امیدواریم اینطور نشود و هر چه سریعتر روندی معکوس با اقدامات تبدیلی و سازگار با تغییر اقلیم در پیش گرفته شود.



| شینا انصاری |

| مدیرکل محیط زیست و توسعه پایدار
| شهرداری تهران |

آلودگی هوا و توسعه آمرانه صنعت

تعطیلی موقت فعالیت پروژه‌های عمرانی داخل محدوده‌های شهری منتهی شده و در عمل برنامه‌های میان مدت و بلندمدت برای ارتقای عملکرد محیط زیستی صنایع مستقر و فعال و همچنین اجرای سیاست‌های آمایشی متناسب با ظرفیت محیط زیستی کلانشهرها مورد غفلت قرار گیرد. غفلتی که طی بیش از پنج دهه از تصویب نامه «منع استقرار صنایع در شعاع ۱۲۰ کیلومتری تهران» موجب شد که صنایع بسیاری با توجهات مختلف در تهران و شهرهای اطراف آن مستقر شوند؛ مصوبات موردی و تصمیمات مقطعی همچون حذف ممنوعیت احداث صنعت در شهرک‌های صنعتی استان البرز، کاهش محدوده شعاع ممنوعه احداث صنعت در استان‌های قم، سمنان و مرکزی، تصویب قریب به ۷ مورد شهرک صنعتی مصوب، تصویب ۵ منطقه ویژه اقتصادی با وجه غالب توسعه صنعتی و شکل‌گیری ۴۶ منطقه صنعتی غیرمجاز در شعاع کمتر از ۶۰ کیلومتری تهران، مستثنی کردن استقرار صنایع دانش‌بنیان و سایر تصمیماتی که به طرق گوناگون موجب بارگذاری بیشتر جمعیت و صنعت در استان تهران شده‌اند. بارگذاری‌های رو به تزایدی که صرف نظر از مسائل مختلف اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، مشکلات عدیده محیط زیستی را برای پایتخت رقم زده است. نکته قابل تامل این است که با وجود لقلقه هر روزه عبارت «توسعه پایدار» در کشور و نزد مسئولان، آنچه در عمل دیده می‌شود عدم فهم درست از پایداری اکولوژیکی و توسعه اقتصادی است. فراموشی این واقعیت که اکوسیستم‌های آسیب‌دیده‌ای که ظرفیت خود را برای برآورده کردن نیازهای پایه از دست بدهند، فرصت توسعه اقتصادی را نیز از دست خواهند داد. متأسفانه شرایط اقتصادی کشور و تحریم‌ها، نوسازی صنایع را از نظر مالی و تکنولوژیکی به تعویق انداخته است. علاوه بر این، عامل دیگر در روند کند ارتقای شاخص‌های محیط زیستی صنایع، نبود اولویت موضوع محیط زیست برای تصمیم‌گیران کلان کشور و عدم تخصیص اعتبارات و تسهیلات لازم برای بهبود وضعیت صنایع آلاینده است. در کنار تمامی معضلات محیط زیستی صنایع موجود، رویکرد توسعه آمرانه صنعت با سست نمودن اهرم‌های حداقلی نظارتی و بازدارنده به منظور سهولت هر چه بیشتر احداث و بهره‌برداری صنایع در محدوده و حریم شهرهای بزرگ بر مشکلات محیط زیستی این شهرها افزوده است. در هر حال باید پذیرفت که نگاه کوتاه مدت به مسئله توسعه صنایع و تاکید صرف بر رشد اقتصادی آن، بدون توجه به همه جوانب دخیل در مشکلات پیش روی صنعت و تقلیل آن به محدودیت‌های ایجاد شده از جانب سازمان متولی محیط زیست کشور برای احداث صنایع جدید یا ادامه فعالیت واحدهای تولیدی آلاینده، در دراز مدت مسائل بیشتر و پیچیده‌تری را به دنبال خواهد داشت، پیامدهایی که آلودگی هوا تنها یکی از پیامدها و عوارض مشهود آن خواهد بود.

بارگذاری و توسعه صنایع کشور در چند دهه اخیر صدمات غیرقابل جبرانی به محیط زیست سرزمین‌مان وارد کرده است. علاوه بر «محدودیت منابع آب» به عنوان یک معضل بسیار جدی برای استقرار و توسعه صنایع در کشور، مساله مهم دیگر سهم غیرقابل انکار صنایع در ایجاد و تشدید آلودگی هوای کلانشهرهاست. علی‌رغم سهم کمتر صنایع در مقایسه با منابع متحرک در ایجاد آلودگی هوای اغلب شهرهای بزرگ از جمله تهران، نباید از نقش تاثیرگذار صنایع آلاینده در افت کیفیت هوا غافل شد. با وجود اسناد فرادستی مبنی بر جلوگیری از فعالیت صنایع آلاینده و یا ممانعت از احداث و توسعه برخی صنایع در محدوده‌ها و فواصل خاصی از کلانشهرها، سیاست‌های جاری دائر بر رونق اقتصاد و اشتغال موجب تعارضات اساسی در اجرای برنامه‌های همسو با محیط زیست شده است. توسعه دستوری صنایع با هدف رشد اقتصادی، آن هم در شرایطی که تحریم‌ها و نابسامانی وضعیت مالی عرصه را بر ارتقای تولید تنگ کرده، موجب شده است که توجه به محیط زیست عملاً محلی از اعراب نداشته باشد. این موضوع زمانی پررنگ‌تر می‌شود که دریا بیم بیش از ۶۰ درصد صنایع آلاینده کشور که مشمول یک درصد عوارض آلاینده‌گی (موضوع تبصره یک ماده ۳۸ قانون مالیات بر ارزش افزوده) هستند در هشت کلانشهر مستقر هستند.

با توجه به شرایط متأثر از تحریم و مسائل اقتصادی عدیده‌ای که بخش صنعت با آن مواجه است امکان ارتقای وضعیت محیط زیستی صنایع و انطباق آلاینده‌های خروجی با استانداردهای روز بسیار دشوار به نظر می‌رسد. ارتقای وضعیت محیط زیستی واحدهای تولیدی و صنعتی مستلزم برخی اقدامات و فعالیت‌ها همچون نصب فیلتراسیون، بهینه‌سازی ماشین‌آلات، تعطیلی بخش‌های آلاینده، تغییر در فرآیند تولید، جایگزینی خطوط فرسوده با خطوط واجد فناوری روز است. همچنین دسترسی به سوخت مناسب و عدم استفاده از سوخت‌های فسیلی میان‌تقطیر (مازوت، گازوئیل و...) در بخش‌های صنعتی و نیروگاهی بویژه در فصل سرما و شرایط پایدار جوی نیز از موضوعات اساسی برای کاهش آلودگی‌های منتشر شده به محیط است. به هر صورت باید بپذیریم که مسائل محیط زیستی صنایع کشور در انزوا و عدم ارتباط جهانی و فقدان تعامل و بهره‌گیری از تجربیات علمی و عملی کشورهای پیشرو محیط زیست به کندی حل خواهد شد. عدم امکان استفاده از فناوری‌های روز دنیا در ارتقای وضعیت محیط زیستی صنایع برای کنترل آلاینده‌های خروجی همچون استفاده از سیستم‌های تصفیه هوا، عدم دسترسی به سوخت مناسب برای احتراق، عدم امکان ارتقا و به‌روزرسانی خطوط قدیمی کارخانه‌ها، فقدان زیرساخت‌های مناسب برای کاهش مصرف انرژی و تامین تجهیزات مناسب و ابزار دقیق در پایش آلاینده‌ها از جمله این محدودیت‌ها هستند.

از سوی دیگر برخی مصوبات همچون مصوبه سال جاری هیات مقررات زدایی با هدف تسهیل توسعه واحدهای صنعتی و معدنی در داخل شعاع ۱۲۰ کیلومتری تهران، یا مصوبه‌ای که پس از موافقت سازمان حفاظت محیط زیست با کلیت جانمایی یک شهرک صنعتی نیاز به استعلام برای صنایع داخل شهرک را از این سازمان سلب می‌کند، موجب تشدید هرچه بیشتر عوارض صنایع آلاینده بر محیط زیست می‌شود. تسهیل مسیر استقرار صنایع با لافاه «بهبود کسب و کار» در محدوده و حریم شهرهای بزرگ باعث می‌شود که چرخه بارگذاری‌ها و جذب جمعیت، صنعت و مسائل مبتلابه محیط زیستی آن ادامه یابد. حاصل آنکه در شرایط وارونگی دما و انباشت آلاینده‌ها، راهکارها برای مدیریت آلودگی هوا ناشی از منابع ثابت نهایتاً به همان راه حل‌های عاجل و اضطراری چون جلوگیری چند روزه از فعالیت واحدهایی مانند ریخته‌گری‌ها، معادن شن و ماسه و صنایع کانی غیرفلزی و



علی‌رغم سهم کمتر صنایع در مقایسه با منابع متحرک در ایجاد آلودگی هوای اغلب شهرهای بزرگ از جمله تهران، نباید از نقش تاثیرگذار صنایع آلاینده در افت کیفیت هوا غافل شد



عکس: تسنیم



| سعید خضر |

| کارشناس اقتصاد |

آلودگی هوا هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم سنگینی را به اقتصاد و جامعه تحمیل می‌کند به طوری که پایش تمام آن بسیار دشوار و غیرقابل محاسبه است. بنابر گزارش منتشر شده بانک جهانی در سال ۲۰۱۸ تنها در تهران، هزینه‌های اقتصادی ناشی از آلودگی هوا ۲/۶ میلیارد دلار در سال برآورد شده است. تخمینی که تنها اثرات سطح معینی از آلودگی هوا را بر سلامتی انسان در نظر می‌گیرد، بنابراین، واگویی بخشی از کل هزینه اقتصادی ناشی از آلودگی هوا است. اگر اثرات دیگری مانند: کاهش بهره‌وری در کشاورزی، آسیب‌های بلند مدت به اماکن و زیرساخت‌های فرهنگی و تاریخی، کاهش کیفیت زندگی، روزهای آموزشی از دست رفته به دلیل تعطیلی مدارس و... را در نظر آوریم کل خسارت اقتصادی ناشی از آلودگی هوا بسیار بیشتر خواهد بود.

مطالعات فراوانی در مورد ارتباط میان وضعیت اقتصادی کشورها (با معیار درآمد سرانه) و آلودگی هوا صورت گرفته است که بیشتر آن‌ها منتهی به پذیرش تعمیم فرضیه کوزنتس از رابطه میان نابرابری اقتصادی و توسعه اقتصادی به محیط زیست است. U معکوس کوزنتس در نتایج پژوهش‌های صورت گرفته، رابطه آلودگی محیط زیست و درآمد سرانه را توضیح می‌دهد. در مورد درستی و برقراری این رابطه در ایران و خاورمیانه نیز پژوهش‌هایی صورت گرفته که با مدارا نشان از تأیید تجربی این فرضیه دارد. به طوری که آستانه تغییر در جهت مطلوب یعنی نقطه آغازین حرکت نزولی میزان آلودگی هوای این کشورها در درآمد سرانه ۲۵ هزار دلار (بر مبنای قدرت خرید) قرار دارد. با این توضیح که با طی شدن رشدهای اقتصادی مستمر و دستیابی به سطحی از تولید ناخالص داخلی متناظر با درآمد سرانه بیان شده، روند آلودگی هوا معکوس شده از ماکزیمم U معکوس کوزنتس محیط زیستی رو به افول می‌گذارد.

آلودگی هوا به عنوان یک پیامد خارجی، از عوامل بیرونی تکنولوژیکی نشأت می‌گیرد که ناشی از ساختار و سازمان اقتصادی هر جامعه است. پیامد خارجی به این معنی است که اقدامات یک فرد، دیگران را تحت تأثیر قرار می‌دهد بدون آنکه از طریق مکانیسم قیمت‌ها مجبور باشد به محاسبه و جبران این اثرات بپردازد. در نتیجه پیامد خارجی، اثرات تصمیم‌گیری یک فرد یا بنگاه بر وضعیت فرد یا بنگاه دیگر است. برای مثال اثر خارجی مصرف دخانیات توسط یک فرد در فضای بسته، کاهش کیفیت هوا و ناراحتی تنفسی برای حاضرین دیگر آن محیط است. با پذیرش فرض منشأ آلودگی هوا و U معکوس کوزنتس محیط زیستی مطرح شده در این یادداشت در ادامه به واکوی اقتصادی آلودگی هوا پرداخته و سرانجام زیربنای سیاسی آن، بیان می‌گردد.

با پذیرش این فرض که پدیده آلودگی هوا به عنوان پیامد خارجی انتخاب عامل اقتصادی است. تحلیل دلایل اقتصادی آلودگی هوا و راه‌حل‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد. یک پیامد خارجی زمانی رخ می‌دهد که عامل اقتصادی انگیزه‌های لازم برای برقراری یک بازار بالقوه در برخی کالاها را نداشته باشد، نتیجه حاصل شده از این پیامد خارجی در تخصیص منابع و بهینه‌یابی رفتار عاملان اقتصادی بروز می‌کند. برآیند گزاره مطرح شده این است که رخداد پیامد خارجی، حاصل فقدان بازار است. سطح تکنولوژی هسته مرکزی گروه متغیرهای در سطح رویه تحلیلی اثرگذار بر آلودگی هوا است با این توضیح که رابطه ساده و خطی میان سطح تکنولوژی و آلودگی هوا وجود دارد به طوری که منافع اجتماعی حاصل شده از کاهش آلودگی هوا، ناشی از پیامدهای خارجی ارتقاء تکنولوژی است.

آلودگی هوا شامل هر نوع آلاینده‌ای از نوع جامد، مایع، گاز یا تشعشع پرتوزا و غیر پرتوزا در هوا است که تهدیدی برای کیفیت زندگی انسان و جانداران، انبیه باستانی و تاریخی و... وارد می‌کند. آلودگی هوا از مهمترین چالش‌هایی است که بشر بعد از انقلاب صنعتی با آن مواجه است. سرچشمه آلودگی هوا در دو دسته منابع ثابت و متحرک

آلودگی هوا چه تاثیراتی بر اقتصاد ایران داشته است؟

دام غیر قابل گریز آلودگی



ایده مرکزی این یادداشت، کالایی‌سازی و شکل‌دهی بازاری به منظور محاسبه اثرات خارجی عوامل آلوده‌کننده و دریافت قیمت آن، از عامل اقتصادی مصرف‌کننده کالای آلوده‌کننده است

پذیرش وقوع ماکزیموم منحنی U معکوس کوزنتسی محیط زیستی در درآمد سرانه ۲۵ هزار دلار، نمایشی از رفتار دو متغیر «اختلاف درآمد سرانه از ماکزیمم» مورد اشاره و «روزهای آلوده» به تصویر گذاشته شده است.

برای درک مناسب از نمودار یک، نگرش نمودار دو، که انتزاعی از منحنی U معکوس کوزنتسی محیط زیستی برای ایران است، گریز ناپذیر می‌نماید. تحلیل همزمان دو نمودار کوششی برای توضیح مفهوم نوپیدایی (پیدایش و پیشنهاد برای اولین بار در این یادداشت) با عنوان «دام آلودگی هوا» است. به‌طور مشخص با افزایش اختلاف درآمد سرانه از ماکزیمم کوزنتسی محیط زیستی در نمودار یک (با فرض ثبات سایر شرایط و فروض ساده ساز دیگر و با این توضیح که این یادداشت عمومی است و نمودارها بر اساس مدل‌های پیچیده اقتصاد سنجی استخراج نشده و تنها برای درک بهتر ایده اصلی یادداشت حاضر نمایه شده است.) با کاهش تعداد روزهای آلوده مواجهیم و با کاهش اختلاف درآمد سرانه با افزایش تعداد روزهای آلوده، این امر در نمودار دو به معنی حرکت بر روی نمودار U معکوس کوزنتسی است. همانگونه که در نمودار دو مشخص است درآمد سرانه ۱۳ تا ۱۸ هزار دلار که در دهه نود تحقق یافته سبب حرکت بر روی منحنی در محدوده مشخص با عنوان «دام آلودگی هوا» است که نشان از گریزناپذیری تهران از محدوده مورد اشاره، در مورد تعداد روزهای آلوده دارد.

درواقع دام آلودگی هوا به این معنی است (با پذیرش فروض این یادداشت در مورد منحنی

قرار می‌گیرند که به ترتیب شامل مواردی نظیر: واحدهای صنعتی، تولیدی، خدماتی و مسکونی در دسته منابع ثابت و انواع وسایل متحرک موتوری شامل خودروهای شخصی، موتورسیکلت و وسایل حمل‌ونقل عمومی خصوصاً با سوخت‌های فسیلی است. شناخت دقیق و مناسب از منابع آلوده‌کننده هوا منجر به بهبود تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری برای رفع و کاهش آن خواهد گشت.

طبق مطالعات انجام شده در ایران عمده‌ترین منابع آلوده‌کننده هوا در کلان‌شهرهای ایران از دسته منابع متحرک هستند که در پژوهش‌های مختلف از ۷۰ تا ۹۰ درصد آلودگی هوا را سبب می‌شود و مابقی سهم منابع ثابت است که از ۱۰ تا ۳۰ درصد آلودگی ناشی از این دسته است. نکته مهم اینکه شرایط اقلیمی و جغرافیایی تأثیر زیادی بر شرایط آلودگی هوای شهرها دارد به‌طور مثال شهر تهران به دلیل احاطه شدن توسط کوه‌ها از جریان هوای مناسبی برای انتقال افقی آلودگی محروم است، این امر در فصول سرد سال و رخ دادن پدیده وارونگی سبب تشدید آلودگی هوا در تهران می‌شود.

ایده مرکزی این یادداشت، کالایی‌سازی و شکل‌دهی بازاری به منظور محاسبه اثرات خارجی عوامل آلوده‌کننده و دریافت قیمت آن، از عامل اقتصادی مصرف‌کننده کالای آلوده‌کننده است. چرا که بخش خصوصی انگیزه‌های کافی برای ایجاد بازار اثرات خارجی را ندارد. این موضوع سبب ایجاد فشار هزینه‌ای بر عوامل و در واقع نوعی مالیات محیط زیستی است که به عنوان انتقال خالص از بخش خصوصی به بخش عمومی می‌گردد. با سیاستگذاری صحیح در هزینه‌کرد این منبع درآمدی در توسعه پایدار، منفعت اجتماعی حاصله، از اثر منفی مالیات محیط زیستی بیشتر خواهد بود.

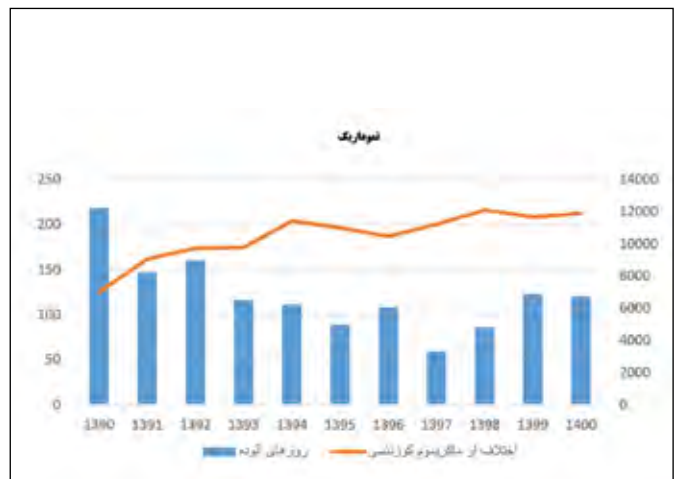
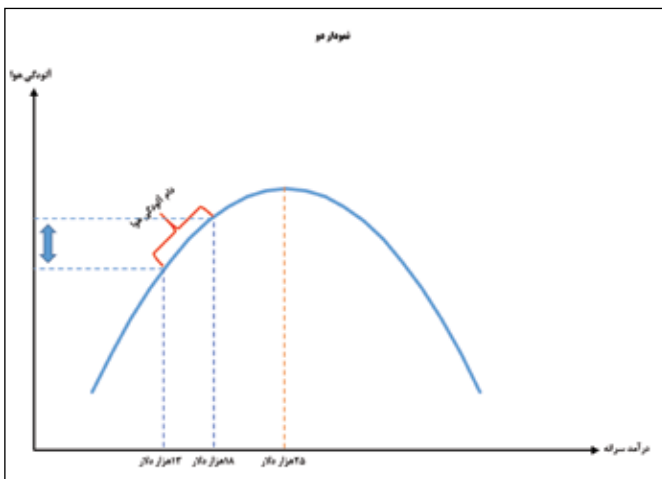
وارسی درآمد سرانه کشور بر مبنای برابری قدرت خرید در دهه نود شمسی نشان از میزانی بین حدود ۱۳ تا ۱۸ هزار دلار در سال دارد، از طرفی بررسی تعداد روزهای آلوده (شامل روزهای ناسالم برای گروه‌های حساس، ناسالم، بسیار ناسالم و خطرناک) در تهران از بیش از ۲۰۰ روز تا کمتر از ۶۰ روز در نوسان است. در نمودار یک با فرض

کوزنتسی محیط زیستی و منشاء آلودگی هوا در تهران به عنوان مورد مطالعاتی کشور) که به سبب عدم گذار اقتصاد از توسعه نیافتگی به توسعه یافتگی و تحقق رشدهای اقتصادی لازم برای منبسط شدن تولید ناخالص و استفاده گسترده‌تر تکنولوژی است، میزان آلودگی هوای شهرها در بخش صعودی منحنی (نمودار دو) در نوسان و دچار گیرکردگی در دامی غیر قابل گریز با گرفتار. به بیان دیگر گیرکردگی اقتصاد ماقبل سطوح استاندارد از اندازه و توسعه سبب گیرکردگی آلودگی هوا در منطقه «دام آلودگی هوا» است.

در این یادداشت به طور مشخص دو راه عبور از آلودگی هوا معرفی می‌شود. یک، راه حل با نتایج موثر و قابل لمس در کوتاه مدت که بازاری‌سازی و پولی کردن اثرات خارجی غیر اقتصادی آلودگی هوا و اخذ آن از عامل اقتصادی در قالب مالیات سبز و دو، گذار از اقتصاد توسعه‌نیافته و بهره‌گیری از تکنولوژی که نتیجه آن کاهش آلودگی هوا، ناشی از پیامدهای خارجی ارتقاء تکنولوژی با کاهش معنی‌دار پیامدهای خارجی منفی منشاء آلودگی هوا (متحرک و ثابت) بر اساس تحلیل منحنی U معکوس کوزنتسی محیط زیستی است.

نکته مهم در مورد بررسی صورت پذیرفته در این یادداشت اینکه به سبب جلوگیری از پیچیدگی تحلیلی، نحوه توزیع تولید ناخالص داخلی متوازن و ثابت فرض شده است چرا که نتایج مطالعات متعدد صورت گرفته در مورد اثر نابرابری اقتصادی و سیاسی بر آلودگی هوا نشان از وجود رابطه مستقیم میان نابرابری و آلودگی وجود دارد با این توضیح که افزایش نابرابری در بلندمدت به افزایش آلودگی منتهی می‌شود.

در پایان، برای کاهش اثرات مخرب گیرکردگی در «دام آلودگی هوا»، سیاست‌های مالیاتی و پولی‌سازی اثرات جانبی غیراقتصادی ناشی از مصرف کالاهای آلوده‌کننده هوا با قید توزیع عادلانه هزینه محاسبه شده میان شهروندان، مناسب‌ترین راه برون رفت از وضعیت حاضر آلودگی هوا به نظر می‌رسد که موفقیت و عدم موفقیت تدوین و اجرای آن در گرو جلب مشارکت و اعتماد شهروندان در تنظیم، تصویب و اجرای آن است.





عکس: خبر فوری



| زهرا انوشه |

| دانشجوی دکتری محیط زیست |

بررسی نقش سازمان‌های مردم‌نهاد کشور در تحقق قانون هوای پاک

میدان مطالبه‌گری

محیط زیست غیرقابل انحصار است. موضوعی که مردم در کشور ما و شاید مردم بسیاری دیگر از مناطق جهان به دلایل متعددی هنوز به درکی روشن و واقعی از نسبت خود با آن نرسیده‌اند. به این معنا که وقتی با درصد قابل توجهی از مردم در مورد مشکلات محیط زیست صحبت شود، متهم و مسئول درجه یک مسائل محیط زیست و موظف ردیف اول حل آن را دولت‌ها و حاکمان می‌دانند. تصویری که اگر چه نادرست نیست ولی کامل هم نیست. هرچند با شرایط بحرانی حال حاضر انتظار می‌رود که سازمان‌های مسئول جهانی، منطقه‌ای و ملی مطابق با معاهدات جهانی و قوانین ملی کشورها برای حفظ محیط زیست و تحقق توسعه پایدار گام‌های بلند و جدی بردارند، اما اصل واقع‌بینی می‌گوید که برای تمام نهادهای حاکمیتی، خواسته یا ناخواسته، این سیاست و اقتصاد است که در اولویت است و محیط زیست به راحتی در درجات اهمیت این دو اولویت حاکمیتی گم و پایمال می‌شود. می‌گویند که حق دادنی نیست و محیط زیست پاک و پایدار با شرایط حاکم برای ما گرفتنی‌تر از هر حق دیگری است که مطالبه‌ی آن در اولویت است. این مسئله در کشورهای در حال توسعه شدیدتر نیز هست چرا که ولع رقابتی دولت‌ها برای دستیابی هرچه سریع‌تر به فناوری‌های روز و تولید اشتغال به بهای توسعه بی‌رویه صنعت، آنچه را که در کمترین درجه اهمیت قرار می‌دهد، حفاظت از منابع طبیعی و محیط زیست است. بعضاً مثل آنچه اخیراً در اظهارنظرهای برخی سیاستمداران کشورمان شاهد بودیم، حتی این مهم دامی از سوی قدرت‌های خارجی برای برای اخلال در مسیر شکوفایی اقتصاد و توسعه کشور قلمداد می‌شود! البته دور از انتظار نیست. در آستانه‌ی روز هوای پاک، با بررسی توانایی‌ها و ظرفیت‌های سازمان‌های مردم‌نهاد کشور سعی در روشن‌گری نقش این نهادهای مردمی در اجرای درست و دقیق قانون هوای پاک داریم.

نمونه‌های موفق جهانی و داخلی

تا زمانی که سازمان محیط زیست در کشور ما تشکیلاتی مستقل و نافذ در آرای قانونگذاران و سیاستگذاران نیست، نمی‌توان انتظار داشت که حتی مدیران خود این سازمان نیز گفتمان و عملکردی مستقل از سیاست‌های تأییدکننده‌ی توسعه‌ی ناپایدار کشور داشته باشند. بنابراین، برای حفظ منابعی که در صورت استفاده‌ی نابخردانه پایدار و ابدی نخواهند بود، عقل حکم می‌کند که به جای انتظارات آرمانی از حکومت‌ها به واقع‌بینی متکی شد و خود مردم، متولی حفاظت از منابع طبیعی و محیط زیست و اجرای دقیق قوانین آن شوند. این موضوع مدت‌هاست که در جهان به واسطه‌ی سازمان‌های غیردولتی و مردم‌نهاد ساماندهی می‌شود. اگرچه عمر فعالیت رسمی سازمان‌های مردم‌نهاد در جهان به حدود دو قرن می‌رسد اما بیش از نیم قرن است که عنوان سازمان‌های غیردولتی در منشور سازمان ملل به رسمیت شناخته شده است. با این حال تعداد و نقش این سازمان‌ها در سراسر جهان رشد چشمگیری داشته است و در موارد بسیاری، اهرم مؤثری در اصلاح عملکردهای غلط دولت‌ها، جبران کاستی‌ها و حفظ پویایی اجتماعی برای مطالبه‌گری حقوق نادیده گرفته‌شده‌ی مردم بوده‌اند.

نمونه‌های بسیاری از موفقیت‌های این سازمان‌ها در نقاط مختلف جهان و از جمله ایران خودمان می‌توان مثال زد. از جمله‌ی این تشکیلات غیردولتی موفق در کمک به حفظ محیط زیست می‌توان به انجمن بین‌المللی زنان با نام کپ (IWA) (Kep) اشاره کرد که نقش مؤثری در کمک به اشتغال و خودکفایی زنان کامبوج از طریق بازیافت پلاستیک ایفا کرده‌اند.

همچنین انجمن اکودرایو (Eco Drive) در هنگ‌کنگ که ۱۱ زن آن را تأسیس کرده‌اند و از طریق آموزش در مدارس و برگزاری سخنرانی‌های متعدد آغازگر جنبشی امیدبخش در زمینه کاهش استفاده از پلاستیک شده‌اند.

این دو مثال در مورد تأثیر سمن‌ها بر رفتار مردم بود و در خصوص تعامل و اثربخشی سمن‌ها بر سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری دولت‌ها، می‌توان ایالات متحده و روسیه را به عنوان نمونه‌های موفق نام برد. به طوری که اکثر



در کشور خودمان نیز یکی از بهترین نمونه‌های مثال‌زدنی سال‌های اخیر در تأثیر سمن‌ها بر تصویب و اجرای طرح‌های آسیب‌رسان، نقش پررنگ و اثربخش یک مؤسسه‌ی مردم‌نهاد کوچک بر توقف طرحی با پشتیبان‌های بزرگ و مجریانی بود که دارای لابی به ظاهر قدرتمندی بودند.

چشم می‌خورد که پراکندگی آنها نیز نسبتی مستقیم با توسعه‌ی ناپایدار و نامتوازن در کشور دارد، باید گفت که وقت آن رسیده که به جای انتظار از نهادهای رسمی، خود مردم و به‌خصوص سازمان‌های مردم‌نهاد کشور وارد اقدام جدی شوند. یک نگاه به آرشو شاخص کیفیت هوای (IQA) کشور نشان می‌دهد که پرتکرارترین آلاینده‌ی اصلی در بیشتر شهرهای آلوده‌ی کشور را ذرات معلق (PM_{۱۰} و PM_{۲/۵}) تشکیل می‌دهند که هرچند حمل و نقل در تولید آن بی‌تأثیر نیست ولی صنایع، نقش اول را در تولید این آلاینده ایفا می‌کنند. گواه دیگر این موضوع، نقشه‌ی پایش کیفیت هوای کشور است که در آن کانون‌های هوای ناسالم کشور با محل تجمع بیشترین صنایع کشور تلاقی می‌کند. اخیراً نیز خبر مصرف سوخت مازوت با افزایش نیاز به مصرف گاز در کشور، در بسیاری نیروگاه‌های کشور به چالشی مهم تبدیل شده است. اما نگاهی به قانون هوای پاک کشور نشان می‌دهد که کف‌ی جزئیات و ماده و تبصره‌های این قانون به صورت چشمگیری به سمت اقدامات نظارتی بر حمل و نقل کشور سنگینی می‌کند. البته که ردیای حمل و نقل نیز در این مسئله قابل‌توجه است اما کف‌ی سنگین‌تر ترازو به سمت دیگری است. در حالی که سال‌هاست حتی کشورهای کوچک جهان

سیاست‌های کلیدی برای حل مسائل محیط زیستی در ایالات متحده آمریکا در یک دوره‌ی ۱۰ ساله یعنی در دهه‌ی ۷۰ میلادی پایه‌گذاری و تبدیل به قوانین مصوب شدند. قوانینی مرتبط با آب پاک، هوای پاک، حفاظت از گونه‌های در معرض خطر، قانون آب آشامیدنی سالم و اقدامات مؤثر در زمینه‌ی کنترل مواد شیمیایی و پسماندهای خطرناک در این دوره‌ی خاص که همراه بود با فشار افکار عمومی از طریق فعالیت‌ها و اطلاع‌رسانی‌های سازمان‌های غیردولتی به تصویب و اجرا رسیدند.

سمن‌ها به مثابه مترجم زبان علم

تأثیرگذاری سازمان‌های غیردولتی ایالات متحده در موارد یادشده را می‌توان نتیجه‌ی فعالیت و پیگیری مستمر در چند زمینه دانست؛ نخست، آموزش همگانی از طریق کلیه رسانه‌ها اعم از انتشار مطالب چاپی یا تولید برنامه‌های تلویزیونی و به شکل فزاینده‌ای از طریق فضای مجازی. دوم، لابی مستقیم چه با کارگزاران دولتی برای افزایش آگاهی و سواد محیط زیستی آنها و چه با مردم برای ایجاد بسیج حامیان مردمی محیط زیست در سراسر این کشور که به نوبه‌ی خود سعی در تأثیرگذاری بر مقامات دولتی داشتند و سوم، بسیاری از این تشکیلات غیردولتی وظیفه‌ی نظارت بر اجرای قوانین محیط زیستی را به ویژه در دعاوی قضایی بر عهده گرفتند و همین موضوع، نقش مؤثری در پاسخگو نگه داشتن دولت به اذهان عمومی در خصوص این مسائل داشت.

دیگر نقش تأثیرگذاری که این تشکیلات با جدیت بر عهده گرفتند، نقش واسط و مترجم بین زبان علم و زبان مردم بود. از آنجا که بسیاری از دانشمندان و متخصصان علم تمایلی به درگیری مناقشات عمومی و فرآیندهای سیاست‌گذاری ندارند، سمن‌ها با رساندن نتایج علمی به گوش مردم و سیاست‌گذاران کمک می‌کنند تا درک و دریافت مسائل تخصصی پیچیده و دشوار برای مخاطبان آسان شود.

در کشور خودمان نیز یکی از بهترین نمونه‌های مثال‌زدنی سال‌های اخیر در تأثیر سمن‌ها بر تصویب و اجرای طرح‌های آسیب‌رسان، نقش پررنگ و اثربخش یک مؤسسه‌ی مردم‌نهاد کوچک بر توقف طرحی با پشتیبان‌های بزرگ و مجریانی بود که دارای لابی به ظاهر قدرتمندی بودند. طرح مجهول و مشکوک موسوم به «باپوچی» که به ظاهر برای نجات تالاب انزلی از گونه‌های گیاهی مهاجم ارائه شده بود، با پیگیری‌های مستمر و تخصصی یک سمن، مشخص شد که نه تنها دارای مجوز ارزیابی دقیق و کارشناسی‌شده نبود بلکه در صورت اجرای کامل، تالاب انزلی را از زی‌گونگی حیات تهی و تبدیل به یک استخر طبیعی می‌کرد. موفقیت درخشان این سمن در جلوگیری از طرحی که یکی از سرمایه‌های طبیعی مهم کشور را تهدید می‌کرد شاهدی بر اثربخشی سمن‌ها در صورت عملکرد پیگیر، تخصصی، هدفمند و برنامه‌ریزی شده بود.

وقت مطالبه انرژی‌های پاک است

در حالی که در تاریخ نگارش این یادداشت، به گواهی سامانه‌ی پایش کیفی هوای کشور به بیش از ۵۰ کانون هوای ناسالم در کشور به

با بسترهای بسیار محدود به دنبال جایگزینی جدی مصرف سوخت فسیلی با منابع انرژی‌های نو و تجدیدپذیر هستند، ما در کشورمان با وسعتی قابل توجه و دارا بودن بسترهای پهنای تولید انرژی‌های پاک نظیر انرژی بادی و خورشیدی، هنوز بجز چند طرح کوچک و پایلوت نتوانسته‌ایم خود را به جایگاهی برسانیم که بتوانیم به این منابع انرژی تکیه کنیم و دولت‌مردان ما نیز سال‌هاست به بهانه‌های عدم توجه اقتصادی از توسعه‌ی این فناوری‌های پاک در کشور حمایت نمی‌کنند. در حالی که بدون شک اگر برآوردی دلسوزانه و دقیق صورت گیرد و آمار صادقانه‌ای ارائه شود، هزینه‌هایی که سالانه بابت خسارات مصرف سوخت‌های فسیلی متحمل می‌شویم چندین برابر است. حتی به جرأت می‌توان گفت که حتی هزینه‌ی خرید و راه‌اندازی تأسیسات انرژی‌های نو از هزینه‌های هنگفتی که در طول زمان صرف سدسازی در کشور می‌شود مقرون به صرفه‌تر است. آیا عقلانی است در سرزمینی که بیشتر از آب شیرین، باد و آفتاب دارد به بهای تخریب غیرقابل جبران جلوه‌های ارزشمند طبیعی و صرف میلیون‌ها دلار اعتبار، سد ساخته شود؟

بنابراین، عاقلانه آن است که از دلسوزی دولت‌ها به حال محیط زیست قطع امید کنیم. سازمان‌های مردم‌نهاد کشور در مسیر نیل به تحقق هوای پاک در کشور می‌توانند ضمن اطلاع‌رسانی عمومی و ایجاد بسیج مردمی در نظارت بر اجرای قانون، نقش به‌سزایی در مطالبه‌ی منابع انرژی‌های پاک از دولت‌ها ایفا کنند و نهادهای حاکمیتی و ناظر را ناگزیر از عملکرد در راستای توسعه‌ی پایدار کنند. مسیری که اگر پا به آن بگذاریم، بخش‌های مهم دیگری از منابع طبیعی خود را از گزند توسعه‌ی ناپایدار در امان نگه خواهیم داشت. این چشم‌انداز مستلزم حرکتی هماهنگ، خستگی‌ناپذیر و جدی به‌خصوص در حوزه‌های قضایی است تا نه تنها بر اجرای صحیح قانون هوای پاک در بخش حمل و نقل نظارت شود، بلکه توسعه انرژی‌های پاک را از لابه‌لای طرح‌های آرمان‌گرایانه به روی میز مطالبات اصلی و برحق مردمی آورد و دست‌کم آن را به شعارهای دلبرانه سیاستمداران آتی افزود.



عکس: دیار آفتاب

مبارزه با آلودگی هوا در کشورهای در حال توسعه

«مکزیکو سیتی» در خط مقدم



عکس: AP

آلودگی هوا در جهان به یک سبک زندگی تبدیل شده است و بررسی مداوم نقشه‌های ساعتی شاخص جهانی آلودگی هوا (AQI) گواهی است بر این مساله. در روزهایی که دود ریه تهرانی‌ها، اراکی‌ها، اصفهانی‌ها و بسیاری دیگر از مردمان کلانشهرهای ایران را پر کرده است، بسیاری از شهرهای دیگر دنیا نیز شرایطی بهتر از ایران ندارند. اما در دیگر کشورهای با اعمال قوانین، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی تلاش شده که از بار آلودگی در کاسته شود و در این راه به غیر از موفقیت شهرهای توسعه یافته، شهرهایی به موفقیت‌های چشم‌گیر دست پیدا کرده‌اند که نه تنها در گروه در حال توسعه قرار نمی‌گیرند، بلکه حتی می‌توان آن‌ها را در رده شهرهای فقیر جهان نیز به حساب آورد. هرچند شهرهای دیگری نیز هستند که قوانین موجود در آنها هنوز به یک اقدام موثر در جهت کاهش آلودگی منجر نشده است.

اکرا؛ غنا

اکرا، پایتخت غنا یکی از شهرهایی هست که به‌رغم محرومیت و قرار گرفتن در لیست کشورهای فقیر جهان توسط سازمان ملل متحد به عنوان یکی از ۵ شهر با سرعت بالای مهار آلودگی هوا معرفی شده است. براساس داده‌های سازمان جهانی بهداشت، در سال ۲۰۱۶ بیش از ۲۸ هزار نفر غنایی به دلیل آلودگی هوا دچار مرگ زودرس شدند که بیشترین علت آن به آلودگی هوای خانگی و محیطی مربوط می‌شد. آکرا با پیوستن به پروژه بهداشت شهری سازمان ملل متحد BreatheLife نخستین گام موثر در مهار آلودگی هوا را برداشت. این برنامه از ساکنین آکرا درخواست می‌کرد که از سوزاندن زباله‌ها برای کاهش آلودگی هوا خودداری کنند. کودکان بسیاری در آکرا به دلیل گذراندن ساعات طولانی در کنار اجاق‌هایی با سوخت چوب یا ذغال به ذات الریه مبتلا شدند.

در پروژه بین‌المللی آکرا، نقش فرهنگ و اطلاع‌رسانی نیز از جایگاه بالایی برخوردار بود. در پروژه BreatheLife تلاش شد تا با آموزش و تفهیم مزایای از بین رفتن آلودگی هوا استراتژی‌های کاهش آلودگی هوا را اجرایی کند. مشارکت در این پروژه به حدی خوب بود که نتایج آن به سرعت مشخص شد. به همین دلیل هم مجمع شهری آکرا تصمیم گرفت از شرکت‌کنندگان در این پروژه از کلیسا و مدارس گرفته تا صاحبان مشاغل خیابانی، زنان بازاری و غیره قدردانی کند.

مکزیکوسیتی؛ مکزیک

دولت مکزیک در دهه نود با اجرای برنامه جامع مدیریت کیفیت هوا به سمت کنترل کیفیت هوای شهر مکزیکوسیتی حرکت کرد و برای این منظور مجموعه‌ای از اقدامات نظارتی و تغییرات تکنولوژیکی را در نظر گرفت. وضعیت ژئوگرافیک و توسعه اجتماعی و اقتصادی شهر مکزیکوسیتی، شرایط خاصی از توسعه شهری را رقم زد که

کار را در این شهر پیچیده کرد. مکزیکوسیتی برنامه جامع مدیریت هوا را در پیش گرفت و براساس ملاحظات علمی، فنی، اجتماعی و سیاسی به سمت کاهش آلودگی هوا حرکت کرد. یکی از نکات مهم در این راه، اولویت قرار دادن بهبود کیفیت هوا بود؛ مکزیکوسیتی، کیفیت هوا را به عنوان سیاست اول شهر تعیین کرد و با اجرای این سیاست‌ها آلودگی هوا در این شهر روند نزولی پیدا کرده است.

اقداماتی همچون حذف سرب از بنزین، به کارگیری مبدل‌های کاتالیزوری در خودروها، کاهش محتوای گوگرد در سوخت دیزل، تعطیل کردن یک پالایشگاه نفت، جایگزین کردن گاز طبیعی به جای نفت کوره در صنایع و نیروگاه‌ها، تغییر فرمولاسیون گاز مایع برای پخت و پز و گرمایش، تقویت بازرسی‌ها و اجرای قانون «روز بدون رانندگی» (Hoy No Circula) (no driving day) به کاهش آلودگی هوا منجر شد.

مکزیکوسیتی، همچنین با پیوستن به برنامه BreatheLife در سال ۲۰۱۸ گام‌های بلندتری را در جهت کاهش آلودگی هوا برداشت. یکی دیگر از نکاتی که منجر به موفقیت مکزیکوسیتی در بهبود کیفیت هوا بوده، حفظ ارتباط علمی در سطح علمی و بین‌المللی بوده است. چرا که ابزار و دانش را یک ابزار کلیدی در بهبود کیفیت هوا می‌داند.

لاهور؛ پاکستان

برخی شهرهای پاکستان از جمله لاهور به عنوان یکی از آلوده‌ترین شهرهای جهان معرفی می‌شود. شاخص آلودگی هوا در روزهای سرد سال به بیش از ۲۵۰ نیز می‌رسد و شهری که روزگاری به باغ

شهر شناخته می‌شد، اکنون با دود اتومبیل‌ها و کارخانه‌ها در حال خفگی است. در سال ۲۰۱۸ هیاتی متشکل از قضات ارشد پاکستان به دولت دستور دادند جزئیات اقدامات خود را برای کنترل آلودگی هوا ارائه دهد. در پی این دستور آژانس حفاظت از محیط زیست پاکستان در حال نصب مانیتورهای کیفیت هوا در شهر و هشدار به کارخانه‌ها برای افزودن فیلتر دوده است. در شهر لاهور نظارت بر کیفیت هوا با روی کار آمدن نخست وزیر جدید عمران خان از سر گرفته شد.

او در جلساتی که با صاحبان کوره‌های آجریزی داشت توانست به توافق برسد تا کارخانه‌ها در ماه‌های آلوده سال در ۱۲ منطقه از جمله لاهور به مدت دو ماه تعطیل باشند. دولت همچنین صاحبان کوره‌های آجریزی را تحت فشار قرار داده است که به سمت استفاده از فناوری‌های پاک حرکت کنند و وام‌هایی را برای تعویض فناوری در نظر گرفته است. همچنین برای کوره‌هایی که با استفاده از کثیف‌ترین فناوری‌ها مانند سوزاندن لاستیک‌های فرسوده کار می‌کنند، جریمه صادر می‌کند. همچنین کشاورزانی که کاه و کلش محصولاتشان را می‌سوزانند مشمول جریمه می‌شوند. دولت نیز به دنبال ترویج روش کشت خاک‌ورزی صفر است.

دولت پاکستان به دنبال تعیین استانداردهای ارتقا یافته برای وسایل نقلیه نیز است. اداره حفاظت محیط زیست در سال ۲۰۱۹ اعلام کرد که سطح آلودگی مه دود فتوشیمیایی نسبت به سال گذشته کمتر است چرا که اقدام مقابله با مه دود در لاهور در حال اجرا است.



عکس: AP

توسعه یافته‌ها با آلودگی چه کردند؟

نیویورک و لندن در مسیر هوای پاک

آلودگی هوای مرگبار لندن در سال ۱۹۵۲ که سبب مرگ ۴ هزار نفر شد، نقطه عطف جهانی برای کاهش آلاینده‌های هوا در جهان بود. در پی مه دود فتوشیمیایی لندن که ۴ روز طول کشیده بود، در برخی از خیابان‌های لندن، عابران پیاده حتی نمی‌توانستند جلوی پای خود را ببینند. آمبولانس‌ها امکان تردد در شهر را نداشتند و مردم مجبور بودند با پای پیاده به بیمارستان‌ها بروند. بسیاری از مردم ماشین‌های خود را در جاده رها کردند و حتی کنسرت و نمایش‌های داخل سالن هم به این دلیل که مردم نمی‌توانستند صحنه نمایش را ببینند لغو شده بود. ابتدا شدت فاجعه مورد توجه مقامات کشوری قرار نگرفت، بعد از ۵ روز مه دود از بین رفت فعالیت‌ها در شهر به وضعیت عادی بازگشت اما چند هفته بعد و با اعلام تعداد کشته‌ها توسط سازمان ثبت احوال عمق فاجعه نمایان شد.

کشور لندن باعث شد تا آلودگی هوا مورد توجه کشورهای قرار گیرد. اگرچه در ابتدا سرعت اقدامات بسیار کند بود اما در نهایت پارلمان لندن، لایحه هوای پاک را در سال ۱۹۵۶ به تصویب رساند. براساس این قانون سوزاندن زغال سنگ در منازل محدود و استفاده از سوخت بدون دود همچون برق و گاز در دستور کار قرار گرفت. دولت برای این کار به صاحبان خانه کمک‌های بلاعوض داد تا به استفاده از دیگر منابع گرمایشی روی بیاورند. کارخانه‌هایی که از سوخت زغال سنگ استفاده می‌کردند باید به بیرون از مناطق شهری منتقل می‌شوند. این اقدامات منجر شد تا میزان آلودگی مه دود و دی اکسید گوگرد ناشی از سوخت خانگی کاهش یابد. این قانون همچنین مقرراتی برای ممنوعیت انتشار دود سیاه از دودکش‌ها، نصب دودکش‌هایی با ارتفاع بالاتر وضع کرد. قطارهای برقی جایگزین قطارهای با سوخت زغال سنگ شد. برای جلوگیری از انتشار گازهای گلخانه‌ای تدابیری وضع شد، از جمله جایگزین کردن سوخت بدون سرب، استفاده از مبدل‌های کاتالیزور که این موارد به ایجاد هوای پاک منجر شد. تغییرات در لندن تدریجاً آغاز شد و انگلستان بار دیگر شاهد یک بحران مه دود دیگر در سال ۱۹۶۲ بود اما آنچه که در موفقیت قانون هوای پاک در

لندن اثرگذار بود، اجرایی کردن قوانین آن بود که به تدریج توسط دولتی‌ها پذیرفته شد و به اجرا درآمد. آلودگی هوا در لندن بیش از هزار سال قدمت داشت و در قرن سیزدهم شکل جدیدی به خود گرفت و در قرن نوزدهم به بالاترین سطح خود رسید. اقدامات در لندن در سطح مختلفی از اقدامات محلی گرفته تا ملی و بین‌المللی اجرایی شد. در حال حاضر منبع اصلی آلودگی هوا در لندن ناشی از حمل و نقل جاده‌ای است و استراتژی‌های آن شامل کاهش انتشار از وسایل نقلیه یا کاهش تعداد وسایل نقلیه است و در این زمینه قوانین ملی و بین‌المللی تدوین و اجرا شده است.

در لندن قوانین دیگری نیز برای مبارزه با آلودگی هوا به کار گرفته شد که از جمله آن می‌توان به طرح محدوده کاهش (LEZ) اشاره کرد. این طرح در فوریه سال ۲۰۰۸ در لندن کلید خورد. هدف از آن جلوگیری از انتشار گازهای گلخانه‌ای بود که بدین منظور خودروها باید استاندارد یورو ۳ را رعایت می‌کردند و دسترسی خودروهایی که استاندارد یورو ۳ را نداشتند به مناطقی که در این طرح تعریف شده بود ممنوع می‌شد. این طرح در بازه زمانی سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲ و تدریجی اجرا شد و وسایل نقلیه مختلف در طول زمان تحت تأثیر طرح قرار گرفتند و استانداردهای آلاینده‌ی سخت‌تر اعمال شد. البته که طرح LEZ تنها در لندن به اجرا در نیامد و در شهرهای دیگر کشورهای جهان از جمله چین، دانمارک، فنلاند، فرانسه، آلمان، هنگ کنگ، ایتالیا، ژاپن، هلند، نروژ، پرتغال، اسپانیا و سوئد و ایران نیز به اجرا درآمد. اما بزرگترین زون مربوط به شهر لندن بوده است. در نیویورک نیز در دهه ۶۰ میلادی مه دود فتوشیمیایی تجربه شد. اما در این شهر نیز قانون‌گذاری و اجرای سختگیرانه آن باعث بهبود تدریجی آلودگی هوا شد. در طرح پایداری شهر نیویورک، دولتی‌ها چندین ابتکار را برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای از منابع کلیدی در نظر گرفتند. آنچه که منجر به موفقیت در کنترل آلودگی هوا در شهر نیویورک بود، رصد پیوسته تغییرات آلاینده‌ها، اعمال قوانین سختگیرانه و اجرای آن و اجرای استراتژی‌های پایدار محیط زیستی بوده است. پایش سطح آلودگی شهرهای همسایه،

کاهش سطح سولفور در سوخت فسیلی، ارتقا استفاده از بیودیزل‌ها، تشویق به استفاده از سوخت‌های پاک‌تر از جمله اقدامات کلی بود که در نیویورک در دستور کار قرار گرفت. سیاستگذاران در نیویورک نیز همانند لندن قوانینی را وضع کردند که انتشار گازهای گلخانه‌ای را در وسایل نقلیه به ویژه وسایل نقلیه عمومی از جمله اتوبوس دیزلی، اتوبوس مدرسه، وسایل نقلیه سنگین، وسایل حمل و نقل مرتبط با شهرداری و غیره محدود می‌شد. شهرداری نیویورک ملزم به خرید وسایل نقلیه با سوخت پاک برای شهر نیز شد.

در سال ۲۰۰۷ شهردار نیویورک طرحی ابداع کرد که اقداماتی همه جانبه را در شش گروه در نظر می‌گرفت که اجرای آن به بهبود کیفیت هوای نیویورک منجر شد.

این شش گروه شامل اقداماتی برای بهبود وضعیت زمین، آب، هوا، حمل و نقل، انرژی و تغییر اقلیم بودند. مجموعه اقدامات اهداف شش‌گانه در بازه زمانی معین مدت‌داری انجام می‌شد و نتایج آن نیز بررسی و بازبینی می‌شد. یکی از اهداف این برنامه دستیابی به پاک‌ترین کیفیت هوا در بین شهرهای بزرگ ایالات متحده بود که چهارده طرح را شامل می‌شد، طرح‌هایی که باعث کاهش انتشار ۵/۵ PM_{۲.۵} در سطح شهر می‌شدند. ابتکارات در پنج استراتژی گروه بندی شدند که هر کدام شامل: کاهش وسایل نقلیه جاده‌ای، کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای، کاهش سایر انتشارات حمل و نقل، کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای از ساختمان‌ها، پیدا کردن راه حل‌های طبیعی برای بهبود کیفیت هوا و درک بیشتر دامنه چالش آلودگی هوا و ابتکاراتی از جمله ترویج سوخت متغیر بود. حالا نیویورک یکی از بزرگترین ناوگان‌های هیبریدی در آمریکا را به خود اختصاص داده است، قوانینی برای توقف سرویس‌های مدارس وضع کرده و اقداماتی را اجرایی کرده است که نیویورک را از خطر آلودگی هوا نجات داده است.

بررسی طرح‌های کاهش آلودگی هوا در سراسر جهان، ما را به زنجیره‌ای از اقدامات مشابه وصل می‌کند که با توجه به ویژگی‌های این شهرهای توسعه یافته به اجرا رسیده است. اجرای مرحله به مرحله اقدامات، تحلیل و بررسی نتایج و دستاوردها و اتخاذ تصمیمات جدید و قابل اجرا، از جمله دلایلی هستند که منجر به اجرایی شدن برنامه کاهش آلودگی هوا در شهرهای توسعه یافته جهان شده‌اند.

شهرهایی که بر آلودگی هوا غلبه کردند



فرانسه



ممنوع کردن ورود وسایل نقلیه پراآلوده و دودزا به شهر

ممنوعیت تردد در روزهای سرد در مناطق حوالی رودخانه سن

گسترش شبکه مسیرهای دوچرخه سواری

اجرای طرح پیاده روی تا محل کار



تجهیز مجتمع‌های صنعتی به ربات‌های هوشمند جهت نظارت بر کیفیت هوا

به کارگیری سیستم نظارت ماهواره‌ای برای تحلیل داده‌های کیفیت هوا

افزایش خطوط مترو و مسیر اتوبوس‌رانی

افزایش سطح فضای سبز شهری و اجرای طرح «جنگل مسیر باد»

کره جنوبی



کلمبیا

بوگوتا



پاکسازی دائمی بخش حمل و نقل از خودروهای دودزا

استانداردسازی کامیون‌ها و خروج وسایل نقلیه سنگین فرسوده از دستگاه حمل و نقل

توسعه سیستم ریلی و متروی برقی با قابلیت جابجایی ۸ میلیون مسافر

افزودن ۶۰ کیلومتر به مسیرهای دوچرخه‌سواری موجود شهر



اجرای طرح حمل و نقل سبز

اختصاص ۵۰۰ کیلومتر مسیر دوچرخه سواری و تراموا در شهر

ایجاد پارکینگ‌های عمومی در بیرون شهر و ممنوعیت تردد خودرو در برخی مناطق مرکزی

ارزان کردن خدمات حمل و نقل عمومی و تشویق مردم به استفاده کمتر از خودرو شخصی

آلمان

فرایبورگ



محدود کردن تعداد پارکینگ‌های شهر و ایجاد محدودیت برای تردد خودروها

ایجاد خطوط طولانی تراموا و تشویق شهروندان به استفاده از وسایل حمل و نقل عمومی

اصلاح سوخت خودروها و کارخانه‌ها

انقلاب در فضای سبز و کاشت درخت در طول اکثر خیابان‌های منتهی به مرکز شهر

سوئیس

زوریخ



جمع‌آوری داده: حسین نیازبخش
طراح: صابر خدیژی

مسئولیت اجتماعی





| ستاره حجتی |

| روزنامه‌نگار |

♦ ♦ ♦ دیجی‌کالا از مجموعه پلتفرم‌هایی در ایران است که با طرفداران پروپا قرص دارد یا منتقدان سرسخت. این پلتفرم فروش اعلام کرده قصد دارد از کسب‌وکارهای خرد و محلی در دورترین مناطق ایران حمایت کند. به اعتقاد بسیاری از کارشناسان حوزه توسعه پایدار، استفاده از فناوری‌های ارتباطی می‌تواند به تثبیت و توسعه کسب و کارهای خرد به خصوص در سطح روستاها کمک کند. در مقابل گروهی از منتقدان هم بر این باورند که ظهور فناوری‌های جدید و شکل‌گیری پلتفرم‌های عرضه آنلاین محصولات، یکی از دلایل از بین رفتن کسب و کارهای خرد بوده است. حالا چگونه قرار است دشمن دیروز به رفیق امروز تبدیل شود؟ این سوال محور گفت‌وگوی ما با افشین خاکی است؛ خاکی دانش‌آموخته رشته جامعه‌شناسی و مدیر طرح توسعه کسب و کارهای محلی در دیجی‌کالا است. این طرح از سوی این پلتفرم در حالی به اجرا در آمده که بسیاری از تولیدکنندگان روستایی و صاحبان کسب و کارهای محلی که در زمینه تولید محصولات غیرکشاورزی و دامپروری فعالیت می‌کنند، همواره از بازاریابی و فروش ضعیف به عنوان پاشنه آشیل کسب و کار خود یاد می‌کنند. آیا طرح دیجی‌کالا می‌تواند به این نیاز پاسخ دهد و چگونه؟ مشروح گفت‌وگو پیش روی شماست.

معمولا گفته می‌شود پلتفرم‌های خریدوفروش آنلاین بیشتر مناسب تولیدکنندگان بزرگ هستند و نه تنها بستر مناسبی برای ورود کسب و کارهای خرد نیستند بلکه ممکن است آنان را از بین ببرند. در حقیقت منتقدان می‌گویند ضوابط دیجی‌کالا و پلتفرم‌هایی مانند آن، تولیدکننده خرد را متضرر می‌کند. در این میان شما چگونه سراغ ایده حمایت از کسب و کارهای خرد رفتید؟

بله! اگر در حالت پایه در نظر بگیریم این ادعا می‌تواند درست باشد. طبیعتا کسب‌وکارهای بزرگ در پلتفرمی مانند دیجی‌کالا بهتر دوام می‌آورند. ولی وقتی از سال ۹۹ رسماً فعالیت طرح آغاز شد، مقررات فعالیت در دیجی‌کالا هم مناسب اهداف طرح، منعطف و مزایایی برای کسب و کارهای خرد ایجاد شد. نخستین مزیتی که

دیجی‌کالا مسئولیت اجتماعی اش را بر آن برنامه‌ریزی کرد این ویژگی است که با فعال شدن یک محصول در این پلتفرم امکان دسترسی از سراسر ایران برای آن وجود دارد.

اما فراموش نکنیم وقتی فروشنده‌ای تصمیم می‌گیرد محصول خود را در دیجی‌کالا عرضه کند یعنی وارد یک فضای حرفه‌ای کسب و کار شده است. این تفاوت ماهیتی بین فروش در دیجی‌کالا یا هر پلتفرم حرفه‌ای در سراسر دنیا و کانال‌های غیر تخصصی فروش مانند اینستاگرام یا یک کانال تلگرامی است. شما پیام دیجی‌کالا را زمانی دریافت می‌کنید که یک فرد محصول شما را خریده و برایش پول پرداخت کرده است.

گفت‌وگو با افشین خاکی، مدیر پروژه توسعه کسب‌وکارهای محلی دیجی‌کالا

جنبش دیجیتال در کسب‌وکارهای محلی



در طرح ما اینکه حتما کسب‌وکار در بستر جامعه‌ای کوچک و محلی در حال شکل‌گیری باشد یا فعالیت کند و همین‌طور محصولات تولید شده باید حتما غیرصنعتی باشند، یک معیار انتخاب است.

ایمیل و درخواست با فرمت‌های معین تعریف شده است.

بنابراین برای تحقق این برنامه فروش، به برنامه‌های جانبی آموزشی و تسهیلگری هم نیاز است.

بله، اما در حوزه آموزش برای بازاریابی و فروش. البته من فکر می‌کنم در نهایت جز تبعات پسینی این خواهد بود که کسب‌وکارهای جدیدی هم در روستاها شکل خواهد گرفت که به شکل جدی به فروش آنلاین به‌عنوان یکی از کانال‌های مطمئن خود فکر می‌کنند. طبق آخرین آمار ما، کسب‌وکاری محلی که وارد دیجی‌کالا شود و فعالانه رفتار کند به طور میانگین نزدیک به ۷ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان فروش ماهانه دارد. در کنار اینکه فروش آنلاین می‌تواند کمکش کند تا محصولات مشابه را ببیند و کیفیت محصول خود را ارتقا دهد. اما ما باید یک گام پیش از این نتایج را انجام دهیم. مسئله این بود که طی این سال‌ها اتفاقا تمرکز بر تولید روستایی به نسبت خوب بوده است. یعنی ما در بسیاری مناطق تولیدات با کیفیت و قابل ارائه داریم. اما بستر فروش و مشکل بازاریابی و فروش مطرح بود. نقشه‌های پراکنش ما نشان می‌دهد، پیش از شروع طرح پراکندگی فروشندگی‌های ما فقط در اطراف شهرهای بزرگ هستند. اما نقشه ورود و ارسال محصول از دیجی‌کالا، در همه کشور دیده می‌شد. فقط تا پایان سال ۹۹، محصولات مختلف از دیجی‌کالا تا ۱۲ هزار روستای کشور در نقاط دور و نزدیک رسید. رخداد این‌طور بود: محصول به روستا می‌رفت و پول به مرکز می‌رسید. سوال ما این بود: آیا می‌توان این جریان را معکوس کرد؟

از این مدل چه نتیجه‌ای گرفتید؟

در حال حاضر نقشه پراکنش کسب‌وکارهای محلی متغیر است و در بازه‌های زمانی کوتاه تغییر می‌کند. چون با حضور در یک استان و برگزاری نشست‌ها و دوره‌های آموزشی به‌یک‌باره کسب‌وکارهای حاضر در این طرح از یک منطقه جغرافیایی بالا می‌رود. این روند تقریباً برای همه استان‌هایی که در آن نشست‌ها برگزار می‌شود تکرار شدنی است. نقشه پراکنش اکنون حضور ما را نشان می‌دهد، اما لزوماً نشان دهنده نتیجه حضور ما نیست. اما اکنون بیشترین استقبال

همین مسئولیت متفاوتی در رساندن محصول به دست خریدار ایجاد می‌کند. اساساً این کارکرد تکنولوژی و مدیریت آن در کسب‌وکار است که کسب‌وکارها را بهینه کند. این بهینه‌کردن صرفاً به سمت تولید کننده نیست، بلکه در نسبتی متعادل حقوق مصرف کننده را هم حفظ می‌کند. سرعت جابه‌جایی، افزایش دسترسی و گسترش بازار فروش همان قدر که باید به نفع تولیدکننده و برای این قشر موثر باشد باید برای مصرف کننده هم این‌طور تعریف شود. این اصل کلی در مورد همه‌ی شرکت‌های تکنولوژی محور است که تولیدکننده، فروشنده و خریدار را در کنار هم می‌گذارد و این رابطه را بهبود می‌بخشد. اصل کار و فعالیت در این پروژه هم بر همین اساس است که یک کسب و کار کوچک نسبت به ورود به بازار توانمند شده و به صورت ایمن‌تر و کم‌آسیب‌تری وارد بازار شود. دوره‌های آموزشی و نشست‌ها و گفت‌وگوهای ما با جامعه محلی بر این اساس است. چگونه بیایید که بمانید و منفعت ببرید.

پس این فرض درست است که دیجی‌کالا قرار است با مجموعه کسانی کار کند که این نکات را نمی‌دانند یا احتمالاً در آن ضعف دارند. شما به عنوان مسئولیت اجتماعی این فعالیت را تعریف کرده‌اید. این ضعف را چگونه جبران می‌کنید؟

بحث شما این است که خب این بستر که هست و اگر قرار باشد همان کارهای سابق را انجام دهیم چه فایده‌ای دارد؟ خب این نکته درست است. در وهله نخست ذهنیت تولیدکننده خرد باید تغییر پیدا کند و به شناخت برسد. این همان تلاش ماست. ما تلاش می‌کنیم بخشی از تولیدکنندگان خرد را تقویت کنیم تا بتوانند در فضای فروش آنلاین بازیگر شوند و مهارت‌های لازم برای این بازیگری را پیدا کنند. مشکلات جدی در این کار وجود دارد. بخشی به سواد دیجیتال و تکنولوژی مربوط است که با سن رابطه عکس دارد. در بسیاری موارد می‌بینیم که این فرزندان هستند که صفحه پدر و مادر را می‌گردانند یا محصولات آنها را در فضای مجازی به فروش می‌رسانند. این گروه به خاطر سن و فضای اجتماعی که در آن بزرگ شده‌اند، هم زبان ماشین را بهتر متوجه می‌شوند و هم جسارت و خلاقیت بسیاری به خرج می‌دهند که در مورد افراد با سن بالاتر این‌طور نیست. بنابراین تولیدکنندگان محلی باید به مهارت‌هایی مسلط شوند. مسئله دوم این است که بدانند پس از اینکه محصولی را فعال کردند دیگر نسبت به مشتری مسئولیت دارند و عمل نکردن به مسئولیتی که در برابر مشتری بر عهده گرفته‌اند، طبیعتاً برای آن‌ها تبعات دارد. این مباحث در دوره‌های گوناگون آموزش داده می‌شود. تا حدود ۹۰ درصد هم این ارتباط چهره به چهره است. موضوعی که اتفاقاً اساساً در دیجی‌کالا تعریف نشده است. یعنی دیجی‌کالا اساساً با مخاطب و مشتری به این صورت مواجه نیست و فرآیندهای پاسخ‌دهی از طریق سایت،

از روستاهایی که آبادیشان، توسعه بیشتری دارد انجام شده است نه روستاهای کمتر توسعه یافته. این موضوع چندان هم دور از انتظار نبود. چرا که هم افراد با این فضاها آشنایی بیشتری دارند و هم زیرساخت‌های برایشان مهیاتر است. برای اینکه بتوانیم این جریان کالا و پول را تغییر دهیم، بسیاری از ضوابط در سازمان هم تغییر کرد. یکی از انعطاف‌هایی که داشتیم این بود که ضوابط و مقررات فروش در پلتفرم برای آنها تغییر دادیم و همه کسب‌وکارهای محلی و خرد که در این طرح حضور دارند مشمول آن می‌شوند. در زمینه تولید محتوا هم در مواردی مانند کیفیت پایین عکس‌ها یا ایراداتی که نسبت به دستورالعمل‌های دیجی‌کالا وجود دارد در مواجهه با این افراد با ملاحظات رفتار می‌شود و به سادگی کنار گذاشته نمی‌شوند. از طرفی به برخی از آنها که در مناطق دور دست هستند و مشکل دسترسی برای ارسال کالا دارند حق دپو داده شده که این فقط امتیازی است که در بخش‌های دیگر به فروشندگان خوب داده می‌شود.

احتمالاً چالش‌های جدی تری هم وجود دارد که رفع آنها زمان می‌برد.

بله محدودیت‌های دیگری هم هست که ما به جز آموزش کار دیگری برای آن نمی‌توانیم انجام دهیم. بسیاری از مشاغل خرد حتی نمی‌دانند آنچه بیش از محصول نهایی، کار آنها را جذاب می‌کند داستانی است که به همراه دارند. علاوه بر جذابیتی که در سبک زندگی محلی وجود دارد، قصه‌های تولید یک محصول محلی بسیار دیدنی و شنیدنی است. بسیاری از تولیدکنندگان حوصله اموری مانند عکاسی و روایت داستان تولید محصول و ... را ندارند که در این موضوع سن بسیار موثر است. البته تولیدکننده ۷۷ ساله ای هم داریم که محصولات را با برند محلی قصیده می‌فروشد و بسیار هم انگیزه دارد.

برگردیم به عنوان طرح یعنی توسعه کسب‌وکارهای محلی، فیلترهایی وجود دارد که مشاغل روستایی در طرح براساس نزدیکی و دوری با موازین توسعه پایدار غربال شوند؟

تا حدودی بله. در طرح ما اینکه حتماً کسب‌وکار در بستر جامعه‌ای کوچک و محلی در حال شکل‌گیری باشد یا فعالیت کند و همین‌طور محصولات تولید شده باید حتماً غیرصنعتی باشند، یک معیار انتخاب است. در حقیقت شاید نتوانیم بگوییم چه باشند اما می‌توانیم بگوییم چه نباشند. آنچه مشمول دو شرط بالا می‌شود می‌تواند کسب و کاری با هدف احیای یک شغل یا صنایع از دست رفته باشد یا یک شغل کوچک خانوادگی. اما مواردی وجود دارد که بی‌شک جایی در این مجموعه نخواهد داشت، به‌عنوان مثال اگر کسی بخواهد خاک هرمز را بفروشد چنین امکانی به او داده نمی‌شود. اما مهم‌تر از اینکه بخواهیم چنین فیلترهایی استفاده کنیم آموزش‌هایی است که ارائه می‌شود. درست است که بخش بزرگی از

دوره‌های آموزشی ما راجع به نحوه و چگونگی فروش در بسترهای آنلاین است اما در مورد اینکه چطور کسب و کار ما می‌تواند به شغلی پایدار تبدیل شود نیز آموزش می‌دهیم و زمان‌های زیادی در این خصوص با جامعه محلی بحث و تبادل نظر صورت می‌گیرد.

با اجرای این طرح چه چشم‌اندازی را دنبال می‌کنید، قرار است به کجا برسید؟

از دیدگاه من اگر بتوانیم ۵ هزار کسب‌وکار محلی فعال و پایدار داشته باشیم تا حدود زیادی موفق عمل کرده‌ایم. یعنی اگر به‌طور میانگین در هر شهرستان ۱۰ کسب و کار پایدار داشته باشیم، رضایت‌بخش است. اما مناطقی که بسیار در آن چالش داریم، مناطق مرزی است. یکی از بزرگترین چالش‌های ما در مورد دریافت کالا در مناطقی است که زیرساخت‌های ارسال آنها ضعیف است. برای رفع این چالش‌ها هم البته ایده‌هایی وجود دارد که شاید اجرای آن نیازمند زمان بیشتری است. الگوی ذهنی من در حالت ایده‌آل ایجاد بسیج نیروهای محلی است. یعنی بتوانیم مراکز پشتیبانی محلی داشته باشیم؛ شبکه‌ای که خودش را تقویت کند.



در حوزه کسب‌وکارهای محلی ما، اتفاقاً تولیدکننده‌گرانیهاترین محصولات ما

معمولاً فقیرترین آنها هستند. به‌عنوان مثال تولیدکنندگان زعفران یکی از محصولات ایران که صادراتی است و شهرت جهانی دارد هم این موضوع صدق می‌کند و این ضعف ماست.

یک نمونه بسیار جالب این همکاری و پشتیبانی در روستای محمدآباد حاشیه هامون اتفاق افتاد. تصمیم گرفتیم به یکی از تولیدکنندگان چاپگر لیبیل هدیه دهیم و از او خواستیم که سایر تولیدکنندگان را هم همراهی کند. خودش پیشنهاد داد که این امکانات در اختیار یکی دیگر از تولیدکنندگان که در مرکز دهستان مستقر بود قرار بگیرد تا دسترسی دیگران از همه مناطق دهستان به این وسیله امکان پذیرتر باشد. من فکر می‌کنم این پشتیبانی محلی باید در سه زمینه اتفاق بیفتد. اول تولید محتواست. چون همان طور که قبل‌تر گفتم بیشتر افراد مهارت و آشنایی کافی در این زمینه ندارند. ولی نسل جدیدتر می‌توانند راهنمای آنان باشند. بخش دیگر رفع موانع ارسال است. این مشکل لجستیک هم با همکاری گروهی می‌تواند رفع شود. بخش دیگر تجمیع توان تولید است که چند کسب‌وکار کوچک بتوانند در اندازه یک کسب‌وکار متوسط فعالیت و رفتار کنند و این رفتار حالا می‌تواند در پلتفرم‌هایی مانند دیجی‌کالا بیشتر نمود پیدا کند. الگویی که مثلاً در مورد ایجاد صندوق‌های خرد و تعاونی‌های خرد روستا و عشایر می‌بینیم. البته این تعاونی‌ها نمونه ایده‌آل هستند. الزاماً این تشکل‌ها می‌توانند ثبت شده نباشند بلکه صرفاً گروهی باشند که با هدفی مشخص با هم همکاری می‌کنند. من فکر می‌کنم که بعد از مدتی ما می‌توانیم به تعدادی تولیدکننده برسیم که مزیت‌هایی مانند نزدیک بودن به مناطقی که مشکل لجستیک کمتری دارند و توانسته‌اند در بخش ایجاد جذابیت و تولید محتوا خوب عمل کنند، که در این فضا باقی می‌مانند و می‌توانیم به پایداری و فعالیت آنها امیدوار

باشیم. اما اینکه بتوانیم یک لایه نفوذ کنیم و افرادی که دارای مزیت‌های که گفتم نیستند را در این فضا نگهداریم کار سختی است و به طراحی مدل‌های جدید نیاز دارد.

چند نمونه موفق دیگر، مشابه طرحی که دیجی‌کالا انجام می‌دهد در دنیا یا منطقه ما انجام شده است؟

یکی از معروفترین آنها «دست‌ساخت‌های آمازون است» اما فروش محصولات با قیمت بسیار بالایی انجام می‌شود. اما فکر می‌کنم موفق‌ترین آنها علی‌باباست که کسب‌وکارهای خرد را به همه نقاط دنیا ارسال می‌کند. یعنی دیگر چندان مهم نیست که در کدام جغرافیا و نقطه دنیا تولید می‌کنید. البته در مورد علی بابا تفاوت‌ها با ما به‌ویژه در مورد امکانات لجستیکی و امکان ارتباط با دنیا و اینکه کالای مصرفی صنعتی تولید می‌کنند، زیاد است. در مورد کسب‌وکارهای محلی پلتفرم نون که یکی از پلتفرم‌های امارات است هم وجود دارد.

احتمالاً ویژگی‌های این طرح‌ها را هم بررسی کرده‌اید. چه پارامترهای دیگری وجود دارد که ممکن است جریان توانمندسازی فعالان کسب‌وکارها را با چالش مواجه کند؟

اگر خوب نگاه کنیم می‌بینیم در حوزه کسب‌وکارهای محلی ما، اتفاقاً تولیدکننده‌گرانیهاترین محصولات ما معمولاً فقیرترین آنها هستند. به‌عنوان مثال تولیدکنندگان زعفران یکی از محصولات ایران که صادراتی است و شهرت جهانی دارد هم این موضوع صدق می‌کند و این ضعف ماست. یعنی از زنجیره تولید ارزش این محصول چیزی عاید تولیدکننده نمی‌شود یا اینکه او ناچار است با هزینه‌های بسیار بالایی محصولش را تولید کند. این مسئله بسیار پیچیده است و جوانب زیادی دارد. از نقش بازیگران بازرگانی ایران تا سیاست‌های دولتی تا رفتارهای اجتماعی را با هم باید در این پیچیدگی لحاظ کرد.

این پروژه از نگاه دیجی‌کالا یک پروژه بلند مدت است، ما باید بتوانیم شاخص‌های کلیدی مناسبی تعریف کنیم که پیشرفت یا درجا زدنمان را در طول زمان به شکل مناسبی بسنجیم. صرفاً تعداد کسب و کار محلی که وارد بخش مارکت پلیس شده‌اند، یا مقدار فروش نمی‌تواند شاخص کاملی باشد. تغییر در کیفیت محصولات، افزایش متوسط تنوع محصولی هر فروشنده، دوام عرضه محصولات در فصول مختلف سال، همکاری کسب و کارها با یکدیگر در راستای حل کردن موانع فعالیت، بهبود و ارتقا کیفیت بسته‌بندی، شکل گرفتن برندهای محلی - مکانی، شکل‌گیری برندهایی قوی در بعد ملی و ... نمونه‌ای از شاخص‌های کلیدی است که ما برای پایش موفقیت در این راه تعیین کرده‌ایم و امیدواریم هر سال شاخص‌ها برای کسب و کارهای بومی و محلی بهبود داشته باشد.





چادرملو پیشرو در ایفای مسئولیت اجتماعی

شرکت معدنی و صنعتی چادرملو یکی از بزرگترین شرکتهای معدنی و صنعتی کشور است که سالانه بالغ بر ۱۷ میلیون تن محصولات فولادی تولید و به بازارهای داخلی و جهانی عرضه می‌کند. این شرکت همچنین در ردیف ۱۰ شرکت برتر بازار سرمایه و بورس اوراق بهادار قرار دارد. چادرملو علاوه بر درخشش در عرصه تولید، نقش قابل توجهی در انجام مسئولیت‌های اجتماعی در استان یزد ایفا کرده است.

از جمله خدمات ارزنده این شرکت مسئولیت پذیر در جهت توسعه پایدار:

- مشارکت در طرح شیرین سازی آب خلیج فارس و انتقال به مناطق مرکزی ایران از جمله استان یزد و شهرستان اردکان.
- اجرای طرح جمع آوری فاضلاب شهر اردکان، تصفیه و انتقال بخشی از آن به مجتمع صنعتی چادرملو با هدف

و دهها مورد حمایت در زمینه های علمی، آموزشی- بهداشتی- فرهنگی- مذهبی - ورزشی- محرومیت زدایی، خدمات و فعالیت های اجتماعی بوده است .

چادرملو همچنین در جهت پیشگیری ، مقابله و درمان ناشی از شیوع بیماری کرونا علاوه بر سازماندهی ۱۵ اکیپ های مکانیزه ومجهز به لوازم ووسایل ضدعفونی کننده با هماهنگی ستادهای محلی واعزام این گروهها به شهرهای اردکان، عقدا، میبد، بهاباد و روستاهای مجاور برای ضد عفونی کردن اماکن عمومی، همراه با دهها دستگاه تانکر، آمبولانس وماشین آلات مجهز به وسایل ضدعفونی کننده و انجام آزمایشات مستمر PCR در مجتمع های معدنی و صنعتی با هدف اطمینان از سلامت کارکنان . اقدام به تجهیز نگاهتگاه اضطراری شهرداری اردکان با ۱۰۰ تخت بیمارستانی برای قرنطینه بیماران مبتلا به ویروس کرونا و نیز اختصاص تمامی اکسیژن تولید شده در مجتمع صنعتی چادرملو به بیمارستان های یزد، اردکان و میبد برای بیماران کرونایی نموده است .



چادرملو همچنین در جهت پیشگیری ، مقابله و درمان ناشی از شیوع بیماری کرونا علاوه بر سازماندهی ۱۵ اکیپ های مکانیزه ومجهز به لوازم ووسایل ضدعفونی کننده با هماهنگی ستادهای محلی واعزام این گروهها به شهرهای اردکان، عقدا، میبد، بهاباد و روستاهای مجاور برای ضد عفونی کردن اماکن عمومی، همراه با دهها دستگاه تانکر، آمبولانس وماشین آلات مجهز به وسایل ضدعفونی کننده اقدام کرده است.

- ارتقاء سطح بهداشت ساکنین شهر و جلوگیری از هدر رفت آب .
- ساخت نیروگاه ۵۰۰ مگاواتی سیکل ترکیبی در شهرستان اردکان
- ساخت نیروگاه ۱۰ مگاواتی خورشیدی در مجاورت نیروگاه سیکل ترکیبی.
- ساخت مرکز درمانی دی کلینیک بهاباد .
- ساخت ۴ باب آموزشگاه ۱۰ کلاسه شهرستان اردکان .
- مشارکت در ساخت و تجهیز مجتمع جامع ICU بیمارستان ضیایی اردکان .
- خرید دستگاه پت اسکن، و تجهیزات تشخیص و درمان سرطان برای بیمارستانهای تحت پوشش دانشگاه علوم پزشکی یزد.
- اجرای عملیات طرح کمربند سبز از عقدا تا اردکان بطول ۳۵ کیلومتر و کاشت ۲۲۰ هزار اصله نهال .
- ایجاد بیش از ۳۰۰ هکتار باغ میوه و ۲۱۸ هکتار درختکاری از گونه های غیر مثمر و مقاوم در شرایط کویری در مجتمع صنعتی اردکان و ۸۵ هکتار فضای سبز در مجتمع معدنی .
- اجرای طرح بزرگ مجموعه فرهنگی ورزشی شهید قاسم سلیمانی اردکان در محدوده ای به وسعت ۴۲ هکتار.
- مرمت و بازسازی مجموعه بافت تاریخی پردیسان اردکان .
- احداث مرکز توانبخشی باغ بهشت معلولین شهرستان اردکان.
- پروژه ساخت جاده بهاباد به دربند یزد با مشارکت چادرملو.



برای احداث این جاده استراتژیک به طول ۱۰۵ کیلومتر که منجر به خروج شهرستان بهاباد از بن بست ارتباطی می گردد، بالغ بر ۱۴۴۵ میلیارد ریال اعتبار پیش بینی شده است که نیمی از آن از سوی شرکت معدنی و صنعتی چادرملو پرداخت خواهد شد.

- طرح اعزام پزشک عمومی به روستاهای شهرستان بهاباد
- در راستای اشاعه فرهنگ همبازی و تعمیم خدمات بهداشتی درمانی در مناطق کم برخوردار حوزه فعالیت شرکت معدنی و صنعتی
- چادرملو ، از ابتدای مرداد ماه سال جاری این شرکت اقدام به اعزام پزشک عمومی به روستاهای شهرستان بهاباد نمود .
- این خدمات بطور رایگان انجام میشود و هر پنجشنبه تیم پزشکی به یکی از روستاهای بهاباد اعزام می گردد.

بورس کالای ایران
 Iran Mercantile Exchange



بورس کالا روی ریل توسعه

ماه عرضه محصولات زنجیره فولاد از سنگ آهن گرفته تا محصولات فولادی تکمیل و هدف گذاری سیاست گذاران برای ایجاد یک زنجیره شفاف مبادلاتی در بخش فولاد و معدن کشور محقق شد. از سوی دیگر بورس کالای ایران در اردیبهشت ماه شاهد نخستین عرضه آهن اسفنجی بعد از دو سال بود ضمن اینکه پذیرش و عرضه های سایر زنجیره بالادست نظیر گندله، کنسانتره و سنگ آهن نیز رونق گرفت.

در این راستا سیدرضا فاطمی امین وزیر صنعت، معدن و تجارت اعلام کرده که دولت با بهره‌گیری از ۲۵ ابزار معاملاتی بورس کالا درصدد است تا کل زنجیره تولید کالاهای پایه را در بورس کالا عرضه و زمینه شفافیت و حذف سهمیه بندی را در مبادلات کالایی کشور مهیا کند. به گفته‌ی وی، وزارت صمت رصد کامل اطلاعاتی از زنجیره فولاد را دنبال می‌کند تا تمام تولیدات مقاطع فولادی، شمش و سایر محصولات در بورس عرضه و در سامانه جامع تجارت ثبت شود و رانته‌ها و چند قیمتی بودن فولاد از این طریق از بین برود.

همچنین در سال ۱۴۰۰ قراردادهای کشف پرمیوم فلزات در بورس کالا نیز آغاز به کار کرد به طوری که با تدبیر وزارت صمت و در راستای استفاده این وزارتخانه از ابزارهای نوین مالی بازار سرمایه در تامین مالی، پوشش ریسک تولید و همبندطور مدیریت هوشمند بازارهای کالایی، در آبان ماه شاهد اجرایی شدن طرح ویژه این وزارتخانه از طریق قراردادهای کشف پرمیوم محصولات همچون مس کاتد، شمش فولاد، تختال بودیم با این رویداد ضمن اینکه خریداران از رسیدن به کالا و تامین به موقع خوراک مورد نیاز خود اطمینان حاصل می‌کنند، فروشندگان نیز از فروش محصولات خود در تاریخ سررسید مطمئن می‌شوند.

از دیگر رویدادهای مهم بورس کالا در سال ۱۴۰۰ می‌توان به آغاز راه اندازی معاملات آتی مس کاتد، معاملات گواهی سپرده مس کاتد و گواهی سپرده میلگرد اشاره کرد.

در کنار این رویدادها افزایش حجم و ارزش معاملات بورس کالای ایران در این سال نیز قابل توجه بود به طوری که علاوه بر رشد چشمگیر معاملات سیمان، آهن اسفنجی، سنگ آهن و بسیاری از محصولات دیگر می‌توان به رکورد شکنی حجم و ارزش معاملات بازار فیزیکی بورس کالا اشاره کرد به طوری که بیش از ۷۰ میلیون تن انواع کالا به ارزش بیش از ۶۰۰ هزار میلیارد تومان در این بازار مورد معامله قرار گرفت.



کار دولت سیزدهم در دستور کار تیم اقتصادی قرار گرفت و اقدامات مثبتی در راستای لغو هر چه سریع‌تر این نوع قیمت‌گذاری در اکثر محصولات به کار گرفته شد.

بر این اساس طرح حذف قیمت‌گذاری دستوری با عرضه کامل سیمان در بورس کالا، رنگ واقعیت به خود گرفت و پس از تصمیم دولت مبنی بر عرضه کل سیمان کشور در بورس کالا که با ابلاغیه نهم شهریور ماه امسال از سوی وزارت صمت اجرایی و اثرات خروج صنعت سیمان از نظام قیمت‌گذاری دستوری در رشد عرضه‌ها و تعادل بازار نمایان شد، این بار دولت تصمیم گرفت در گام دوم در راستای حذف قیمت‌گذاری دستوری از اقتصاد، کل زنجیره تولید فولاد را به سمت بورس هدایت کند.

به این ترتیب در اردیبهشت ماه امسال عرضه زنجیره فولاد در بورس کالا تکمیل شد به طوری که در این

سال ۱۴۰۰ سال پرطرازی برای بورس کالای ایران بود و این بورس همچون سال‌های گذشته با تحولات مثبت زیادی همراه شد اما از جمله مهم‌ترین تحولات بورس کالای ایران در سال گذشته را می‌توان آغاز خروج از قیمت‌گذاری دستوری صنعت سیمان و زنجیره فولاد عنوان کرد به گونه‌ای که در این سال خروج از قیمت‌گذاری دستوری با عرضه سیمان در بورس کالا کلید خورد و بعد از مدت‌ها برای اولین بار با عرضه گسترده شرکت‌های سیمانی در روز ۹ خرداد ماه در بورس کالای ایران، این صنعت خاکستری از نظام قیمت‌گذاری دستوری رهایی یافت.

در ادامه و با اعتراض گسترده مسئولان و فعالان حاضر در بازار سرمایه نسبت به قیمت‌گذاری دستوری، حذف این نوع قیمت‌گذاری از آغاز به

کرمان دانا توسعه استان را از مدرسه سازی آغاز کرده است



کرمان دانا عنوان پویشی است که بر اساس آن فعالان اقتصادی به محوریت اتاق کرمان ۱۲۰ مدرسه می‌سازند.

همانطور که می‌دانید رسالت اتاق‌های بازرگانی کمک به فراهم آوردن موجبات رشد و توسعه اقتصاد کشور است. اما جامعه و اقتصاد آن توسعه نمی‌یابد مگر اینکه انسان‌ها و ذهن‌شان توسعه یابد و سرمایه اجتماعی لازم تشکیل شود. پس دانایی و توانایی؛ کلید توسعه است. از این رو کرمان دانا ابتدا مدرسه می‌سازد، سپس مهارت‌آموزی را اشاعه می‌دهد، در ادامه به ترویج دانش و تبدیل آن به فناوری از طریق شرکت‌های دانش بنیان کمک می‌کند و در نهایت به پرورش نیروی انسانی توسعه‌یافته و توسعه‌دانش مدیریت می‌رسد تا موجبات تشکیل اصلی‌ترین سرمایه برای توسعه نیروی انسانی واجد شرایط فراهم آید و مسیر توسعه اقتصاد هموار شود. کرمان دانا، یک الگوی نظام‌مند برای توسعه پایدار و مستمر استان است که گام اول را از مدرسه سازی آغاز کرده است.



میدکو

شرکت مادر تخصصی (هلدينگ)
توسعه معادن و صنایع معدنی خاور میانه (سهامی عام)
MIDDLE EAST MINES & MINERAL
INDUSTRIES DEVELOPMENT HOLDING CO.



MIDHCO



زنجیره کامل تولید از معدن تا شمش فولاد

نوبهار است در آن کوش که خوشدل باشی



نوروز ۱۴۰۱ مبارک باد



شرکت معدنی و صنعتی گل‌گهر
GOLDOHAR MINING & INDUSTRIAL COMPANY
روابط عمومی و امور بین الملل